



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مشهور باب اول

پنجتن تفسیر موضوعی زبان فارسی

تألیف
استاد محترم حسن زنجانی

جلد دوازدهم

مؤسسه امام صادق (ع)

تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منشور جاوید

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دار القرآن الکریم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	منشور جاوید جلد ۱۲
۲۰	مشخصات کتاب
۲۱	اشاره
۲۳	پیشگفتار
۲۳	اشاره
۲۳	۱- رهبری گرایش های فطری در انسان
۲۳	۲- آموزش اصولی در معارف و احکام
۲۵	پیامبر دوازدهم : شعیب
۲۵	حضرت شعیب (علیه السلام) در مَدین
۲۵	زمان و مکان بعثت شعیب
۲۷	ویژگی های شعیب
۲۸	۱- محتوای دعوت
۲۸	آیات موضوع
۲۹	ترجمه آیات
۳۰	تفسیر موضوعی آیات
۳۱	۲- روش تبلیغ
۳۱	اشاره
۳۲	آیات موضوع
۳۲	ترجمه آیات
۳۳	تفسیر موضوعی آیات
۳۵	۳- واکنش قوم
۳۵	اشاره
۳۶	آیات موضوع

۳۶	ترجمه آیات
۳۷	تفسیر موضوعی آیات
۳۷	اشاره
۳۸	پاسخ شعیب از اعتراض ها
۴۰	۴- نزول عذاب الهی
۴۰	اشاره
۴۱	آیات موضوع
۴۱	ترجمه آیات
۴۲	تفسیر موضوعی آیات
۴۲	اشاره
۴۴	نکته ها و عبرت ها
۴۵	پیامبر سیزدهم : موسی بن عمران
۴۵	اشاره
۴۸	۱- از ولادت تا مهاجرت به مدین
۴۸	اشاره
۴۸	الف:ولادت تا انتقال به دربار فرعون
۴۸	آیات موضوع
۴۹	ترجمه آیات
۵۰	مشیت الهی و اعمال قساوت آمیز فرعون
۵۲	مقایسه آیات سوره های طه و قصص
۵۵	ب _ زندگی موسی در دربار فرعون
۵۵	اشاره
۵۵	آیات موضوع
۵۶	ترجمه آیات
۵۸	تفسیر موضوعی آیات
۵۸	اشاره

۶۴	صیانت الهی
۶۵	۲- ده سال زندگی در مدین
۶۵	اشاره
۶۵	آیات مورد بحث
۶۶	ترجمه آیات
۶۷	تفسیر موضوعی آیات
۷۵	۳- مهاجرت از مدین به مصر
۷۵	اشاره
۷۵	آیات موضوع
۷۸	ترجمه آیات
۸۱	تفسیر موضوعی
۸۱	اشاره
۸۲	نداهای سوره طه
۸۳	معجزه های موسی
۸۷	محتوای مأموریت موسی
۸۹	درخواست های موسی از خدا
۹۱	پاسخ به یک سؤال
۹۳	۴- مبارزه با فرعون تا هلاکت وی
۹۳	اشاره
۹۳	محور نخست : ابلاغ پیام های الهی
۹۳	آیات موضوع
۹۵	ترجمه آیات
۹۷	تفسیر موضوعی
۹۷	اشاره
۹۸	احتجاج موسی با فرعون
۱۰۱	محور دوم : اتهام ها و تهدیدها و درخواست معجزه

- ۱۰۱ - اشاره
- ۱۰۱ - آیات موضوع
- ۱۰۳ - ترجمه آیات
- ۱۰۴ - تفسیر موضوعی آیات
- ۱۰۴ - اشاره
- ۱۰۵ - ۱_ ساحر
- ۱۰۵ - ۲_ کذاب(دروغگو)
- ۱۰۵ - ۳_ جنون
- ۱۰۵ - ۴_ الف: برتری جویی
- ۱۰۶ - ب: باز داری از روش نیاکان
- ۱۰۶ - ج: استهزاء
- ۱۰۶ - د: تهدیدها
- ۱۰۶ - ه: عناد ولجاج
- ۱۰۶ - ۵_ تصاحب زمین ها
- ۱۰۷ - محور سوم : دعوت از ساحران
- ۱۰۷ - اشاره
- ۱۰۸ - آیات موضوع
- ۱۱۱ - ترجمه آیات
- ۱۱۶ - تفسیر موضوعی آیات
- ۱۱۶ - اشاره
- ۱۱۶ - الف - گرد آوری ساحران چیره دست
- ۱۱۸ - ب - شکست فرعون وایمان ساحران
- ۱۲۱ - ج - چرا ساحران جلوتر از همه ایمان آوردند؟
- ۱۲۲ - د - پس از شکست مفتضحانه
- ۱۲۶ - ه - نفوذ به درون کاخ
- ۱۲۶ - اشاره

- ایمان همسر فرعون ----- ۱۲۷
- و _ وحشت فرعون از نفوذ آیین توحید ----- ۱۲۸
- ز _ نقشه قتل موسی ----- ۱۳۰
- ح _ فریب دادن ساده لوحان ----- ۱۳۲
- ط _ سرگذشت مؤمن آل فرعون ----- ۱۳۴
- اشاره ----- ۱۳۴
- ترجمه آیات ----- ۱۳۵
- تفسیر موضوعی آیات ----- ۱۳۷
- ی _ نکات آموزنده در سخنان مؤمن آل فرعون ----- ۱۳۸
- ک _ آخرین اتمام حجّت ----- ۱۴۱
- اشاره ----- ۱۴۱
- ترجمه آیات ----- ۱۴۲
- تفسیر موضوعی آیات ----- ۱۴۳
- ۵- هلاکت و نابودی آل فرعون ----- ۱۴۶
- اشاره ----- ۱۴۶
- ترجمه آیات ----- ۱۴۸
- تفسیر موضوعی آیات ----- ۱۴۹
- اشاره ----- ۱۴۹
- ایمان در لحظات غرق شدن ----- ۱۵۲
- هجرت بنی اسرائیل از مصر ----- ۱۵۳
- اشاره ----- ۱۵۳
- ترجمه آیات ----- ۱۵۴
- تفسیر موضوعی آیات ----- ۱۵۵
- آیا بنی اسرائیل بار دیگر به مصر باز گشتند؟ ----- ۱۵۶
- ۶- خروج از مصر و ورود به صحرای سینا ----- ۱۵۹
- اشاره ----- ۱۵۹

۱۶۱	ترجمه آیات
۱۶۲	تفسیر موضوعی آیات
۱۶۲	اشاره
۱۶۳	نعمت های الهی بر بنی اسرائیل در بیابان
۱۶۳	اشاره
۱۶۶	۱- نزول تورات بر موسی در میقات
۱۶۶	آیات موضوع
۱۶۷	ترجمه آیات
۱۶۸	تفسیر موضوعی آیات
۱۷۳	صفات تورات در قرآن
۱۷۴	۲- درخواست رؤیت خدا از جانب سران بنی اسرائیل
۱۷۴	اشاره
۱۷۵	ترجمه آیات
۱۷۶	تفسیر موضوعی آیات
۱۷۶	اشاره
۱۷۷	بنی اسرائیل و درخواست رؤیت
۱۷۹	موسی و درخواست رؤیت
۱۸۳	۳- بازگشت به بت پرستی
۱۸۳	اشاره
۱۸۵	ترجمه آیات
۱۸۷	تفسیر موضوعی آیات
۱۸۷	اشاره
۱۸۹	پرستش گوساله در سوره اعراف و طه
۱۹۳	بازخواست موسی از برادرش هارون
۱۹۵	گفتگوی موسی با سامری
۱۹۷	مجازات سامری

۲۰۰	۷- چهل سال سرگردانی در بیابان سینا
۲۰۰	اشاره
۲۰۲	ترجمه آیات
۲۰۳	تفسیر موضوعی آیات
۲۰۷	۸- لجاجت های بنی اسرائیل
۲۰۷	اشاره
۲۰۷	آیات موضوع
۲۰۸	ترجمه آیات
۲۱۰	تفسیر موضوعی آیات
۲۱۰	اشاره
۲۱۲	ورود به بیت المقدس
۲۱۳	نمونه ای دیگر از لجاجت یا دنیا گرایی بنی اسرائیل
۲۱۶	قرآن و داستان بقره بنی اسرائیل
۲۱۶	اشاره
۲۱۷	اینک آیات این داستان
۲۱۷	ترجمه آیات
۲۱۸	تفسیر آیات
۲۱۸	اشاره
۲۲۲	نظریه شیخ عبده در تفسیر آیات
۲۲۳	قارون، دنیا خواه و متکبر
۲۲۳	اشاره
۲۲۴	آیات موضوع :
۲۲۵	ترجمه آیات
۲۲۶	تفسیر موضوعی آیات
۲۲۶	اشاره
۲۲۹	دو واکنش از قارون

- ۲۳۲ زمین قارون و خزاین را می بلعد
- ۲۳۴ سرگذشت موسی و معلم وی
- ۲۳۴ اشاره
- ۲۳۴ آیات موضوع:
- ۲۳۶ ترجمه آیات
- ۲۳۸ خلاصه داستان
- ۲۴۰ پاسخ به چند پرسش
- ۲۴۰ ۱- مقصود از موسی در آیه کیست؟
- ۲۴۰ ۲- «مجمع البحرین» (محل تلاقی دو دریا) کدام نقطه است؟
- ۲۴۲ ۳- مقصود از جمله «أَوْ أَمْضَى حُقُبًا» چیست؟
- ۲۴۷ نخستین نقطه پیروی
- ۲۵۴ نکته ها
- ۲۶۰ پیامبر چهاردهم : داود
- ۲۶۰ اشاره
- ۲۶۱ آیات موضوع
- ۲۶۲ ترجمه آیات
- ۲۶۴ تفسیر موضوعی آیات
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۷۰ شخصیت داود در قرآن
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۰ آیات مورد بحث
- ۲۷۱ ترجمه آیات
- ۲۷۱ تفسیر موضوعی آیات
- ۲۷۳ داود جانشین خدا در امر داوری
- ۲۷۳ اشاره
- ۲۷۵ تفسیر موضوعی آیات

۲۷۵ اشاره
۲۷۸ داوری داود با سلیمان
۲۸۰ نکات آموزنده سرگذشت داود
۲۸۴ پیامبر پانزدهم : سلیمان بن داود
۲۸۴ اشاره
۲۸۵ ۱- صفات و برجستگی های سلیمان
۲۸۵ آیات مورد بحث
۲۸۵ ترجمه آیات
۲۸۶ تفسیر موضوعی آیات
۲۸۷ ۲- رژه سوار کاران در برابر سلیمان
۲۸۷ آیات مورد بحث
۲۸۷ ترجمه آیات
۲۸۸ تفسیر آیات
۲۹۰ ۳- امتحان و آزمون سلیمان
۲۹۱ ۴- درخواست فرمانروایی بی نظیر
۲۹۳ ۵- قلمرو فرمانروایی سلیمان
۲۹۳ اشاره
۲۹۳ ۱_ تسخیر باد
۲۹۴ ۲_ تسخیر جن
۲۹۴ ۳_ معدن مس در تسخیر او
۳۰۱ ۶- عبور از سرزمین مورچگان
۳۰۱ اشاره
۳۰۱ ترجمه آیات
۳۰۲ تفسیر آیات
۳۰۵ ۷- ماجرای هددهد و ملکه سبا
۳۰۵ اشاره

۳۰۵	آیات مورد بحث
۳۰۷	ترجمه آیات
۳۱۰	توضیح لغات آیات
۳۱۱	تفسیر موضوعی آیات
۳۱۱	اشاره
۳۱۴	نامه سلیمان به ملکه سبا
۳۱۸	نمایندگان ملکه سبا در محضر سلیمان
۳۲۲	ملکه سبا در محضر سلیمان
۳۲۵	درگذشت سلیمان
۳۲۹	پیامبر شانزدهم : ایوب
۳۲۹	اشاره
۳۲۹	آیات مورد بحث
۳۳۰	ترجمه آیات
۳۳۱	توضیح لغات
۳۳۲	تفسیر موضوعی آیات
۳۳۲	اشاره
۳۳۳	حوادث مهم زندگی ایوب
۳۳۶	نکات داستان
۳۳۹	پیامبر هفدهم : یونس
۳۳۹	اشاره
۳۳۹	آیات مورد بحث
۳۴۰	ترجمه آیات
۳۴۲	توضیح لغات
۳۴۲	تفسیر موضوعی آیات
۳۴۲	اشاره
۳۴۳	۱- نفرین یونس بر قوم خود

- ۳۴۵ ----- ۲- سرگذشت یونس در کشتی
- ۳۴۷ ----- ۳- یونس در سرزمین بی آب و علف
- ۳۴۸ ----- ۴- دستاویزهای مخالفان عصمت
- ۳۵۰ ----- نکات سرگذشت
- ۳۵۳ ----- پیامبر هیجدهم : زکریا
- ۳۵۳ ----- اشاره
- ۳۵۳ ----- آیات مورد بحث
- ۳۵۴ ----- ترجمه آیات
- ۳۵۷ ----- تفسیر آیات
- ۳۵۷ ----- اشاره
- ۳۵۹ ----- استجابات دعای زکریا
- ۳۶۴ ----- نکات داستان
- ۳۶۵ ----- پیامبر نوزدهم : یحیی
- ۳۶۵ ----- اشاره
- ۳۶۵ ----- آیات مورد بحث
- ۳۶۵ ----- ترجمه آیات
- ۳۶۶ ----- توضیح لغات
- ۳۶۷ ----- تفسیر آیات
- ۳۷۳ ----- پیامبر بیستم : مسیح
- ۳۷۳ ----- اشاره
- ۳۷۵ ----- ۱- ولادت معجزه آسای مسیح (علیه السلام)
- ۳۷۵ ----- اشاره
- ۳۷۶ ----- ترجمه آیات
- ۳۷۸ ----- تفسیر آیات
- ۳۷۸ ----- اشاره
- ۳۸۴ ----- حرکت مریم با نوزاد به سوی قوم خود

- ۲- ویژگی های مسیح در قرآن ۳۸۷
- اشاره ۳۸۷
- آیات مورد بحث ۳۸۷
- ترجمه آیات ۳۸۸
- تفسیر آیات ۳۸۹
- اشاره ۳۸۹
- ۱_ کلمه خداست ۳۸۹
- ۲_ نام او: مسیح و عیسی بن مریم ۳۸۹
- ۳_ آیت خدا ومظهر رحمت الهی ۳۹۱
- ۴_ سخن گفتن در گهواره ۳۹۱
- ۵_ کمالات روحی ۳۹۱
- ۶_ پیامبر صاحب شریعت و کتاب ۳۹۲
- ۷_ از پیامبران اولو العزم ۳۹۲
- ۸_ پیامبری به سوی بنی اسرائیل ۳۹۲
- ۳- کتاب و شریعت عیسی (علیه السلام) ۳۹۳
- اشاره ۳۹۳
- آیات مورد بحث ۳۹۳
- ترجمه آیات ۳۹۴
- تفسیر آیات ۳۹۵
- ۴- معجزات و نشانه های نبوت عیسی ۳۹۷
- اشاره ۳۹۷
- آیات مورد بحث ۳۹۷
- ترجمه آیات ۳۹۸
- تفسیر آیات ۳۹۹
- ۵- تبلیغ در میان بنی اسرائیل ۴۰۲
- اشاره ۴۰۲

- آیات مورد بحث ۴۰۲
- ترجمه آیات ۴۰۲
- تفسیر آیات ۴۰۳
- ۶- عیسی (علیه السلام) و حواریون و نزول مائده ۴۰۶
- اشاره ۴۰۶
- آیات مورد بحث ۴۰۶
- ترجمه آیات ۴۰۷
- تفسیر آیات ۴۰۸
- اشاره ۴۰۸
- ۱_ جدا سازی مؤمنان از کافران ۴۰۹
- ۲_ درخواست مائده آسمانی ۴۱۱
- چند نکته ۴۱۵
- ۱_ اسامی حواریون ۴۱۵
- ۲_ چهره حواریون در قرآن ۴۱۵
- دیدگاه کتاب مقدس در باره حواریون ۴۱۶
- چهره دیگر حواریون در عهد جدید ۴۱۷
- حواری دزد ۴۱۸
- گرفتاری مسیح و خواب شیرین حواریون ۴۱۸
- تبری جستن پیشوای مسیحیان از مسیح ۴۱۹
- پطرس، شیطان است ۴۲۰
- حقیقت مائده چه بود؟ ۴۲۰
- ۷- توطئه قتل مسیح (علیه السلام) و عروج او ۴۲۲
- اشاره ۴۲۲
- آیات مورد بحث ۴۲۲
- ترجمه آیات ۴۲۳
- تفسیر آیات ۴۲۴

۴۲۴ اشاره

۴۲۵ تفسیر آیه نخست

۴۲۹ تفسیر آیه دوم

۴۳۱ آیه سوم

۴۳۴ آیه چهارم

۴۳۶ ۸- تحریف انجیل و آئین مسیح

۴۳۶ اشاره

۴۳۶ آیات مورد بحث

۴۳۷ ترجمه آیات

۴۳۷ تفسیر آیات

۴۳۹ ۹- اندیشه الوهیت در مورد مسیح (علیه السلام)

۴۳۹ اشاره

۴۳۹ آیات مورد بحث

۴۴۱ ترجمه آیات

۴۴۳ تفسیر آیات

۴۴۳ اشاره

۴۴۴ الف: مسیح، پیامبر خداست

۴۴۵ ب: فرضیه فرزندى مسیح برای خدا

۴۴۷ ج: فرضیه الوهیت برای مسیح

۴۵۰ د: فرضیه تثلیث

۴۵۱ هـ: فرضیه ربوبیت مسیح

۴۵۴ ۱۰- عیسی در روز رستاخیز

۴۵۴ اشاره

۴۵۴ آیات مورد بحث

۴۵۴ ترجمه آیات

۴۵۵ تفسیر موضوعی آیات

سرشناسه: سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدید آور: منشور جاوید / نگارش جعفر سبحانی.

مشخصات نشر: قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳ -

مشخصات ظاهری: ۱۴ ج.

شابک: دوره ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۱-۰؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۲ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۳-۷؛ ۳۸۰۰۰ ریال: ج. ۳ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۴-۵؛ ۲۹۰۰۰ ریال: ج. ۴ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۵-۳؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۵ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۶-۱؛ ج. ۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۱-۷؛ ج. ۷، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۲-۴؛ ۲۲۰۰۰ ریال: ج. ۹ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۸-۸؛ ج. ۱۱، چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۳-۱؛ ج. ۱۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۴-۸

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد دوم، ۱۳۸۳.

یادداشت: ج. ۲ - ۵ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

یادداشت: ج. ۶ (چاپ دوم: ۱۴۳۰ ق. = ۱۳۸۸).

یادداشت: این کتاب تحت عنوان "منشور جاوید قرآن" در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت نیز منتشر شده است.

یادداشت: ج. ۷ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۱۱ و ۱۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت: بالای عنوان: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۲. تجزیه و تحلیلی از اسماء و صفات خدا در قرآن. ج. ۳. درباره پیامبران "نبوت عامه". ج. ۴. عصمت پیامبران و امامان در قرآن. ج. ۶. پیامبر در قرآن. ج. ۵. ضرورت معاد، پاسخ به شبهات منکران، ارائه نمونه هایی از احیاء و کیفیت معاد. ج. ۷. تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (ص). ج. ۹. منافقان در قرآن و شناخت انسان. ج. ۱۱. تجزیه و

تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت آدم تا حضرت یوسف (ع)

عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

عنوان دیگر: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره: BP۹۸/س ۲ م ۸ ۱۳۰۰ ی ث

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۳۱۷۶۲

ص: ۱

اشاره

نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی

منشور جاوید

تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبران خدا

از حضرت شعیب تا حضرت عیسی (علیهم السلام)

جلد ۱۲

نگارش: آیه الله جعفر سبحانی

• اسم کتاب منشور جاوید / ج ۱۲

• موضوع سرگذشت انبیاء •

• مؤلف جعفر سبحانی •

• ناشر مؤسسه امام صادق ۹ قم •

• نوبت چاپ اول •

• لیتوگرافی و چاپ اعتماد _ قم •

• تیراژ ۲۰۰۰ نسخه •

• حروفچینی و صفحه آرائی لاینوترونیک مؤسسه امام صادق ۹ قم •

مرکز نشر قم _ میدان شهداء، انتشارات توحید

ص : ۲

پیامبران الهی برگزیدگان خدا برای دریافت پیامهای الهی هستند و برای هدایت بشر از دو راه وارد می شوند:

۱_ رهبری گرایش های فطری در انسان

بشر در مکتب فطرت با یک سلسله اصول آشنا می شود، ولی روی عواملی پرده نسیان یا بی تفاوتی چهره آنرا می پوشاند. در این شرایط انبیا با بیانهای شیرین و دلپذیر خود، پرده های فراموشی را کنار زده و چهره فطرت را از هر غباری پاک می سازند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در این بخش از تبلیغات پیامبران چنین می فرماید:

«وَ اتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لَيْسَتْ أَدْوَاهُ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُدَكَّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ». (نهج البلاغه خطبه ۱)

پیامبران را پی در پی برای هدایت بشر برانگیخت، تا عمل به پیمان را که در آفرینش مردم نهاده است مطالبه کنند، و آنان را نسبت به نعمت فراموش شده متذکر شوند، و با تبلیغ، حجت را بر آنها تمام کنند، و آنچه را در باطن آنها نهفته است بر انگیزند.

۲_ آموزش اصولی در معارف و احکام

در سایه ارتباط با جهان غیب، یک رشته معارف و اصول را در قلمرو عقاید و احکام در اختیار بشر نهاده، و آنها را با تعالیم خود آشنا می سازند و اگر آموزگاران الهی در میان نبودند بشر نمی توانست به این زودی بر این اصول دست یابد. از این جهت پیامبران گاهی مَدَّكْر و یاد آور، و گاهی معلّم و آموزگارند.

امت اسلامی، نخستین امتی نیست که برای آنان، از جانب خداوند، پیامبری اعزام گردید و کتاب فرو فرستاده شد، بلکه بر خلاف این اندیشه، آنها آخرین امت می باشند که

با اعزام پیامبر آنها، باب نبوت بسته و بساط تشریح برچیده گردیده است.

در طریق تحکیم دو اصل یاد شده، بسیار به جاست که امت اسلامی از زندگی معلمان پیشین الهی، و واکنشهای امتهای آنها به طور صحیح آگاه گردند بالاخص که کتب عهد عتیق و جدید از تحریف سالم نمانده و حق و باطل در آنها به هم آمیخته شده است.

مسلمانان با خواندن سرگذشت صحیح پیامبران در کتاب آسمانی خود، بدون اینکه خود به عنوان ماده خام تاریخ قرار گیرند، میوه تلخ و شیرین تاریخ را می چینند، و درسهای آموزنده ای یاد می گیرند، اصولاً خاصیت داستانهای صحیح و پا بر جا این است که انسان بدون آنکه خود در جریان شیرینها و تلخیهای حوادث باشد نتیجه لازم را از تاریخ می گیرد و این همان نکته ای است که از زمانهای دیرینه، معلمان اخلاق و مصلحان جهان گفته اند:

خوشر آن باشد که سر دلبران *** گفته آید در کلام دیگران

پیامبرانی که زندگی آنها در جلد یازدهم بیان گردید عبارتند از:

۱- حضرت آدم ۲۴- حضرت ادریس ۳۴- حضرت نوح ۴۴- حضرت هود ۵۴- حضرت صالح ۴۶- حضرت ابراهیم ۴
۷- حضرت اسماعیل ۸۴- حضرت اسحاق ۹۴- حضرت لوط ۱۰۴- حضرت یعقوب ۱۱۴- حضرت یوسف ۴

اکنون وقت آن رسیده است که به تشریح زندگانی دیگر پیامبران بزرگ الهی که در قرآن به گونه ای سرگذشت آنها بیان شده است پردازیم، و آنان عبارتند از:

۱- حضرت شعیب ۲۴- حضرت موسی ۳۴- حضرت داود ۴۴- حضرت سلیمان ۵۴- حضرت ایوب ۶۴- حضرت یونس ۴
۷- حضرت زکریا ۸۴- حضرت یحیی ۹۴- حضرت مسیح ۴

در تبیین زندگانی آنان مانند جلد پیشین به خود قرآن و احیاناً به روایات و اقوال مفسران اعتماد شده است. امید است این بخش از تفسیر موضوعی ما، چراغی فرا راه طالبان حقیقت و عاشقان تفسیر کلام الهی باشند و از خداوند بزرگ برای نگارش دیگر موضوعات قرآن خواهان توفیقم.

مؤلف

۱۱/ محرم الحرام ۱۴۱۶

ص: ۴

حضرت شعیب (علیه السلام) در م_دین

یکی از پیامبران الهی که با تبهکاران مبارزه کرده شعیب است. از سیاق آیات قرآن استفاده می شود که وی پس از انقراض لوطیان مبعوث به رسالت شده است و از نظر زمان، باید او را پیامبری پس از لوط خواند. به گواه اینکه در قرآن در مواردی که از بیان سرگذشت آل لوط فارغ می شود، سخنی از شعیب و قوم او به میان می آورد و این نشان می دهد که شعیب پس از انقراض آل لوط مبعوث به رسالت شده و در آن منطقه میان این دو پیامبر، پیامبری دیگر مبعوث نشده است. (۱)

زمان و مکان بعثت شعیب

مدین (۲) نام منطقه ای است که شعیب در آن زندگی می کرد. البته برخی گفته اند که نام قبیله اوست و از اینکه او در هدایت قوم خود سخن از نابودی قوم لوط به میان می آورد، استفاده می شود که محیط زندگی آنها نزدیک به یکدیگر بوده

ص : ۵

۱- [۱] سوره اعراف/۸۵؛ هود/۸۴؛ عنکبوت/۳۷؛ حجر/۷۸.

۲- [۲] یاقوت در مراصد الاطلاع می گوید: «مدین» مقابل «تبوک» در ساحل مدیترانه است. میان این دو، شش منزل فاصله است و مساحت میان این دو و مصر در هشت روز پیموده می شود و در حقیقت این شهر در شمال حجاز و جنوب شام قرار گرفته است. برخی دیگر می گویند: مدین بر مردمی اطلاق می شود که میان خلیج عقبه تا کوه سینا زندگی می کردند و در تورات نام آن «مدیان» آمده است.

است؛ چنانکه می فرماید: (وَ مَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ) (هود/۸۵). در گذشته یاد آور شدیم که حضرت لوط همراه ابراهیم عراق را به قصد شام ترک گفت و شاید از جانب خداوند مأمور شد به سوی شام برود، لذا طبعاً جایگاه قوم شعیب نیز همان مرز وبوم خواهد بود.

در روایات آمده است که شعیب یکی از پنج پیامبر عرب می باشد و آنان عبارتند از: هود، صالح، اسماعیل، شعیب و پیامبر اسلام. و از ویژگیهای شعیب این بود که بسیار از خدا خائف بود. (۱)

از مجموع آیات وارد در باره قوم شعیب، استفاده می شود که دو انحراف میان آنان شایع بود: یکی بت پرستی به جای خداپرستی و دیگری کم فروشی در معامله.

قرآن گاهی از این گروه به نام (أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ) یاد می کند؛ چنانکه می فرماید: (وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ * فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَ إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ). (حجر/۷۸-۷۹).

«به درستی که اصحاب «ایکه» ستمگران بودند و ما از آنان انتقام گرفتیم و این گروه با قوم لوط در مسیر و طریق شما به سوی شام هستند.»

این آیه نیز به گونه ای جایگاه قوم شعیب را می رساند و این که در مسیر قوم قریش به هنگام سفر به شام قرار دارد.

«ایکه» به درختان پر شاخ و برگ می گویند که شاخه های آن به هم می پیچد. آنان در سرزمینی زندگی می کردند که دارای چنین درختانی بوده و قرآن از روزی که آنان در چنین زمانی هلاک شدند، به «یوم الظله» تعبیر کرده است که تفسیر آن در آینده خواهد آمد.

تا اینجا با خصوصیات منطقه و محیط زندگی و گرفتاریهای روحی قوم شعیب

ص : ۶

آشنا شدیم؛ اکنون با ویژگیهای این پیامبر بزرگ آشنایی کردیم.

ویژگی های شعیب

شعیب خود را «رسول امین»، (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) (شعراء/۱۷۸) و مصلح (إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتِطَعْتُ) (هود/۸۸) واز صالحان، (سَجَدْنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ) (قصص/۲۷) خوانده است و قرآن نیز این اوصاف را نقل و تصدیق کرده است. بنا به احتمالی (زیرا بعید نیست که شعیب پدر همسر موسی غیر از شعیب موضوع سخن ما باشد و ما در فصل مخصوص به حضرت موسی در این باره بحث خواهیم کرد) او شخصیتی است که موسی بن عمران در خانه او قریب ده سال مشغول کار شد و سرانجام افتخار دامادی او را پیدا کرد. (۱)

در ذیل به محورهای کلی سرگذشت این پیامبر اشاره کنیم:

۱_ محتوای دعوت.

۲_ روش تبلیغ.

۳_ واکنش قوم و پاسخهای شعیب.

۴_ نزول عذاب الهی.

ص : ۷

١_ (وَ إِلَى مَدِينَتَيْنِ أَخَاهُمُ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْرِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا) (اعراف/٨٥-٨٦).

٢_ (وَ إِلَى مَدِينَتَيْنِ أَخَاهُمُ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَ لَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرِيكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ * وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * بَقِيَّتُهُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ) (هود/٨٤-٨٦).

٣_ (كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ * وَ زِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ * وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ * وَ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الْجِبَلَةَ الْأُولِينَ) (شعراء/١٧٦-١٨٤).

٤_ (وَ إِلَى مَدِينَتَيْنِ أَخَاهُمُ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ) (عنكبوت/٣٦).

۱_ به سوی مدین (اهل مدین) برادرشان (۱) شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که برای شما خدایی جز او نیست، از طرف پروردگار به سوی شما دلیلی آمده است. پیمانہ و ترازو را کامل کنید. اموال مردم را ناقص مدهید. در زمین پس از اصلاح آن، فساد نکنید. این برای شما نیکوست اگر مؤمن باشید. بر سر هر راهی ننشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه باز دارید و راه کج طلب کنید.

۲_ به سوی اهل مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید برای شما خدایی جز او نیست، پیمانہ و ترازو را کم مکنید، من شما را در رفاه و نعمت می بینم و برای شما از عذاب روز فراگیر می ترسم. ای قوم من! پیمانہ و ترازو را عادلانه و کامل کنید. چیزهای مردم را ناقص تحویل ندهید و در روی زمین فساد نکنید. آنچه در دست شما باقی می ماند (پس از پرداختن مال مردم) برای شما خوب است، اگر مؤمن باشید و من نگهبان شما نیستم.

۳_ ساکنان سرزمین ایکه (۲) پیامبران را تکذیب کردند، آنگاه که شعیب به آنان گفت: چرا تقوا را پیشه نمی کنید، من برای شما پیامبر امینی هستم. از مخالفت خدا پرهیزید و مرا اطاعت کنید. و من بر رسالت خود پاداشی نمی خواهم. مزد من بر پروردگار جهانیان است. پیمانہ را کامل تحویل دهید و خسارت نرسانید و با ترازوی راست وزن کنید و اموال مردم را ناقص نپردازید و در زمین فساد نکنید. از خدایی که شما و پیشینیان را آفریده است بترسید.

ص : ۹

۱- [۱] شعیب از بستگان این قوم بود نه برادر آنان. ولی چون با اخلاص کامل در هدایت قوم خود تلاش می کرد، برادر نامیده شده است.

۲- [۲] در گذشته یاد آور شدیم که «ایکه» به معنای درخت پرشاخ و برگی است که به هم می پیچد و در منطقه آنان از این درختان فراوان بوده است.

۴_ به سوی اهل مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، به روز دیگر امیدوار باشید و در زمین فاسد مکنید.

تفسیر موضوعی آیات

پیامبران گرامی همگی در یک رشته از اصول مشترک بوده اند. چیزی که هست هر کدام بر اساس خصوصیات قوم خود بر امر و یا اموری تأکید میورزیدند. از آیات فوق استفاده می شود که شعیب بر روی چهار مطلب تأکید داشت:

۱_ یکتا پرستی.

۲_ دعوت به عدل و قسط در معاملات.

۳_ خود داری از فساد در زمین.

۴_ اجتناب از سدّ طریق مؤمنان.

از مجموع آیات استفاده می شود که آنان انحرافات مشترک با اقوام دیگر و انحراف مخصوص به خود داشتند. انحراف مشترک همان بت پرستی بود، ولی انحراف مخصوص آنان کم فروشی و تجاوز به اموال مردم و تهدید کسانی بودند که به شعیب ایمان آورده بودند، علاوه بر فساد در روی زمین که بیان خواهیم نمود.

اینک آیات مربوط به هر قسمت را به طور جداگانه یاد آور می شویم:

۱_ انحراف در توحید: (یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ) (اعراف/

ص : ۱۰

۲_ انحراف در معاملات: (فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ) (اعراف/۸۶). (۱)

۳_ فساد در روی زمین: (وَ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا...) (اعراف/۸۵). (۲) و هر گناهی نوعی افساد است.

۴_ سدّ طریق مؤمنان: (وَ لا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا) (اعراف/۸۶) (۳)، گویا بر سر راه خانه شعیب می نشستند، و کسانی را که قصد خانه او را داشتند، به قتل تهدید می کردند.

۲- روش تبلیغ

اشاره

تا اینجا با محتوای تبلیغ آشنا شدیم و از همین جا به نوع انحرافات قوم پی بردیم. بررسی زندگانی اقوام پیامبران روشن می سازد که شیطان برای گمراه کردن مردم از راههای مختلف وارد می شود. یعنی در حالی که برخی از انحرافها فرا گیر بوده، ولی مطابق تقاضای محیط، هر قومی را به نحوی گرفتار می کرد. قوم شعیب نیز پس از بت پرستی، مبتلا به فساد مالی بوده و به اموال و حقوق یکدیگر تعدی می کردند.

اکنون بینیم شعیب با به کار گیری چه نوع روش در تبلیغ در صدد اصلاح آنان بر آمده است.

از آیات به دست می آید که شیوه تبلیغی او چنین بوده است:

۱_ داشتن دلیل و گواه.

۲_ یاد آوری نعمت های خدا.

۳_ یاد آوری سرگذشت دردناک گذشتگان.

۴_ تهدید به عذاب الهی.

ص: ۱۱

۱- [۱] همچنین به آیات: هود/۸۴_ ۸۵، و شعراء/۱۸۱_ ۱۸۳ رجوع شود.

۲- [۲] و نیز به همین مضمون است: هود/۸۵، شعراء/۸۳.

۳- [۳] ضمیر مؤنث در «تبغونها» به سبیل بر می گردد که مؤنث مجازی است و راه کج (باطل) می طلبید. و جمله «من آمن» مفعول به فعل «وتصدون» است یعنی «تصدون من آمن عن سبیل الله».

- ۱_ (قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ) (اعراف/۸۵).
- ۲_ (وَإِذْ كُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ) (اعراف/۸۶).
- ۳_ (وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلَتْ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) (اعراف/۸۷).
- ۴_ (إِنِّي أُرِيكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ) (هود/۸۴).
- ۵_ (بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ) (هود/۸۶).
- ۶_ (وَ يَا قَوْمِ لَا- يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ) (هود/۸۹).
- ۷_ (وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ) (هود/۹۰).
- ۸_ (وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) (شعراء/۱۸۰).

ترجمه آیات

- ۱_ آگاه باشید از جانب پروردگارتان برای شما دلیل آشکار آمد.
- ۲_ به یاد آرید آنگاه که گروه اندکی بودید، آنگاه خدا شما را فزونی بخشید. بنگرید چگونه شد سرانجام مفسدان.
- ۳_ هرگاه گروهی از شما به رسالت من ایمان آوردند و گروهی دیگر ایمان نیاورند (زیانی به من نمی رسانند). صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند که او بهترین داوران است.
- ۴_ من شما را در نعمت و ثروت می بینم و از عذاب روز فرا گیر بر شما بیمناکم.
- ۵_ آنچه خدا برای شما باقی می گذارد بهتر است. من حافظ شما (از

عذاب) نیستم.

۶- ای قوم من مخالفت شما با من سبب نشود که به شما برسد آنچه به قوم نوح و هود و صالح رسیده است و (سرنوشت) قوم لوط از شما چندان دور نیست.

۷- از خدا طلب آمرزش کنید. به سوی او بازگردید. پروردگار من مهربان و دوستدار بندگان است.

۸- من از شما در برابر تبلیغ خود مزدی نمی طلبم. پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست.

تفسیر موضوعی آیات

شعیب در روش تبلیغ خود از عناوین یاد شده در زیر بهره گرفته است که هر یک می تواند در هدایت گمراهان مؤثر باشد.

۱- دلیل و برهان بر صحت گفتار خود: همگی می دانیم که پیامبران به معجزه مجهز بودند. گاهی از روز نخست معجزه همراه داشتند و گاهی پس از درخواست مردم دست به اعجاز می زدند. هرگز پیامبری نبود که بدون معجزه و دلیل از جانب خدا مبعوث به هدایت شود. شعیب از گروه نخست بود. به همین جهت می گوید: (قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ). از ترتب جمله دَوْم (فَأَوْفُوا) بر جمله نخست (قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ) می توان حدس زد که او به سبب داشتن دلیل و برهان بر نبوت خود، مردم را الزام می کند که به دستوره‌های او گردن نهند. اما معجزه او چه بوده، در قرآن نامی از آن برده نشده است. اینکه برخی می گویند شعیب فاقد معجزه بوده، به گواه اینکه در قرآن نامی از معجزه او به میان نیامده است، سخن بی پایه ای است؛ همان گونه که نام بسیاری از معجزات پیامبر اسلام نیز در قرآن نیامده است. (۱)

ص: ۱۳

در آیه دیگر نیز به همین نکته اشاره کرده و می فرماید: (قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُمْ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّبِّي) (هود/۸۸).

۲_ یاد آوری نعمتهای الهی: شعیب قوم خود را متوجه نعمتهای الهی کرد که لازمه آن فرمانبرداری از چنین منعمی است. او یاد آوری کرد که شما گروه کمی بودید و خدا جمعیت شما را بالا برده است و در نتیجه نیرومند شده اید: (وَأَذْكُرُوا إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ)، گاهی دایره نعمت را بالاتر نشان می دهد و آن اینکه: (وَاتَّقُوا الْعَذَابَ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الْجِبِلَّ الْأُولَى) (شعراء/۱۸۴): «از مخالفت خدا که شما و پیشینیان را آفریده است بپرهیزید.»

۳_ یاد آوری سرنوشت تبهکاران: شعیب یاد آور شد که شما مردم باید از سرنوشت تبهکاران گذشته درس عبرت بگیرید. مبادا به سرنوشت اقوام نوح و هود و صالح گرفتار شوید و نزدیکترین درس عبرت برای شما سرنوشت قوم لوط است که در همسایگی شما قرار داشتند و به خاطر مخالفت با خدا نابود شدند. چنانکه می فرماید:

(وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَن يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمَ لُوطٍ مِّنكُمْ بِبَعِيدٍ). (هود/۸۹)

و باز می فرماید: (فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ). (اعراف/۸۶)

۴_ تهدید به عذاب: از نظر جریان طبیعی اگر روشهای پیشین مؤثر نشد، باید از روش تهدید به عذاب الهی بهره بگیرد. او نیز چنین کرد و رو به دو گروه مؤمن و کافر کرد و گفت: (فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ) (اعراف/۸۷). و در آیه دیگر تهدید به عذاب را صریحتر از آیه پیشین بیان کرد: و می گوید: (وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ). (هود/۸۴)

امور یاد شده روش تبلیغ حضرت شعیب است. البته او در مقام تبلیغ، مانند دیگر پیامبران استفاده کرد و گفت برای دعوت خود مزد و پاداش نمی طلبد و موفقیت

او مربوط به اذن خداست و جز بر او توکل نمی کند: (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) (شعراء/۸۰). و باز می فرماید: (وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفُكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتِطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ) (هود/۸۸). جمله (إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ) بیانگر مفاد جمله پیشین است که در آغاز نظر، خالی از اجمال نیست و آن اینکه می گوید: من هرگز از کسانی نیستم که شما را از کاری باز دارم و خود با آن مخالفت کنم، من مانند دیگر پیامبران اصلاح طلبم و پایه اساسی اصلاح، همان همسویی گفتار و رفتار است.

سرانجام شعیب درهای باز گشت را به روی قوم خود باز می داند و می گوید: (وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ) (هود/۹۰). (۱)

۳- واکنش قوم

اشاره

قوم شعیب مانند اقوام گذشته در برابر دعوت او سرسختی نشان دادند و جز گروه اندکی، کسی به او ایمان نیاورد. مخالفان با او به مجادله برخاستند. منطق آنان در مجادله عبارت بود از:

۱- نامفهوم بودن محتوای رسالت.

۲- اتهام به سحر و جنون.

۳- بشر بودن شعیب.

۴- نداشتن قدرت اجتماعی.

ص : ۱۵

۱- [۱] در حالی که آیات یاد شده بیانگر روش تبلیغی شعیب است، می ۳تواند پاسخ به برخی اعتراضهای قوم خود باشد، اعتراضهایی که پس از این می آید. از این جهت این قسم از آیات در مقام پاسخ شعیب به قوم خود نیامده است، بلکه آیات دیگری آمده است که مستقیماً پاسخ به خرده ۳های آنهاست.

۵- زیانبار بودن پیروی از تو.

۶- تهدید به اخراج و سنگسار کردن.

آیات موضوع

۱- (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ) (اعراف/۸۸).

۲- (وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ) (اعراف/۹۰).

۳- (قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصِلاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ) (هود/۸۷).

۴- (قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزِيرٍ) (هود/۹۱).

۵- (قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ) (شعراء/۱۸۵).

۶- (وَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ) (شعراء/۱۸۶).

ترجمه آیات

۱- سران مستکبر قوم شعیب به او گفتند: ای شعیب تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر خود بیرون می کنیم، یا اینکه به آیین ما باز می گردید. شعیب در پاسخ گفت: هر چند ما آیین شما را نخواهیم؟

۲- سران کافر از قوم او گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید، زیانکارید.

۳- گفتند: ای شعیب! آیا نیایش تو فرمان می دهد که ما آنچه را که پدرانمان آنها را می پرستیدند ترک کنیم و نتوانیم به دلخواه خود در اموالمان تصرف کنیم؟ تو بردبار و دانا هستی.

۴- گفتند: ای شعیب! ما بسیاری از آنچه را می گویی نمی فهمیم و ما تو

را در میان خود ناتوان می بینیم و اگر قبیله تو نبود، سنگسارت می کردیم، تو بر ما توانایی نداری.

۵_ تو مسحور و جادو شده ای.

۶_ تو بشری مانند ما هستی و ما تو را دروغگو گمان می کنیم.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

۱_ قوم شعیب محتوای دعوت او را گنگ و مبهم می دانستند و می گفتند: (يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ) (هود / ۹۱). مسلماً دعوت شعیب از روشنترین دعوتها بود. چه دعوتی روشنتر از اینکه او می گفت: خدایی را پرستید که شما پیشینیان را آفریده است: (وَ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الْجِيلَ الْأُولِينَ)

شگفتا! دعوت به پرستش خدای توانا و دانا دعوت مبهم! اما پرستش بتهای کور و کر یک دعوت روشن؟!

۲_ باز آنان مانند اقوام پیشین، بشر بودن را مانع از رسالت الهی دانسته و در نتیجه او را دروغگو می دانستند و می گفتند: (وَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نُنْظُنْكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ) (شعراء / ۱۸۶).

۳_ آنان مانند اقوام پیشین شعیب را به جادو زدگی و جنون متهم می کردند و می گفتند: (قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ) (شعراء / ۱۸۵). و گاهی هم با طعن می گفتند: (إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ).

در محاسبات اجتماعی، انسانی که بر خلاف افکار عمومی قیام می کند، مجنون توصیف می شود. آری این گروه مجنونند؛ اما جنون آنان در راه هدایت مردم به راه حق و حقیقت است و در این هدف سر از پا نمی شناسند و از همه چیز می گذرند. اگر بشر بودن مانع از رسالت گردد، هدایت انسانها بر عهده چه کسی خواهد بود؟ آیا فرشتگان که با انسان مسانخت ندارند، می توانند او را هدایت کنند؟

۴_ در نظر آنان قدرت اجتماعی نشانه حق، و ضعف و ناتوانی نشانه بی پایگی

دعوت بود. چنانکه می گفتند: (إِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا... وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزِينَ). (هود/۹۱)

این منطق نادرست اختصاص به قوم هود ندارد. آنگاه که فرعون در میدان مبارزه با موسی محکوم شد، از همین راه وارد شد و گفت: (يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ* أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ) (زخرف/۵۱-۵۲). «آیا فرمانروایی مصر از آن من نیست و این چشمه ها از زیر قصر من جاری نمی شود؟ آیا نمی بینید، بلکه من بهترم از این انسانی که خوار است؟!»

۵_ از آنجا که آنان در معاملات، حرام و حلال را رعایت نکرده و کم فروشی و دزدیدن اموال مردم شیوه زندگی آنان بود، پیروی از شعیب را مایه زیان خود خوانده گفتند: (لَئِنْ أَتَبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ). (اعراف/۹۰)

۶_ آنگاه که این راهها را در باز داری شعیب مؤثر ندیدند، او را به تهدید و اخراج از شهر و سنگسار نمودن کردند و گفتند: (لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنَ قَرْيَتِنَا) (اعراف/۸۹). و باز گفتند: (وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ) (هود/۹۱).

تا اینجا با اعتراضها و اشکالات کودکانه قوم شعیب آشنا شدیم. اکنون باید دید منطق نیرومند شعیب در پاسخ به آنان چه بود. از مقایسه این دو منطق می توان به الهی بودن او پی برد. پاسخهای او از این اعتراضها به شرح زیر است:

پاسخ شعیب از اعتراض ها

پاسخ شعیب از اعتراض ها (۱)

شعیب در برابر اعتراضهای آنان پاسخهایی دارد که قرآن به نقل آنها به شرح

ص : ۱۸

۱- [۱] به جهت کم بودن آیات مربوط به پاسخ شعیب، فصل خاصی برای آن نگنجدیم. متون آیات و ترجمه و تفسیر را یک جا آوردیم.

زیر پرداخته است. آنان از او درخواست کردند که به آیین بت پرستی باز گردد؛ او در پاسخ می گوید:

۱_ (قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ) (اعراف/۸۹).

واگر ما به آیین شما باز گردیم و آن را آیین الهی بدانیم، بر خدا افترا بسته ایم پس از آنکه خدا ما را از آن نجات داد. ممکن نیست ما به آن آیین باز گردیم مگر اینکه خدا بخواهد. علم پروردگار من گسترده است. بر خدا توکل کرده ایم، خدایا میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورها هستی.

آنان به او گفتند: اگر عشیره تو نبود، تو را سنگسار می کردیم او در پاسخ گفت:

۲_ (قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَ رَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ). (هود/۹۲)

«ای قوم من! آیا عهده من در نزد شما از خدا گرامیتر است. در حالی شما (به فرمانهای) خدا پشت کرده اید که پروردگار من بر آنچه عمل می کنید، احاطه دارد.»

شعیب در انتقاد از اعتراضهای کودکانه آنان روی امور یاد شده در زیر تکیه می کند:

۱_ نتیجه پیروی از راه و آیین شما پس از داشتن دلیل بر بی پایگی آن، بدعت و افترا به خداست. چنانکه می فرماید: (قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا) (اعراف/۸۹). نکته جالب اینکه شعیب بازگشت به آیین آنان را از خود و پیروانش نفی می کند، ولی توحید در تدبیر رانیز یاد آور می شود و آن اینکه: (وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا) (اعراف/۸۹): «بر ما ممکن

نیست به آن آیین بازگردیم مگر خدا و پروردگار ما بخواهد» و معنی استثنا این است که کارهای جهان در دست خداست و او مقلب القلوب است. البته مشیت خدا بر بازگشت افراد با ایمان به شرک در صورتی عملی می شود که خود این افراد زمینه های گرایش را فراهم کنند.

۲_ شگفتی از این است که مرا به سبب داشتن عشیره ام رجم نمی کنید، چگونه عشیره من نزد شما از خدا گرامیتر است؟ من می بینم شما به فرمانهای خدا اعتنا نمی کنید: (قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ اتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ) (هود/۹۲).

او به پاره ای از اعتراضها به خاطر کودکان بودن پاسخ نگفته و اگر هم گفته وحی الهی نقل نفرموده است و آن مسأله اتهام به جنون، دروغگویی و یا گنگ بودن محتوای دعوت یا منافات داشتن بشر بودن او با دعوی رسالت که ما در گذشته به بی پایگی این اعتراضات اشاره نمودیم.

۴- نزول عذاب الهی

اشاره

حضرت شعیب در سخنان خود آنان را از نزول عذاب بیم می داد و آنان نیز گاهی به عنوان تمسخر و ریشخند درخواست عذاب می کردند. آنگاه که یأس و نومیدی از ایمان آنان فراگیر شد، عذاب الهی فرود آمد و همگان رانابود کرد. شعیب و افراد با ایمان از آن نجات یافتند. اینک آیات این قسمت:

ص : ۲۰

- ۱_ (وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ). (هود/۹۳)
- ۲_ (فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ) (شعراء/۱۸۷).
- ۳_ (فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ) (شعراء/۱۸۹).
- ۴_ (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ) (اعراف/۹۱). (۱)
- ۵_ (وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ) (هود/۹۴).
- ۶_ (كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِّمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ) (هود/۹۵).
- ۷_ (الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ) (اعراف/۹۲).
- ۸_ (فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ) (اعراف/۹۳).

ترجمه آیات

- ۱_ ای قوم! هر چه می توانید انجام دهید، من نیز انجام می دهم. به این زودی می دانید که چه کسی است که عذاب خوار کننده سراغ او می آید و چه کسی است دروغگو. مراقب باشید من نیز مراقب هستم.
- ۲_ قطعه ای از آسمان را بر سرما فرو ریز اگر از راستگویانی.

ص : ۲۱

۱- [۱] مانند همین آیه در سوره عنکبوت/۳۷ آمده است.

۳_ او را تکذیب کردند. آنان را عذاب روز(ابر) سایه افکن فرا گرفت، عذاب آن روز عذاب بزرگی بود.

۴_ زمین لرزه آنان را فرا گرفت، در خانه های خود هلاک شدند.

۵_ آنگاه که فرمان ما(عذاب) فرود آمد، شعیب و افرادی که به او ایمان آورده بودند، به رحمت خود نجات دادیم و صدای مهیب، افراد ستمگر را فرا گرفت، در خانه های خود خموده و خاموش هلاک شدند.

۶_ آنان نابود شدند، گویی هرگز در آن دیار نبودند. آگاه باشید اهل مدین از رحمت خدا دور شدند، همچنان که قوم ثمود دور شدند.

۷_ آنان که شعیب را تکذیب کردند، گویا در آن دیار نبودند. آنان که شعیب را تکذیب کردند زیانکار بودند.

۸_ از آنان روی برگرداند و گفت: ای قوم من! پیامهای پروردگارم را برای شما رساندم و شما را نصیحت کردم. چگونه بر قوم کافر متأسف باشم.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

ناصر مشفق آنگاه که از اصلاح فرد یا افراد مأیوس شد، به آنها می گوید: شما بروید سراغ کار خود، من هم سراغ کار خودم. ما این حالت را در باره شعیب از طریق این آیه درک می کنیم که به آنان چنین گفت: (یا قومِ اعْمَلُوا عَلٰی مَكَاتِكُمْ اِنِّیْ عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ). (هود/۹۳)

قوم شعیب در اعتراض او را دروغگو می خواندند. او نیز در پاسخ می گوید آینده ثابت می کند که دروغگو کیست؟ (سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ یَّاتِیْهِ عَذَابٌ یُّخْزِیْهِ وَ مَنْ هُوَ کَاذِبٌ). (هود / ۹۳)

در این شرایط جرأت قوم بالا می رود و درخواست عذاب می کنند و می گویند: (فَاَسْقِطْ عَلَیْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِیْنَ) (شعراء/۱۸۷)

لحظه نومیادی فرا می رسد و استحقاق آنان به عذاب قطعی می گردد. با سه نوع عذاب این قوم ریشه کن می گردند:

۱_ صدای مهیب و تکان دهنده: (وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ). (هود/ ۹۴)

۲_ زمین لرزه که طبعاً نتیجه همان صدای مهیب خواهد بود: (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ) (اعراف/ ۹۱).

۳_ «ظله» به معنی ابر سایه افکن است. حالا- این ابر حامل چه عذابی بوده، در خود آیه شاهی بر آن نیست. ولی طبق گفته مفسران حامل آتش بود که آنان را سوزاند. ولی احتمال دارد مقصود از روز سایه، روزی بود که ابر پایین آمد. مانند روز مه که سطح زمین را فرا گیرد. خود این تاریکی مایه سر درگمی آنان شد که به دنبالش صیحه و رجفه ویرانگر فرا رسید.

ولی چون در نابودی اقوام پیشین سخن از صاعقه نیز به میان آمده است، آنچه مفسران گفته اند قریب به نظر می رسد و آن اینکه در نتیجه صاعقه در پوشش ابر، صدای وحشتناکی پدید آمد و هم آتشبار بزرگی فرود آمد و زمین لرزه ای نیز در نتیجه صدای مهیب، تحقق پذیرفت.

خدا به سبب اینکه حساب افراد با ایمان با گروه کافران جداست، از نجات شعیب و افراد با ایمان سخن گفته و فرموده است: (وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا) (هود/ ۹۴).

سرانجام شعیب به اجساد بی جان آنان نگریست و به عنوان ابراز تنفر روی برگرداند، ولی با آنان چنین سخن گفت: (لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ) (اعراف/ ۹۳).

در هر حال این آیه گواه بر این است که انسانهای بزرگ می توانند در این

جهان با ارواح سعید یا پلید ارتباط برقرار کرده و سخن بگویند و نظیر این مطلب در مورد صالح که با قوم خود پس از نابودی آنها سخن گفت، گذشت. (۱)

نکته ها و عبرت ها

از سرگذشت شعیب و قوم او این نکات را می آموزیم:

۱_ قوم شعیب هر چند بت پرست بودند، ولی فشار تبلیغ او در باره انحرافات مالی آنان بود که میان حلال و حرام فرقی نمی گذاشتند. این نشان می دهد که مبارزه با انحراف مالی که موجب گسترش عدل و مبارزه با ظلم است، یکی از اهداف عالی پیامبران الهی است؛ چنانکه می گوید: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) (حدید/۲۵). «ما پیامبران خود را با دلایل برانگیختیم و همراه آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم بر پایه عدل زندگی کنند.»

۲_ گروهی از مردم روابط قومی و اجتماعی را بر ارزشهای الهی برتری می بخشند، و به یک معنی ضد ارزش را ارزش می دانند؛ چنانکه قوم شعیب به او می گفتند: (وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ). و او نیز در پاسخ خود گفت: (أَرْهَطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ).

۳_ مصلحان الهی پیوسته در گفتار و رفتار همسو بودند و شعیب نیز به این نکته اشاره کرده می گوید: (مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ).

ص : ۲۴

موسی بن عمران (علیه السلام) کلیم الله

موسی بن عمران از پیامبران بزرگ الهی است که پس از ابراهیم نام او به عنوان سرسلسله پیامبران در تاریخ نبوت می درخشد. حیات او از روز ولادت تا روز رحلت، با مرارتها و مشقتها همراه بوده و در تاریخ مبارزه مردان حق، یکی از بزرگترین مردان مبارزه با ظلم و ستم و تبعیض نژادی و مظهر گسترش توحید و یکتا پرستی به شمار می رود. کمتر پیامبری در قرآن مبارزات و جهاد او مانند موسی (علیه السلام) به صورت گسترده بیان شده است. از این جهت تعجب نخواهیم کرد که نام او در قرآن ۱۳۶ بار و سرگذشت او به طور اجمال یا تفصیل در ۳۴ سوره آمده است.

حضرت کلیم از پیامبران بنی اسرائیل است و بنی اسرائیل در اصطلاح قرآن بر مجموعه یهودیان اطلاق می شود که فرزندان اسباط دوازده گانه می باشند. اسباط دوازده گانه عبارتند از: ۱- بنی رؤبین، ۲- بنی شمعون، ۳- بنی جاد، ۴- بنی یهودا، ۵- بنی یساکار، ۶- بنی زبولون، ۷- بنی یوسف، ۸- بنی بنیامین، ۹- بنی عشیر، ۱۰- بنی دان، ۱۱- بنی نفتالی، ۱۲- لویان. هر سبط به نام یکی از فرزندان یعقوب نامیده شده است.

در دوران فرمانروایی یوسف، یعقوب با فرزندان یازده گانه خود به مصر منتقل شد و موقعیتی که یوسف در مصر داشت، توانست آنان را از رنج قحطی نجات بخشد و همگان را در جوشن یا حدود شهر «اون» متوطن سازد (۱۷۲۹ ق م). در این هنگام

افراد خاندان اسرائیل به گفته تورات فقط هفتاد تن بودند. بنی اسرائیل به زودی در مصر زیاد شدند و فراعنه را از کثرت خود متوحش کردند. رفتار دولت مصر بانی اسرائیل بسیار خشن بود. فرزندان آنان را سر می برید و دختران آنان را رها می کرد. (۱)

قرآن رفتار خشونتبار فرعون را با بنی اسرائیل، که همگی منتهی به یعقوب می شدند، چنین نقل می کند: (تَلُّوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَا مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

(إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ).

(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُكِّنُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ). (قصص/۳-۶)

«حکایت می کنیم بر تو خبر موسی و فرعون را به حق (پیراسته از هر نوع دروغ) برای بهره مند شدن مؤمنان.

فرعون در زمین گردنکشی کرد و اهل آن را گروه گروه نمود. گروهی را ضعیف و ذلیل ساخت. پسران آنان را می کشت و زنان را زنده می داشت. فرعون از تبهکاران بود.

وما می خواهیم بر افراد ضعیف در زمین منت گذاریم و آنها را پیشوایان مردم قرار دهیم و وارث ملک فرعون گردانیم. در روی زمین به آنان، قدرت بخشیم و به فرعون و هامان و لشگریانش از آنچه می ترسند ارائه کنیم.»

تاریخ به ما می گوید: فرعون و هامان از تولد موسی، که بر باد دهنده ملک آنان بود، می ترسیدند و از این جهت پسران بنی اسرائیل را می کشتند تا او متولد

ص : ۲۶

نشود. خداوند در جمله (... ما كَانُوا يَحْذَرُونَ) به ترس آنان از تولد موسی اشاره می کند و یاد آور می شود که خدا می خواهد چیزی را که از آن می ترسیدند (ولادت موسی) به آنان نشان دهد. گواه بر اینکه مقصود از موصول «ما» در «ما یحذرون» تولد موسی است. جمله بعد از آن است که می گوید: (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ...) به مادر موسی الهام کردیم که فرزند خود را شیر ده... یعنی مشیت خداوند براین تعلق گرفته است که این شخص متولد گردد و سرانجام تخت و تاج فرعون را تباه سازد.

از بررسی آیات قرآن می توان زندگی او را به شش بخش تقسیم کرد و هر بخش محورهای گوناگون دارد که آیات فراوانی در باره آن وارد شده است. این شش بخش عبارتند از:

۱_ از ولادت در مصر تا مهاجرت به مدین.

۲_ ده سال زندگی در مدین در کنار شعیب.

۳_ مهاجرت از مدین به مصر و حوادث راه.

۴_ ورود به مصر و مبارزه با فرعون تا هلاکت وی.

۵_ هلاکت و نابودی آل فرعون

۶_ خروج از مصر و نزول در صحرای سینا.

۷_ چهل سال سرگردانی در صحرای سینا.

ص : ۲۷

اشاره

نخستین بخش از زندگی او دو محور اساسی دارد:

۱- ولادت تا انتقال به دربار فرعون.

۲- زندگی در دربار فرعون تا لحظه مهاجرت.

اینک آیات مربوط به محور اول را مورد بحث قرار می دهیم.

الف: ولادت تا انتقال به دربار فرعون

آیات موضوع

۱- (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَمَا إِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ) (قصص/۷).

۲- (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ) (قصص/۸).

۳- (وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ) (قصص/۹).

۴- (وَ أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (قصص/۱۰).

۵- (وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ) (قصص/۱۱).

۶_ (وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ) (قصص/۱۲).

۷_ (فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (قصص/۱۳).

۸_ (وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ * إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ * أَنْ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفيه فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِيُتَّصَنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي).

۹_ (إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ...) (طه/۳۷ _ ۴۰).

ترجمه آیات

۱_ ما به مادر موسی الهام کردیم که کودک خود را شیر ده، آنگاه که بر جان او ترسیدی او را (در میان صندوقی نهاده) به دریا بیفکن و مترس و غمگین مباش. ما او را به سوی تو باز می گردانیم و از پیامبران قرار می دهیم.

۲_ (مادر موسی او را به شیوه خاص به دریا افکند) آل فرعون او را پیدا کردند (تا سرانجام و ناخواسته) برای آنان دشمن و مایه اندوه شود. به درستی که فرعون و هامان و سپاهیان آن دو خطا کار بودند.

۳_ همسر فرعون گفت: نورچشمی است برای من و تو، او را نکشید شاید در آینده برای ما سود بخشد، یا او را برای خود فرزند گزینیم در حالی که آنان (از سرانجام کار) آگاه نبودند.

۴_ قلب مادر موسی (از هر چیز جز یاد کودکش) خالی گشت. اگر ما قلب او را آرام نمی ساختیم نزدیک بود که راز خود را آشکار سازد (نام فرزندش را به زبان بیاورد) این کار را کردیم تا (به وعده ما) مؤمن باشد.

۵_ مادر موسی به خواهر وی گفت: جریان را پیگیری کن (بین سرنوشت کودک من پس از افکندن به دریا چه شد؟) او به هنگام پیگیری برادر

خود را از دور دید، در حالی که آل فرعون متوجه نبودند (یعنی دید که آنان موسی را از صندوق بیرون آورده و به خانه بردند).

۶_ ما از قبل، همه زنان شیرده را برای او حرام کردیم (پستان هیچ زنی را به دهان نگرفت). خواهر موسی (که به عنوان فرد ناشناس نظاره می کرد) به آل فرعون گفت: مایلید من شما را به خانواده ای هدایت کنم تا او را نگهداری کنند و آنان خیرخواه او هستند.

۷_ ما او را (از این طریق به مادرش) باز گردانیدیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده های خدا حق و پا برجاست، ولی اکثر مردم نمی دانند.

۸_ ما بار دیگر بر تو منت نهادیم، آنگاه که بر مادرت وحی کردیم آنچه را وحی کردیم (به او گفتیم) که نوزادت را در صندوقی بگذار، صندوق را به دریا افکن (تا امواج دریا). صندوق را به ساحل بیفکند (نوزاد را) یکی از دشمنان من و دشمنان او بگیرد و محبت خویش را بر تو ارزانی داشتم تا زیر نظر من پرورش پیدا کنی.

۹_ آنگاه که خواهرت می رفت، می گفت: می خواهید من شما را به کسی که او را نگاهداری کند هدایت کنم. ما تو را به مادرت باز گردانیدیم تا چشمش روشن شود و غم نخورد.

مشیت الهی و اعمال قساوت آمیز فرعون

فراعنه از دوران یوسف و پیش از آن تا برسد به زمان موسی مالک مصر و حاکم بر آن بودند، ولی کاهنان به آنان گفته بودند که این قدرت بزرگ به وسیله کودکی از بنی اسرائیل که بزرگ می شود، نابود خواهد گشت. از این جهت پیوسته پسران را سر می بریدند تا موسی متولد نشود. ولی مشیت الهی بر این تعلّق گرفته بود که او در بیت بنی اسرائیل متولد گردد و کار آگاهان در بار فرعون متوجه نشوند و سپس در دامن فرعون بزرگ گردد. شگفت آورتر اینکه با تمام قساوت در پرتو اینکه خدا محبت او را بر دل آنها افکند نسبت به این کودک علاقه مند شدند. مادر موسی به

فرمان خدا او را در میان صندوقی نهاد و اطراف آن را قیر اندود کرد که آب به آن نفوذ نکند و به امواج آب سپرد. امواج آب نیل صندوق را از ساحل قصر فرعون عبور داد و به ساحل پرت کرد و توجه فرعون و همسرش را جلب کرد. آنها در صندوق را گشودند و کودک زیبایی را مشاهده کردند که با چشمهای خود به آنان می نگرد، گویا می گوید: مرا از این نقطه بیرون آورید و در دامن خود پرورشم دهید. او را از صندوق در آوردند و همسر فرعون مانع از کشتن او شد و گفت: شاید او به حال ما سودی بخشد یا او را به فرزندی بگیریم. این سخن را می گفتند ولی از سرانجام این کودک آگاه نبودند. چنانکه می فرماید: (عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

به دنبال دایه ای برآمدند که او را شیر دهد. اما هر زن شیر دهی را آوردند، پستان او را نگرفت و داد و فریاد کودک از گرسنگی بلند بود. در این میان خواهر موسی به عنوان فرد ناشناسی وارد جمع آنان شد. او پیشنهاد داد که من خانواده ای را می شناسم که می تواند تربیت او را بر عهده بگیرد. آنان از شنیدن این جمله خوشحال شدند. سراغ او فرستادند که او کسی جز مادر موسی نبود. وقتی او پستان خود را به دهان او گذارد، به خوبی آن را مکید و از این طریق، خوشحالی فرعون و همسر او را فراهم آورد و قرار شد که تربیت او را بر عهده بگیرد. بدین گونه وعده الهی: (إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ) تحقق پذیرفت.

این جریان می رساند که نقشه های پوشالی بشر در برابر مشیت الهی چیزی نیست و آیه (وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) (انسان/۳۰) بر همه چیز حاکم است.

در این جا مناسب است که از نغزترین شعر شاعر معاصر، پروین اعتصامی که در باره ولادت موسی و بی تابی مادر او و تحقق وعده الهی به بازگرداندن آن، سروده است، یاد کنیم:

مادر موسی، چو موسی را به نیل *** درفکند، از گفته ربّ جلیل

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه *** گفت کای فرزند خُرد بی گناه

گر فراموش کند لطف خدای *** چون رهی زین کشتی بی ناخدای

گر نیارد ایزد پاکت به یاد *** آب، خاکت را دهد ناگه به باد

و حی آمد کاین چه فکر باطل است *** رهرو ما اینک اندر منزل است

پرده شک را برانداز از میان *** تا بینی سود کردی یا زیان

ما گرفتیم آنچه را انداختی *** دست حق را دیدی و نشناختی

در تو، تنها عشق و مهرِ مادری *** شیوه ما، عدل و بنده پروری است

نیست بازی کارِ حق، خود را مَباز *** آنچه بردیم از تو، باز آریم باز

سطح آب از گاهوارش خوشتر است *** دایه اش سیلاب و موجش مادر است (۱)

مقایسه آیات سوره های طه و قصص

در سوره های طه و قصص به تولد موسی و کیفیت نجات او از شرّ جاسوسان فرعون اشاره شده است. ولی در بیان این مطلب، تفاوتی در دو سوره وجود دارد که به آنها اشاره می کنیم:

۱_ در سوره طه به بیان کیفیت القای او در دریا توجه بیشتری شده و می گوید: (أَنْ أَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ فَلَئَلِيْقَهُ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ). «او را در صندوق بگذار، صندوق را در دریا بیفکن، دریا او را به ساحل می افکند.»

در حالی که در سوره قصص به جای این جمله ها فقط جمله: (فَالْقِيَهُ فِي الْيَمِّ): «او را در دریا بیفکن» آمده و از کیفیت افکندن او به دریا و نجاتش سخن گفته نشده است.

۲_ در سوره طه می گوید: دشمن من و تو موسی را می گیرد، ولی در سوره قصص می گوید: «آل فرعون، موسی را گرفت تا ناخواسته دشمنی و مایه غم و اندوه را

ص : ۳۲

در دامن خود پرورش دهند»، چنانکه می فرماید: (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا) . میان این دو بیان در حالی که هر دو درست هستند، تفاوت روشنی است.

۳_ در سوره طه علت گرایش فرعون و همسرش آسیه به موسی وارد شده که چگونه با آن همه کشتارهای فراوان این بچه را نکشتند و در آغوش خود پرورش دادند و آن اینکه خدا محبت موسی را در دل آنان یا همه افراد قرار داد، چنانکه می فرماید: (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي): «محبتی از خود بر تو قرار دادم». و این نکته در سوره قصص نیامده است.

۴_ در سوره طه جمله ای بر جمله پیشین عطف شده و آمده است: (وَلتُصْنَعْ عَلَي عَيْنِي) القای محبت موسی در دل فرعون برای این بود که زیر نظر عنایت الهی پرورش پیدا کنی. و اگر چنین محبتی در دلها نداشت، او نیز سرانجامی مانند سرانجام دیگر کودکان پیدا می کرد و از رشد و بزرگ شدن او جلوگیری به عمل می آمد. در حقیقت القای محبت بود که به او بقا و دوام بخشید و در نتیجه زیر نظر خدا بزرگ شد. این نکته نیز در سوره قصص نیامده است.

۵_ در سوره طه یاد آور می شود که من تو را برای کار خود (وحی و رسالت) آرایش دادم: (وَاصْبِرْ لِنَفْسِكَ لِئَلَّا يَأْسَرَ عَلَيْكَ) این نکته هم در سوره قصص نیست.

۶_ در سوره قصص موضوع دلداری مادر به صورت روشن به چشم می خورد. چنانکه می گوید: (وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ): به مادر گفتیم: «مترس و غم مخور او را به سوی تو باز می گردانیم». در حالی که در سوره طه به جمله (لَا تَحْزَن) اکتفا شده است.

۷_ آیات سوره قصص آنچنان به مادر امیدواری می بخشد که نه تنها از شر فرعون نجات پیدا می کند، بلکه او در آینده از پیامبران خواهد بود؛ چنانکه

ص : ۳۳

می فرماید: (وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ). این نکته در سوره طه نیامده است.

۸_ در سوره قصص از بی تابی مادر بیشتر سخن می گوید و یاد آور می شود که اگر ما قلب مادر را محکم نمی کردیم چه بسا او راز خود را فاش می کرد واز تولد موسی در خانواده بنی اسرائیل گزارش می داد و سرانجام زندگی موسی به خطر می افتاد. می فرماید: (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلِيَ قَلْبِهَا). «قلب مادر موسی از هر اندیشه ای خالی گشت (جز یاد فرزندش) و اگر ما قلب او را محکم نمی کردیم چه بسا راز خود را آشکار می کرد» (ولی قلب او را محکم کردیم تا مطمئن باشد). این نکته نیز در سوره طه نیامده است.

۹_ در سوره قصص یاد آور می شود که مادر موسی، خواهر او را به دنبالش فرستاد تا از سرنوشت او خبری بیاورد؛ چنانکه می گوید: (وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصَّرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ). «مادر موسی به خواهر او گفت: کودک را تعقیب کن، او نیز از کنار، اوضاع را دید در حالی که اطرافیان فرعون توجه نداشتند»، ولی در سوره طه فقط از رفتن خواهر سخن می گوید، بدون اینکه بگوید مادر، او را به تعقیب فرزندش فرمان داد.

۱۰_ در سوره قصص علت بازگرداندن او به مادر بیان شده است و آن اینکه خدا همه پستانها را بر او حرام کرد و هیچ پستانی را نگرفت و آنها ناچار شدند به دنبال زنی باشند که پستان او را بگیرد. در این موقع خواهر موسی مادر او را به عنوان یک دایه نا آشنا معرفی کرد؛ چنانکه می گوید: (وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلٍ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ). «تمام زنان شیرده را بر موسی تحریم کردیم، خواهر موسی به آنان گفت: مایلید من شما را به خانواده ای هدایت کنم که پرورش او را بر عهده بگیرند و آنان خیر خواه او هستند.» در حالی که در سوره طه فقط از رفتن خواهر به دریا و فرعون سخن می گوید: من شما را به چنین خانواده ای هدایت کنم و اما اینکه چرا او این سخن را گفت و چرا دربار فرعون

پذیرفت سخنی به میان نیامده است، چنانکه می گوید: (إِذْ تَمْشِي أَخْتُكَ فَتَقُولُ هَيْلٌ أَذَلَّكُمْ عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ). «آنگاه که خواهرت می رفت و می گفت: می خواهید من شما را به کسی که او را پرورش دهد هدایت کنم.»

از این بیان روشن می شود که تکرار یک سرگذشت به معنی تکرار بی فایده نیست، بلکه در هرجایی نکته ای را گفته که در جای دیگر نیامده است. و اما اینکه چرا همه نکات یک جا نیامده است، علت آن را باید در شأن نزول و محیط فرود آمدن آیات به دست آورد. غالباً آیاتی که به عنوان استشهاد موضوعی وارد شده، فقط نکات مورد نظر را آورده و از دیگر نکات که در بیان سرگذشتها به آن اشاره می کنند، صرف نظر کرده است.

ب_ زندگی موسی در دربار فرعون

اشاره

دوران شیرخوارگی به پایان رسید. فرعون (پادشاه مصر) او را به عنوان فرزندی برگزید و او در قصر فرعون در میان ناز و نعمت رشد کرد تا به سن جوانی رسید. لازمه زندگی در چنین درباری این است که او طرفدار مستکبر و مخالف مستضعف باشد. ولی چون او میوه درخت دیگری است و روی مصالحی به دربار فرعون راه یافته است، فطرت اصلی خود را از دست نداد. و در راه پیامبران گام بر می داشت، هرچند تا آن هنگام به مقام نبوت نرسیده بود) قرآن این بخش از زندگی او را چنین بیان می کند:

آیات موضوع

۱_ (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ).

۲_ (وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شَيْعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتِغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ).

۳_ (قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).

۴_ (قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ).

۵_ (فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُبِينٌ).

۶_ (فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ).

۷_ (وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَائِكَةَ آمَتُونَ بِكَ لِيُقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ).

۸_ (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

۹_ (وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ) (قصص/ ۱۴-۲۲).

ترجمه آیات

۱_ آنگاه که موسی نیرومند (۱) و کامل شد به او حکمت و دانش دادیم و این

ص : ۳۶

۱- [۱] در آیه ۱۴ کلمه های: «بلغ أشده»، «استوی»، «حکماً»، «علماً» به کار رفته است. «شدت» در لغت عرب به معنی قدرت و نیرومندی است. و «بلغ أشده» یعنی رسیدن به مرز نیرومندی که کنایه از بلوغ یا فوق آن است. «استوی» به معنی کامل شدن است. آنگاه که زراعت روی پای خود ایستاد، می گویند: «استوی الزرع». در قرآن این ماده به معنی کمال خلقت زیاد به کار رفته است. و مقصود از «حکم»، بصیرت و بینایی است که می توان بر اساس آن میان حق و باطل داوری کرد. و می توان از آن در فارسی به فرزادگی تعبیر آورد. مقصود از «علم»، دانش در مقابل جهل است. و هرگز صحیح نیست «حکم» را به معنی نبوت بگیریم؛ چون هنوز موسی به مقام نبوت نرسیده بود.

گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم.

۲_ او در موقعی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد. ناگهان دو نفر را دید که با یکدیگر جنگ و نزاع می کنند. یکی از آن دو، پیرو او و دیگری از دشمنان او بود. آن فرد پیرو از وی تقاضای کمک کرد. موسی نیز مثنی محکم بر سینه دشمن او کوبید و کار او را ساخت. موسی گفت: این عمل شیطان بود که او دشمن گمراه کننده آشکاری است.

۳_ گفت: پروردگارا! من بر خویشتم ستم کردم، کار مرا بپوشان. او نیز پوشانید. زیرا او ساتر و مهربان است.

۴_ موسی گفت: پروردگارا! سوگند به نعمتی که به من داده ای پشتیبان مجرمان نخواهم بود.

۵_ موسی با ترس در شهر در جستجوی اخبار بود. ناگهان همان کس که دیروز از او کمک طلبیده بود، بار دیگر از موسی کمک می طلبید. موسی به او گفت: تو آشکارا انسان جاهل هستی.

۶_ هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دو بود درگیر شود، او (دشمن) [\(۱\)](#) گفت: ای موسی! می خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز انسانی را کشتی. تو می خواهی که برتری طلب در روی زمین باشی، و نمی خواهی از مصلحان باشی.

۷_ مردی از نقطه دور شهر با سرعت به سوی موسی آمد، گفت: سران قوم نقشه قتل تو را می کشند، این شهر را ترک کن. من از خیرخواهان تو هستم.

۸_ موسی سخن آن مرد را پذیرفت و با حالت ترس و نگرانی از شهر خارج شد و گفت: پروردگارا مرا از قوم ستمگر نجات بده.

۹_ آنگاه که به سمت «مدین» متوجه شد، گفت: امیدوارم خدایم مرا به راه راست هدایت فرماید.

ص : ۳۷

۱- [۱] این ترجمه بنا بر این است که فاعل «قال» همان قبطی باشد نه اسرائیلی. در تفسیر آیات توضیح آن خواهد آمد.

آیه دوّم تا آیه ششم بیانگر دو حادثه است که موسی در محور دوم از بخش نخست زندگی، با آن دو روبرو شده است و در باره هر دو حادثه و آیات وارده در باره آنها، ابهامی وجود دارد که باید برطرف گردد.

۱_ آیه دوّم می گوید موسی در حال بی خبری مردم وارد شهر شد: (وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا). سؤال می شود که موسی در کجا زندگی می کرد که از آن نقطه در موقع بی خبری مردم آهنگ شهر کرد و مقصود از بی خبری مردم چیست؟!

پاسخ: در گذشته خواندیم که فرعون و همسر او موسی را به فرزندی پذیرفتند و به دربار خود بردند و او در این مدت در قصر فرعون زندگی می کرد و کاخ فرعون در بیرون مصر بود. و او به هر علتی که بود از مقر زندگی بیرون آمد. و با حادثه نزاع اسرائیلی با قبطنی روبرو شده بود.

مقصود از بی خبری مردم این است که شهر خلوت بوده و مردم دست از کار کشیده و به خانه های خود رفته بودند. از این جهت احتمال دارد که ورود او به شهر، به هنگام ظهر و در گرمی هوا یا در سر شب بوده که در هر دو وقت، شهر رو به خلوت است و مردم به خانه های خود می روند.

ولی می توان احتمال اول را از این راه تأیید کرد که در حادثه دوّم (که باز یک اسرائیلی با قبطنی درگیر شده و موسی در صدد دفاع بر آمد) یکی از آن دو نفر پرده از کار موسی برداشت و گفت: می خواهی مرا بکشی همچنان که دیروز انسانی را کشتی.

و «امس» در لغت عرب، به معنی دیروز، در مقابل «بارحه» به دیشب می گویند و چون ورود او به شهر با این حادثه همزمان بوده باید گفت که ورود او در

روز روشن به هنگام خلوت بودن شهر و نبودن تردد بوده است، نه به هنگام شب.

۲_ قرآن آن مرد اسرائیلی را شیعه (پیرو) موسی می خواند و می گوید: (فَاسْتَعَاثُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ) « پیرو موسی از او کمک خواست.» سؤال می شود، موسی که در قصر فرعون بزرگ شده و ارتباطی با بنی اسرائیل نداشت، چگونه پیرو داشته بود؟

پاسخ: درست است که موسی در کاخ فرعون پرورش یافته بود، اما ارتباط او با مادر و در نتیجه با بنی اسرائیل قطع نبود و حقیقت بر اسرائیلیان روشن بود و آنان می دانستند که یک نفر از خودشان، در میان فراعنه زندگی می کند. بلکه می توان گفت او تماسهایی با قوم خود داشت و قصر فرعون را به خاطر مجادلات ترک گفته بود و در نقطه دیگری زندگی می کرد (۱).

از این رو به عظمت و بزرگی او پی برده بودند؛ بدان گونه که خود را پیرو او می دانستند.

۳_ او در چنین شرایطی وارد شهر شد و درگیری یک نفر از بنی اسرائیل را با یک نفر از قبطیان مشاهده کرد. استغاثه اسرائیلی سبب شد که موسی به کمک بشتابد و با زدن مشتی بر او کار او را تمام کند. چنانکه می فرماید: (فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ).

در اینجا چند سؤال مطرح است:

چگونه موسی بدون تحقیق از اسرائیلی دفاع کرد؟ آیا موسی می خواست او را بزند یا بکشد؟ سرانجام وقتی قبطی نقش بر زمین شد و او گفت: (هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ)، کدام عمل را عمل شیطانی خواند؟!

پاسخ پرسش نخست روشن است. بنی اسرائیل پیوسته در دست قبطیان خوار

ص : ۳۹

۱- [۱] سید قطب در فی ظلال القرآن، ج ۲۰، ص ۴۸ می نویسد: فانه بعيد الاحتمال أن تطبق نفسه ابتغاء في مستنقع الشر والفساد.

وذلیل بودند، در اندیشه هیچ اسرائیلی خطور نمی کرد که بر یک نفر از قبطیان زور بگوید و منشأ درگیری در چنین شرایطی جز ضعیف کشی نبوده است. از این جهت موسی به دفاع از او پرداخت.

در متن آیه لفظ «استغاثه» وارد شده است و این لفظ در موردی به کار می رود که ناتوانی در دست توانایی اسیر و بیچاره گردد و فریاد رس بطلبد. بنابراین وضع برای موسی روشن بوده و بلافاصله به کمک پیرو خود شتافت.

در باره سؤال دوم می توان گفت: وسیله ای که موسی از آن بهره گرفت، مشت بوده و آن در مورد ضرب به کار گرفته می شود، نه قتل. و اگر احیاناً به قتل منجر گردید، قتل خطایی خواهد بود و اگر او قاصد قتل او بود، از سلاح سرد و یا سنگ، و چوب استفاده می کرد و چون حادثه ناگهانی بوده، طبعاً نظرش یک نوع دفاع از مظلوم بوده، نه قتل ظالم.

اما جمله اخیر که عمل را عمل شیطانی توصیف کرده، باید دید مرجع ضمیر چیست؟ گاهی گفته می شود که مقصود از عمل شیطان، درگیری آن دو نفر بوده که منجر به قتل قبطی گردید و در روایتی نیز این تفسیر وارد شده است. (۱)

مشکل این نظر آیه بعدی است که می گوید: (قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي) این جمله حاکی است که مرجع ضمیر، کار خود موسی است و در غیر این صورت چنین درخواستی، درخواست بی موقع خواهد بود. اگر هیچ کار خلافی صورت نگرفته است، چرا می گوید: من بر خویش ستم کردم؟

حق این است که مقصود، کار خود موسی است؛ ولی عمل شیطان پیوسته

ص : ۴۰

۱- [۱] صدوق: عیون أخبار الرضا ج ۱/۱۹۹ تحقیق لاجوردی ، ولی راوی حدیث علی بن محمد بن الجهم است که به هیچ وجه نمی توان به روایت مردی که عداوت اهل بیت در دل داشت تکیه نمود. به تنقیح المقال ج ۲، ص ۳۰۳ به شماره ۸۴۵۸ مراجعه شود.

ملازم با معصیت و گناه نیست، بلکه هر کار بی موقع، یک نوع کار شیطانی است و کار موسی، خطا و بی موقع بود. زیرا این نوع درگیریه‌های جزئی نه تنها سودی نمی بخشد، بلکه مایه گرفتاری رهبر و فزونی فشار گروه مستکبر می گردد و اگر موسی صبر می کرد تا این قبطی مانند دیگر قبطیان به موقع در دریا غرق می شدند، بیشتر مقرون به مصلحت بود. خلاصه سوء تدبیر که مایه در به دری موسی گردید، جز کار شیطانی در مقابل کار الهی و عقلانی چیز دیگری نیست.

ولذا وقتی فرعون یاد آور کار او شد و گفت: (وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (شعراء/۱۹): «کردی کاری را که کردی، و به نعمت کفر ورزیدی، او در پاسخ گفت: (فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ). (شعراء/۲۰): «انجام دادم در حالی که خطا کار بودم.» خطا از این نظر که کاری را صورت دادم که از نظر مصالح نباید انجام بگیرد. لذا در آیه سوم آن را ظلم بر نفس تلقی کرده و می گوید: (قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ).

موسی، ظلم را به خود نسبت می دهد. یعنی خود را به رنج و زحمت افکند. (۱) لفظ «غفران» در اصطلاح امروز به معنی بخشیدن گناه است و در لغت عرب به معنی پوشانیدن است (۲) و از خدا می خواهد که کار او را پوشاند و او را از پیامد این کار نجات دهد، به گواه اینکه می گوید: (فَنَجِّنَاكَ مِنَ الْعَمِّ) (طه / ۴۰) یعنی ترا از اندوه نجات دادم.

ص : ۴۱

۱- [۱] نظیر این تفسیر را درباره آیه مربوط به حضرت آدم نیز یاد آور شدیم: (قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (اعراف/۲۳).

۲- [۲] راغب در مفردات می گوید: اغفروا هذا الأمر بغفرته: اُستروه بما يجب أن يُستَر به ، والمِغْفَر بيضه الحديد، والغفارة خرقه تستر الخماران يمسح دهن الرأس: به کلاه خود که سر را می پوشاند، مغفر می گویند و به پارچه ای که به سر می بندند که روسری زن آلوده به چربی سر نشود، غفاره می نامند.

۴_ در آیه چهارم موسی به نعمتی که خدا در حق او ارزانی داشته واز دوران کودکی تا آن هنگام او را در پوششش آن قرار داده، سوگند یاد می کند که پشتیبان مجرمان نباشد: (قَالَ رَبِّ بِمَا (۱) أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِلْمُجْرِمِينَ). اکنون سؤال می شود مقصود از «مجرمین» کیست؟ آیا آن مرد اسرائیلی است (۲) که پاسخ به دعوت او مایه قتل قبطی شد یا مقصود آن مرد قبطی است یا مجموع فراعنه است که غرق در جرم و گناه بودند؟

احتمال نخست بسیار ضعیف است. چگونه می توان استغاثه موحدی را جرم نامید و موسی از کجا فهمید که او مجرم بوده است و اگر او مجرم بود، دو مرتبه او را کمک نمی کرد. چنانکه در حادثه دوّم نیز به او کمک کرد. طبعاً مقصود همان احتمال دوّم و سوّم خواهد بود و این جمله می رساند که او از دفاع خود نادم و پشیمان نبود. چیزی که هست شایسته بود به نحوی انجام گیرد که به قتل او منتهی نشود.

او در شهر گردش می کرد و مراقب اوضاع بود، ناگهان با حادثه دوّمی که کاملاً مشابه با حادثه نخست بود روبرو گردید و آن مرد اسرائیلی این بار با فرد دیگری از قبطیان گلاویز شده و باز از موسی کمک می طلبد. این بار موسی او را «غویّ مبین» می خواند؛ چنانکه می فرماید: (فَأُضِيحَ فِي الْمَيْدَانِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ).

اکنون سؤال می شود: چرا موسی آن اسرائیلی مدد خواه را «غوی» خواند و مقصود از آن جمله چیست؟

پاسخ این که غیّ از غوایه است و آن در لغت عرب به معنی کار «ناصواب» است که در مقابل «رشد» است. کار بی موقع را غوایه و فاعل آن را «غویّ» می گویند

ص : ۴۲

۱- [۱] لفظ «با» در «بما أنعمت» بآء قسم و پاسخ سوگند مقدر است که از جمله (فَلَنْ أَكُونَ ظَهيراً لِلْمُجْرِمِينَ) استفاده می شود: لاقومن فی وجه المجرمین.

۲- [۲] زمخشری: کشاف ۲/۴۶۹ مصر سال ۱۳۶۷.

و در مضمون آن، جهل و ناآشنایی نهفته است. (۱)

به طور مسلم کار این اسرائیلی که هر روز با یکی از قبطیان درگیر می شده در حالی که قدرت دفاع از خود را نداشته، یک نوع کار ناصواب بوده است.

ولی در عین حال اگر به کمک او نمی شتافت، آن مرد قبطی، آن ضعیف و ناتوان را مضروب و یا مقتول می ساخت. از این جهت چاره نداشت که این بار نیز به کمک او بشتابد، نه به صورت نخست، بلکه به گونه ای که مانع از مضروب شدن اسرائیلی گردد؛ چنانکه می فرماید: (فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا (۲)).

در این موقع اسرائیلی یا آن قبطی گفت: (قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ). «گفت: ای موسی آیا می خواهی مرا بکشی همچنان که دیروز انسانی را کشتی...»

در اینجا دو سؤال وجود دارد: یکی اینکه گوینده این سخن چه کسی بود، آیا اسرائیلی بود یا قبطی؟ دیگری این که: مقصود از «جبار» چیست؟!

در باره سؤال نخست دو احتمال داده اند: برخی معتقدند گوینده اسرائیلی بود. آنگاه که موسی قصد آن دو را کرد، او تصور کرد می خواهد او را بزند به گواه اینکه قبلاً او را «غوی مبین» توصیف کرد. از این جهت این جمله را گفت و راز موسی را فاش ساخت. (۳)

احتمال دیگر اینکه قتل آن قبطی در شهر پیچیده بود و موسی نیز در آن روزها به

ص : ۴۳

۱- [۱] راغب، مفردات/۳۶۹.

۲- [۲] ضمیر تشبیه در «لهما» به موسی، و «استغاثه گر» بر می گردد.

۳- [۳] علامه طباطبایی، المیزان / ۱۹:۱۶.

عنوان حامی بنی اسرائیل شناخته شده بود و طبعاً می دانستند که او مرتکب این کار شده است. (۱) در چنین شرایطی آن قبطی برای اینکه موسی را از خود دور سازد، عمل او را به رخس کشید و گفت: (أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي...).

«جَبَّار» در لغت به معنی برتری طلب است. (۲) تو گویی گوینده احساس کرد که موسی می خواهد در این دیار، حاکم و فرمانروا باشد.

سرانجام این دو نفر، با مداخله موسی از هم فاصله گرفتند و موسی فهمید که راز او فاش شده و طبعاً مأموران دولتی در صدد دستگیری او هستند. در چنین شرایط پیکمی می رسد و او را از توطئه دربار فرعون آگاه می سازد و او تصمیم می گیرد که مصر را ترک کند.

بیان الهی

آیات قرآن حاکی است که موسی در دربار فرعون تا نزدیکیهای بلوغ زندگی می کرد؛ چنان که می گوید:

(قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ) (شعراء/۱۸) «آیا ما تو را در دوران کودکی در میان خود نپروردیم؟ و سالیانی از عمر خود را در میان ما به سر بردی.»

«ولید» در زبان عربی به نوجوانی گفته می شود که هنوز بالغ نشده است و چون به حد بلوغ رسد به آن «وصیف» می گویند. بنا بر این موسی تا این سن در دربار فرعون بود و پس از آن نیز سالیان درازی در آنجا زندگی کرد؛ چنانکه جمله: (وَلَبِثْتَ

ص : ۴۴

۱- [۱] همچنان که جریان در باره ابراهیم نیز چنین بود: (قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ) (انبیاء/۶۰).

۲- [۲] راغب در تفسیر آیه (علی کل قلب متکبر جبار) می گوید: متعال عن قبول الحق والإيمان له.

فینا مِنْ عُمْرِكَ سِنِينَ)، حاکی از آن است. برخی از مفسرین _ مانند بیضاوی _ (۱) آن را به سی سالگی تحدید می کنند. ما هر چند این نوع تحدیدها را نمی توانیم سند گفتار خود قرار دهیم ولی از مجموع می توان گفت. که او بخشی از عمر خود را در محیط بت پرستی گذرانده و شگفتی در اینجاست که به قدر مویی اثر نپذیرفت. مسلماً فرعون مصمم بود که او در اختیار کاهنان قرا گیرد و آیین فراغنه را بیاموزد، ولی دست غیب آن چنان او را از هر نوع آلودگی حفظ کرده بود که پس از خروج از دربار فرعون، قهرمان توحید گردید و با بت پرستی و خدایی فروشی فراغنه به مبارزه برخاسته است.

اینجاست که انسان به مفاد جمله (وَلْتَضَيِّعْ عَلَىٰ عَيْنِي) ویا (وَاصِطْنَعُكَ لِنَفْسِي) پی می برد که چگونه خداوند، در منجلا ب شرک درخت توحید را پرورش می دهد.

۲- ده سال زندگی در مدین

اشاره

بخش نخست از زندگی موسی را اقامت قهری در دربار فرعون تشکیل می داد. وقتی او یک قبطی را کشت ناچار شد که مصر را به قصد کشور خارج از قدرت فرعون ترک گوید. اینک آیات این بخش:

آیات مورد بحث

۱- (وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ

ص : ۴۵

۱- [۱] بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۲، ص ۱۵۲ بیروت دار الکتب العلمیه.

امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَأَنْسُقِيَ حَتَّى يُصَدِرَ الرَّعَاءُ وَ أَبُوْنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ).

۲_ (فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ).

۳_ (فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

۴_ (قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ).

۵_ (قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجْرٍ فَإِنْ أْتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ).

۶_ (قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَ اللَّهُ عَلَيَّ مَا تَقُولُ وَ كَيْلٌ). (قصص/ ۲۳_ ۲۸)

۷_ (... وَ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَجَنَّبَكُمَا مِنَ الْعَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدْرًا يَا مُوسَى). (طه/ ۴۰)

ترجمه آیات

۱_ هنگامی که به آب (چاه) مدین رسید، گروهی از مردم را آنجا دید که گوسفندان خود را سیراب می کنند و در کنار آنان دوزن را دید که مراقب گوسفندان خود بوده و آنها را از نزدیک شدن به چاه باز می داشتند. موسی گفت: کار شما چیست؟ گفتند: ما گوسفندان خود را آب نمی دهیم تا اینکه چوپانها از کنار چاه دور شوند و پدر ما پیر است.

۲_ موسی گوسفندان آنها را آب داد. سپس رفت در سایه نشست و چنین گفت: پروردگارا هر نعمتی را که برای من عطا فرمودی، به آن محتاج

۳_ (دختران با گوسفندان به خانه بازگشتند و جریان برخورد خود را با جوانی که گوسفندان آنها را آب داد به پدر گفتند. پدر به یکی از آن دو گفت: برو این جوان را دعوت به خانه کن تا مزد او را پردازم.) یکی از آنها در حالی که با نهایت حیا راه می رفت آمد و گفت: پدرم تو را می خواهد تا پاداش آب دادن گوسفندان را پردازد. وقتی موسی به خانه او (شعیب) آمد و سرگذشت خود را گفت (شعیب) گفت: مترس از ستمگران نجات یافتی.

۴_ یکی از دختران به پدر گفت: پدرجان این جوان را استخدام کن، زیرا بهترین افراد برای استخدام کسی است که نیرومند و امین باشد.

۵_ شعیب به موسی گفت: می خواهم یکی از این دو دخترم را به عقد تو در آورم، مشروط به اینکه هشت سال برای من کار کنی و اگر آن را به ده سال افزایش دادی، اختیار با توست و نمی خواهم کار را بر تو دشوار سازم. مرا به خواست خدا از صالحان خواهی یافت.

۶_ موسی در پاسخ گفت: این قرار داد میان من و شماست. هر کدام از این دو مدت را انجام دهم بر من اعتراضی نیست، خدا بر آنچه می گوئیم شاهد و گواه است.

۷_ و انسانی را کشتی وما تو را از غم نجات دادیم و بارها تو را آزمودیم و سالها میان مردم مدین زندگی کردی، آنگاه ای موسی در آن وقت مقدر آمدی.

تفسیر موضوعی آیات

«مدین» در قرآن، هم بر شهر شعیب اطلاق شده، وهم بر قوم شعیب قابل تطبیق است. شهر شعیب یا مدین در مشرق خلیج عقبه قرار داشته و مردم آن از فرزندان اسماعیل بوده اند و با مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشتند. امروزه شهر مدین به نام «معان» نامیده می شود. بعضی از جغرافیون نام مدین را بر مردمی که

میان خلیج عقبه تا کوه سینا می زیسته اند اطلاق کرده اند و بعضی مسکن آنان را تا کنار فرات امتداد داده اند.^(۱)

موسی در پرتو این لطف الهی شب و روز فاصله میان مصر و مدین را پیمود و با بدن رنجور به سرزمین «مدین» رسید و در چشم انداز خود چاهی را دید که گروهی از چوپانان با گوسفندان خود، اطراف آن را گرفته اند و مرتب از چاه آب کشیده دامهای خود را آب می دهند. ناگهان نگاهش به دو دختر افتاد که دور از آنها در نقطه ای با گوسفندان خود ایستاده اند و مراقبند که گوسفندان به سمت چاه نروند؛ چنانکه می گوید: (وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ).^(۲)

مشاهده این وضع که گروهی قدرتمند اطراف چاه را گرفته اند ولی دو دختر در گوشه بیابان ایستاده اند، سبب شد که به جانب آن دو دختر رفته علت ایستادن آنان را پرسد که چرا گوسفندان خود را آب نمی دهند؟ آنان با قیافه جوانی روبرو شدند که غیرت و طهارت در چهره او نمایان بود. از این جهت حقیقت را به او گفتند و آن اینکه شأن ما نیست که همراه مردان از چاه آب بکشیم و عفت ما ایجاب می کند که صبر کنیم تا چوپانها با دامهای خود اطراف چاه را خلوت کنند و آنگاه ما گوسفندان خود را آب دهیم.

ناگفته پیداست دو دختر جوان به هنگام کشیدن آب از چاه در برابر چشمان چوپانهای جوان، منظره ای می آفریند که با عفت زن سازگار نیست و آیه به این نکته با این جمله اشاره می کند: (لَأَنْسُقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرَّعَاءُ).^(۳)

ص : ۴۸

۱- [۱] اعلام قرآن/۵۵۵.

۲- [۲] ذود در لغت عرب به معنی منع است. دختران شعیب گوسفندان را از تفرق یا رفتن به سمت چاه باز می داشتند.

۳- [۳] رعاء جمع راعی به معنی چوپان است و صدر به معنی بازگشت و فاصله گرفتن چوپانان از چاه است.

و در آخر آیه این دو دختر می گویند: (وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ) هدف این است که اگر ما این کار خارج از خانه را پذیرفته ایم، به خاطر این است که پدر ما توانایی بر انجام این کار را ندارد و اشاره به این است که این نوع کارهای خارج از خانه سنگین و طاقت فرسا، در شأن مردان است نه زنان.

موسی با شنیدن این جمله که آنان پدر پیر و فرتوتی دارند و از روی ناچاری تن به این کار داده‌اند، بر آن شد که زحمت این کار را ولو یک روز از دوش آنان بردارد. گوسفندان را به سرچاه هدایت کرد و در کنار چوپانان ایستاد. او در اندک زمانی به آنها آب داد و همه را بدون اینکه چیزی بگوید به دست دختران شعیب سپرد و یکسره رفت و در سایه نشست و با خدای خود چنین مناجات کرد: (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ). «پروردگارا! نعمتهایی را که در حق من ارزانی داشته‌ای بدان نیازمندم» یعنی این نیروی بدنی را که من در سایه آن، مظلومی را یاری کردم، آنگاه برای نجات خود این همه را پیمودم و اکنون نیز گوسفندان این دو دختر را آب دادم و سرانجام در پرتو این نیروی بدنی باید برای خود تحصیل روزی کنم، من به آن نیاز مبرمی دارم. شاید این جمله یک نوع درخواست غذا از خدا بود. زیرا در این مدت در بیابان جز گیاه نخورده بود. اگر ما این جمله را کنایه از درخواست غذا و طعام بدانیم. اواز لحظه‌ای که مصر را ترک گفت و وارد شهر مدین شد، از خدا سه چیز طلبیده بود:

۱_ خدا او را از ستمگران نجات بخشد: (رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ). (قصص/۲۱)

۲_ خدا در این سفر او را راهنمایی کند: (عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ). (قصص/۲۲)

۳_ خدا غذا روزی او کند: (رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ).

هر سه دعای او به زودی مستجاب شد. دختران روانه خانه شدند و شاید پدر

از زود آمدن آنان در شگفت شد و از آنان توضیح خواست و آنان نیز ماجرا را شرح دادند. پدر صالح آنان، بیش از دیگران توجه دارد که کار هر انسانی، محترم و ارزشمند است، هر چند او این کار را برای خدا انجام داده و چشمداشتی از صاحب کار نداشته باشد. از این جهت به یکی از دختران خود گفت: این جوان را به خانه دعوت کند تا اجرت او را بپردازد.

قرآن در این مورد کیفیت راه رفتن دختر آن پدر را توصیف می کند و یاد آور می شود:

(فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ) اصولاً حیا و عفت برای دختر یک امر فطری و طبیعی است و انجام هر نوع کاری که روح عفت و حیا را در او ضعیف سازد، برخلاف فطرت است. وقتی دختر، او را به خانه پدر دعوت کرد، او نیز پذیرفت و به خانه پدر دختر آمد. چشم موسی به پیرمردی افتاد که گذشت زمان او را پیر و ناتوان کرده بود. گفتگو میان آن دو آغاز شد و موسی سرگذشت خود را به او گفت. او در پاسخ گفت: مترس از ستمگران نجات یافتی، یعنی مدین در قلمرو قدرت آنان نیست.

در اینجا می بینیم هر سه دعای گذشته او مستجاب شد. زیرا هم خدا او را از قوم ستمگران نجات داد و هم راه را گم نکرد و به مدین رسید و هم در خانه شعیب از او پذیرایی شد.

پس از گفتگوهایی یکی از دختران استخدام او را به عنوان چوپان به پدر پیشنهاد کرد و چنین گفت که در طول این مدت من از این جوان دو چیز را مشاهده کردم: اولاً نیرومند و تواناست و چوپان به چنین قدرتی نیازمند است، و ثانیاً غیرتمند و امین است و شایسته است که زندگی ما با زندگی او آمیخته شود: (إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ).

پدر پیشنهاد دختر را به شکل دیگر عملی ساخت و آن اینکه به موسی پیشنهاد

کرد که با یکی از آن دو ازدواج کند، ولی مشروط به اینکه هشت سال واگر خواست ده سال برای پدر کار کند و ناگفته پیداست کار او جز مراقبت از گوسفندان نخواهد بود. البته نمی توان گفت کار او منحصر به همین بوده، بالأخره او پس از ازدواج به صورت مرد نیرومند خانواده در می آید و طبعاً تمام کارهایی که در شأن مرد است انجام می دهد، هر چند کار شاخص او مراقبت و چرانیدن گوسفندان بوده است.

موسی نیز پیشنهاد پدر را پذیرفت و التزام به یکی از دو مدّت را در اختیار خود گرفت.

موسی همان جوان نیرومندی بود که در دربار فرعون در نعمت و عزّت بزرگ شده بود و اکنون باید سنگینترین کارها را که مراقبت از گوسفندان است، بر عهده بگیرد. خواهید گفت چرا؟ نکته این است که محیط عزت و نعمت، مردان قوی و نیرومند و مصمم و با استقامت کمتر تربیت می کند. این گروه از افراد در برابر مشکلات پایدار نمی باشند. باید جوانی مثل موسی (که در چشم انداز زندگی او مصائب و مشکلات فراوانی است و با مستکبری چون فرعون باید دست و پنجه نرم کند)، در اثر رنج و مشقّت مانند فولاد آبدیده شود که قهر روزگار و ستم مردم او را از پای در نیورد و با قامتی راست در برابر آنها بایستد.

اصولاً مراقبت دامها یک نوع مدیریت کوچک است که می تواند روح مدیریت را در انسان زنده کند.

اگر بنا باشد ما ظواهر قرآن را برای خود حجت بدانیم از این سرگذشت می توانیم یک رشته نکات فقهی و اخلاقی بیاموزیم که به برخی اشاره شد و همگی را در اینجا می آوریم:

۱_ عمل هر انسانی محترم است و نباید آن را نادیده گرفت؛ هر چند جزئی و کوچک باشد.

۲_ مهمترین صفت بارز در دختر حیا و عفت است، و باید حیا در گفتار

ورفتار او به چشم خورد.

۳_ اساسی ترین شرط در استخدام یک انسان برای کار، نیرومندی و پاکی است و به اصطلاح قوه و امانت داری است و با فقدان شرط امانت، تخصصها فاجعه آفرین است.

۴_ هرگاه پدری جوان صالحی را دید که می تواند برای دخترش شوهر خوبی باشد، مانع ندارد که به او پیشنهاد ازدواج دهد و نباید این را کاری برخلاف اخلاق تلقی کرد؛ البته مشروط به اینکه طرف فهمیده و با ظرفیت باشد.

۵_ از نظر فقهی لازم نیست همسر معقوده در ایجاب معین باشد، بلکه تعیین آن در قبول کافی است. حتی می توان گفت: تعیین مطلقاً در ایجاب و قبول لازم نیست و گزینش بعد از عقد کافی می باشد. این مطلب را می توان به گونه ای از آیه استفاده کرد، ولی مفسران باتوجه به فتاوی علمای گفتار شعیب و پذیرش موسی را در حدّ پیشنهاد تلقی کرده اند، نه عقد، یاد آور شده اند که به هنگام عقد، معقوده باید معین شود.

۶_ لازم نیست مهریه از هر نظر معین باشد، بلکه می تواند از جهاتی مردد و مبهم باشد؛ چنانکه در این داستان چنین است. زیرا مهریه دختر میان هشت سال خدمت و یا ده سال به طور مبهم ماند و گزینش یکی از دو طرف مربوط به اختیار شوهر شد.

۷_ عمل و کار شوهر می تواند مهریه دختر باشد و فقها نیز در کتب فقهی به آن تصریح کرده و حتی پیامبر گرامی زنی را در عقد مردی درآورد که به او قرآن بیاموزد. (۱)

۸_ مهریه دختر با رضایت او می تواند تأمین کننده زندگی پدر و مادر و سایر اعضای خانواده باشد و اصولاً معنی خانواده همین است و بس که از روی رضایت

ص : ۵۲

۱- [۱] حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب دوم از ابواب مهر حدیث ۱.

وطیب نفس از یکدیگر بهره بگیرند.

۹_ درست است که مهریه دختر شعیب مهریه سنگینی بود، زیرا مزد خدمت هشت یا ده سال چیز کمی نیست، ولی در برابر آن موسی در داخل این خانواده از همه مزایای آن بهره مند شد و از هر نوع تلاش بی نیاز بود.

۱۰_ تو گویی همه این تلاشها برای این است که موسی در شعاع نورانیت مرد بزرگی قرار گیرد و بر بصیرت و کمال و توانایی روحیش بیفزاید تا آنکه پس از گذشت ده سال آماده مبارزه با بزرگترین مستکبر جهان گردد.

آن پدر پیر و فرتوت کیست؟

آن پیرمرد که افتخار پدر زنی موسی را پیدا کرد، کیست؟ ابو جعفر طبری در تفسیر خود آراء گوناگونی را نقل کرده و مجموع آرا به پنج نظر می رسد. برخی می گویند او شعیب نبی بوده که نظر بسیاری از مفسران همین است و ابوالعلا معری، آنگاه که مردی دختر خود را به عقد او در آورد، در باره او چنین گفت:

کنت موسی وافته بنت شعیب غیر آن لی_س فیکم_ا م_ن فقیر

«موسی وار بودم، دختر شعیب نصیبم شد، جز اینکه در میان شماها فقیری نیست.»

برخی دیگر می گویند: فرزند برادر شعیب بوده است، و برخی می گویند: فرمانروای مدین به نام «یثری» بوده است.

نظر سوم مردد است. زیرا اگر او دارای چنین مقام و موقعیتی بود، دلیلی نداشت که دختران خود را مأمور آبیاری گوسفندان خود کند. از بزنطی به طریق صحیح نقل شده که او به امام هشتم گفت: موسی نسبت به دوپیشنهاد شعیب که هشت سال و یا ده سال برای من کار کنی، کدام را برگزیدی؟ امام فرمود: دومی را... از مذاکره آنان بر می آید که شعیب بودن پدر زن موسی امر مسلم میان آن دو بوده

ص : ۵۳

عبد الوهاب نَجَّار، مؤلف قصص القرآن، این نظر را دور از صواب می داند و می گوید: لوط معاصر ابراهیم بوده و شعیب نیز نابودی قوم لوط را به رخ قوم بت پرست خود کشید و گفت: (وَمَا قَوْمٌ لُوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ) (هود/۸۹) «سرگذشت قوم لوط از شما چندان دور نیست.»

اگر پدر زن موسی همان شعیب نبی بود، باید انسان معمری باشد، زیرا فاصله میان خلیل و موسی فزون از چهارصد سال است. (۲)

ولی گفتار نَجَّار جز یک استبعاد چیزی نیست. زیرا همجوار بودن اقوام لوط و شعیب، کافی بود که سرگذشت قوم لوط به اقوام دوّم منتقل شود، تا آنجا که شعیب به قوم خود بگوید: سرنوشت قوم لوط از شما دور نیست. چرا که چنین حادثه ها با مرور زمان فراموش نمی شود.

در هر حال پدر زن موسی خود را از صالحان خواند و گفت: (سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ). (قصص/۲۷)

صفت صالحان در برخی از آیات هر چند در مقابل صنف انبیا وارد شده است؛ چنانکه می گوید: (فَوَلِّكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) (نساء/۶۹)، ولی مقصود او معنای لغوی صالح بوده و بس و به تقسیم بندی موجود در قرآن نظر نداشت.

۱- [۱] مجلسی، بحار ۱۳/۳۷، نقل از کافی کلینی.

۲- [۲] عبد الوهاب نَجَّار، قصص القرآن: ۱۷.

اشاره

با دو بخش از زندگانی حضرت کلیم آشنا شدیم. بخش نخست، زندگی او را در مصر تا مهاجرت به مدین تشکیل می دهد و بخش دوم از زندگی او، اقامت ده ساله او در مدین است. اکنون بخش سوم از زندگی وی را که مهاجرت از مدین به مصر است، مورد بررسی قرار می دهیم.

در این بخش موسی بن عمران پس از ده سال اقامت در مدین و ازدواج با دختر شعیب، تصمیم می گیرد که مدین را به قصد مصر ترک گوید و به هر قیمتی شده به زادگاه خود برود و به اقوام و بستگان خود که امید آنها بود بیوندد.

بخش سوم از زندگی حضرت کلیم سه مرحله است و باید آیات هر مرحله را جداگانه گرد آورد و بحث کرد. این مراحل عبارتند از:

۱- حوادث بین مدین و مصر.

۲- مناظره های موسی با فرعون.

۳- نزول عذاب بر فرعون.

اینک ما در باره مرحله نخست از بخش سوم با ذکر آیات این موضوع، بحث می کنیم:

آیات موضوع

۱- (فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ (۱) مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ

ص : ۵۵

۱- [۱] جذوه بر وزن «ضربه» مقداری از آتش.

۲_ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ (۲) الْوَادِ (۳) الْأَيْمَنِ (۴) فِي الْبُقْعَةِ (۵) الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ).

۳_ وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ (۶) وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ).

۴_ (اسْمُكَ يَدُكَ فِي جَيْبِكَ (۷) تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ).

۵_ (قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ).

۶_ (وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ).

۷_ (قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكَ سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِ آيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ). (قصص/ ۲۹-۳۵)

۸_ (وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ). (قصص/ ۴۴)

۹_ (وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى * إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدًا عَلَى النَّارِ هُدًى).

۱۰_ (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى).

ص : ۵۶

۱- [۱] اصطلاء: گرم شدن.

۲- [۲] شاطئ: کنار.

۳- [۳] الواد: دره مسیر سیلاب.

۴- [۴] الايمن: راست.

۵- [۵] بقعه: جایگاه و سرزمین.

۶- [۶] الجان: مار.

۷- [۷] جیب: به معنی گریبان و یا بغل است، در آیه دیگر به جای آن آمده است: (اضمم یدک إلى جناحک) از این جهت معنی دوّم مناسبتر است.

۱۱_ (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى).

۱۲_ (وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى).

۱۳_ (إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي).

۱۴_ (إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى).

۱۵_ (فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى). (طه/ ۹- ۱۶)

۱۶_ (وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى).

۱۷_ (قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَى * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى * قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَيُنْعِيذُهَا بِهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى * وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى * لِتُزَيِّدَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى). (طه/ ۱۷- ۲۳)

۱۸_ (أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صِدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا * وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا * قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى). (طه/ ۲۴- ۳۶)

۱۹_ (أَذْهَبَ أَنْتَ وَ أٰخُوٰك بَ آيَاتِنَا وَ لَا تَنِيَا (۱) فِي ذِكْرِي * أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى * قَالَا- رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى * قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمِعُ وَ أَرَى * فَأَتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَ آيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ السَّلَامُ عَلٰى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰى * إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلٰى مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلٰى). (طه/ ۴۲- ۴۸)

ص : ۵۷

۱- [۱] «تنيا» مشتق از «ونی ینی» به معنی «سست شدن».

۲۰- (وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُون * وَيَضْمِقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ * وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُون * قَالَ كَلَّا فَادْهَابِ آيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ * فَآتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ). (شعراء/ ۱۰- ۱۶)

۲۱- (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ * إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ * وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ). (نازعات/ ۱۵- ۱۹)

ترجمه آیات

۱- آنگاه که مدّت موسی به سر آمد، با خانواده خود آهنگ (مصر) کرد. از سوی طور آتشی دید، آنگاه به کسان خود گفت: در اینجا توقف کنید، آتشی دیدم شاید از آن خبری یا پاره آتش برای شما بیاورم تا گرم شوید.

۲- وقتی نزد آتش، آمد از کنار راست بیابان در آن سرزمین مبارک از آن درخت ندا داده شد که ای موسی! من خدای پروردگار جهانیانم.

۳- عصایت را بیفکن (وقتی انداخت) دید که مانند ماری می جنبد، در این موقع فرار کرد و برنگشت. خطاب آمد: ای موسی! پیش آی (باز گرد) و مترس تو در امان هستی.

۴- دست خود را در گریبان ببر، سفید و درخشنده بی هیچ آسیبی بیرون می آید. دست خود را از خوف و ترس بر سینه بگذار (تا آرامش یابی) (۱) این دو (عصا و ید بیضاء) دو دلیل روشن از پروردگار تو به سوی فرعون و اطرافیان اوست، آنان گروه فاسقی هستند.

۵- گفت: پروردگارا! من یک نفر از آنان را کشته ام، می ترسم مرا بکشند.

ص : ۵۸

۱- [۱] بنابر تفسیر دیگر: دست خود را به عنوان خشوع پایین بیاور و بر بدن بچسبان.

۶_ برادرم هارون از من فصيحترا است او را به كمك من بفرست تا مرا تصديق كند؛ مي ترسم مرا تكذيب كنند.

۷_ خدا گفت: بازوان تو را به برادرت، قوی می سازم و برای هر دو برتری قرار می دهم که به وسیله آیات ما به شما دست پیدا نکنند و شما و پیروانتان پیروزید.

۸_ تو در جانب غربی (وادی طور) از حاضران نبودی، آنگاه که به موسی امر نبوت را وحی کردیم.

۹_ آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ آنگاه که آتش دید و به خانواده خود گفت: توقف کنید که من آتش را دیدم، شاید برای شما قطعه آتش بیاورم، یا در سایه روشنایی آن راهی بیابم.

۱۰_ آنگاه که نزد آتش آمد، ندا داده شد: ای موسی!

۱۱_ من پروردگار تو هستم، کفشهای خود را بیرون کن، تو در وادی مقدس طوی هستی.

۱۲_ و من تو را برگزیدم. به آنچه وحی می شود گوش فرا ده.

۱۳_ من خدا هستم، خدایی جز من نیست، مرا پرستش کن، نماز را به یاد من به پا دار.

۱۴_ رستاخیز آمدنی است. می خواهم آن را پنهان کنم تا هر انسانی را در مقابل کاری که می کند جزا دهم.

۱۵_ آن کس که به آن (قیامت) ایمان نمی آورد و از هوای خود پیروی کرده است، تو را از ایمان به آن باز ندارد تا هلاک شوی.

۱۶_ ای موسی در دست راست تو چیست؟! گفت: آن عصای من است، بر آن تکیه می کنم و برای گوسفندان با آن برگ می ریزم و جز این برای من با آن، کارهای دیگری نیز هست.

۱۷_ خدا گفت: ای موسی آن عصا را بیفکن، او افکند. ناگهان به صورت ماری شد که می دوید خدا فرمود: بگیر آن مار را و نترس، ما آن را به صورت نخست باز می گردانیم، دست خود را در بغل کن بدون هیچ آسیبی سفید و درخشانده بیرون می آید، این نیز برای تو آیتی است

دیگر، تا آیت های بزرگتر خود را به تو بنمایانیم.

۱۸_ نزد فرعون برو که او سرکشی می کند. گفت: پروردگارا سینه مرا فراخ گردان و کار مرا آسان ساز، گره از زبان من بگشای تا گفتار مرا بفهمند و برای من یآوری از خاندانم قرار ده، برادرم هارون را، پشت مرا به او محکم ساز، او را در کار من شریک ساز تا تو را بیشتر تسبیح گوئیم و تو را بیشتر یاد کنیم و تو از وضع ما آگاهی. خطاب آمد: ای موسی هر چه خواستی به تو دادیم.

۱۹_ تو و برادرت آیات مرا ببرید و در یاد من سستی نکنید و به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است. با او به نرمی سخن بگوئید شاید متذکر گردد و یا بترسد. گفتند: پروردگارا ما بیم داریم که بر ما تعدی کند یا طغیان را از حد بگذراند گفت: مترسید من با شما هستم، می شنوم و می بینم، به سوی او بروید و بگوئید: ما رسولان پروردگار توئیم، بنی اسرائیل را با ما بفرست و آزارشان مده، نشانه ای از پروردگارت به سوی تو آورده ایم، درود بر کسی که از هدایت پیروی کند. به ما وحی شده است عذاب بر کسی است که رسولان خدا را تکذیب کند و از آن روی برگرداند.

۲۰_ آنگاه که پروردگار تو موسی را ندا داد که به سوی قوم ستمکار برو، (یعنی) قوم فرعون. آیا نمی خواهند پرهیزگار شوند. گفت: پروردگارا! می ترسم مرا تکذیب کنند و دلم تنگ گردد و زبانم گشاده نشود. پس هارون را نیز پیام بفرست. (مقام رسالت بده) برای آنان برگردن من گناهی است می ترسم که مرا بکشند. (خدا) گفت: هرگز. هر دو با آیات من بروید، من با شما هستم و می شنوم، پس به سوی فرعون بروید و به او بگوئید ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم.

۲۱_ آیا داستان موسی به تو رسیده است آنگاه که پروردگار او، وی را در وادی مقدس طوی ندا کرد. گفت: به سوی فرعون برو او طغیان کرده است. بگو: آیا می خواهی پاکیزه شوی تا تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم و از او بترسی؟

اشاره

موسی بن عمران برای چوپانی در سرزمین مدین آفریده نشده بود، بلکه چوپانی برای او یک دوره آموزشی بود که بتواند مسؤولیتهای سخت تری بر عهده بگیرد و آن آزاد ساختن بنی اسرائیل از تحت ستم فراعنه بود. هنگامی که آن آموزش به پایان رسید، او احساس کرد که به سوی مصر باز گردد و با بنی اسرائیل دیدار کند، هر چند در این دیدار با خطرهایی مواجه گردد. از این جهت مدین را ترک گفت و با خانواده خود، راه مصر را در پیش گرفت و از مدین دور شد.

می گویند فاصله مدین تا مصر هشت منزل بوده و هر منزل را در یک شبانه روز طی می کردند. خداوند حوادث این سفر را چنین نقل می کند:

۱_ او شب هنگام که هوا سرد بود و راه را گم کرده بود، از دور آتشی دید و به خانواده خود گفت: شما همین جا باشید تا مقداری آتش بیاورم گرم شوید و یا از آنجا خبری بگیرم (مسیر را پیدا کنیم). اینک تعبیرات قرآن از این حقیقت:

(لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ). (قصص/۲۹)

(لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى). (طه/۱۰)

لفظ (بِخَبَرٍ) حاکی از این است که راه را گم کرده بودند و الفاظ (جذوه) و (قبس) حاکی از سرد بودن هوا و نیاز آنان به آتش است.

۲_ موسی به سائقه فطرت به سوی آتش رفت. حال ماهیت این آتش چیست، آیا واقعاً در آن جا آتش طبیعی وجود داشته یا نور معنوی بود که او آن را آتش تصور کرد، خود قرآن در این مورد چیزی نمی گوید. موسی به آن نقطه رسید. ناگهان از جانب راست درّه در یک جایگاه مبارک که در آن درختی بود، نداهایی شنید که قرآن آنها را در سوره قصص و طه آورده است. اینک تعبیر قرآن در این مورد:

(فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا

مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ). (قصص/ ۳۰)

در سوره قصص تنها همین یک ندا به میان آمده و آن اینکه من پروردگار جهانیانم؛ در حالی که در سوره طه نداهای متعددی وارد شده است. اینک نداهای سوره طه:

نداهاى سوره طه

الف: (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ) این جمله معادل (إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) در سوره قصص می باشد.

ب: (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى). (۱)

ج: (وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى).

د: (إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي).

هـ: (إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى).

و: (فَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى) (طه/ ۱۲-۱۶).

او با این نداها به مقام نبوت مفتخر می گردد و از میان اصول عقاید، دو اصل توحید و معاد را متذکر می گردد و می گوید: (إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا)، یا: (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ). و در باره معاد می گوید: (إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ). و هدف از معاد را نیز ذکر می کند: (لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى).

ص : ۶۲

۱- [۱] در قرآن از این نقطه که موسی تجلی نور خدا را مشاهده کرده بود، به صورتهای گوناگونی تعبیر شده است: ۱- (شاطئ الواد الأيمن فى البقعة المباركة) (قصص/ ۱۳۰).

امّا اینکه چرا از نبوت به طور صریح سخن به میان نمی آید، به سبب این است که توجه این خطابها، خود اعطای نبوت به موسی است و از میان فروع، مسأله عبادت که مظهر روشن آن نماز است، یاد شده است: (فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي).

موسی بن عمران در اینجا به مقام نبوت مفتخر گردید و مسائل را در قلمرو اصول و فروع دریافت کرد و وحی الهی گوش او را با پیامهایی که گذشت، نوازش داد. امّا مسأله درخت، آن موضوع تجلی وحی بود، بالأخره باید صدا از سمتی به گوش او برسد، این بار حکمت ایجاب کرد که درخت محلّ تجلی وحی گردد. (۱)

۳_ موسی به منصب نبوت مفتخر گشت، ولی غالباً نبوتها با رسالتی توأم است و کمتر اتفاق افتاده که نبوت جدا از رسالت باشد. گاهی در روایات آمده است که برخی از پیامبران فقط مأمور خویشتن بودند و بس، ولی ۹۹ درصد پیامبران مأموریتهایی خارج از خویشتن داشتند.

معجزه های موسی

رسالت موسی آن بود که به سوی فرعون طغیانگر برود و او را از عذاب الهی بیم دهد تا او از خدایی فروشی خود دست بردارد و سرانجام بنی اسرائیل را آزاد سازد. ناگفته روشن است که ادعای رسالت در میان مردم معمولی، تا چه رسد در مقابل

ص : ۶۳

۱- [۱] همان طور که یادآور شدیم شجره محل ظهور این وحی بود. یعنی موسی وحی را از آن جانب شنید و مقصود از «إني أنا الله رب العالمين» خود خداست نه شجره، بنابر این مقایسه درخت که این آهنگ را سرداد با آنچه به حلاج نسبت می دهند که می ۳ گفت: ما فی جبتی إلا الله، تفاوت از زمین تا آسمان است. و از این بیان مغالطه شیخ شبستری (م/۸۱۶) در گلشن راز روشن می ۳ گردد که می ۳ گوید: روا باشد انا الحق از درختی *** چرا نبود روا از نیک بختی البته عارفان حقیقی در این مورد، توجیهاتی دارند که از قلمرو بحث ما بیرون است.

فراعنه با داشتن آن تمدنهای پیش رفته، ادعای بزرگی است که باید با دلیل و برهان همراه باشد و اگر خدا به موسی بن عمران چنین رسالت و پیام رسانی را می دهد، حتماً باید او را با معجزه مجهز سازد و او بر اساس چنین قدرتی با دلگرمی و پشتیبانی غیبی، گام به پیش نهد. از این جهت خدا در همان بقعه مبارکه او را با دو معجزه مجهز کرد. یکی اینکه اگر عصا را بیفکند به صورت ماری در می آید و هر موقع بر گیرد به همان حالت نخست باز می گردد، و دیگری اینکه اگر دستش را در گریبان یا بغل فرو برد و بیرون آورد، بدون هیچ عیب و نقص سفید و درخشان خواهد بود، تو گویی معجزه اول، معجزه وحشت آور و دوم، امید زاست که اگر به هم آمیخته شوند مظهر انذار و بشارت خواهند بود.

اکنون به بیان خطاباتاتی که او را با دو معجزه بزرگ مجهز کرده است گوش فرا دهیم:

(وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ * اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ اضْمُم إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ) (قصص/ ۳۱-۳۲).

در سوره طه پیش از آنکه بگوید عصا را بیفکن، از او می پرسد: ای موسی! چیزی که در دست راست توست، چیست؟ او هم برای آن سه ویژگی بیان می کند: ۱- بر آن تکیه می کنم. ۲- به وسیله آن برگ برای گوسفندان می ریزم. ۳- کارهای دیگری نیز انجام می دهم. چنانکه می گوید:

(وَمَا تَلْكَ يَمِينُكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْتُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَأْرَبٌ أُخْرَى). (طه/ ۱۷-۱۸).

اکنون سؤال می شود: هدف از این پرسش چه بوده و چرا موسی در مقام پاسخ به موجز گویی اکتفا نکرد؟

اما هدف از سؤال این بود که از او اقرار بگیرد آنچه در دست دارد چوب خشکی بیش نیست. سپس که به او فرمان می دهد بینداز و آن را به صورت ماری می بیند، کاملاً مطمئن باشد که او با یک قدرت و نیروی فوق العاده ای مجهز شده است و با دلگرمی آن به سوی انجام مأموریت برود.

و اما طولانی کردن پاسخ به خاطر این است که با رب الأرباب سخن می گوید و در این سخن گفتن برای او لذتی است فوق لذتها، چرا آنس خود را کوتاه سازد. از این جهت هم به ذات آن اشاره کرده که چوب خشک است و هم بهره هایی که از آن می برد تا جواب کامل به پرسش داده باشد.

(قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَى * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى * قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَيُنْعِمُهَا سَيَرَّتْهَا الْأُولَى * وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءِ آيَةٍ أُخْرَى * لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى). (طه/۱۹-۲۳)

در این آیات می گوید: آنگاه که عصا تبدیل به مار شد، خطاب آمد که: «دو مرتبه آن را بگیرد و آن به حالت نخستین خود باز می گردد.» و خود این عمل بر قوت قلب او می افزاید. آنگاه که در برابر فرعون معجزه خود را عملی ساخت، دیگر وحشت نکند و از باز گرفتن آن نهراسد.

در هر دو سوره در مورد معجزه دوّم (ید بیضاء) جمله (مِنْ غَيْرِ سُوءٍ) وارد شده و اشاره به این است که درخشندگی دست، معلول بیماری مانند برص نیست. (۱)

در این آیات می خوانیم: آنگاه که چشم موسی به آن مار در حال جنبش افتاد، عقب رفت و به پشت سر نگاه نکرد. خطاب آمد: ای موسی پیش بیا و نترس

ص : ۶۵

۱- [۱] قرآن در اینجا ناظر به ردّ تورات کنونی است که چنین می گوید: خدا فرمان داد دستش را در آستین فرو برد و بیرون آورد. ناگهان دست او مانند دست افراد مبتلا به برص، مانند برف سفید باقی ماند. تورات، سفر خروج، اصحاح ۴، آیه ۶.

و در سوره (طه/۲۰-۲۱) می گوید: «وقتی چشمش به آن مار در حال جنبش افتاد، به او گفتیم: بگیر و ترس!» مقصود از این ترس در اینجا چیست؟ در پاسخ باید گفت: در لغت عرب خوف، غیر از خشیت است. خوف این است که انسان دست به اقداماتی بزند که از شر مصون بماند و این در انسان یک امر فطری و مستحسن است؛ در حالی که خشیت، تأثر قلب و اضطراب روحی است که یک نوع رذیلت به شمار رفته و در برابر شجاعت قرار دارد. خوف برای پیامبران راه دارد نه خشیت، لذا قرآن آنان را چنین توصیف می کند: «کسانی که پیامهای خدا را می رسانند و از احدی جز خدا خشیت و دلهره ندارند» (۱).

بنابر این باید آیه (وَ اضْمُمْ اِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ) به صورت دیگر تفسیر شود و آن اینکه دستهای خود را به عنوان فروتنی به بدن بچسباند و از هر نوع حالتی که افراد متکبر به خود می گیرند و با فاصله انداختن میان دستها از بدن، کبر می فروشند دوری گیرند.

در باره معجزه دوّم دو تعبیر آمده است:

۱- (اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ). (قصص/۳۲)

۲- (وَ اضْمُمْ اِلَيْكَ جَنَاحَكَ). (قصص/۳۲)

مترجمان قرآن «جیب» را به معنی گریبان گرفته اند، در حالی که قرآن در آیه دوّم، کلمه «جناحک» را به کار برده است که مناسب است با بغل؛ تو گویی دستهای انسان بالهای اوست.

تا اینجا با دلایل نبوت، که مقدمه رسالت اوست، آشنا شدیم. اکنون باید به محتوای رسالت او گوش فرا دهیم:

ص : ۶۶

۱- [۱] (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ). (احزاب/۳۹).

از بررسی مجموع آیات استفاده می شود که مأموریت موسی در این مرحله، در دو مطلب خلاصه می شد:

۱_ دعوت قبلیان به خدا پرستی و ترک بت پرستی و سرانجام مبارزه با خدایی فروشی فرعون. در آینده خواهیم گفت در حالی که خود فرعون ادعای خدایی می کرد، خود نیز خدایی را، غیر از خدای رب العالمین می پرستید. (۱)

۲_ آزاد ساختن بنی اسرائیل از تحت ستم تا آنان را به «ارض موعود» ببرد جز این دو مسأله، مسائل دیگری در آن زمان مطرح نبود. زیرا هنوز موسی دارای شریعتی نبوده. تا در آن باره دعوتی انجام بگیرد (۲) و همگی می دانیم که تورات برای موسی پس از نابودی فراعنه و خروج از مصر نازل شده است. از این جهت عنصر بزرگ مأموریت او، دو مطلب بیش نبوده که آیات این قسمت را می آوریم:

الف: قرآن روی طغیان فرعون تکیه می کند و بزرگترین مظهر طغیان او جز خدایی فروشی و ترویج بت پرستی است. چنانکه می فرماید: (اَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) (طه/۲۴) و نیز می فرماید: (اَذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِ آيَاتِنَا فِي ذِكْرِي * اَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) (طه/۴۲-۴۳).

و باز می فرماید: (اَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى * وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى) (نازعات/۱۷-۱۹).

ص : ۶۷

۱- [۱] (ویدرک و آلهتک). (اعراف/۱۲۷)

۲- [۲] موسی پس از ورود به مصر مأمور شد که با بنی اسرائیل نماز را در خانه های خود به پا دارند: (وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكَمَا بِمِصْرَ بِيوتًا وَاجْعَلُوا بِيوتِكُمْ قِبْلَةً وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) (یونس/۸۷). و خود موسی نیز در طور مأمور به پرستش خدا از طریق اقامه نماز گردید (طه/۱۴).

ب: قرآن در شیوه تبلیغ او بر نرم گویی تکیه می کند؛ چنانکه می فرماید: (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) (طه/۴۴).

ج: مسأله آزاد سازی بنی اسرائیل از تحت ستم. هر چند در ضمن آیاتی که در طور نازل شده نیامده است، ولی آنگاه که موسی با فرعون سخن می گوید، روی این مسأله تکیه می کند و می گوید: (حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (اعراف/۱۰۴). «شایسته است بر من که در باره خدا جز سخن حق نگویم. من از طرف پروردگار شما با دلیل آمده ام، پس بنی اسرائیل را آزاد کن و بند بردگی را از پای آنان بردار (تا به سرزمین مقدس باز گردند)».

تاریخ می گوید: از روزی که یوسف در گذشت و بنی اسرائیل به صورت یک اقلیت غیر بومی بساط زندگی را در مصر پهن کردند، پیوسته مورد تحقیر بوده و قبطیان از آنان بیگاری می کشیدند و کارهای سخت، مانند خانه سازی، آب کشی و خاک برداری را بر دوش آنان می نهادند. موسی از او می خواهد که این قید و بند را از دست و پای بنی اسرائیل بردارد و آنان به آن سرزمین باز گردند.

در سوره دیگر می فرماید: (أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ). (شعراء/۱۷)

و باز می فرماید: (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَا تُعَذِّبْهُمْ). (طه/۴۷)

و در جای دیگر می فرماید: (وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (شعراء/۲۲). «آیا این نعمتی است (در خانه ات مرا بزرگ کردی) که بر من منت می گذاری در حالی که بنی اسرائیل را برده خود کردی».

برای توضیح معنای آیه، یاد آور می شویم که فرعون به رخ موسی کشید که دوران کودکی را در خانه ما گذراندی و اکنون آمدی با ما مبارزه می کنی؟ او در پاسخ می گوید: این چه منتی است بر من می نهی که در خانه تو بزرگ شده ام، ولی در مقابل، قوم مرا برده خود ساختی و اگر هم در خانه تو بزرگ شده ام سبب آن این

است که تو آنان را به بردگی کشیدی و پسران آنان را ذبح کردی ولذا، مادرم از ناچاری دست به وسیله ای زد که در خانه تو بزرگ شوم.

درخواست های موسی از خدا

موسی از عظمت مأموریت خود آگاه شد و برای تحقق بخشیدن به آن از خدا مطالبی را درخواست کرد:

۱_ سینه فراخ به او بدهد: (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) (طه/۲۵). کنایه از اینکه صبر و استقامت به او ارزانی دارد. (۱)

۲_ کار را بر او آسان کند: (وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي) (طه/۲۶). قابل توجه اینکه آسانی مأموریت را نخواست، بلکه با حفظ کیفیت آن خواست که انجام آن را بر وی آسان نماید.

۳_ گره از زبانش بگشاید: (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي) (طه/۲۷-۲۸). مقصود از این گره چیست؟ آیا واقعاً در زبان او نقصی بوده که گاهی بند می آمد، یا مقصود چیز دیگری است و آن اینکه او را بر بیان حقیقت مأموریت، گویا سازد. یعنی نطق و بیان قوی و نیرومند عطا کند تا مردم را تفهیم کند: (يَفْقَهُوا قَوْلِي).

گواه معنی دوم این است که آنجا که از خدا می خواهد تا هارون را وزیر او بسازد، فرق خود را با او فرق فصیح و افصح می داند و می گوید: (وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا). (قصص/۳۴) «برادرم هارون از من فصیح تر است، او را با من بفرست تا معین و کمک من باشد».

از آیات در مورد درخواست مشارکت هارون با موسی در انجام مأموریت،

ص : ۶۹

۱- [۱] امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «آله الرئاسه سعه الصدر». «وسیله مدیریت، فراخی سینه (بردباری و حلم) است». نهج البلاغه، بخش حکمت، شماره ۱۷۶.

استفاده می شود که: اولاً: موسی می خواهد کمک او کسی از خاندان او باشد، تا او را به خوبی شناخته باشد. ثانیاً او را از طریق بیان و گفتار کمک کند. ثالثاً او را تصدیق کند. در اینجا سؤال می شود که تصدیق برادر نسبت به برادر چه اهمیتی دارد، آن هم در برابر فرعون؟

پاسخ این است که هارون یک فرد عادی نبود. او در غیاب موسی در میان بنی اسرائیل مقام و موقعیتی داشت. تصدیق او اگر هم در برابر فرعون چندان مؤثر نباشد، نسبت به آینده موسی، که هدایت قوم خود را بر عهده دارد، مؤثر خواهد بود. و اینک آیات در این مورد:

(وَاجْعَلْ لِي وَزيراً مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۱) * وَاشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثيراً * وَنَذْكُرَكَ كَثيراً * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصيراً) (طه/ ۲۹-۳۵). باز می فرماید: (وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِداءً يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ) (قصص/ ۳۴). و در جای دیگر می فرماید: (قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسَلْ إِلَيَّ هَارُونَ) (شعراء/ ۱۲-۱۳).

خدا مجموع درخواستهای موسی را می پذیرد و از آن گاهی چنین تعبیر می آورد: (قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) (طه/ ۳۶). و گاهی می گوید: (قَالَ سَتَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَاناً فَلَا يَصِحُّ لِمَنْ إِيكُمَا بِ آيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ) (قصص/ ۳۵). «بازوی تو را به واسطه برادرت محکم می سازیم و برای شما قدرتی قرار می دهیم که در سایه آیات ما بر شما غلبه نمی کنند، شما و پیروانتان غالب هستید».

تا اینجا روشن شد که هر دو نفر به عنوان دو رسول از جانب خدا، که یکی کمک دیگری بود، برای مأموریت سنگین مبعوث شدند.

ص : ۷۰

تمام این نداها میان خدا و موسی در غیاب هارون بوده است، ولی در برخی از آیات، هر دو برادر مورد خطاب قرار می گیرند. حال این پرسش پیش می آید که چگونه هر دو برادر مورد خطاب قرار می گیرند، در حالی که در بیابان طور، جز موسی کسی نبود؟

پاسخ این است: آنگاه که موسی به مصر رسید و موضوع را با برادرش در میان نهاد(۱) هر دو مورد خطاب قرار گرفتند و خدا هر نوع شکست در مأموریت را از آنان نفی کرد. چنانکه میگوید:

(اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى * قَالَا رَبَّنَا إِنَّنا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى * قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمِعُ وَ أَرِي) (طه/۴۳-۴۶). «بروید هر دو به سوی فرعون که او طغیان کرده است. با او به نرمی سخن بگویید، شاید متذکر گردد و یا بترسد. هر دو برادر گفتند: پروردگارا ما می ترسیم که بر ما سبقت بجوید (قبل از آن که ما سخن بگوییم ما را بکشد) یا طغیان او بیشتر گردد و محدودیت بیشتری برای بنی اسرائیل قائل شود) خدا گفت: مترسید من با شما هستم می شنوم و می بینم».

بنابراین خطاب و ندای الهی دو مرحله داشته است: مرحله ای در طور که در آنجا خطاب تنها به موسی بود، چنانکه می گوید: (اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ وَ لَا تَبَيَّنَا فِي ذِكْرِي) (طه/۴۲) و مرحله ای دیگر در خود مصر پس از ورود به آنجا چنانکه بیان گردید.

گاهی گفته می شود مانع ندارد که در غیاب یکی خطاب به هر دو باشد. مثل اینکه کسی می گوید: تو با فلانی بروید و بگویید.

ص : ۷۱

ولی این سخن می تواند توجیه گر خطاب (اذهبا) در آیه باشد، در حالی که ما می بینیم خدا از زبان هر دو برادر سخنی نقل می کند و می فرماید: (قَالَ رَبُّنَا) در این صورت چاره ای نیست جز اینکه بگوییم خطاب الهی دو مرحله داشته است: یکی موقعی که موسی در طور تنها بوده و در آنجا خطاب (اذهبا أنت وأخوك) وارد شده است، و دیگری موقعی که موسی به مصر آمد و بر قبیله خود وارد شده و موضوع را با برادرش در میان نهاد، در اینجا خطاب دیگری آمده است. یعنی همان خطابه‌های تشبیه. مانند: «اذهبا»، «قولا»، «قالا»، «لاتخافا»، «معكما».

قرآن یاد آور می شود که شما در دعوت فرعون مایوس نباشید. دعوت شما یکی از دو اثر رامی گذارد: یا او به فطرت باز می گردد و بندگی خود را متذکر می شود و به خدایی خدای جهان معترف می گردد و یا از عذاب الهی ترسیده و لااقل برخی از درخواستهای شما را می پذیرد و مثلاً اگر خدایی خود را نیز ترک نکند، نسبت به بنی اسرائیل تسهیلاتی قائل می شود. به این دو نکته خداوند با این جمله اشاره می کند:

(لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) (طه/۴۴): مقصود از «تذکر» گرایش به جرگه موحدان است و مقصود از «خشیت» خضوع باطنی که در افعال انسان اثر می گذارد. مثلاً در مورد ستمگران سبب می شود که از ظلم خود بکاهند.

اشاره

موسی پس از دریافت پیامهای الهی به سفر خود به سوی مصر ادامه داد و وارد مصر شد و با برادر خود هارون و بنی اسرائیل دیدار کرد و مأموریت خود را با او در میان نهاد. طبعاً آگاهی آنان از چنین مأموریت خطیر، یک نوع نگرانی ایجاد کرد، ولی پیامبران در انجام رسالتهای خود سر از پا نمی شناسند. هر دو برادر به سوی قصر فرعون حرکت کردند و پس از انجام تشریفات (که گویا طول هم کشید) با فرعون مصر روبرو شدند و پیامهای الهی را به گونه یاد شده در زیر ابلاغ کردند و این بخش محورهای گوناگونی دارد.

محور نخست: ابلاغ پیام های الهی

آیات موضوع

- ۱- (وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ).
- ۲- (حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ). (اعراف/۱۰۴-۱۰۵)
- ۳- (وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ).
- ۴- (أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ).
- ۵- (وَأَنْ لَا تَغْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ). (دخان/۱۷-۱۹)

- ٦_ (قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ).
- ٧_ (وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ).
- ٨_ (قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ).
- ٩_ (فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ).
- ١٠_ (وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ).
- ١١_ (قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ).
- ١٢_ (قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ).
- ١٣_ (قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ).
- ١٤_ (قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ).
- ١٥_ (قَالَ إِنْ رَسُولُكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ).
- ١٦_ (قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ) (شعراء / ١٨ - ٢٨).
- ١٧_ (قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى).
- ١٨_ (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى).
- ١٩_ (قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى).
- ٢٠_ (قَالَ عَلِمْتُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَ لَا يَنْسَى).
- ٢١_ (الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى).
- ٢٢_ (كُلُوا وَ ارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لَأُولَى النَّهْيِ).
- ٢٣_ (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى).
- ٢٤_ (وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبَى) (طه / ٤٩ - ٥٦).

- ۱_ موسی خطاب به فرعون گفت: من پیامبری از جانب پروردگار جهانیانم.
- ۲_ شایسته است بر من که در باره خدا چیزی جز حق نگویم، من به سوی شما با معجزه ای از طرف پروردگارتان آمده ام، بنی اسرائیل را با من بفرست.
- ۳_ پیش از آنان قوم فرعون را آزمودیم و پیامبر بزرگواری نزدشان آمد.
- ۴_ بندگان خدا را تسلیم من کنید، من برای شما پیامبر امینی هستم.
- ۵_ برخدا برتری مجوید. من برای شما دلیلی روشن می آورم.
- ۶_ فرعون گفت: آیا در هنگام کودکی تو را در میان خود پرورش ندادیم و چند سال از عمر خود را در میان ما نگذراندی؟
- ۷_ و کردی آنچه را که انجام دادی و قدر نعمت نشناختی.
- ۸_ موسی گفت: آن کار را من انجام دادم در حالی که از خطا کاران بودم.
- ۹_ وقتی ترسیدم از میان شما گریختم. پروردگارم مرا نبوت عطا فرمود و از پیامبران قرارم داد.
- ۱۰_ نعمت این منت را بر من می نهی (که مرا در دوران کودکی پرورش دادی) در حالی که بنی اسرائیل را به بردگی گرفتی.
- ۱۱_ فرعون گفت: پروردگار جهانیان کیست؟
- ۱۲_ موسی گفت: پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار دارد، اگر اهل فهم باشید.
- ۱۳_ فرعون به اطرافیانش گفت: می شنوید چه می گوید؟
- ۱۴_ موسی (سبقت در پاسخ کرد) و گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشین شما. [\(۱\)](#)

ص : ۷۵

۱- [۱] این ترجمه بر اساس این است که فاعل «قال» حضرت موسی است، ولی احتمال دارد که گوینده این گفتار فرعون باشد و این آیه ضمیمه گفتار فرعون باشد که می گوید: «نمی شنوید» **cd** آنگاه به عنوان تمسخر، گفتار موسی را نقل کرده که می گوید: خدای شماها و خدای نیاکان شماست.

۱۵_ فرعون گفت: رسولی! به سوی شما فرستاده شده که، مجنون است.

۱۶_ (موسی از فرصت استفاده کرد و مدعی خود را به نحو دیگر تکرار کرد) و گفت: پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان آنهاست اگر تعقل کنید. (۱)

۱۷_ فرعون گفت: پروردگار شما ای موسی کیست؟

۱۸_ موسی گفت: پروردگار ما کسی است که هر موجودی را آفرید. آنگاه او را در (زندگی) هدایت کرد.

۱۹_ فرعون گفت: حال اقوامی که از پیش می زیستند چیست؟

۲۰_ موسی گفت: (اعمال آن اقوام) نزد پروردگار من است در کتابی و او خطا می کند و نه فراموش می نماید.

۲۱_ پروردگاری که زمین را برای شما گهواره زندگی قرار داده و برای شما در آن راههایی پدید آورد و از آسمان آبی فرو فرستاد که به وسیله آن انواع گیاهان فراوان را پرورش داده است.

۲۲_ بخورید و دامهای خود را بچرانید، در این برای صاحبان خرد عبرت‌هاست.

۲۳_ از زمین شما را آفریدیم و در آن باز می گردانیم و بار دیگر از آن بیرون می آوریم. (۲)

۲۴_ ما همه آیات را نشان او دادیم، او تکذیب کرد و امتناع نمود.

ص : ۷۶

۱- [۱] در این آیه نیز همان احتمالی را که در آیه قبل دادیم جاری است.

۲- [۲] احتمال دارد از جمله «الذی جعل لکم» تا جمله «تاره أُخری» گفتار خدا باشد خطاب به مردم عصر رسالت، نه سخن موسی به فرعون. علت این ادغام روشن است که قرآن این موضع را جای مناسب می بیند. دلایل توحید ربوبی را در نقطه ای که موسی با فرعون مناظره می کند بیاورد هرچند جزء گفتار موسی نباشد. شاهد این احتمال این است که در آخر می گوید: «منها خلقناکم» و مسلماً این جمله نمی تواند گفتار موسی (علیه السلام) باشد.

در این بخش از آیات مذاکره موسی را با فرعون می خوانیم که با نرمی شروع می شود و سرانجام به تندی می گراید. موسی سخن خود را با توصیف خود که او رسول از طرف پروردگار جهانیان است (اعراف/۱۰۵) آغاز می کند و آن دو نکته اصلی مأموریت خود را با عبارتهای گوناگون ابراز می کند:

یکی اینکه فرعون طغیان خود را کنار بگذارد و به بندگی خویش گردن نهد. این پیام را با این عبارت بیان می کند: (أَنْ لَا تَغْلُوا عَلَيَّ اللَّهُ). (دخان/۱۹)

دیگر اینکه بنی اسرائیل را آزاد سازد تا همراه او از مصر بیرون روند: (فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (اعراف/۱۰۵). و (أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ). (دخان/۱۸)

فرعون در مقابل سخن موسی نخست از در ملاحظت و محبت وارد می شود و می گوید: چرا این سخنان را می گویند؟ مگر حقوق مرا فراموش کردی که در دوران کودکی تو را پرورش دادیم: (قَالَ أَلَمْ نُزَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ) (شعراء/۱۸). سپس به سخن خود کمی خشونت می بخشد و می گوید: به یاد داری که یک نفر از ما را کشتی و بر نعمتی که بر تو ارزانی داشته بودیم کفر ورزیدی: (وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (شعراء/۱۹).

موسی به هر دو سخن او پاسخ می گوید: نخست از کشتن آن فرد سخن گفته و یاد آور می شود که آن قتل خطایی بود و به همین جهت من مصر را به قصد مدین ترک گفتم.

(قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ * فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ). (شعراء/۲۰-۲۱)

سخن در این است که مقصود از «حکم» چیست؟ آیا مقصود بینش و فرزاندگی

است که قبل از رسالت به او داده شده بود؟ چنانکه گفت: (وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا) (قصص/۱۴).

ولی احتمال دارد که مقصود از آن نبوت باشد. چون ظرف اعطای این حکم را چنین بیان می کند: آنگاه که از میان شما رفتم، پروردگرم به من حکم عطا کرد و از پیامبران قرار داد. در این صورت حکمی که قبل از مهاجرت به مدین به او عطا شده بود، باید غیر از حکمی باشد که پس از مهاجرت به او داده شده و مغایرت، از این طریق تصحیح می شود که حکم نخست را به فرزاندگی و دیگری را به نبوت تفسیر کنیم.

آنگاه به سخن نخست او پاسخ می دهد و می گوید: درست است که من در میان شما بزرگ شدم، ولی سبب آن خودتان بودید و من نیازی به پرورش در خانه شما نداشتم. زیرا تو بنی اسرائیل را به زنجیر بردگی کشیدی و خوف و هراسی بر همه آنان سایه افکنده بود. از ترس اینکه مرا بکشی مرا به دریا افکندند و سرانجام سرنوشت من به دست شما افتاد و در میان شما بزرگ شدم. این چه منتهی است که بر من می گذاری که ریشه آن به بردگی کشیدن بنی اسرائیل است:

(وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ). (شعراء/۲۲)

احتجاج موسی با فرعون

تا اینجا با گفتگوهای ابتدایی موسی و فرعون آشنا شدیم و فرعون در برابر دعوت موسی به گله گذاری اکتفا کرد. ولی در بخش بعدی، مسأله احتجاج پیش می آید و از میان دو مأموریت، فرعون روی مسأله ربوبیت خدا حساسیت بیشتری نشان می دهد و از آزاد سازی بنی اسرائیل سخن به میان نمی آورد و مذاکره آنان این چنین آغاز می شود:

موسی مدعی است که جهان یک رب دارد که زیر نظر او اداره می شود، همان

گونه که یک خالق بیش ندارد. در این صورت جایی برای دعوی ربوبیت تو نیست. این سبب می شود که فرعون از موسی بپرسد: پروردگار جهانیان کیست؟ (وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ).

موسی گفت: پروردگار آسمانها وزمین و آنچه در میان آنهاست، اگر خواهان یقین باشید: (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ).

فرعون رو به اطرافیان خود کرد و گفت: نمی شنوید این مرد چه می گوید؟ (أَلَا تَسْتَمِعُونَ).

موسی گفت: پروردگار عالمیان، همان پروردگار شما و نیاکان گذشته شما می باشد: (رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ).

فرعون گفت: این مدعی رسالت که به سوی ما فرستاده شده است، دیوانه است. (قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ).

موسی فرصت را مغتنم شمرد و بدون اینکه به اتهام جنون پاسخ بگوید، باز به معرفی رب العالمین پرداخت و گفت: او پروردگار مشرق و مغرب است و آنچه در میان آنهاست؛ اگر اهل خرد باشید: (قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ).

از آیات سوره طه استفاده می شود که مناظره آن دو به گونه دیگر نیز برگزار شده است. اینک آیات مربوط به آن:

فرعون گفت: پروردگار شما دو نفرای موسی کیست؟ (فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى).

موسی گفت: پروردگار ما کسی است که تمام موجودات را آفرید، آنگاه آنها را به هدفی که برای آفریده شدن بود، هدایت کرد. (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى). شاید گوش بشر کلامی به این اتقان و استواری تا آن روز و امروز جز از طریق وحی نشنیده است. چگونه در یک جمله کوتاه با کمال اتقان و استواری «رب»

العالمین» را معرفی می کند و یاد آور می شود که پروردگار جهان همان خالق جهان است. او موجودات جهان را آفریده و راه و رسم زندگی به آنها آموخته است و هر گیاه و جاننداری و حتی انسان از طریق هدایت فطری از آغاز پیدایش، مسیر حیات را شناخته و می پیماید.

فرعون: برای مغالطه اقوام پیشین را به رخ موسی کشید، مانند قوم نوح و عاد و ثمود که بت پرست بوده و به ربوبیت خدا معتقد نبودند. او گفت: وضع اقوام پیشین چه می شود؟ (قَالَ فَمَا بِالْقُرُونِ الْأُولَى). (۱)

موسی گفت: اعمال آنان نزد پروردگار من در کتابی محفوظ است؛ پروردگاری که نه خطامی کند و نه فراموش می نماید:

(قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي). (طه/۵۲)

پس از این آیات یک رشته توصیفهایی از ربّ العالمین به میان آمده است که احتمال دارد جزء گفتار خدا باشد که به مناسبتی در اینجا آمده است. از این جهت فقط به ترجمه آنها در گذشته اکتفا ورزیدیم.

تا اینجا با سخنان منطقی موسی و پاسخهای سست فرعون آشنا شدیم. آنگاه که فرعون احساس کرد که موسی عقب نشینی نخواهد کرد، از طرق دیگر وارد شد که نظیر آن را در اتمهای پیشین نیز داشتیم. اکنون محور بحث ما این قسمت از رسالت حضرت موسی است.

ص : ۸۰

۱- [۱] «قرون» جمع قرن به معنی اقوامی است که در یک زمان زندگی می کنند؛ چنانکه می گوید: (ولقد أهلكنا القرون من قبلکم) (یونس/۱۳). کلمه «بال» به معنی حال و وضع و شأن است؛ چنانکه می گوید: (ویصلح بالهم) (محمد/۵).

اشاره

در این نشست ویا ادامه نشست نخست، فرعون مانند اقوام پیشین برای انکار و سرکوب موسی از سه راه وارد شد:

۱_ اتهام ۲_ تهدید ۳_ درخواست معجزه. اینک آیات این قسمت:

آیات موضوع

۱_ (قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ) (شعراء/۲۷).

۲_ (قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ) (شعراء/۲۹).

۳_ (قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ). (۱)

۴_ (قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

۵_ (فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ).

۶_ (وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ).

۷_ (قَالَ لِلْمَلَآئِكَةِ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ).

۸_ (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ) (شعراء/۳۰_۳۵).

ص : ۸۱

۱- [۱] عین این آیات (۳۰_ ۳۵ شعراء) با اختلاف جزئی در دو مورد، در سوره اعراف، آیات ۱۰۶_ ۱۱۰ وارد شده است. اما اختلاف جزئی یکی در مورد (أَوْ لَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ) است که در سوره اعراف چنین آمده است: (قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ، دیگری در مورد اتهام موسی به سحر است. در سوره شعراء متهم کننده خود فرعون است و در سوره اعراف، اطرافیان اوست: (قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ) این دو نسبت منافاتی با یکدیگر ندارند.

۹- (وَ فِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

۱۰- (فَتَوَلَّىٰ بُرْكُنَيْهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ) (ذاريات/ ۳۸- ۳۹).

۱۱- (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسْتَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا).

۱۲- (قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا) (اسراء/ ۱۰۱- ۱۰۲).

۱۳- (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِ آيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ). (۱)

۱۴- (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ).

۱۵- (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ) (غافر/ ۲۳- ۲۵).

۱۶- (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِ آيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ) (زخرف/ ۴۷).

۱۷- (فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِ آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٍ وَ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ) (قصص/ ۳۶).

۱۸- (وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) (قصص/ ۳۷).

۱۹- (فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ).

۲۰- (قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ).

۲۱- (قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ) (يونس/ ۷۶- ۷۸).

۲۲- (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

ص : ۸۲

۲۳_ (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ) (نمل/۱۳-۱۴).

ترجمه آیات

۱_ فرعون گفت: رسولی که برای شما فرستاده شده است، دیوانه است.

۲_ اگر غیر از من خدایی برای خود برگزینی، تو را زندانی می کنم.

۳_ موسی گفت: هر چند دلیل روشنی بر گفتار خود داشته باشم.

۴_ فرعون گفت: اگر راست می گویی بیاور.

۵_ موسی عصای خود را افکند، ناگهان به صورت اژدهای آشکاری در آمد.

۶_ دست خود را از بغل بیرون آورد، ناگهان برای بینندگان دست درخشانی بود.

۷_ فرعون به اطرافیان خود گفت: این ساحر دانایی است.

۸_ می خواهد در سایه سحر خود شماها را از سرزمین خودتان بیرون کند، چه نظر می دهید؟

۹_ در باره موسی یاد کن آنگاه که او را به سوی فرعون با دلیل روشن (معجزه) فرستادیم.

۱۰_ او با همه نیرویش سر برتافت و گفت: موسی جادوگری است و یا دیوانه!

۱۱_ به موسی دلایل نه گانه دادیم. از بنی اسرائیل پرس، آنگاه که سراغ آنها آمد. فرعون به او گفت: من تو را ای موسی سحر شده گمان می کنم!

۱۲_ موسی به فرعون گفت: تومی دانی این دلایل روشن را جز پروردگار آسمانها وزمین نفرستاده است و من ای فرعون! تو را هلاک شده می بینم.

۱۳_ ما موسی را با نشانه ها و برهان روشن فرستادیم.

۱۴_ به سوی فرعون وهامان وقارون آنان گفتند: جادو گر دروغگوست.

۱۵_ آنگاه که از جانب ما با آیین حق به سوی آنان آمد، گفتند: افرادی را که به او ایمان آورده اند بکشید و زنان را زنده بدارید و حيله کافران جز ضلالت چیزی نیست.

۱۶_ آنگاه که با دلایل ما به سوی آنان آمد، ناگهان بر او خندیدند.

۱۷_ آنگاه که موسی با دلایل و معجزات ما به سوی آنان آمد، گفتند: این جز سحر و دروغ چیزی نیست و ما چنین چیزی در نیاکان خود نشنیدیم.

۱۸_ موسی گفت: خدای من کسی را که با هدایت از سوی او آمده و آن کس که برای او سرانجام نیکی است به خوبی می شناسد، حقا که ستمگران رستگار نمی شوند.

۱۹_ آنگاه که آیین حق از جانب ما به سوی آنان آمد، گفتند: این سحر آشکار است.

۲۰_ موسی گفت: آیا به حقیقتی که از سوی خدا به جانب شما آمده است می گوئید سحر است؟ جادوگران رستگار نمی شوند.

۲۱_ گفتند: ای موسی آمده ای ما را از آیینی که نیاکان خود را بر آن یافتیم باز گردانی و در سرزمین فرمانروایی کنی؟ ما به شما دو (برادر) ایمان نمی آوریم.

۲۲_ آنگاه که آیات روشنگر ما به سوی آنان آمد، گفتند: این جادوی آشکار است.

۲۳_ با آنکه در دل به آن یقین داشتند، ولی از روی ستم و برتری جویی انکار کردند. بنگر عاقبت تبهاران چگونه بود.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

از بررسی آیات یاد شده استفاده می شود که فرعون و اطرافیان او در برابر موسی عکس عملهای گوناگونی نشان دادند که در ذیل به آنها اشاره می شود:

الف: تهمت: تهمت زدن شیوه مخالفان پیامبران در طول تاریخ بود. زیرا

تهمت آسانترین حربه ای است که می توانستند در برابر آنان به کار برند و مردم را از گرایش باز دارند. این تهمت ها در امور یاد شده در زیر خلاصه می شود:

۱_ ساحر

قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ. (شعراء/۳۴)

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ. (یونس/۷۶)

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ. (نمل/۱۳)

قَالَ الْمَلَإِ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ. (۱) (۱۰۹)

۲_ کذاب (دروغگو)

(إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ). (غافر/۲۴)

قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٍ. (قصص/۳۶)

۳_ جنون

فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا. (اسراء/۱۰۱)

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ. (شعراء/۲۷)

فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ. (ذاریات/۳۹)

۴_ الف: برتری جویی

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا. (یونس/۷۸)

ص : ۸۵

ب: باز داری از روش نیاکان

(وَتَكُونُ لَكُمْ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ). (یونس / ۷۸)

ج: استهزاء

(فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ). (زخرف/۴۷)

د: تهدیدها

۱_ زندانی کردن: (لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ). (شعراء/۲۹)

۲_ قتل: (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ). (غافر/۲۵)

ه: عناد و لجاج:

(وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا). (نمل/۱۴)

۵_ تصاحب زمین ها

(يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ). (شعراء/۳۵)

تا اینجا با عکس العملهای فرعون و قوم او آشنا شدیم. اینها همگی نشان می دهد که در موسی هیچ نقطه ضعفی ندیدند و تنها یک رشته مسائل روحی را مطرح کردند که اثبات و نفی آن هر دو مشکل است، ولی می تواند در دیگران یک نوع سردرگمی ایجاد کند. اگر او نقطه ضعفی داشت، حتماً به رخ او می کشیدند و در حقیقت این نوع تهمتها دریچه شناخت پاکدامنی انبیاء است و پیوسته مصلحان بشر آماج این تهمتها بوده اند.

اکنون باید ببینیم پاسخ موسی از این تهمتها چه بوده است.

همان طور که یاد آور شدیم، این نوع تهمتها نیاز به پاسخ ندارد و موسی در این بیان به حقانیت خود تکیه می کند و می گوید: (أَوَلَوْ جِئْنَاكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ). (شعراء/ ۳۰)

و در سوره قصص، آیه ۳۷ می گوید: (رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ) آنگاه یاد آور می شود: چگونه شما میان معجزه و سحر تفاوت قائل نمی شوید؟ (قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ) (یونس / ۷۷).

تا اینجا با منطق موسی در برابر پرخاشگریهای زبانی فرعون و اطرافیانش آشنا شدیم. آنگاه آنان برای قطع نفوذ موسی تشکیل جلسه دادند و طرحی را ریختند که آن محور دیگر این بخش را تشکیل می دهد:

محور سوم : دعوت از ساحران

اشاره

با اینکه آنان با دیده بصیرت دیدند که نوع کار موسی از مقوله سحر نیست، اما برای اغوای دیگران و ترس از شورش عمومی، تصمیم گرفتند که گروهی را به اطراف مصر اعزام کنند تا ساحران زبردستی را دعوت کنند و در روز معین، هر دو طرف کارهای خود را به نمایش بگذارند. تا موسی و هارون خلع سلاح شده و سحرشان کارساز نمی باشد.

گروهی برای گرد آوری ساحران به خارج مصر اعزام شدند و زبردست ترین ساحران را گرد آوردند روز مسابقه معین گردید. فرعون به ساحران گفت: اگر پیروز شوید، نزد من مقرب خواهید بود، ولی غافل از آنکه کار الهی کجا و کار ساحران کجا؟ آن عصای کلیم الله بود که به امر الهی، ازدهایی حقیقی گردید، ولی آن سحر

جادوگران است که با علم محدود خود می توانند کارهایی را صورت دهند که جلوه ظاهری داشته، اما فاقد حقیقت باشد. از پوست حیوان شکل ماری بسازند و آن را مملو از جیوه کنند تا در برابر فتاب جست و خیز کند ولی سرانجام عصای موسی همه را ببلعد.

اکنون آیات این قسمت را می آوریم:

آیات موضوع

- ۱_ (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى).
- ۲_ (قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى).
- ۳_ (فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى).
- ۴_ (قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيَسْحِتْكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى)
- ۵_ (فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى).
- ۶_ (قَالُوا إِنْ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى).
- ۷_ (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ آتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى).
- ۸_ (قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى).
- ۹_ (قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى).
- ۱۰_ (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى).
- ۱۱_ (قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى).
- ۱۲_ (وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى).

١٣_ (فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى).

١٤_ (قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا قَطْعَانَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا أَصَابَ لِمَنْتُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَنِنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى).

١٥_ (قَالُوا لَنْ نُؤْتِيَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا).

١٦_ (إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى).

١٧_ (إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى).

١٨_ (وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى).

١٩_ (جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى). (طه/٥٨-٧٦)

٢٠_ (قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ).

٢١_ (يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ).

٢٢_ (وَ جَاءَ السَّحْرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ).

٢٣_ (قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ لِمِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

٢٤_ (قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ).

٢٥_ (قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ).

٢٦_ (وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ).

٢٧_ (فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

٢٨_ (فَعَلَبُوا هُنَالِكَ وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ).

٢٩_ (وَ أَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ).

٣٠_ (قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ).

٣١_ (رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ).

٣٢_ (قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُتُمْوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ).

٣٣_ (لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ).

٣٤_ (قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ).

٣٥_ (وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ).

٣٦_ (وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَ آلِهَتِكَ قَالَ سَيُنْفِثُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسِيَتِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) (اعراف / ١١١ - ١٢٧).

٣٧_ (قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخَاهُو ابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ).

٣٨_ (يَا تُوكَ بِكُلِّ سَحَارٍ عَلِيمٍ).

٣٩_ (فَجَمَعَ السَّحْرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ).

٤٠_ (وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ).

٤١_ (لَعَلْنَا نَتَّبِعَ السَّحْرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ).

٤٢_ (فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَا لِأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ).

٤٣_ (قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

٤٤_ (قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ).

٤٥_ (فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَ قَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ).

٤٦_ (فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ).

۴۷_ (فَالْقِيَّ السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ).

۴۸_ (قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ).

۴۹_ (رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ).

۵۰_ (قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَّ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأَصْلَبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ).

۵۱_ (قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ).

۵۲_ (إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ). (شعراء/۳۶-۵۱)

۵۳_ (وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ).

۵۴_ (فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ).

۵۵_ (فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُعْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ).

۵۶_ (وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ). (يونس/۷۹-۸۲)

ترجمه آیات

۱_ ما نیز در برابر جادوی تو جادویی می آوریم، بین ما و خود، جایگاه یکسانی را به عنوان وعده گاه معین کن که نه ما خلاف کنیم و نه تو.

۲_ موسی گفت: وعده گاه شما روز زینت است؛ آنگاه که مردم به هنگام بالا آمدن خورشید گرد می آیند.

۳_ فرعون روی بر گردانید. آنگاه حيله گران خویش (ساحران) را گرد آورد؛ سپس به میدان معرکه آمد.

۴_ موسی به آنان (ساحران) گفت: وای بر شما، بر خدا دروغ مبنید که همه شما را با عذاب هلاک کند و آن کس که دروغ بندد، نومید شده است.

۵_ ساحران با یکدیگر به جدال و نزاع پرداختند و آهسته با هم سخن گفتند.

۶_ فرعون و اطرافیان به ساحران گفتند: این دو نفر (موسی و هارون) دو جادوگرند که می خواهند شما را به سحر خود از سرزمینتان بیرون کنند و آیین برتر شما را از میان ببرند.

۷_ هر چه زودتر تدبیرهای خود را روی هم بریزید و در یک صف بیایید. آن کس که امروز پیروز گشت رستگار گردد.

۸_ ساحران به موسی گفتند: یا نخست تو می افکنی (سحر خود را می آوری!) یا مانع می افکنیم (سحر خود را ظاهر می کنیم).

۹_ موسی گفت: شما نخست بیفکنید. (پس بیفکنند). ناگاه ریسمانها و عصاهای آنها به نظر موسی چنین رسید که آنها در حال حرکتند.

۱۰_ موسی در درون خود احساس ترس کرد.

۱۱_ به موسی وحی کردیم، مترس تو پیروز و برتری.

۱۲_ آنچه در دست داری بیفکن تا هر چه را ساخته اند ببلعد. آنچه ساخته اند حیل جادوگراست و جادوگر هیچ گاه پیروز نمی شود.

۱۳_ (موسی افکند و عصای او همه را بلعید) جادوگران به حال سجده افتادند! گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.

۱۴_ فرعون به آنان گفت: آیا پیش از آنکه من اذن دهم، به او ایمان آوردید. (او) بزرگ (استاد) شماست که سحر را به شما آموخته است. دستها و پاهای شما را از راست و چپ قطع می کنم و بر تنه درخت خرما به دارتان می زنم تا بدانید عذاب کدام یک از ما سخت تر و پایدارتر است.

۱۵_ ساحران گفتند: سوگند به خدایی که ما را آفریده است، هرگز تو را بر دلایل روشنی که برای ما آمده است بر نمی گزینیم. هر چه خواهی حکم کن، دایره حکم تو محدود به زندگی دنیاست.

۱۶_ ما به پروردگاران ایمان آوردیم تا خطاهای ما و جادویی که ما را بر آن واداشتی ببخشد، خدا بهتر و پایدارتر است.

۱۷_ حقا که آن کس که نزد پروردگارش گنهکار بود، برای او دوزخی

است که در آنجا نمی میرد و زنده نمی شود.

۱۸_ آن کس که به سوی خدا مؤمن برود و اعمال نیک انجام داده باشد، برای اوست درجات بلند.

۱۹_ در بهشتهای جاودان که از زیر درختهای آن آب جاری می شود، پیوسته هستند و این است پاداش کسانی که (خود را از آلودگی) پاک سازند.

۲۰_ اطرافیان فرعون گفتند: موسی و برادر او را نگه دار و افرادی را به شهرها اعزام کن.

۲۱_ تا همه جادوگران دانا را به سوی تو بیاورند.

۲۲_ جادوگران (به دربار فرعون آمدند) گفتند: آیا برای ما ست پاداشی اگر ما پیروز شویم؟

۲۳_ فرعون گفت: بلی! در این صورت شما ها از مقرّبان خواهید بود.

۲۴_ (جادوگران جمع شدند و مبارزه آغاز شد و به موسی) گفتند: یا تو اوّل سحر خود را ظاهر کن یا ما این کار را انجام دهیم.

۲۵_ موسی گفت: شما جلوتر بیفکنید. آنگاه که سحر خود را ظاهر کردند، دیدگان مردم را جادو کردند و آنان را ترساندند و جادوی عظیم آوردند.

۲۶_ به موسی وحی کردیم: عصای خود را بیفکن. او افکند. ناگهان آنچه را به دروغ جلوه می دادند می بلعید.

۲۷_ حق ظاهر شد و آنچه انجام داده بودند باطل گشت.

۲۸_ در آنجا مغلوب شدند و خوار و زبون باز گشتند.

۲۹_ جادوگران به سجده افتادند.

۳۰_ گفتند: ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.

۳۱_ پروردگار موسی و هارون.

۳۲_ فرعون به آنان گفت: پیش از آنکه من به شما اذن دهم، به او ایمان آوردید. (این همان حيله ای است که دست به دست هم دادید) در باره این شهر اندیشیدید که مردم آنجا را از سرزمینشان بیرون کنید، به زودی

خواهید دانست.

۳۳_ به زودی دستها و پاهای شما را از راست و چپ قطع می کنیم وهمگان را به دار می آویزم.

۳۴_ جادو گران گفتند: ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم.

۳۵_ تو بر ما ایراد نمی گیری جز اینکه به آیات پروردگارمان آنگاه که به سوی ما آمد، ایمان آوردیم. پروردگارا شکیبایی را نصیب ما گردان و ما را مسلمان بمیران.

۳۶_ اطرافیان فرعون گفتند: آیا موسی وهارون را آزاد می گذاری تا در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را ترک کنند؟ فرعون گفت: پسرانشان را می کشیم وزنانشان را زنده نگه می داریم. ما بالاتر از ایشان هستیم.

۳۷_ گفتند: موسی وبرادرش را نگه دار و کسانی را به شهرها بفرست.

۳۸_ برای تو هر جادو گر دانایی را می آورند.

۳۹_ جادوگران در روز و وقت معین حاضر شدند.

۴۰_ به مردم گفته شد: آیا شما نیز گرد می آید؟

۴۱_ تا اگر جادو گران پیروز شدند از آنها پیروی کنید.

۴۲_ وقتی جادو گران آمدند به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شدیم، مزدی برای ما خواهد بود؟

۴۳_ فرعون گفت: بلی. شما در صورت پیروزی از مقربانید.

۴۴_ موسی به ساحران گفت: بیفکنید آنچه را که خواهید انداخت.

۴۵_ جادو گران ریسمانها وعصاهای خود را افکندند و گفتند: سوگند به عزت فرعون ما پیروزمندیم!

۴۶_ موسی عصای خود را افکند. ناگهان می بلعید آنچه را که به دروغ (سحر) اظهار می کردند.

۴۷_ جادوگران به سجود افتادند.

۴۸_ گفتند: ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.

۴۹_ پروردگار موسی وهارون.

۵۰_ فرعون به جادوگران گفت: پیش از آن که من به شما اذن دهم به

موسی ایمان آوردید؟ او بزرگ شماس است که سحر را به شما آموخته است به زودی می دانید. دستها و پاهای شما را از راست و چپ قطع می کنم و شما ها را به دار می زنم.

۵۱_ گفتند: ضرری بر ما نیست. ما به سوی خدای خود می رویم.

۵۲_ گفتند: ما امیدواریم خدا خطاهای ما را ببخشد به خاطر اینکه نخستین مؤمنان به موسی هستیم.

۵۳_ فرعون گفت: هر جادو گر دانایی را به سوی من بیاورید.

۵۴_ آنگاه که جادو گران آمدند، موسی به آنان گفت: بیفکنید آنچه را می افکنید.

۵۵_ آنگاه که جادو گران افکندند (جادوی خود را اظهار کردند) موسی گفت: آنچه را آوردید جادوست و خدا آن را باطل می سازد و خدا عمل مفسدان را اصلاح نمی کند.

۵۶_ خدا به مشیت قاطع خود به حق پایداری می بخشد، هر چند گنهکاران آن را نپسندند.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

در این آیات مسائل مختلفی که همگی تحت عنوان مخالفت‌های فرعون با موسی قرار می گیرند مورد بحث قرار می دهیم:

الف - گرد آوری ساحران چیره دست

نظام طاغوتی فرعون خود را در برابر معجزه موسی باخته دید و بر آن شد که با آن به مقابله پردازد و چون همه نوع امکانات مالی در اختیار داشت، مأموران دربار سرزمین مصر را زیر پا نهادند و ساحران زبردست را گرد آوردند؛ چنانکه در این آیات آمده است: (قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ * يَا تُوَكَّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ) (اعراف/۱۱۱-۱۱۲). (يَا تُوَكَّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ) (شعراء/۳۷). (وَقَالَ

فرعون از موسی درخواست کرد که روزی را برای چنین مبارزه ای معین کند. موسی هم از فرصت استفاده کرد و روزی را به نام «روز زینت»، که روز عید آنان بود، معین کرد و برای اینکه اجتماع عظیمی تشکیل شود، وقت مسابقه را طوری تنظیم کرد که خرد و کلان از خواب بیدار شده و پس از صرف صبحانه در آن مکان حاضر شوند، چنانکه می فرماید:

(فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى * قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى) (طه/۵۸-۵۹).

ساحران از اطراف گرد آمدند و به حضور فرعون رسیدند. برای آنان مسأله حق و باطل مطرح نبود، بلکه بیش از همه چیز در فکر مال و مقام بودند. انتظار داشتند که در صورت پیروزی از موقعیت فرعون بهره بگیرند؛ چنانکه می فرماید: (وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ) (اعراف/۱۱۳). نظیر این آیه با مختصر تفاوت در سوره شعراء، آیه ۴۲ نیز آمده است.

فرعون نیز به آنان وعده مساعد داد و گفت: در صورت پیروزی جزء مقربان خواهید بود: (قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ) (شعراء/۴۲).

جادو گران که سرمست اندیشه پیروزی خود بودند هیچ فکر نمی کردند که مغلوب شوند. به درخواست فرعون صف کشان به میدان مبارزه وارد شدند و این خود یک نوع مانور خاصی بود که دلها را مرعوب می ساخت؛ چنانکه می فرماید: (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اِتُّوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى). (طه/۶۴)

در چنین شرایطی به موسی پیشنهاد کردند که یا تو پیشقدم باش یا ما. موسی گفت: شما پیشقدم باشید. آنگاه که آنان سحر خود را به نمایش نهادند، نتیجه آن این بود که چنین گمان می شد که ریسمانها و عصاهای آنان در حال حرکتند و از این طریق مردم را مرعوب سحر خود ساختند. سحر آنان به قدری عجیب بود که خدا آن

را سحر بزرگ می خواند؛ چنانکه می فرماید:

(قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى * قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى) (طه/۶۵-۶۶) (قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقُوا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ). (اعراف/۱۱۶)

از جمله: (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ) استفاده می شود که حتی موسی نیز تصور کرد که آنها در حال حرکتند و از این جهت در درون خود خوفی بر او راه یافت. البته این خوف به معنی اجتناب از پیامدهای آن بود که آسیبی به تبلیغ او برسد، نه اینکه خود را ببازد و شهادت خود را از دست بدهد. قرآن این حقیقت را چنین یاد آور می شود: (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى).

سپس خطاب آمد که خوف را به خود راه مده، تو پیروزی: (قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) (طه/۶۷-۶۸).

ب - شکست فرعون و ایمان ساحران

در مبارزه حق و باطل مسلماً حق بر باطل پیروز است. در اینجا حق، معجزه موسی است که بر نیروی لایزال الهی تکیه زده و باطل، قدرت محدود بشری است که طبعاً محکوم قدرت برتر خواهد بود. لذا به موسی خطاب آمد به موسی که عصای خود را بیفکن کن در یک لحظه تمام این باطلهای حق نما را می بلعد و تو در میدان مبارزه سرفرازی. او نیز افکند و در یک لحظه همه را بلعید؛ چنانکه می فرماید: (وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَبَّ نَعْوَا إِنَّمَا صَبَّ نَعْوَا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) (طه/۶۹) و باز می فرماید: (وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) (اعراف/۱۱۷). و باز می فرماید: (فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ). (شعراء/۴۵)

در این مبارزه که حق آشکار گشت، شگفت اینجاست که جادوگران نخستین

کسانی بودند که به موسی ایمان آوردند و عجیب اینکه از قدرت فرعون نترسیدند. دلیل آن این است که آنان استادان جادو بودند و حد و مرز آن را به خوبی می شناختند. وقتی کار موسی را دیدند، با اطلاعات وسیعی که در فن خود داشتند، یقین کردند که کار او از حد سحر برتر و بالاتر است و معجزه الهی است که برای هدایت مردم به موسی داده شده است. لذا فوراً به سجده افتادند و ایمان خود را به پروردگار موسی و هارون اظهار کردند؛ چنانکه می فرماید: (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى) (طه/۷۰). و باز می فرماید: (وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ * قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ). (اعراف/۱۲۰-۱۲۲)

شکست خفتبار فرعون و بازگشت جادو گران به صف موسی، فرعون را سخت عصبانی کرد و نمی دانست چه کند و چگونه این شکست را جبران کند؟ چاره ای جز این ندید که از حربه خاصی بهره بگیرد.

اولاً- به آنان اعتراضی کرد که چرا بدون اذن من به او ایمان آوردید؟ تو گویی فرعون مالک القلوب نیز هست که حتی گرایشهای درونی نیز باید به اذن او باشد.

ثانیاً اظهار کرد که همگی در مکتب موسی درس خوانده و او استاد آنهاست و هدف این است که قبطیان را از این سرزمین بیرون کنند. این تهمت برای این بود که افکار عمومی را بر علیه آنان بشورانند.

ثالثاً: آنان را به قتل تهدید کرد و گفت: همگی را به دار خواهم آویخت. آیات این قسمت عبارتند از:

(قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُفُّوا أَعْيُنَكُمْ عَنِ السِّحْرِ فَلَا تُطِعُوهُنَّ أَفِيدِيكُمْ وَارْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ (۱) وَلَا صَلِّبْنَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَتَعْلَمَنَّ أَئِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَابْتَقَى) (طه/۷۱).

ص : ۹۸

۱- [۱] دست راست و پای چپ که هر کدام خلاف دیگری است.

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ * لَا قَطْعَ أَيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (اعراف/ ۱۲۳-۱۲۴).

تهمت فرعون و تهدید او به دار آویختن نه تنها آنان را متزلزل نساخت، بلکه به ایمان آنان استحکام بخشید. آنان با منطق محکم و استوار به پاسخ برخاستند و گفتند: ما هرگز دنیای تو را بر دلایلی که به سوی ما آمده است ترجیح نمی دهیم. بالاترین کار تو این است که رگ حیات دنیوی ما را بزنی و این زندگی موقت را از ما بگیری، اما زور تو به حیات اخروی ما نمی رسد و ما عاشق حیات اخروی بوده و از خدا خواهانیم که لغزشهای ما را ببخشد و این سحر و جادویی که ما را بر انجام آنها واداشتی نادیده بگیرد؛ چنانکه می فرماید:

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا (۱) وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَبِيرٌ وَ أَتْقَى (طه/ ۷۲-۷۳).

و باز می فرماید: (قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ * وَمَا نُنْفِئُ مِنْهَا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ (۲) عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ). (اعراف/ ۱۲۵-۱۲۶)

فرعون سخت عصبانی شد. اطرافیان او پیشنهاد کردند که جنایات سابق را از سر بگیرند. یعنی مردان بنی اسرائیل را بکشند و زنانشان را زنده نگه دارند و از این طریق برتری خود را حفظ کنند و در غیر این صورت، فساد روی زمین را فرا خواهد گرفت و فرعون و حتی خدایانی که فرعون نیز آنها را می پرستید به دست فراموشی سپرده می شوند. این نشان می دهد که هر کجا باطل از منطق واهی خود بهره نگیرد، از

ص : ۹۹

۱- [۱] به همین مضمون است آیه ۵۶ سوره شعراء جز اینکه در این آیه جادوگران افتخار کردند که نخستین مؤمنان به موسی بودند.

۲- [۲] افرغ یعنی بریز و ببار.

منطق زور استفاده می کند. امروزه نیز دولتهای استکباری از این ترفند بهره می گیرند. نخست با عوامل فرهنگی و تبلیغاتی هیاهو راه می اندازند که طرف را مغلوب کنند و اگر او مقاومت کرد با بهانه های خاصی آتش جنگ را علیه او می افروزند. قرآن در این باره چنین می فرماید:

(وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ (۱) قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) (اعراف/۱۲۷).

ج _ چرا ساحران جلوتر از همه ایمان آوردند؟

آیات یاد شده حاکی است که ساحران مصر پس از مشاهده معجزه موسی، بلافاصله به پروردگار موسی و هارون ایمان آورده و بدون واهمه گفتند: (قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ) (شعراء/۴۸-۴۹). «به پروردگار جهانیان، پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم».

وقتی فرعون آنان را به قطع دست و پا و آویختن به دار تهدید کرد، آنان به تهدید وی اعتنا نکردند و بر ثبات خویش بر توحید تأکید کردند و گفتند: (قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ * إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ) (شعراء/۵۰-۵۱). «ضرر ندارد، ما به سوی خدای خود می رویم. امید است خدا خطاهای ما را ببخشد به سبب اینکه نخستین مؤمن به آیین موسی گشتیم».

اکنون سؤال می شود که چرا آنان پیش از همه به او ایمان آوردند؟ نکته آن این است که آنان استادان جادو بوده و از حدود و مشخصات آن به خوبی آگاه بودند و هنگامی که در برابر معجزه موسی قرار گرفتند و پیروزی او را مشاهده کرده دیدند که

ص : ۱۰۰

۱- [۱] این حاکی است که فرعون در عین معبود بودن، معبودهای برتر از او نیز وجود داشت که آنها را حتی فرعون هم می پرستید.

یک چوب خشک ناگهان به صورت مار عظیمی در آمد و جادوهای آنان را بلعید و سپس به همان حالت نخست بازگشت، فهمیدند که کار موسی از حدود سحر بیرون است. او از یک قدرت نامتناهی که دور از دسترسی بشر است کمک می گیرد و هرگز نمی توان کار او را به سحر و جادو توصیف کرد. از این جهت، جلوتر از همه به او ایمان آوردند و پیشانی بردرگاه الهی ساییدند.

د _ پس از شکست مفتضحانه

در میدان مبارزه ، وقتی فرعون مفتضحانه شکست خورد و موسی با پیشانی باز و چهره درخشان از میدان مبارزه بیرون آمد، به این فکر افتاد که پیروان خود را گرد آورده و با برنامه ریزی خاصی آنها را از پاشیدگی حفظ کند. قرآن سرگذشت پس از پیروزی را و اینکه فقط قوم موسی به او ایمان آوردند و دیگران بر شرک خود باقی ماندند، چنین بیان می کند:

۱_ (فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يُفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُشْرِكِينَ) .

۲_ (وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ) .

۳_ (فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِقَوْمِ الظَّالِمِينَ) .

۴_ (وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ) .

۵_ (وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ رَبِّيوتاً وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) (يونس/ ۸۳-۸۷) .

۶_ (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) .

۷_ (قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ

عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (اعراف / ۱۲۸-۱۲۹).

ترجمه آیات

۱_ به آیین موسی جز گروهی از قوم موسی (۱) ایمان نیاوردند در حالی که آنان از فرعون و اشراف قوم خود می ترسیدند که آنان را از آیین موسی باز دارند. بحق فرعون در روی زمین کبر ورزید و از افراد مسرف و متجاوز از حق بود.

۲_ موسی به قوم خود چنین گفت: ای قوم من اگر به خدا ایمان دارید، بر او توکل کنید اگر بحق مسلمانید.

۳_ آنان در پاسخ گفتند: ما به خدای خود توکل کردیم، خدایا ما را مایه امتحان ستمگران قرار مده.

۴_ وبه رحمت خود ما را از دست کافران نجات ده.

۵_ به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه هایی را برابر یکدیگر برگزینید و نماز را بر پای دارید و مؤمنان را (به نجات از فرعون و قوم ستمگر او) بشارت ده.

۶_ موسی به قوم خود گفت: از خدا کمک بخواهید و شکیباشید، زمین از آن خداست و او به هر یک از بندگان خود که بخواهد واگذار می کند و سرانجام (پیروزی) از آن پرهیزگاران است.

ص: ۱۰۲

۱- [۱] متن آیه چنین است: (فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ) مفسران در مرجع ضمیر «قومه» اختلاف نظر دارند که آیا ضمیر به موسی بر می گردد یا به فرعون. ما در ترجمه ترجیح دادیم که به موسی بر گردد. نتیجه این می شود که خود بنی اسرائیل نیز دو گروه بودند: گروه مستضعف که به او ایمان آورده، ولی اشراف بنی اسرائیل به مرور زمان تحت تأثیر روابط خود با فرعون قرار گرفته از او جانبداری می کردند و از این جهت گروه مؤمن از ذریه موسی از دو نفر می ترسیدند: یکی فرعون و دیگری اشراف قوم خود؛ چنانکه می گوید: (مَلَئِهِمْ). برخی نظر داده اند که ضمیر به فرعون بر می گردد و مقصود این است که گروهی از قوم فرعون به وی ایمان آوردند.

۷_ قوم موسی به او گفتند: قبل از آمدن تو به مصر و پس از آن مورد اذیت و شکنجه فرعونیان قرار گرفته ایم. موسی گفت: امید است خداوند دشمن شما را هلاک سازد و شما را جانشین وی گرداند، آنگاه (در مقام امتحان) بنگرد که شما چگونه عمل می کنید.

شایسته پیروزی چشمگیر این بود که نه تنها همه قوم موسی به او ایمان آورند، بلکه دانایان قوم فرعون نیز به آنان پیوندند، ولی بر خلاف انتظار، حتی خود قوم موسی به دو گروه تقسیم شدند: گروهی به وی ایمان آوردند و گروه دیگری تابع وضع موجود شدند. شاید مقصود از: (وَمَلَاهِم) در آیه ۸۲ یونس همین گروه دوّم باشد. ولی از قوم فرعون گویا فقط همسرش به ضمیمه یک نفر به عنوان مؤمن آل فرعون ایمان آورد که برای خود سرگذشتی دارند که در آینده متذکر می شویم.

پایداری در هدف از اصولی ترین شرایط نیل به آن است. گروهی که می خواهند استقلال و آزادی خود را در برابر فرعون مصر باز ستانند، باید در راه هدف پایدار باشند. معنی پایداری این است که با توکل بر خدا و استمداد از نیروی لایزال، از قدرتهای خدا دادی بهره بگیرند. در آیات وارد شده در این موضوع به این نکات اشاره شده است؛ چنانکه می فرماید: (وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ) (یونس/۸۴).

جمله های: (إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ) و (إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ) بیانگر این است که شما ملت بنی اسرائیل، دارای اهداف و آرمان بزرگی هستید، و جمله (فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا) اشاره به این است که در این راه از استمداد غیبی بی نیاز نیستید و بشر به حکم اینکه از هر نظر محدود است باید از قدرت نامحدود کمک بگیرد. به خاطر تذکرات موسی، آنان رو به درگاه الهی کرده خواهان مدد های غیبی شدند؛ چنانکه می فرماید: (فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ) (یونس/۸۵-۸۶).

در حالی که باید از نیروی لایزال مدد بگیرید، اما از انجام وظایف که در پیشبرد آرمانها مؤثر است، سر برنتابید. از این جهت خدا به موسی و برادر او پیام می دهد که بنی اسرائیل خانه های خود را در مقابل یکدیگر بسازند تا بتوانند برای اقامه نماز، اجتماع باشکوهی داشته باشند و از این طریق مقدمات پیروزی را فراهم سازند. چنانکه می فرماید: (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ). (یونس/۸۷)

پایان آیه نشان می دهد که موسی مأمور شد که به قوم خود نوید نجات دهد. در سوره اعراف این بشارت به صورت روشنتر آمده است، چنانکه می فرماید: (قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (اعراف/۱۲۸).

موسی در این آیه به چهار نکته اشاره می کند:

۱_ استمداد از نیروی لایزالی (اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ).

۲_ پایداری و مقاومت در برابر سختیها: (وَ اصْبِرُوا) .

۳_ حاکمیت مطلقه الهی بر زمین و اینکه هر کسی را بخواهد بر آن مسلط می سازد: (إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ)

۴_ سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است: (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) . علت اینکه سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است، این است که این گروه در راه فطرت گام بر می دارند و با خواسته های طبیعی انسان مخالفت نمی کنند، ولی گنهکاران که بر خلاف فطرت گام بر می دارند، طبعاً به سان افرادی هستند که بر خلاف مسیر آب شنا می کنند و در نیمه راه از حرکت باز مانده و به هدف نمی رسند.

در آخرین آیه این بخش موسی و قوم او هر کدام نکته ای را یادآور شده اند.

قوم موسی آشکارا گفتند: تو پیوسته به ما وعده نجات می دهی، ولی عذاب

فرعونیان بر ما _ چه پیش از آمدن تو و چه پس از آمدنت _ ادامه دارد. این وعده الهی کی تحقق می پذیرد؟

موسی در پاسخ گفت: من به دو چیز امیدوارم:

۱_ اینکه خداوند دشمن شما را نابود سازد: (أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ).

۲_ شما را جانشین آنان قرار دهد: (وَيَسْتَخْلِفُكُمْ فِي الْأَرْضِ).

ولی باید بدانید در مقابل این نعمت، مسئولیت عظیمی بر دوش شماست. زیرا خداوند بدین وسیله شما را می آزمايد و می نگرد که چگونه به دستورهای او عمل می کنید: (فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ).

این آیه برای مردم ما که مدت‌ها رنج دیده اند و گرفتاریهای متعددی دامنگیر آنان شد، سپس به نعمت بزرگ انقلاب نایل آمده اند، درس آموزنده ای است و آن اینکه خدا دشمن مسلمانان (نظام پیشین) را نابود کرد و افراد با ایمان را وارث او قرار داد، ولی آیا کار به این شیوه به پایان می رسد؟ نه آفریدگار جهان که این نعمت بزرگ را در اختیار ما قرار داده است، در انتظار عملکرد ماست. آیا واقعاً به آنچه او دستور داده است عمل می کنیم؟ برنامه های خود را با موازین اسلامی تطبیق می نماییم و از شعار به شعور و از گفتار به کردار منتقل می شویم یا نه؟ پس چه بهتر توجه کنیم که ندای الهی: (فَيَنْظُرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ) در محیط ما پیوسته طنین انداز است.

ه _ نفوذ به درون کاخ

اشاره

در گذشته یاد آور شدیم که فقط فرزندان قوم موسی به وی ایمان آوردند و از قبطیان کسی به او ایمان نیاورد. ولی قرآن از ایمان دو نفر گزارش می دهد که یکی همسر فرعون و دیگری شخصیتی از آل فرعون بوده است؛ با این تفاوت که فرد نخست به ایمان خود تظاهر می کرد و دیگری راه تقیه را پیش گرفته و در لباس همفکری با فراعنه از موسی دفاع می کرد. اینک آیات مربوط به همسر او:

ص : ۱۰۵

(وَصَرَ رَبُّ اللَّهِ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (تحریم/۱۱).

«خداوند برای افراد با ایمان وضع همسر فرعون را توصیف می کند، آنگاه که گفت: خداوندا! برای من نزد خود در بهشت خانه بساز و مرا از فرعون و کردار او رهایی بخش و از گروه ستمگر نجات ده».

برای هیچ نظامی چیزی نگران کننده تر از این نیست که دشمن در درون او نفوذ کند. نزدیکترین فرد به فرعون، همسر او بود و او در برابر دلایل روشن موسی به آیین وی گروید و بر ضد شوهر خود تظاهر می کرد و اگر این کار ادامه پیدا می کرد، طبعاً زنان دیگر در بار را نیز به دنبال خود می آورد. از این جهت فرعون سختترین مجازات را در باره او انجام داد.

مفسران می گویند: همسر فرعون به نام «آسیه» دختر مزاحم، آنگاه که پیروزی موسی را بر ساحران فرعون دید، به موسی ایمان آورد. علاقه فرعون به همسر، او را از مجازات باز نداشت و سرانجام فرعون او را به چهار میخ کشید. دو دست و پای او را به نقطه ای میخکوب کرد و در میان آفتاب نگاه داشت و دستور داد سنگ بزرگی را بر سر او بیفکنند. در این لحظه بود که این زن با ایمان به مناجات پرداخت و گفت: پروردگارا برای من در نزد خود در بهشت خانه ای بساز و مرا از این گروه ستمگر نجات ده.

از نقل این سرگذشت نکته دیگری نیز به دست می آید و آن اینکه قرآن در ارائه الگوها، چه الگوهای نیک و چه الگوهای بد، به طرح بارزترین آنها دست می زند. در کنار همین آسیه، از مریم دختر عمران سخن می گوید و هر دو را به عنوان دو بانوی بزرگ معرفی می کند؛ چنانکه در مقابل آنان از دوزن بد که در خانه دو مرد نیک

ومتقی می زیستند سخن به میان می آورد و آن دو، یعنی همسران نوح و لوط را الگوهای نادرست می شمارد.

گذشته از این، یاد آوری از این دو زن فدا کار، تکریم و احترام گذاشتن به شخصیت زن است. زیرا با گذشت سالها و قرن‌ها باز از آن دو یاد می کند و از این طریق می رساند که گذشت زمان باطل کننده شخصیت‌ها و ارزش‌ها نیست. اگر قرآن از طبقه مرد به عنوان پیامبران سخن می گوید، از بانوان نیز سخن به میان می آورد.

از این بیان می توان به این نتیجه رسید که اگر قرآن گفتگوی پیامبر اسلام را با زنان خود در سوره‌های مختلف مطرح می کند، غرض شخصی ندارد، بلکه هدف، معرفی الگوهاست و عجیب اینکه سرگذشت این دو بانوی بزرگ در سوره تحریم آمده است که در آغاز آن از سرگذشت بی مهری برخی از همسران پیامبر سخن گفته شده است. چون این مطلب خارج از موضوع بحث ماست، در باره آن سخن نمی گوئیم.

و _ وحشت فرعون از نفوذ آیین توحید

فرعون از نفوذ آیین توحید به درون کاخش فوق العاده وحشت زده شد و برای اینکه از دیگران زهر چشمی بگیرد، گرامیترین و زیباترین زنان مصر را به دار آویخت. وسخت ترین مجازات را در حق او روا داشت تا برای دیگران درس عبرت باشد. او به این هم اکتفا نکرد، دو نقشه دیگر برای مبارزه با آیین توحید ریخت:

۱_ با سران در باره قتل موسی به مشاوره پرداخت.

۲_ برای نمایش و فریب ساده لوحان، به وزیر خود هامان دستور داد که آسمان خراشی برای او بسازد تا از خدایی که موسی به آن دعوت می کند خبری بگیرد. اینک آیات هر دو قسمت:

۱_ (وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ

يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ).

۲_ (وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ) (غافر/ ۲۶-۲۷).

۳_ (وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَاحِبًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ * أَشْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ) (غافر/ ۳۶-۳۷).

۴_ (وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَ آلِهَتِكَ قَالَ سَنُقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِ نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) (اعراف/ ۱۲۷).

ترجمه آیات

۱_ فرعون به اطرافیان خود گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او خدای خود را بخواند (نفرین کند یا استمداد جوید). می ترسم که آیین شما را دگرگون سازد و یا در زمین فساد می آورد.

۲_ موسی در پاسخ گفت: من به خدایم و خدای شما از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می برم.

۳_ فرعون به وزیر خود هامان گفت: برای من قصر بلندی بساز تا وسیله ای به دست یابم و از این طریق بر خدای موسی آگاه شوم که من موسی را دروغگو می پندارم. عمل زشت فرعون در نظر او زیبا گردید و راه حق به روی او بسته شد، مکر و تدبیر فرعون جز زیان و هلاکت برای او نتیجه ای نبخشید.

۴_ اشراف قوم فرعون (آنگاه که ساحران به موسی ایمان آوردند، به وی چنین گفتند): آیا موسی و قوم او را رها می سازی (نمی کشی) تا اینکه بر روی زمین فساد کنند و تو و خدایان تو را ترک کنند؟ فرعون (به عنوان تصدیق) گفت: فرزندان آنان را می کشیم و زنانشان را زنده نگاه می داریم. ما از همه آنان برتریم.

ص : ۱۰۸

فرعون برای قتل موسی با اشراف به مشورت پرداخت؛ چنانکه خداوند می گوید: (وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ (...)).

از گفتار فرعون به اطرافیان (وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى ...) استفاده می شود که همه درباریان فرعون با قتل موسی موافق نبودند. بدین جهت می گوید: مرا اجازه دهید تا او را بکشم. البته علت مخالفت آنان چندان روشن نیست. شاید فکر می کردند اگر موسی نفرین کند، به قیمت نابودی فراعنه تمام شود. جمله (وَلْيَدْعُ رَبَّهُ) می تواند گواه آن باشد و شاید نظر آنان این بود که کشتن رهبر یک جمعیت، مایه حیات اندیشه او می شود و محبوبیت پیدا می کند.

از آیه ۱۲۷ سوره اعراف استفاده می شود که گاهی اطرافیان فرعون قتل موسی را پیشنهاد می کردند؛ چنانکه می گوید: (وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ...). از این دو آیه به دست می آید که مسأله قتل موسی مورد اتفاق نبوده و مخالف و موافقی در دربار وجود داشته است.

اکنون بینیم قتل موسی را چگونه توجیه می کردند؟ فرعون قتل او را چنین توجیه می کرد: علت اینکه می گویم مرا رها کنید تا او را بکشم، از این است که می ترسم آیین شما را تغییر دهد و یا در روی زمین دست به تباهی بزند.

این تعبیر فرعون مکر و فریبکاری است. زیرا چنین می نماید که قتل او به خاطر مصالح مردم است:

۱_ مبادا دین مردم را عوض کند.

۲_ مایه فساد گردد. یعنی گروهی به او ایمان آورند و نظام ناچار شود با آنان بجنگند و طبعاً قتل و خونریزی و ویرانی به بار می آورد.

این ظاهر قضیه است، ولی باطن آن این است که مبادا الوهیت و خدایی

فروشی او به خطر بیفتد. زیرا آیین مردم، که فرعون از آن سخن می گوید، جز اعتقاد به الوهیت فرعون چیزی نبود و اگر فرعون از این خود خواهی دست بر می داشت و مردم را به خود واگذار می کرد، یک چنین دگرگونی، مشکل به بار نیاورده و جنگ و نبردی به دنبال نمی داشت. این خودمحوری فرعون بود که چنین پیامدهای ناگواری را به دنبال داشت.

از متن آیه استفاده می شود که جباران جهان نه تنها توده ها را تحقیر می کردند، بلکه حتی به فکر تحقیر اطرافیان خود نیز بودند و با آنان به طور روشن سخن نمی گفتند.

به خاطر دارم در اواسط سال ۱۳۵۷ شمسی، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، شاه مقبور به عنوان دلسوزی گفت: من از آن می ترسم که این شورشها آسیبی به دین برساند. دینی که او از آن دم می زد، جز همان آیین ستم شاهی نبود که در کنار خدا و میهن قرار می گرفت و خود را در کنار آفریدگار جهان قرار می داد. یعنی می ترسم که سلطنت من به خطر افتد.

ولی در گفتار اطرافیان فرعون صراحت بیشتری وجود دارد. آنان به روشنی گفتند که بقا و آزادی موسی مایه زوال الوهیت تو می باشد؛ چنانکه می گوید: (وَيَذُرْكَ وَ أَلِهَتَكَ): «تو خدایان تو را رها کنند». از این جمله استفاده می شود که مردم، فرعون را می پرستیدند و او نیز برای خود خدایانی داشت که آنها را می پرستید.

آنگاه که موسی از نقشه قتل خود آگاه شد، به روشنی از پایداری خود سخن گفت و اینکه او در پرتو عنایات خدا مصون از آسیب خواهد بود؛ چنانکه گفت: (إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ).

نکته جالب اینجاست که از متکبری به خدا پناه می برد که به روز رستاخیز ایمان نداشته باشد، زیرا فردی که برای اعمال خود مجازاتی نیندیشد، مانعی نخواهد داشت و باید از چنین انسان شروری به خدا پناه برد.

فرعون می دانست که قتل موسی تا حدی مؤثر می باشد، ولی نمی تواند اندیشه موسی را از مغزها بیرون سازد. باید کاری کند که مغزها را از این اندیشه تهی سازد و ثابت کند که خدایی جز او نیست و خدایی که موسی به آن دعوت می کند، وجود خارجی ندارد. از این جهت به وزیر خود دستور می دهد کاخ بسیاری بلندی را بسازد که فاصله آن با آسمانها کمتر باشد و او بر بلندی آن قرار گیرد و از وجود خدای موسی تحقیق کند، آنگاه که اثری از او در آسمانها ندید، به مردم بگوید موسی دروغگوست.

خود فرعون می دانست که این کار جز فریب و حيله چیزی نیست. خدایی که موسی به آن دعوت می کند در آسمانها قرار ندارد. او به سوی خدایی دعوت می کرد که پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها قرار دارد، می باشد؛ چنانکه در پاسخ فرعون که پرسید پروردگار شما کیست، گفت: (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ) (شعراء/۲۴). «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها قرار دارد می باشد (و شما از این سخن موقعی بهره می گیرید که در صراط) یقین باشید».

بنابراین اگر دهها کاخ آسمان خراش ساخته شود و اثر محسوسی از خدا در طبقه بالای آنها نباشد، دلیل بر نادرستی گفتار موسی نخواهد بود.

شگفت از اهل حدیث در میان اهل سنت است که برای خدا، جایگاهی در آسمانها می اندیشند و فکر می کنند که خدا بر تختی قرار دارد که از سنگینی وجود او مانند جهاز شتر صد ا می کند. آنگاه یکی از دلایل عقیده خود را گفتگوی فرعون با هامان معرفی می کنند و می گویند: معلوم می شود که موسی جایگاه خدای خود را آسمانها معرفی کرده بود، از این جهت فرعون برای تکذیب او به هامان دستور داد که کاخ بلندی بسازد تا او از استواری و ناستواری ادعای موسی آگاه شود.

اگر من بگویم مستدل ابن تیمیه است شاید باور نکنید.

امروزه سلفی ها از ابن تیمیه قهرمانی ساخته اند که مجدد دین واحیاگر توحید وقهرمان مبارزه با شرک است. ولی در بخشی از کتابهای خود که اصرار میورزد برای خدا جهتی ثابت کند، به همین گفتگو تمسک می جوید.

این فرد اگر دیگر آیات را مورد توجه قرار می داد، می فهمید که هرگز موسی به فرعون از چنین خدایی گزارش نداده بود. او از خدای آسمانها وزمین آنچه در میان آن دو قرار دارند گزارش می داد. بنابراین دلیل ندارد که خدای او در آسمانها باشد ودر زمین نباشد ویا میان آن دو قرار نگیرد.

معروف است که می گویند: «تاریخ تکرار نمی شود». ولی ما این سخن را باور نکردیم. تاریخ آزمایشگاهی است که پیوسته تکرار می شود. جباران روزگار همگی شاگردان مکتب شیطانند که پیوسته از القانات او بهره می گیرند.

اگر فرعون در چند هزار سال پیش به فکر عوام فریبی افتاد وبه وزیر خود دستور چنین وچنانی داد، در عصر قمر نیز این جریان تکرار شد. هنگامی که «گارگارین» نخستین فضانورد شوروی دور جهان گردش کرد وفرود آمد، رهبر حزب کمونیست آقای «خروشچف» از او پرسید، آیا در آن نقاط بلند خدا را مشاهده کردی؟ او در پاسخ گفت: نه! خدایی در آسمانها وجود نداشت.

البته او به دنبال خدای جسمانی بود، مانند خدای ابن تیمیه که در گوشه ای از فضا قرار گیرد. ولی آن خدایی که در همه جا حضور دارد ودرعین حال جدا از اشیا نبوده وعین آنها نیز نمی باشد وبا دیده عقلی قابل رؤیت است، هیچ گاه غیبتی ندارد تا حضور او را بطلیم. عارفان واقع بین وحکیمان اهل تحقیق از آثار بدیع، به وجود او پی برده واز اثر انگشت به انگشتان نقاش پی می برند.

امام رضا (علیه السلام) در پاسخ سؤال ابو قره محدث که از مکان خدا سؤال نمود، فرمود: این پرسش را حاضر از غایب می کند و خداوند غایب نیست تا از مکان

ط _ سرگذشت مؤمن آل فرعون

اشاره

در گذشته یاد آور شدیم دو نفر از درون کاخ فرعون به موسی ایمان آوردند: یکی همسر او بود که در گذشته با او آشنا شدیم، دومی انسان وارسته ای که به خاطر یک سلسله مصالح، ایمان خود را مکتوم می داشت تا از این طریق به موسی کمک کند. خداوند سرگذشت او را چنین بیان می کند:

۱_ (وَقَالَ رَجُلٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَابٌ).

۲_ (يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بِيَاسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ).

۳_ (وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ).

۴_ (مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ).

۵_ (وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ).

۶_ (يَوْمَ تُولُّونَ مُدْبِرِينَ مِمَّا كُنْتُمْ مُلُوكًا مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ).

۷_ (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ

ص : ۱۱۳

۱- [۱] احتجاج طبرسی، ط نشر اسوه ۲/۳۷۷، هذه مسأله شاهد عن غائب، فالله ليس بغائب ولا يقدمه قادم، و هو بكل مكان موجود، مدبر صانع محله السماوات و الأرض...

مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ) .

۸_ (الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ) (غافر/ ۲۸ - ۳۵).

۹_ (وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ) .

۱۰_ (يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ) .

۱۱_ (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ) .

۱۲_ (وَا يَا قَوْمِ مَالِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاهِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ) .

۱۳_ (تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ) .

۱۴_ (لَا جَزْمَ أَنْ مَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَ أَنْ مَرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ) .

۱۵_ (فَسْتَدْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَقْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ) .

۱۶_ (فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوا وَ حَاقَ بِ آلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ) (غافر/ ۳۸ - ۴۵).

ترجمه آیات

۱_ مردی مؤمن (به آیین موسی) در حالی که ایمان خود را پنهان می داشت (در مجلس مشاوره) چنین گفت: آیا مردی را (به جرم اینکه) می گوید پروردگار من خدای جهانیان است، می کشید در حالی که او با دلایلی از جانب پروردگار شما آمده است؟ اگر او دروغگو باشد، ضرر دروغ دامنگیر او می شود و اگر راستگو باشد، برخی از بیمه‌ایی که می دهد به شما می رسد. خدا آن کسی را که متجاوز از حد و دروغگوست،

هدایت نمی کند.

۲_ ای قوم من! امروز قدرت و سلطه ظاهری در زمین از آن شماست (به من بگویید) چه کسی (فردا) ما را از عذاب خدا آنگاه که بیاید نجات می دهد.

۳_ فرعون گفت: جز آنچه را صلاح می دانم به شما پیشنهاد نمی کنم و جز به راه راست شما را هدایت نمی نمایم.

۴_ مؤمن (آل فرعون) گفت: من برای شما از مانند روز (سرنوشت) احزاب می ترسم، مانند روز گار اقوام نوح، عاد، ثمود و اقوامی که پس از آنان آمده اند و خدا به بندگان ستم روا نمی دارد.

۵_ ای قوم من! من برای شما از روز فریاد (روز قیامت) می ترسم.

۶_ روزی که پشت به عذاب کرده (وازان فرار می کنید) ولی برای شما از عذاب خدا پناهی نیست و خدا هر کس را گمراه کند برای او راهنمایی نیست.

۷_ برای شما قبلاً یوسف فرزند یعقوب با دلایل مبعوث شد. پیوسته شما در آنچه او آورده بود شک و تردید داشتید تا روزی که او در گذشت. گفتید: خدا پس از او پیامبری را بر نخواهد انگیخت، خداوند افراد متجاوز از حد و فرو رفته در شک و تردید را گمراه می سازد.

۸_ آنان که بدون دلیل در آیات روشن خداوند به جدال وانکار می پردازند، این کار (مجادله در آیات الهی بدون دلیل) نزد خدا ورسول او و مؤمنان خشم بزرگی را به دنبال دارد. این گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می نهد.

۹_ آن فرد مؤمن گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید. من شما را به راه راست هدایت می کنم.

۱۰_ ای خویشان من این زندگی دنیا کالای چند روزه است و سرای دیگر، سرای پایدار است.

۱۱_ آن کس که کار بد انجام دهد، به همان مقدار کیفر می بیند. هر کس از زنان و مردان با ایمان کار نیک انجام دهند، وارد بهشت می شوند

و بدون حساب در آنجا روزی می خورند.

۱۲_ ای بستگان من چرا با اینکه من شما را به نجات دعوت می کنم، شما مرا به آتش فرا می خوانید.

۱۳_ مرا می خوانید که به خدا کفر ورزم. به آنچه به آن علم ندارم برای او شریک قائل شوم. در حالی که من شما را به خدای قدرتمند و آمرزنده دعوت می کنم.

۱۴_ ناگزیر مرا به سوی کسی می خوانید که او دعوتی در دنیا و حاکمیتی در آخرت ندارد و بازگشت ما به سوی خداست و مسرفان اهل دوزخند.

۱۵_ به همین زودی آنچه را من می گویم متذکر می شوید و من کار خویش را به خدا واگذار می کنم. خدا از وضع بندگانش آگاه است.

۱۶_ خدا او را از پیامد های نقشه های آنان حفظ کرد و عذاب شدید آل فرعون را فرا گرفت.

تفسیر موضوعی آیات

قرآن در سوره های مختلف از انسانهایی یاد کرده که در لباس بی طرفی، پیامبران الهی را یاری می دادند. اینک برخی از این آیات را یاد آور می شویم:

۱_ حبیب نجار که رسولان مسیح را یاری کرد و سرگذشت او در سوره یس، آیات ۲۰_۲۷ آمده است. و این بخش با این آیه آغاز شده است: (وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ). «از نقطه دور شهر کسی آمد و گفت: ای بستگان من از رسولان پیروی کنید».

۲_ مردی از آل فرعون که خود را از نقطه دور دست شهر به مرکز رسانید و به موسی خبر داد که فراعنه در صدد کشتن تو هستند، هر چه زودتر شهر را ترک کن و موسی نیز مصر را به قصد مدین ترک گفت. (قصص/۷۰)

۳_ مؤمن آل فرعون که در مجلس مشاوره به صورت عاقلانه از موسی دفاع

کرد. حال آیا این مؤمن همان فردی است که موسی را قبلاً از نقشه قتل او آگاه ساخته بود یا نه؟ چیزی در این مورد در دست نیست و در هر حال ایمان او و آسپه که در مرکز فساد و آلودگی زندگی می کردند، تحقق بخش گفتار خداست که می فرماید: (وَيُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ) (روم/۱۹). و این خود می رساند عامل وراثت و محیط، اختیار و آزادی را از انسان سلب نمی کند و اینکه برخی از روانشناسان شخصیت انسان را معلول عوامل سه گانه: وراثت، فرهنگ و محیط خلاصه می کنند، باید به معنی مقتضی تفسیر کرد و نه علت تامه. به گواه اینکه این افراد با دیگر فراعنه از هر نظر همسان بودند، اما توانستند بر این عوامل پیروز شوند و آثار آنها را خنثی کنند.

ی _ نکات آموزنده در سخنان مؤمن آل فرعون

از آیات یاد شده نکاتی استفاده می شود که یاد آور می شویم:

۱_ از نظر عقل و خرد، انسان برای حفظ جان و مال خود می تواند به کفر تظاهر کند و ایمان خود را پنهان دارد. این همان تقیه است که در دیگر آیات قرآن وارد شده است و مؤمن آل فرعون با استفاده از همین شیوه، به یاری موسی برخاست و شاید اگر تذکرات او نبود، چه بسا فرعون نقشه خود را عملی می کرد، و اینکه در گذشته گفتیم قتل موسی مورد اتفاق مشاوران فرعون نبود، شاهد و دلیل آن، همین گفتگوی مؤمن آل فرعون در مجلس مشورتی بود.

۲_ او به صورت خیر خواهی، بدون اینکه فرعون را ناحق و طرف مقابل را حق قلمداد کند، شروع به سخن نمود و جریان دعوت موسی را به صورت شک و تردید مطرح کرد و گفت: (وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ).

همان گونه که می نگریم او احتمال دروغگو بودن موسی را نخست و احتمال راستگویی او را در درجه بعد یاد آور شد تا عواطف فرعون را به سخن خود جلب

کند. این روش در آیات دیگر قرآن نیز به کار رفته است؛ چنانکه می فرماید: (وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ). (سبأ/۲۴)

البته این نوع گفتگو باید در شرایط خاصی صورت بگیرد، ولی آنجا که طرف مقابل تسلیم گفتار انسان است، باید از شیوه جزم بهره گرفت.

۳_ به هنگام خیر خواهی می گوید: «اگر دروغگو باشد ضرر آن را خود می بیند و اگر راستگو باشد برخی از بیم های او دامنگیر شما می شود». در حالی که باید بگوید: همه بیم های او دامنگیر شما می شود. شاید علت عدول از دومی به اولی، یک نوع محافظه کاری در گفتار و در راستای همان هدف مزبور باشد و به اصطلاح از اکثر، اقل را گرفته و اینکه اگر راستگو باشد لااقل برخی از بیم های او متوجه شما خواهد بود؛ چنانکه فرمود: (وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ).

۴_ او گفت که این قدرت ظاهری را که به آن می نازید، ممکن است در اثر مخالفت با موسی از دست بدهید و نفرین او دامنگیر شما شود و همین قدرت را نیز بگیرد؛ آنگاه چه کسی ما را کمک می کند؛ چنانکه می گوید: (يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا).

۵_ آنگاه برای گفتار خود چند شاهد تاریخی می آورد و آن اینکه اقوام نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنان آمدند دارای همین سلطه و قدرت بودند ولی به خاطر مخالفت با پیامبران، آن قدرت را از دست دادند: (يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ).

۶_ در مرحله بعد شیوه سخن را عوض می نماید و نظر آنان را از دنیا به آخرت متوجه می سازد و آن اینکه روز رستاخیز که روز فریادهاست و گناهکاران از شدت عذاب فریادمی کشند و آنگاه که عذاب الهی به سوی آنان آمد، تصمیم به فرار می گیرند، در کمین شماست: (وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ *يَوْمَ تُنَادُونَ مَدْبِرِينَ مَالِكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ).

۷_ در مرحله بعد، مؤمن آل فرعون اشاره می کند که خصیصه شما فراعنه مقاومت در برابر رسول خداست. قبل از موسی یوسف نیز با دلایلی به سوی شما آمد، به دعوت او به دیده تردید نگریستید و پس از او گفتید: دیگر رسولی نخواهد آمد و از این طریق در جرگه مشرکان و شکاکان قرار گرفتید. یعنی کسانی هستید که بدون هیچ گونه دلیلی در آیات الهی به مجادله بر می خیزند: (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ).

۸_ از مجموع تبلیغات و دعوت‌های او استفاده می شود که وی یک فرد فوق العاده بود و آنچه را به زبان آورد، همان منطق وحی بود که بر پیامبران الهی نازل شده است. به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف: خدا عادل و دادگر است. گنهکار را به مقدار جرم کیفر می دهد، ولی افراد نیکو کار را بدون حساب پاداش می دهد: (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ). عین همین مضمون در موارد دیگر قرآن آمده است: (مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظَلَّمُونَ). و باز می فرماید: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (انعام/۱۶۰).

ب: بر خلاف افکار آن روز، هر یک از زن و مرد را در پیشگاه خدا به انسان کاملی معرفی می کند و می گوید: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى). چنانکه قرآن نیز به همین شیوه در موارد دیگر سخن گفته است: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً) (نحل/۹۷).

ج: او پیشنهاد فراعنه را که بر خدا شرک ورزد، رد کرد و گفت: چگونه من به چیزی که به آن علم ندارم اعتقاد ورزم؛ چنانکه در قرآن نیز می فرماید: (وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا) (عنکبوت/۸).

۹_ سرانجام به این نکته می‌رسد که این خدایان دروغین شما نه در این جهان دعوتی دارند و نه در آخرت قدرتی و اگر اینها مقام ربوبی داشتند، شایسته بود گروهی را اعزام نمایند تا مردم را به سوی آنها دعوت نمایند. چنانکه می‌گوید: (لَا جَزَمَ أَنْ مَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ).

۱۰_ تبلیغات نرم و خردمندانه، خشم فرعون را برانگیخت و ممکن بود که از طرف او محکوم به اعدام شود و شاید مقدمات آن نیز فراهم گشت. خداوند یاد آور می‌شود که ما او را از شر نقشه‌های آنان حفظ کردیم: (فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا).

۱۱_ فرعون پس از شنیدن برخی از این سخنان همان حالت کبر و خودخواهی خود را اظهار کرد و گفت: حق همان است که من می‌گویم: (مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أُرِي) و این طبیعت استبداد و خودخواهی است.

ک _ آخرین اتمام حجت

اشاره

آفریدگار مهربان با همه بندگان خود از طریق رأفت و مهربانی رفتار می‌کند. حتی به انسان ستمگر و جباری مانند فرعون سالها مهلت می‌دهد که شاید به راه راست هدایت شود و با وسایل گوناگون، زمینه‌های بازگشت او را فراهم می‌سازد، اما انسان خود خواه بر عناد و لجاجت خود اصرار می‌ورزد.

خدا حجت را بر فرعون تمام کرد. موسی را با دلایل روشن برای هدایت او فرو فرستاد. در مقام مناظره همه راهها را به روی او بست. در این مورد آخرین سیلی باقی مانده که شاید او را از این خواب گران بیدار سازد، نزول انواع بلاها و گرفتاریها بود. اینک آیات بخش:

۱_ (وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ).

۲_ (وَقَالُوا يَا أَيُّهُ السَّاحِرُ الدُّعِ لَنَا رَبِّكَ بِمَا عٰهَدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ).

۳_ (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ) (زخرف/ ۴۸- ۵۰).

۴_ (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ) .

۵_ (فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) .

۶_ (وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ) .

۷_ (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ اللَّدَّمَ آيَاتٍ مُفْصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ) .

۸_ (وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشِفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) .

۹_ (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ) . (اعراف/ ۱۳۰- ۱۳۵)

۱۰_ (وَإِسْتَكْبَرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ* فَأَخَذْنَا هُوَ وَ جُنُودَهُ فَتَوَسَّلْنَا بِهِمْ فِي الْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ) (القصص/ ۳۹- ۴۰).

ترجمه آیات

۱_ ما هیچ آیتی را به آنها نشان ندادیم جز اینکه پس از آن، آیت بزرگتری را ارائه کردیم و آنان را به عذاب و بلا گرفتار نمودیم تا مگر به سوی خدا برگردند.

۲_ آل فرعون به موسی گفتند: ای ساحر بزرگ! (۱) خدای خود را با عهده‌ی که پیش تو دارد، بخوان (تا عذاب را از ما برطرف کند) ما نیز هدایت

۳_ آنگاه که عذاب را (به دعای موسی) از آنان برطرف کردیم، باز پیمان شکنی کردند و ایمان نیاوردند.

۴_ فرعونیان را سخت به قحطی و آفت‌های نباتی مبتلا کردیم شاید متذکر شوند.

۵_ آنگاه که پیشامد خوشی به آنان می رسید، آن را به شایستگی خود نسبت داده و هرگاه پیش آمد ناگواری (مانند قحطی و سختی) به آنها روی می آورد، آن را به (موسی نسبت می دادند) و به موسی و همراهانش فال بد می زدند. آگاه باشند که فال بد آنها نزد خداست (رنجها و پیش آمدهای ناگوار را خدا می فرستد). اکثر آنان از این مطلب ناآگاهند.

۶_ آل فرعون گفتند: هر چه آیه و معجزه برای ما بیاوری که ما را به واسطه آن سحر کنی، بدان که ما به تو ایمان نخواهیم آورد.

۷_ در نتیجه آنان را (به کیفر اعمال خود دچار ساختیم) و طوفان و ملخ و شپش (نوعی آفت نباتی) و وزغ و خون (که نشانه قهر و غضب است) فرستادیم، ولی باز راه کبر و گردنکشی را پیش گرفته و قوم گنهکار بودند.

۸_ آنگاه که عذاب و بلا بر آنها فرود آمد، گفتند: ای موسی! خدا را به خاطر آن عهدی که پیش تو دارد، بخوان هرگاه بلا را از ما برطرف کند به تو ایمان می آوریم و بنیاسرائیل را آزاد می سازیم.

۹_ ما عذاب را تا مدتی که متعهد شده بودند ایمان بیاورند، از آنها برطرف ساختیم. باز پیمان شکستند.

۱۰_ و در نتیجه او و سربازانش کبر ورزیدند، همه را در دریا فکندیم، بنگر چه شد سرانجام ستمگران.

تفسیر موضوعی آیات

خدا برای باز داری آل فرعون از شرک و طغیان، آنها را به انواع بلاها گرفتار

می ساخت و بلایی پس از رفع بلایی فرود می آورد، و هر موقع به نوعی از عذاب گرفتار می شدند. به موسی می گفتند که اگر دعا کند و خدا عذاب را از آنان برطرف کند به او ایمان خواهند آورد. موسی نیز پس از نزول بلا دعای کرد و بلا برطرف می گشت، ولی آنان به همان کفر و شرک خود ادامه می دادند.

بلاهایی که بر آنها نازل شده است عبارتند از:

۱_ قحطی و کم شدن میوه ها: (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدْكَرُونَ).

کلمه «سنین» جمع «سنه» به معنی سال است، ولی مقصود از آن در اینجا سالهای قحطی است و علت اینکه از قحطی به «سنه» و «سنین» تعبیر می آورند این است که نوع مردم به هنگام خشکسالی می گویند: سال قحطی (سنه القحط). سپس برای سهولت در تعبیر به ذکر مضاف اکتفا کرده و «سنه» گفته می شود. تعبیر «سنین» (به صیغه جمع) حاکی است که کمی زراعت و نقصان میوه ها بیش از دو سال ادامه داشته، ولی آن چنان نبوده است که از گرسنگی بمیرند و شاید با وسایلی می توانستند آذوقه ای از اینجا و آنجا گرد بیاورند.

۲_ طوفان: شاید مقصود سیل های بنیان کن است که خانه ها و زراعتها را نابود می سازد و مسلماً طوفان، پیامدهای بدی نیز دارد. مانند بیماریهای طاعون، آبله و غیره.

۳_ ملخ: که آفت زراعت است.

۴_ بلای دیگر قمل بود. قمل جمع قمله، جانوری است که از آفات گیاهی می باشد و گاهی از آن به پشه های کوچک تعبیر می کنند (صغار الذباب) و گاهی به «کنه» که مایه نابودی حیوانات است تفسیر شده است.

۵_ بلای دیگر ضفادع بود. ضفادع جمع ضفدع، وزغ یا قورباغه است.

۶_ خون که گاهی در نوشیدنیها ظاهر می شده است.

در هر حال قرآن از همه اینها به جمله (آیات مُفَصِّلات) تعبیر می کند و مقصود این است که این بلاها یکی پس از دیگری آشکار می شد و عجیب اینکه هر موقع این بلا دامنگیر آنها می شد، دست به دامن موسی می شدند و موسی یا خود آنان برای ایمان خود اجلی معین می کردند و شرط می کردند که اگر عذاب برطرف شود به او ایمان آورند، ولی هیچ گاه در هیچ مرحله ای ایمان نیاوردند.

بنابر این باید گفت آنان پنج بار با او پیمان بستند و در هر مرحله پیمان شکنی کردند. شاید آیات زیر ناظر به تعداد پیمانها و پیمان شکنیها و نزول بلاهای مختلف و جداگانه باشد.

(وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُؤْتِيَنَّكَ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ * فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ).

مقصود از عهد در جمله (بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ) چیست؟ شاید مقصود وعده خدا به موسی است که اگر دعا کند دعای او مستجاب می شود. چنانکه احتمال دارد مقصود این است که اگر ما ایمان بیاوریم، او عذاب را برطرف می کند و ولی احتمال اول استوارتر است. احتمال دوم با درخواست آنان تطبیق نمی کند، زیرا عهد الهی مشروط به تقدّم ایمان بر رفع عذاب است، در حالی که آنان خواهان عکس آن بودند.

تا اینجا با برنامه های مختلف و متنوع موسی در راستای هدایت آل فرعون آشنا شدیم و از عنایات و الطاف الهی در باره لجوجترین انسانها آگاه گشتیم. ولی:

لطف حق با تو مداراها کند چون که از حلّ بگذرد رسوا کند

سرانجام قطعی شد که آنان به هیچ قیمت ایمان نخواهند آورد. اینجا بود که باید این رشته سرطانی از سرزمین هستی قطع می شد و پیامبر رحمت، این بار مظهر خشم حق گردد، و از خداوند بزرگ بخواهد که اموال آنان را نابود و بر قلوبشان مهر بزند و به همین حالت بماند تا عذاب قیامت را ببینند؛ چنانکه می فرماید:

(وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ زِينَةً وَ أَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّنَا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ). (یونس/۸۸)

«موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و اشراف از درباریان او در این جهان زینت و ثروت بسیار عطا فرمودی و نتیجه این شده است که بندگان را از راه تو گمراه سازند. پروردگارا اموال آنان را نابود گردان و بر دلهای آنان مهر بزن و ایمان نیاورند تا عذاب را ببینند».

دعای موسی نیز مستجاب گشت؛ چنانکه می فرماید: (قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسِيءَ تَقِيْمَا وَ لَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الْعٰذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ) (یونس/۸۹). «خطاب آمد: در خواسته های شما (موسی و هارون) پذیرفته شد. پایداری نمایید و از راه کسانی که جاهلند پیروی نکنید».

و در آیه دیگر می فرماید: (فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِيْنَ)

(زخرف/۵۵). «آنگاه که مقدمات خشم ما را فراهم آوردند از آنها انتقام گرفته، همگی را غرق کردیم».

اکنون باید ببینیم چگونه آل فرعون در دریا غرق شدند و موسی و بنی اسرائیل نجات یافتند.

اینک آیات این بخش:

۱_ (وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

۲_ (الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ).

۳_ (فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ). (يونس/ ۹۰-۹۲)

۴_ (فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعًا). (اسراء/ ۱۰۳)

۵_ (وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَ لَا تَخْشَى).

۶_ (فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ مَا عَشَيْتُهُمْ).

۷_ (وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى). (طه/ ۷۷-۷۹)

۸_ (وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ).

۹_ (فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ).

۱۰_ (فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ).

۱۱_ (قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ).

۱۲_ (فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اصْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ).

۱۳_ (وَ أَرْزَلْنَا تَمَّ الْآخِرِينَ) .

۱۴_ (وَ أَنْجَيْنَا مُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ) .

۱۵_ (تَمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ) . (شعراء/ ۵۲ و ۶۰-۶۶)

۱۶_ (فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَئِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ) .

۱۷_ (فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ) .

۱۸_ (وَ اتْرَكَ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ) . (دخان / ۲۳-۲۴) .

ترجمه آیات

۱_ بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم. فرعون و سربازانش به انگیزه ستم و تجاوز، به تعقیب آنها پرداختند. آنگاه که در آستانه غرق شدن قرار گرفت، گفت: ایمان آوردم به اینکه خدایی، جز خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده است، نیست و من از تسلیم شدگانم.

۲_ (خطاب شد) حالا! در حالی که در گذشته یاغیگری کردی و از مفسدان بودی.

۳_ امروز بدن تو را از آب بیرون می افکنیم تا برای آیندگان آیت و عبرتی باشد و بسیاری از مردم از آیات ما غافلند.

۴_ فرعون تصمیم گرفت بنی اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون کند یا بکشد. (۱) ما او و کسانی را که با او بودند در دریا غرق کردیم.

۵_ ما به موسی وحی کردیم بندگان مرا شبانه (به سوی دریا) حرکت ده، (و با زدن عصا بر آبهای دریا از طریق اعجاز برای آنان در دریا راه خشکی قرار بده. از گرفتاری مجدد به دست فرعونیان و یا غرق در دریا، مترس.

۶_ فرعون با سپاهیانش موسی و یاران او را تعقیب کرد (ناگهان وارد دریا شد) و پوشانید آنان را از دریا آنچه پوشانید (در امواج کوه پیکر دریا ناپدید شدند).

۷_ فرعون قوم خود را گمراه ساخت و هدایت نکرد.

۸_ به موسی وحی کردیم که در تاریکی شب، بندگان را حرکت ده. شما تعقیب می شوید.

۹_ به هنگام طلوع آفتاب به تعقیب آنها پرداختند.

۱۰_ آنگاه که هر دو گروه مقابل یکدیگر قرار گرفته و همدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: هم اکنون ما، گرفتار می شویم.

۱۱_ موسی گفت: چنین نیست. پروردگار من با من است. مرا هدایت می کند.

۱۲_ به موسی وحی کردیم که عصای خود را به دریا بزن ناگهان دریا شکافت، هر بخشی از آن به صورت کوه بزرگی در آمد.

۱۳_ دیگران را به دریا نزدیک کردیم.

۱۴_ موسی و همراهیان او را نجات دادیم.

۱۵_ غیر آنان را غرق نمودیم.

۱۶_ موسی با خدای خود به مناجات پرداخت و گفت: خدایا آل فرعون گروه مجرمند.

۱۷_ خطاب آمد: بندگان مرا در شب حرکت ده و شما مورد تعقیب قرار می گیرید.

۱۸_ پس از عبور از دریا، دریا را آرام (به حال خود) ترک کن. فرعونیان سپاه غرق شدگانند.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

۱_ مشیت الهی بر این تعلق گرفت که ریشه فساد را برکند. زیرا فرعون تصمیم گرفته بود که مردان بنی اسرائیل را بکشد و زنان آنها را نگاه دارد و به این تصمیم صریحاً در مجلس مشورت تصریح کرد و گفت: (سَنُقْتَلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِ نِسَاءَهُمْ

وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (اعراف/۱۲۷): «جوانان آنها را می کشیم و زنانشان را زنده نگاه می داریم».

بنابر این هر نوع مهلت دادن به انسان خونریز، نارواست. از این جهت خدا به موسی دستور می دهد که شبانه بنی اسرائیل را از مصر حرکت داده، به سوی دریا ببرد تا از دریا عبور کنند و دست فرعونیان از آنان کوتاه شود، حالا مقصود کدام دریاست: آیا رود عظیم نیل است که حکم دریا را داشته و یا اینکه مقصود دریای سرخ است که با عبور از آن در سرزمین فلسطین پیاده شدند؟

برخی احتمال داده اند که آنان از کانال سوئز به آن سوی آب عبور کرده اند. زیرا در آن زمان این کانال زیر آب بود و بعدها سطح آب فرو کش کرده و خشکی بالا آمده است و بار دیگر با حفر کانال، دریای مدیترانه به دریای سرخ متصل گردید.

در هر حال عبور از سمت غربی رود و یا دریای سرخ به سمت شرق آن انجام شد، حال خواه مسیر، رود نیل بوده و یا خود دریا.

۲_ موسی از تاریکی شب استفاده کرد و با هماهنگی قبلی همه بنی اسرائیل را برای حرکت آماده ساخت. حرکت دادن این جمعیت که شمار آنها از نظر برخی به ششصد هزار می رسید، بدون آنکه کار آگاهان دستگاه فرعون مطلع شوند، کار فوق العاده ای است. مسلماً بنی اسرائیل در مدت اقامت خود وسایل و لوازمی تهیه کرده بودند و نمی توانستند از همه آنها چشم پوشی کنند، طبعاً چنین حرکت با این بن و بار در نیمه شب _ بدون آنکه کسی احساس کند _ کار عظیم و عجیبی است. از این جهت قرآن می گوید: فرعونیان به هنگام طلوع آفتاب به تعقیب آنان پرداختند. یعنی قبل از آن از حرکت آنها مطلع نشده بودند: (فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ). (شعراء/۶۰)

موسی با این گروه در تاریکی شب حرکت کرد و شاید آنان در طلوع آفتاب به لب دریا رسیده بودند. وقتی فرعون از حرکت بنی اسرائیل آگاه شد، با تمام قدرت به تعقیب آنان پرداخت: (فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ) (طه/۷۸).

طبعاً حرکت فرعون با سپاهیان‌ش تند بود. زیرا دارای مرکب‌های سریع‌السییر بودند. وقتی چشم بنی اسرائیل به سربازان فرعون افتاد که به سرعت به سوی آنان می‌آیند، به موسی گفتند: هم اکنون آنان ما را دستگیر می‌کنند. ترس و وحشت آنان را فرا گرفت. زیرا پشت سر، سپاهیان فرعون و پیش رو دریا بود و جز تسلیم در مقابل فرعون چاره‌ای نبود.

موسی در پاسخ آنان گفت: ما نه گرفتار فرعونیان می‌شویم و نه گرفتار امواج دریا. خدا به من وعده نجات داده است و او مرا هدایت می‌کند. (قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) (شعراء/۶۲).

لحظه به لحظه فاصله سپاهیان فرعون کمتر می‌شد و موسی منتظر فرمان خدا بود. دستور آمد که با عصای خود به دریا بزن و با این عمل خواهی دید راه بزرگ و خشکی برای شما نمایان می‌شود و از همین طریق بنی اسرائیل را عبور ده و دریا را به همین حالت ترک کن تا فرعونیان در پیش پای خود چنین راهی را ببینند و برای تعقیب شما از همان راه عبور نکنند. سرانجام شما نجات یافته، ولی امواج دریا همه آنها را پس از ورود به دریا در خود فرو برد.

قرآن می‌فرماید: (وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى) (طه/۷۷).

و باز می‌فرماید: (وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مَّتَّبِعُونَ) (شعراء/۵۲).

کلمه «أسر» حاکی از آن است که حرکت در دل شب بوده و ضمناً یک راه بیشتر برای عبور بنی اسرائیل وجود نداشته و ولی راه وسیع و بزرگ، چنانکه کلمه «طريقاً» حاکی از آن است. اینکه می‌گویند: برای هر تیره از تیره‌های دوزاده گانه اسرائیل راهی گشوده شد، با ظاهر آیه هماهنگ نیست و از طرف دیگر بسیار بعید است که بنی اسرائیل در آن شب با صفوف منظم، که هر تیره از دیگری جدا شده

باشد، حرکت کرده باشند.

ایمان در لحظات غرق شدن

جباران روزگار پیوسته به زشتکاری خود ادامه می دهند، ولی هنگامی که چنگال مرگ گلوی آنان را فشرد پرده ها بالا می رود و پیامدهای کردارهای خود را در جلوی چشم خود مجسم می بینند، اینجاست که انگشت ندامت به دندان می گیرند و اظهار ایمان می کنند. ایمانی که نه سودی دارد و نه ارزشی. ایمان انسانی ارزش دارد که در میان فعل و ترک مخیر باشد و نیز در جهانی باشد که بتواند مبدأ خیر و شر گردد. ولی ایمان انسانی که در امواج آب بسان پرکاه از این سو به آن سو پرتاب می شود، نمی تواند مفید و ارزشمند باشد.

فرعون فکر کرد که اگر در این لحظه ایمان بیاورد، کفاره گناهان او می باشد. قرآن این حقیقت را چنین بیان می کند: (حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ) (یونس/۹۰).

در این موقع خطابی روحانی در دل دریا طنین افکند تا آنجا که گوش فرعون نیز آن را شنید و آن خطاب این بود: (الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (یونس/۹۰).

پس از اعلام بی ارزش بودن ایمان، خدا به او خطاب کرد: جسد بی جان تو (فرعون) را از آب بیرون می افکنیم تا برای آیندگان درس عبرت باشد و همگی بدانند که سرانجام مستکبران سنگدل همین است و بس. و شاید وجود جنازه مومیایی فرعون در موزه های مصر، محقق این مشیت الهی باشد؛ چنانکه می فرماید: (فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَن آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ) (یونس/۹۲).

نکته دیگر اینکه به هنگام کنار رفتن آب دریا و پیدا شدن راه خشکی، قرآن هر

بخش از آب را به کوه عظیمی تشبیه می کند و طبعاً نیز جریان چنین بوده است. زیرا خالی شدن مسیر بزرگی از آب، سبب می شود که آبها بر روی یکدیگر انباشته گردد و نمایی از کوه عظیم پدید آید؛ چنانکه می فرماید: (فَأَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ). (شعراء/۶۳)

نکته آخر این است که آنچه در جهان هستی صورت می پذیرد، همگی طبق مشیت الهی و از قدرت او سرچشمه می گیرد و اگر آن قدرت لایزال و آن مشیت بزرگ نباشد، اسباب طبیعی کار ساز نخواهند بود. با اعتراف به این مسأله یاد آور می شویم که اراده موسی و زدن عصا بر آب، در کنار رفتن آبها و پیدایش راه خشکی مؤثر بوده است. در غیر این صورت چه لزومی داشت که خدا فرمان دهد که عصا را به دریا بزنند تا راه گشوده شود. شاید به کار بردن حرف «فاء» در جمله (فَأَنْفَلَقَ) پس از جمله (أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ) اشارتی به همین نکته باشد.

هجرت بنی اسرائیل از مصر

اشاره

حکومت طولانی و خونبار فرعون با غرق در دریا سپری شد و فرزندان اسرائیل پس از یک محنت طولانی توانستند با عبور از دریا، استقلال و آزادی خود را باز یابند. اکنون این قسمت را یاد آور می شویم:

۱_ (كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ) .

۲_ (وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ) .

۳_ (وَنَعْمَ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ) .

۴_ (كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاها قَوْمًا آخَرِينَ) .

۵_ (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانوا مُنظَرِينَ) .

۶_ (وَلَقَدْ نَجَّينا بنى إِسرائِيلَ مِنَ الْعَذابِ الْمُهِينِ) .

۷_ (مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّه كانَ عالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ) (دخان/۲۵-۳۱).

۸_ (وَ أَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسَيْنِ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ) (اعراف/۱۳۷).

۹_ (وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) (يونس / ۹۳).

۱۰_ (وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا) (اسراء/۱۰۴)

ترجمه آیات

۱_ چه باغها و چشمه ها،

۲_ وچه کشتزارها و بناها و ساختمانهای رفیع،

۳_ و ناز و نعمتی که در آن غرق بودند، ترک کردند.

۴_ آنها را به دیگران واگذار نمودیم.

۵_ برای مرگ آنان آسمان و زمین نگریست و مهلت داده نشدند.

۶_ بنی اسرائیل را از عذاب ذلّتبار نجات دادیم.

۷_ از دست فرعون که متکبر و مسرف بود.

۸_ گروهی را که قبلاً به استضعاف کشیده شده بودند، وارث شرق و غرب زمین که برکت بخشیده بودیم، گردانیدیم. و نعمت خود را در باره بنی اسرائیل به خاطر شکیبایی آنان کامل نمودیم و آنچه را فرعون و قوم او ساخته بودند و آنچه را بالا برده بودند، نابود کردیم.

۹_ ما بنی اسرائیل را در جایگاه راستین جای دادیم و از نعمتهای پاکیزه به آنان روزی دادیم. آنان در باره (رسالت پیامبر خاتم) اختلاف

نکردند تا آن زمانی که بر ایشان یقین حاصل شد و از روی لجاج آن را انکار کردند. خدای تو در میان آنان در روز قیامت، در آنچه اختلاف می کردند داوری خواهد کرد (یونس/۹۳).

۱۰_ به بنی اسرائیل گفتیم: در زمین معهود سکونت گزینید. آنگاه که وعده دیرین آمد همه شماها رامی آوریم.

تفسیر موضوعی آیات

ملّتی که سالیان دراز باتمدن چشمگیر و خیره کننده ای بر سرزمین مصر حکومت می کردند، در کام امواج دریا فرو رفتند. کاخهای رفیع و منازل دلپذیر و باغها و کشتزارهای زیبا از سکنه خالی گشت. این وضع رقتبار نتیجه اعمال زشت صاحبان این مناطق بود. قرآن پس از تشریح این مناظر زیبا و منازل بی صاحب چنین می فرماید: (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ).

آنان به دیار نابودی فرستاده شدند، ولی بنی اسرائیل از عذاب ذلّتبار فرعون مسرف نجات یافتند، چنانکه می فرماید: (وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ * مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

جمله (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ) بیانگر نکته ای است و آن اینکه آسمان و زمین بر سرزمین آنان مشرف بود و اگر هم دانا و بینا بود، باز گریه نمی کرد. زیرا می دانست که فرعونیان مستحق چنین عذاب و کیفری بودند. البته احتمال دارد مقصود، اهل آسمان و زمین باشد.

مطلب دیگر اینکه در آیات سوره دخان می گوید: (كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ). ضمیر مؤنث در (وَأَوْرَثْنَاها) به نعمت و مصادیق آن، که کشتزار و باغ و چشمه سار است، باز می گردد. و ظاهر آیه این است که این قسمت از زندگی آل فرعون، صحیح و سالم ماند و نصیب دیگران شد.

در حالی که از آیات سوره اعراف استفاده می شود که مجموع مصنوعات فرعونیان به دست نابودی سپرده شد، چنانکه می فرماید: (وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ

فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ) در این صورت این اختلاف را چگونه می توان بر طرف کرد؟

برای رفع اختلاف می توان گفت: مقصود از آیه اول، که حاکی از بقای نعمتهاست، همان مناظر طبیعی و باغها و کشتزارها بوده و حتی مقصود از مقام کریم (جایگاه زیبا) همان مناظر دلپذیر خدا دادی است.

خلاصه اینکه آنچه مربوط به طبیعت بود، باقی ماند و دیگران وارث آن شدند، در حالی که در آیه دوم از نابودی آنچه فرعون و قوم او می ساختند و یا سقفهایی که بالا- می بردند گزارش می دهد. قهراً این قسمت از آیه مربوط به مصنوعات و مظاهر تمدن فرعونیان می باشد؛ به گواه اینکه در آیه دوم (يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ) و (يَعْرِشُونَ) به کار رفته است.

به هر حال خدا داده ها باقی ماند و آنچه از مظاهر تمدن استکباری فرعونیان بود، نابود شد.

آیا بنی اسرائیل بار دیگر به مصر باز گشتند؟

آیه چهارم از سوره دخان یاد آور می شود که سرزمین سرسبز آل فرعون را دیگران وارث شدند: (كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ).

اکنون سؤال می شود مقصود از این «قوم آخرین» کیست؟ گاهی گفته می شود که خود بنی اسرائیل است که پس از نابودی فرعون به مصر باز گشتند و از آنها بهره گرفتند.

ولی این نظر چندان استوار نیست و مقصود از «قوم آخرین» یا بازماندگان آل فرعون از زنان و کودکان است که در دریا غرق نشدند و به خاطر ناتوانی در سپاه فرعون شرکت نکردند و شاید هم دست آنان به خون بنی اسرائیل آلوده نشده بود، و یا گروه دیگری است که بعدها به مصر آمدند و آن سرزمینهای وسیع را تصرف کردند. به هر

حال بسیار بعید است که مقصود از «قوماً آخرین» بنی اسرائیل باشند. به گواه اینکه یک آیه پس از آنان می گوید: (وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ). و اگر مقصود از قوم آخرین، بنی اسرائیل بود، مقتضای بلاغت این بود که بگوید: «وَأَوْرَثْنَاها بنی اسرائیل» و در آیه بعد بگوید: (وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ).

از این بیان روشن می شود که مقصود از (مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا) که در نخستین آیه اعراف آمده، شرق و غرب ارض موعود «فلسطین» است، نه مصر. و خداوند یاد آور می شود که قوم مستضعف از چنگال استضعاف بیرون آمدند و در آن سرزمین موعود سکنی گزیدند و بر سرتاسر آن استیلا یافتند:

(وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُشْتَضِعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسَيْنِ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا).

در این آیه دو گواه است که مقصود از شرق و غرب ارض، همان سرزمین فلسطین است. یکی کلمه «بارکنا» است که قرآن آن را در آیه دیگر در مورد سرزمین شام و فلسطین به کار برده است؛ چنانکه می فرماید:

(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ) (اسراء/۱). «منزه است خدایی که بنده خود را نیمه شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که به اطراف آن برکت بخشیدیم برد».

شاهد دیگر جمله (و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسَيْنِ) است. یعنی به وعده خود جامه عمل پوشانیدیم و از قوه به فعلیت رسانیدیم. چون موسی به بنی اسرائیل وعده بازگشت به سرزمین موعود را داده بود؛ چنانکه آیه یاد شده در زیر به نوعی از آن حکایت می کند: (يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ) (مائده/۲۱). «ای قوم به سرزمین مقدسی که برای شما مقدر شده است داخل شوید».

از این بیان روشن می شود که مقصود از جایگاه صدق (مبدأ صدق) که قرآن از

آن حکایت می کند، همین سرزمین فلسطین است. علت اینکه آن را جایگاه راستین توصیف کرده است، این است که چون وعده راستین بوده، طبعاً سرزمین نیز راستین خواهد بود؛ چنانکه می فرماید: (وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ).

و همچنین ممکن است توصیف آن سرزمین به صدق (راستین) از این جهت باشد که سرزمین فلسطین همه آنچه را انسان از یک سرزمین آباد انتظار دارد، واجد بود. زیرا مقصود از کلمه صدق، آنگاه که به چیزی به آن اضافه شود، مانند وعده صدق، سخن صدق و... این است که مضاف (وعده، سخن و...) همه آنچه را از آن انتظار می رود، داراست.

از این نیز روشن می شود که مقصود از «ارض» در جمله (وَقُلْنَا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ) همان سرزمین فلسطین است. ولی در پایان آیه یاد آور می شود که آنگاه که وعده آخرت پیش آمد همه شماها بار دیگر باز می گردید؛ چنانکه می فرماید: (وَقُلْنَا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا).

لفیف در لغت عرب به معنی به هم پیچیدگی و فشرده گی است. اکنون باید دید مقصود از این کلمه چیست؟ آیا مقصود این است که همگان محشور می شوید و یا مقصود این است که همگان بدون امتیاز به پیشگاه خدا حاضر می شوید و یا احتمال سومی نیز هست و آن اینکه مقصود از وعده آخرت، وعده باز پسین الهی نباشد، بلکه مقصود همان وعده دوم است که در آغاز سوره اسراء آمده است؛ چنانکه می فرماید:

(إِنْ أَحْسَبْتُمْ أَحْسَبْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيَتَّبِعُوا مَا عَلُوا تَتْبِيرًا) (اسراء/۷).

اگر نیکی و احسان کردید به خود کردید و اگر بدی و ستم کردید باز به خود

کردید. آنگاه که وعده اخیر فرا رسید (مردان قوی و نیرومند) آثار خوف و اندوه را بر چهره شما آشکار می سازند و به بیت المقدس، مانند بار نخست، وارد می شوند و بر آنچه تسلط یابند آن را ویران می کنند».

خلاصه اینکه هر گاه مقصود از جمله (جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا) همان معنی اوّل باشد، یعنی حشر دسته جمعی بنی اسرائیل در روز قیامت، هرگز با آیه ای که گواهی می دهد که افراد به طور منفرد محشور می شوند، منافات نخواهد داشت؛ چنانکه می فرماید: (وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا) (مریم/۹۵): «همگی منفرد به سوی خدا می آیند» زیرا مقصود از منفرد این است که هیچ کس به فکر دیگری نبوده و هر کس به فکر خویش مشغول است. چنانکه می فرماید: (وَلِكُلِّ امْرِي مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) (عبس/۳۷): «هر انسان در روز قیامت به کار خود مشغول است و به دیگران کاری ندارد».

۶- خروج از مصر و ورود به صحرای سینا

اشاره

لطف الهی شامل حال بنی اسرائیل شد و از آن زندگی ذلتبار رهایی یافتند و دست آل فرعون از آنان کوتاه شد. اکنون باید زندگی جدیدی را در این سوی آب آغاز کنند و مسلماً فرود یک جمعیت انبوه بر یک سرزمینی که در آن وسیله زندگی چندانی فراهم نبود، خالی از مشکلات مادی و معنوی نخواهد بود؛ خصوصاً اینکه افکار مصریان یعنی بت پرستی، در این بخش از سرزمین رواج داشت و رسوبات بت پرستی موجود در اذهان قوم موسی مایه گرایش به چنین افکاری بود.

ص : ۱۳۸

مشکل دیگر این بود که برای این گروه در آن سرزمین، خانه و آشیانه، زراعت و کشتزار، و کار و کسب وجود نداشت. حرارت خورشیداز یک طرف، نبودن آب کافی از طرف دیگر، فقدان غذای لازم از طرف سوم آنان را رنج می داد. از این جهت به موسی روی آوردند و از او خواستند که در این مورد چاره ای بیندیشد. قرآن این بخش از زندگی آنان را چنین بیان می کند:

۱_ (وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ).

۲_ (إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُم فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

۳_ (قَالَ أَعْبَدُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْمَنَ وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ) (اعراف / ۱۳۸ - ۱۴۰).

۴_ (... وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) (اعراف / ۱۶۰).

۵_ (وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ) (بقره / ۶۰).

۶_ (وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) (بقره / ۵۷).

۷_ (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ وَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى).

۸_ (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْعَمُوا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى).

ترجمه آیات

۱_ بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم. به قومی رسیدند که بتها را می پرستیدند. گفتند: ای موسی برای مانیز خدایی (محسوس) مانند خدایان آنان قرار ده. موسی گفت: شما افراد نادانی هستید.

۲_ این گروه و آیین آنان تباه است و اعمال آنان باطل و بی ثمر می باشد.

۳_ آیا غیر از خدا برای شما خدایی معرفی کنم، در حالی که او شما را بر جهانیان برتری بخشید.

۴_ آنگاه که موسی برای قوم خود آب طلبید، گفتیم: عصای خود را بر سنگی بزن، ناگهان از آن دوازده چشمه جوشید. هر گروهی آبشخور خود را دانست و به وسیله ابر بر آنان سایه افکندیم و بر آنان «من» و برای «سلوی» فرو فرستادیم. («من» شیره درخت و یا عسل و یا نوعی ماده قندی و «سلوی» یک نوع پرند بود). از روزیهای پاکیزه ای که به شما دادیم، مصرف کنید. ما به شما ستم نکردیم. این شماها بودید که به خود ستم روا داشتید.

۵_ به یاد آر موقعی که موسی برای قوم خود آب طلبید. گفتیم: با عصای خود به سنگ بزن. ناگهان دوازده چشمه از آن جوشید. هر گروهی آبشخور خود را دانست، از روزیهای خدا بخورید و بنوشید و در روی زمین فساد نکنید.

۶_ به وسیله ابر بر شما سایه افکندیم. «من» و «سلوی» بر شما فرود آوردیم. بخورید از روزیهای پاکیزه ای که به شما عطا نمودیم. ما به شما ستم نکردیم، شما بودید که به خود ستم نمودید.

۷_ ای بنی اسرائیل ما شما را از دشمنان نجات دادیم و سمت راست طور(۱) را به شما وعده کردیم. «من» و «سلوی» را بر شما فرو

۸_ از روزیهای پاکیزه ای که نصیب شما کردیم بخورید و سرکشی نکنید که گرفتار خشم می شوید. هر کسی که گرفتار خشم من شد تباہ گشت.

۹_ و من آن کس را که به سوی من رو آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت پذیرد (بر هدایت پیشین باقی می ماند) خواهم بخشید.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

شایسته گروهی که سالیان دراز زندگی ذلتباری داشتند و سپس مشمول لطف الهی شدند، به گونه ای که از دریا عبور کردند و کف پای آنان تر نشد، این بود که پیوسته سپاسگزار در گاه الهی باشند و جز او کسی را نخوانند، بلکه آستین بالا- بزنند و دیگران را از چنگال بت پرستی نجات دهند. زیرا با دیدگان خود دیدند که چگونه پروردگار جهان با فضل و کرم خود آنان را نجات داد و دشمن را در دل دریا غرق کرد. هیچ معجزه ای بالاتر از این نمی شود که از وسط دریا عبور کنند، بدون آنکه حتی یک نفر از آنان آسیب ببیند و در مقابل، دشمن از پشت سر آنان بیاید و هلاک گردد.

شایسته این گروه این بود که از موسی سپاسگزار باشند و پیوسته مطیع او شوند. اما متأسفانه زندگی طولانی در میان بت پرستان دگرگونی خاصی در روان آنان ایجاد کرده و بت پرستی در اعماق قلوبشان ریشه دوانیده بود. از این جهت گاه و بیگاه این روح جوانه می زد و خود را نشان می داد. در گذشته نیز یاد آور شدیم که همه قوم موسی به وی ایمان نیاوردند و سران قوم موسی دل به او نبسته بودند. هر چند به ظاهر با او بودند و همراه او حرکت کردند. اینک آیه ای که این حقیقت را روشن می سازد:

(فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يُقْتِلَهُمْ) (یونس/۸۳): «به موسی جز گروهی از فرزندان قوم او، در حالی که از فتنه فرعون و سران قوم خویش واهمه داشتند، ایمان نیاوردند».

آنان در این سرزمین فرود آمدند و با گروهی روبرو شدند که بت‌هایی را می پرستیدند. رو به موسی کردند و گفتند: همان طور که آنها خدای محسوس دارند، ما هم باید چنین خدایی داشته باشیم و او را پرستش کنیم! این ابلهان فکر نکردند که آن کس که آنان را نجات داد خدای واقعی بود نه این بتها در غیر این صورت فرعون و سپاهیان او نیز نجات می یافتند. لذا موسی آنان را جاهل و نادان خواند: چنانکه می فرماید: (وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ).

سپس یاد آور شد که این گروه بت پرست، مانند دیگر بت پرستان نابود می شوند و اعمال و کردار آنان بی فایده است. آنگاه افزود: آیا شرم نمی کنید و از من می خواهید که برای شما خدایی جز او معرفی کنم، در حالی که خدای شما نعمت خود را بر شما ارزانی داشته و بر جهانیان برتری بخشیده است چنانکه می فرماید:

(إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُونَ مَا هُم فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * قَالَ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ).

یک مرد یهودی به هنگام نبردهای جمل و صفین و یا پس از آن به امیر مؤمنان اعتراض کرد و گفت: پس از در گذشت پیامبران، بیست و پنج سال صبر کردید سپس برخی از شما برخی دیگر را کشت.

امام در پاسخ فرمود: بلی، اما شما هنوز پاهایتان از گل دریا خشک نشده بود که به بت پرستی گراییدید و به موسی گفتید: (اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ) (۱).

نعمت های الهی بر بنی اسرائیل در بیابان

اشاره

آیه ای که گذشت، بیانگر این است که خدا بنی اسرائیل را بر جهانیان برتری

بخشیده است: (وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ) مقصود این نیست که به یکایک آنان برتری داده است، بلکه مقصود این است که امت بنی اسرائیل ویژگی‌هایی داشتند که این ویژگی‌ها را دیگران نداشتند و یکی از این ویژگی‌ها این است که در آن بیابان گرم و فاقد وسایل زندگی، خدا همگان را مشمول لطف خود قرار داد و هم آب و هم سایبان و هم غذای متناسب در اختیارشان نهاد.

اما آب: خدا فرمان داد که موسی بار دیگر با عصای خود معجزه بیافریند و با کوبیدن آن بر یک صخره، چشمه‌هایی نمایان گردد و هر گروهی از یکی از آن چشمه‌ها آب بنوشند. زیرا هر طایفه‌ای از قوم بنی بنی اسرائیل به حکم آیه (وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا) (اعراف/۱۶۰): «ما آنان را به دوازده طایفه تقسیم کردیم» برای خود اجتماع خاصی داشت و برای اینکه تزاومی در بهره‌گیری از آب وجود نیاید، دوازده چشمه و هر چشمه به قبیله‌ای اختصاص یافت. چنانکه می‌فرماید: (وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ).

اما سایبان و رهایی از گرمای سوزان خورشید: به دستور خدا ابرهای متراکم بر بالای سر آنان قرار گرفت که مانع از تابش مستقیم خورشید گردید؛ چنانکه خداوند در دو مورد می‌فرماید: (وَوَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ)، (وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ).

اما مسأله تأمین غذا: در دو مورد یاد آور می‌شود که منّ و سلوی برای آنان فرستادیم: (وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى)، (وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى).

خداوند این دو ماده غذایی را غذای پاکیزه توصیف کرده و می‌فرماید: (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ) حالا «من» و «سلوی» چیست؟ در میان مفسران در آن اختلاف است، ولی همگی اتفاق نظر دارند که «من» غذایی بود که جنبه قندی داشت، مثل عسل یا شیر درختان. و «سلوی» پرنده‌ای بود که نیاز پروتئینی بدن را بر طرف می‌کرد و هر دو به صورت روز نو و روزی نو، به دست آنها می‌رسید. حالا

وسيله نزول آن دو چه بود، در کتابهای تفسیر اقوال گوناگونی آمده است.

با اینکه خدا آنان را غرق در نعمت خود نمود، ولی یاد آور می شود که مبادا فزونی نعمت آنان را به طغیان و گناه بکشد؛ چنانکه می فرماید: (وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى).

ضمیر «فیه» به «أکل» بر می گردد و مقصود از طغیان در «اکل» کفران نعمت است که بعدها دچار آن شدند و به موسی گفتند: این غذای یکنواخت برای ما کافی نیست، از خدا بخواه تا آن را عوض کند. توضیح آن بعداً خواهد آمد.

خداوند در آیه ۸۱ سوره طه نوید می دهد که بنی اسرائیل در سمت راست «طور» ملاقاتی خواهند داشت. مقصود از آن همان «الوادی الایمن» است که موسی به هنگام بازگشت از مدین، نور خدا را به صورت آتش در نقطه بلندی دید. توضیح اینکه، از این نقطه در قرآن به صورتهای مختلف تعبیر شده است:

۱_ (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ... (قصص/۳۰)

۲_ (إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى). (نازعات/۱۶)

۳_ (وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا). (مریم/۵۲)

۴_ (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ... (طه/۸۰)

مقصود از طور ایمن همان نقطه ای است که نور خدا در آن تجلی کرد و همان نقطه نیز میقاتی مجدد برای بنی اسرائیل برای دریافت تورات بود که آیه (وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ) از آن نوید می دهد.

پیش از آنکه به تشریح نزول تورات پردازیم، اجمالاً فهرست حوادث این بخش از زندگی موسی را با بنی اسرائیل یاد آور می شویم. در اینجا سه حادثه مهم

رخ داده است:

۱_ نزول تورات بر موسی.

۲_ درخواست رؤیت خدا از جانب برگزیدگان بنی اسرائیل.

۳_ بازگشت بنی اسرائیل به بت پرستی در غیاب موسی.

آیات این سه موضوع در قرآن به طور پیوسته وارد شده است، ولی چون بنای ما بر تفسیر موضوعی است، آیات هر بخش را جداگانه می آوریم. آنگاه که از این سه موضوع فارغ شدیم، باقیمانده تاریخ زندگی موسی را با بنی اسرائیل پی می گیریم. اکنون به بیان آیات مربوط به نزول تورات می پردازیم:

۱- نزول تورات بر موسی در میقات

آیات موضوع

۱_ (وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِاَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ اَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ).

۲_ (قَالَ يَا مُوسَى اِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بَكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ).

۳_ (وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْاَلْوَا حِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ اْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِاِحْسَانِ هَئِنَّمَا سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ) (اعراف / ۱۴۲، ۱۴۴ - ۱۴۵)

ص : ۱۴۵

۴_ (وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ). (بقره/۵۳)

۵_ (إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الزَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً...). (مائده/۴۴)

۶_ (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ). (قصص/۴۳)

ترجمه آیات

۱_ با موسی سی شب وعده قرار نهادیم. چون وعده به پایان رسید، ده شب دیگر بر آن افزودیم تا اینکه زمان وعده پروردگارش به چهل شب انجامید. موسی (پیش از حرکت به میعادگاه) به برادر خود هارون گفت: جانشین من در قوم من باش و راه صلاح را پیش گیر و از اهل فساد پیروی مکن.

۲_ خداوند گفت: ای موسی من تو را به واسطه رسالتهای خود (دستورات دینی) که در اختیار تو نهاده ام و با تو سخن گفتنم، بر مردم برتری بخشیدم. آنچه را به تو دادم، دریافت کن و از شاکران باش.

۳_ برای او در الواح، در باره هر موضوعی اندرزی نوشتیم و از هر چیز بیان کردیم. پس (ای موسی) آن را با جدّیت بگیر و به قوم خود بگو: به آن به نیکوترین وجه عمل کنند. به همین زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهیم داد.

۴_ به یاد آر آنگاه که به موسی کتاب و فرقان دادیم، شاید آنان هدایت شوند.

۵_ ما تورات را که در آن هدایت و نور است، فرو فرستادیم تا به وسیله تورات، پیامبران که تسلیم حکم خداوند هستند برای یهود حکم کنند و نیز دانشمندان الهی و برگزیدگان از آنان، به خاطر آنچه از کتاب خدا حفظ کرده اند داوری کنند و این گروه اخیر به خاطر اینکه حافظان

۶_ پس از آنکه اقوام پیشین را هلاک کردیم، به موسی کتاب را، که در آن بصیرتها و هدایت و رحمت برای مردم است، نازل نمودیم تا مردم متذکر شوند.

تفسیر موضوعی آیات

موسی از جانب خدا مأموریت یافت که سی شبانه روز از قوم خود جدا شود و در جایگاه خاصی به نام طور اقامت گزیند. از نظر بسیاری از مفسران این سی شب مجموع ماه ذیقعده الحرام بود. او برای اینکه قوم خود را بی سرپرست نگذارد، برادرش هارون را به جانشینی خود تعیین کرد و گفت: در اصلاح قوم بکوش و مبادا از مفسدان پیروی کنی یعنی کسانی که از خط توحید منحرف شده و به بت پرستی گرایش پیدا کنند. تو گویی می دانست که در غیاب او چه رویدادی رخ می دهد. آنگاه که سی شب تمام شد، دستور آمد که ده شب دیگر نیز باید در میقات اقامت گزینی. سرانجام چهل شبانه روز آنجا ماند و الواح تورات را دریافت کرد و به سوی قوم خود باز گشت.

خداوند می فرماید: (وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِاَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ اضْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ).

ممکن است سؤال شود که چرا به موسی امر شد که مدتی در میقات بسر ببرد و آنگاه تورات را دریافت کند؟ شاید نکته آن این باشد که اتصال با جهان وحی و دریافت یک کتاب کامل و شنیدن سخن خدا آمادگی روحی خاصی لازم دارد و این آمادگی برای انسان به هنگام زندگی در میان مردم و آمیزش با آنها کمتر دست می دهد. این نوع آمادگیهای روحی در وحدت و عزلت، آنگاه که انسان به دور از مردم زندگی می کند، پدید می آید. از این جهت موسی چهل شبانه روز به پرستش

حق اشتغال یافت و سپس آمادگی آن را پیدا کرد که طرف و مخاطب وحی الهی قرار گیرد و کتاب عظیمی را از الواح تورات دریافت کند.

از این بیان روشن می شود که چرا قرآن روی شب تکیه می کند، نه روز (ثلاثین ليله). این به خاطر آن است که انسان در شب به خاطر انقطاع از مردم و مشاغل روزانه، صفای بیشتری پیدا کرده و زمینه برای دریافت پیامهای الهی فراهم تر است. زیرا فرض این است که هیچ نوع مشغولیتی از خارج توجه انسان را به خود جلب نمی کند. از این جهت آنگاه که خدا پیامبر را برای انجام مأموریتهای سنگین موظف می سازد، دستور می دهد پاسی از شب را برخیزد و نماز بگزارد و سپس آن را چنین مدلل می سازد که ما به همین زودی مأموریت سنگینی را به تو واگذار می کنیم. (يا أَيُّهَا الْمَرْمُلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا... إِنَّا سَيِّئُنَا عَلَىٰكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً) (مزمّل / ۱-۶). «ای جامه بر خود پیچیده، شب را، جز اندکی، برای نماز برخیز... ما کلام بسیار سنگین بر تو القا می کنیم، عبادت در لحظات تاریک شب مایه هماهنگی بیشتر دل با گفتار می باشد».

در این آیه نکته دیگری آمده است و آن اینکه گاهی پیامبران از حادثه ای گزارش می دادند، ولی حادثه به گونه ای دیگر رخ می داد. در اینجا موسی به قوم خود از غیبت سی شب گزارش داده بود، در حالی که به چهل روز انجامید. و این همان مسأله «بداء» است که در کلام امامیه به طور مشروح مطرح شده است.

آیات وارد در باره هارون حاکی است که او مانند موسی، پیامبر بود؛ چنانکه در سوره طه می فرماید: (وَ أَشْرِكُ فِي أَمْرِي) (طه/۳۲): «هارون را در این رسالت با من شریک کن». خطاب آمد: (قَدْ أُوتِيَ سُؤْلُكَ يَا مُوسَى) (طه/۳۶): «درخواست تو اجابت شد».

اکنون سؤال می شود با داشتن چنین مقامی چگونه هارون جانشین موسی می شود با آنکه خود مقام نبوت را دارا بود؟

پاسخ: موسی علاوه بر مقام نبوت و رسالت، امام مردم نیز بود؛ یعنی ریاست بنی اسرائیل را بر عهده داشت. در حالی که هارون فقط دارای رسالت و نبوت بود، یعنی پیامی را دریافت نموده بود و به مردم ابلاغ می کرد. اما سرپرستی همه جانبه، که مربوط به اداره جامعه باشد، نداشت. از این جهت او را جانشین خود قرار داد. بنابر این تفسیر صحیح «اماماً» در قرآن، و «خلیفه» درست همین سرپرستی همه جانبه جامعه است.

قرآن به موسی دستور می دهد که فرمانهای خدا را بگیرد و از سپاسگزاران باشد. آنگاه آن را چنین مدلل می کند: ما به تو به وسیله دو چیز مزیت داده ایم:

۱_ پیامهای خود را در اختیار تو نهادم و تو را برای ارسال پیام برگزیدم و این خود افتخاری است که نصیب تو شده است.

۲_ تو را برای سخن گفتن برگزیدم و به خاطر این دو مزیت، پیامها را بگیر و به مردم برسان.

موسی این دو امتیاز را در مقابل توده مردم داشت، نه در مقابل دیگر پیامبران. زیرا پیامبران الهی در این دو مزیت با او یکسان می باشند. آنها هم پیامهای الهی را دریافت می کنند و هم وحی الهی را که کلام خداست می شنوند. اینکه برخی از مفسران امتیاز دوم را در مقابل پیامبران قرار داده اند و اینکه خدا در میان پیامبران تنها با موسی سخن گفته است نه با دیگران، سخنی استوار نیست. (۱) زیرا کلام خدا برای خود اقسامی دارد که در آخر سوره شوری همگی آمده است؛ چنانکه می فرماید:

(وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حُجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ). (شوری / ۵۱)

شأن خدا نیست که با بشری سخن بگوید، مگر از سه راه:

۱_ (إِلَّا وَحْيًا): القای در قلب بدون واسطه.

۲_ (أَوْ مِنْ وَرَاءِ حُجَابٍ): از پشت پرده صدا را بشنود و متکلم را نبیند، چنانکه موسی صدا را از شجره شنید و گوینده را ندید.

۳_ (أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا): رسولی را بفرستد که حامل پیام خدا باشد؛ ما نند امین وحی، جبرئیل.

همان گونه که ملاحظه می شود. هر سه مورد از اقسام کلام است و کلام منحصر به شقّ دوم نیست. بنابراین هر گاه خدا یکی از امتیازات موسی را سخن گفتن با او می داند، در مقابل دیگران است که شایستگی این مقام را ندارند، نه در مقابل پیامبران.

در آیه بعدی از ویژگی تورات سخن می گوید و در این مورد دو جمله آمده است:

۱_ (مَنْ كُلُّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً): پند و اندرزی از هر چیز.

۲_ (وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ): بیانی برای هر چیز.

ظاهراً جمله نخست، ناظر به مسائل اخلاقی است و اینکه خدا در تورات مسائل مورد نیاز بنی اسرائیل را در امور اخلاقی بیان کرده است.

همچنانکه مقصود از جمله دوم، احکام الهی یعنی واجبات و محرمات و مستحبات و مکروهات است که همگی را بیان کرده است. آنگاه به موسی می گوید: (خُذْهَا بِقُوَّةٍ). و به قوم او از طرف موسی می گوید: (وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَا خُدُوا بِأَحْسَنِهَا).

مقصود از جمله نخست چیست؟ این تعبیر در مورد حضرت یحیی نیز آمده است؛ آنجا که خدا به او می گوید: (يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) (مریم/۱۲). و نیز به بنی اسرائیل این خطاب شده است. در سوره بقره در دو مورد می فرماید: (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ...) (بقره/۶۳، ۹۳). بنابراین هم

موسی و هم قوم وی مأمورند که کتاب و دستورات خدا را با توان و قدرت بگیرند. حال مقصود چیست؟ در اینجا دو احتمال داده می شود:

۱_ تورات را در دو بُعد علمی و عملی، یعنی عقیدتی و احکامی بگیرند. به یک بعد اکتفا نکنند بدانند که عقیده، بی نیاز کننده از عمل نیست و اگر این کار به طول انجامد، چه بسا عقیده را نیز تباه می سازد.

۲_ تمام دستورات خدا را بگیرند و در آن تبعیض قائل نشوید و از افرادی نباشید که در آیین الهی دست به تفکیک زده، برخی را گرفته و برخی را رها می کنند؛ چنانکه قرآن در باره بنی اسرائیل می فرماید: (أَفْتَوْمُنُونَ بِنِعْمَةِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضِ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ) (بقره/۸۵): «آیا به برخی از کتاب ایمان می آورید و بخش دیگر را انکار می کنید، کیفر هر کس که از شما (بنی اسرائیل) این کار را انجام دهد، چیزی جز ذلت و خواری نیست».

مقصود از اینکه قوم موسی بهترین آن را بگیرند چیست؟ چنانکه می فرماید: (وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَاأَخْذُوا بِأَحْسَنِهَا) گویا ضمیر در (بأحسنها) به «امور» بر می گردد که از سیاق آیه استفاده می شود. در این صورت مقصود این است که تمام دستورات تورات زیباست، ولی در عین حال در میان زیباها باید زیباتر را بگیرند؛ مثلاً انتقام از دشمن زیباست، ولی عفو از آن زیباتر است.

احتمال دارد «احسن» در این معنی تفضیل باشد. یعنی در حقیقت آیه می فرماید: در میان تعالیم تورات زیبا را بگیرند. مثلاً به واجبات عمل کنید و محرمات را رها کنید؛ چنانکه در جای دیگر می فرماید: (فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) (زمر/۱۷-۱۸). «بشارت ده آن گروه از بندگان را که وقتی سخنان مختلف شنیدند، از سخن خوب پیروی می کنند».

سرانجام باید از جمله های (مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) و (تَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ) چنین برداشت کرد که آنچه مورد نیاز بنی اسرائیل در مسأله هدایت و تکامل بود، در تورات

وجود داشت، ولی آن به این معنا نیست که کاملترین برنامه ها را، حتی نسبت به امت دیگر که پس از امت موسی آمدند، دارا بوده است.

نیز یاد آور می شویم که «کل شیء» در این آیه و در آیه ای که قرآن را توصیف کرده و می فرماید: (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) (نحل/۸۹)، امور مربوط به هدایت و تکامل مردم است که شأن یک کتاب آسمانی است درباره آن سخن بگویند. اما بیان موضوعاتی که از قلمرو این هدف بیرون است، در رسالت کتاب آسمانی نیست و لفظ «شیء» شامل آن نیست.

صفات تورات در قرآن

خداوند یاد آور می شود که به موسی کتاب و فرقان دادیم. مقصود از کتاب، تورات است و مقصود از فرقان همان معجزات و بیاناتی بود که با آن برای اثبات حقایق خود برانگیخته شده بود. احتمال دارد مقصود از آن همان تورات باشد؛ چنانکه قرآن نیز به این صفت، توصیف شده است: (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا) (فرقان/۱) «بزرگوار است خداوندی که فرقان را بر بنده خاص خود نازل فرمود تا اینکه مردم جهان را بیم دهد».

در آیه بعد سه ویژگی برای تورات بیان شده است:

۱_ (هدی)؛ مایه های هدایت است.

۲_ (نور)؛ چراغی است فرا راه مؤمنان.

۳_ (يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّاتُّونَ وَالْأَحْبَارُ)؛ با تورات سه گروه داوری می کنند:

۱_ پیامبرانی که میان بعثت موسی تا مسیح یا پیامبر اکرم برای هدایت مردم برانگیخته شده اند.

۲_ عالمان الهی.

ص : ۱۵۲

۳_ دانشمندان برگزیده از یهود.

بنابراین تورات کتاب تشریحی بنی اسرائیل بود و پیوسته پیامبران بنی اسرائیل به وسیله آن حکم می کردند.

در آخر آیه یاد آور می شود که دانشمندان برگزیده، حافظان تورات و شاهدان بر مضامین آن هستند، و در مورد اختلاف باید به آنان مراجعه کرد: (بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ).

۴_ (بصائر للناس و هدی و رحمة) «مايه های بصیرت و بینایی و رحمت خداست».

۲- درخواست رؤیت خدا از جانب سران بنی اسرائیل

اشاره

از مسائل استوار و روشن قرآن، امتناع رؤیت خداست. این کتاب آسمانی با مسأله رؤیت با تندی خاصی برخورد کرده است و هر کجا پای رؤیت خدا به میان آید، آن را انکار می نماید. از باب نمونه آیات زیر را یاد آور می شویم:

(يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ) (نساء/۱۵۳). «اهل کتاب در خواست می کند که برای آنان کتابی از آسمان فرود آری (ناراحت مباش) همین گروه از موسی بزرگتر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده. پس به خاطر این سؤال بی مورد صاعقه آنان را گرفت».

قرآن این درخواست را سفیهانه و ابلهانه معرفی می کند و از زبان موسی، آنگاه

ص : ۱۵۳

که قوم او درخواست رؤیت کردند و صاعقه آنان را کشت، چنین نقل می کند: (أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الشَّفَهَاءُ مِنَّا) (اعراف/۱۵۵). «آیا ما را به خاطر کارهایی که ابلهان انجام داده اند نابود می کنی».

این نوع سخن گفتن در باره رؤیت، حاکی از این است که قرآن آن را غیر ممکن می داند.

با توجه به این باید دید انگیزه موسی از درخواست رؤیت چه بود؟ آیا حضرت موسی بدون آگاهی از امتناع آن درخواست رؤیت نمود؟ یا اینکه انگیزه دیگری او را وادار به درخواست رؤیت کرد؟ اینک آیات مربوط به این بخش:

۱_ (وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي وَ لَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ). (اعراف/۱۴۳)

۲_ (وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّايَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الشَّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَ لِيُنَّا فَاعْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ) (اعراف/۱۵۵).

۳_ (إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ).

۴_ (ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ). (بقره/۵۵-۵۶)

ترجمه آیات

۱_ آنگاه که موسی به میقات و میعادگاه مشخص آمد و پروردگار با او سخن گفت. موسی گفت: خدایا خود را به من بنما تا به تو بنگرم. خطاب

آمد، تو نمی توانی مرا ببینی، ولی (برای آزمایش) به کوه بنگر، اگر او بر جای خود مستقر ماند به زودی مرا می بینی. وقتی خدای موسی بر کوه تجلی کرد، آن را متلاشی ساخت. موسی بیهوش افتاد. آنگاه که به هوش آمد، گفت: بارالها! تو پیراسته و برتر از رؤیت می باشی. من به درگاه تو بازگشتم و من نخستین کسی هستم که به برتری تو از رؤیت ایمان دارم.

۲_ موسی هفتاد مرد از قوم خود برای میعادگاه برگزید. آنان را صاعقه (به جرم درخواست رؤیت خدا با چشم) درگرفت. موسی در این حال گفت: پروردگارا! اگر می خواستی آنها و مرا قبل از آمدن به میقات هلاک می کردی، آیا ما را به خاطر کار سفیهان هلاک می کنی؟ این کار جز فتنه و امتحان تو نیست. در این امتحان هر کس را بخواهی گمراه و هر کس را بخواهی هدایت می کنی. تویی سرپرست و مولای ما. ما را ببخش و بر ما رحم کن تو بهترین آمرزندگان.

۳_ آنگاه که به موسی گفتید: ای موسی ما به رسالت تو از جانب پروردگار ایمان نمی آوریم، مگر اینکه خدا را آشکارا ببینیم، صاعقه شما را آشکارا گرفت در حالی که می نگرستید.

۴_ بعد شما را پس از مرگ زنده کردیم؛ شاید سپاسگزار باشید.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

آنچه ذکر شد، آیاتی است مربوط به درخواست رؤیت از خدا؛ چه از جانب موسی و چه از جانب قوم او. و از صدر اسلام تا کنون این آیات مورد بحث و بررسی قرار گرفته و منکران و معتقدان به رؤیت، به درخواست موسی استناد کرده اند. جای شگفتی است که یک آیه، مستند دو نظریه متضاد باشد و این حاکی از این است که در مجموع آیات دقت کافی نشده و از شیوه تفسیر موضوعی بهره گیری نشده است. اینک ما با توجه به قراین موجود در آیات به تفسیر آنها می پردازیم:

موسی مدعی بود که من کلام خدا را می شنوم و این بار که به میقات می روم، کتابی به همراه خواهم آورد. از آنجا که او از طبیعت قوم خود، که لجاج و عناد است، آگاهی کامل داشت، هفتاد نفر برگزید تا شاهد جریان باشند. یعنی هم تکلم خدا را با موسی بشنوند و هم نزول تورات را مشاهده کنند. طبعاً این هفتاد نفر از برگزیدگان قوم او بودند که آمار آنها به هفتصد (۱) هزار می رسید. وقتی همگان به میقات آمدند و تکلم خدا را با موسی احساس کردند، در این موقع روح لجاجت و جهالت آنها گل کرد و گفتند: ما به این کار اکتفا نمی کنیم، مگر اینکه خدا را به چشم خود ببینیم و چون در این کار لجاجت و اصرار ورزیدند، صاعقه آنها را هلاک نمود؛ چنانکه می فرماید: (وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ) (بقره/۵۵).

و نیز می فرماید: (...فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ) (نساء/۱۵۳).

این دو آیه حاکی است که پس از درخواست رؤیت حسی، صاعقه آسمانی آنان را کشت. از این طریق می توان اجمال آیه دیگر را بر طرف کرد. آیه ای که حاکی از استیلاي «رجفه» بر قوم موسی است. رجفه هر چند به معنی لرزه شدید است، ولی معلول صاعقه بوده که به دنبال آن لرزش شدیدی بر آنها مستولی شد. از مقایسه این دو آیه می توان گفت: نزول «رجفه» پس از صاعقه به دنبال سؤال رؤیت بوده است؛ هر چند در خود این آیه از علت نزول صاعقه نامی برده نشده است؛ چنانکه می فرماید: (وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ ...).

درخواست لجوجانه بنی اسرائیل سبب شد که آنان مشمول قهر خدا شوند

وجسدهای بی جان آنان در مقابل چشمهای موسی به زمین افتاد.

در چنین شرایط موسی چهار مطلب را مطرح کرد و با خدای خود چنین گفت:

۱_ اگر مشیت الهی بر این تعلق گرفته بود که آنها نابود شوند، ای کاش این کار قبل از میقات و در مقابل دیدگان خود بنی اسرائیل انجام می گرفت. زیرا من چگونه به سوی قوم خود برگردم و از کشته شدن هفتاد نفر گزارش دهم و بگویم که آنها به خاطر عناد و لجاج، مسمول قهر الهی شدند. چنانکه می فرماید: (قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّايَ). «ای کاش آنها و مرا قبلاً نابود می کردی».

در اینجا این سؤال مطرح می شود که صاعقه تنها دامنگیر اصحاب موسی شده بود نه خود موسی، پس چرا در این پیشنهاد خود را نیز بر آنان عطف می کند: (لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّايَ).

پاسخ این است که هر چند صاعقه دامنگیر او نشده بود، ولی اگر موسی با همان حال به سوی قوم خود باز می گشت، نابودی در کمین او بود. تو گویی چنین می گوید: اکنون که بناست آنها و من (هر چند به دو علت) کشته شویم، چه بهتر اینکه قبلاً انجام می گرفت.

۲_ خداوندا! نباید ما را به خاطر کار ابلهان نابود کنی. در اینجا مقصود از «ما» چیست؟ ظاهراً مقصود خود اوست، یعنی شایسته مقام ربوبی نیست که موسی به خاطر کارهای ناشایست ابلهان قوم خود در آستانه هلاکت قرار گیرد.

در اینجا احتمال دیگری نیز وجود دارد که مراد از ضمیر «أَنْهَلِكُنَا» همه حاضران در میقات باشد و موسی با عرض پوزش یاد آور می شود که این گروه، مردم ابله و نادان می باشند و شایسته مقام رحمت خداوندی نیست که نادانها را به خاطر کارهای ناشایسته آنان نابود کند و این که آنان را به خود نسبت می دهد، به خاطر ارتباط قومی و پیوند رهبری است.

۳_ سرانجام موسی این حادثه را امتحان تلقی می کند. امتحانی که گروهی را هدایت و گروهی را به گمراهی می کشد. گروهی پیروز و گروهی مردود می شوند. در حقیقت حاضران در این بخش از عمر به خوبی از عهده امتحان بر نیامده و مردود شدند. درحالی که موسی بر هدایت سابق خود باقی ماند؛ چنانکه می فرماید: (إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ).

۴_ پیامبران مظاهر رحمت حق هستند و از گرفتاریهای قوم خود رنج می برند. از این جهت برای هفتاد نفر در پوشش طلب رحمت، برای خود طلب آموزش می کند؛ چنانکه می فرماید: (أَنْتَ وَآئِنَا فَاعْفُرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ).

موسی و درخواست رؤیت

تا اینجا با مفاد و نکات آیات مربوط به رؤیت آشنا شدیم و روشن گشت که قرآن پیوسته با مسأله رؤیت حسی خداوند با لحن انکار و نکوهش روبرو می شود. ولی مسأله مهم در آیه دیگر است و آن درخواست رؤیت خدا از جانب خود موسی است، در اینجا قائلان به جواز رؤیت می گویند: درخواست موسی حاکی از آن است که رؤیت ممکن بود و اگر محال بود، هرگز حضرت کلیم آن را از خدا درخواست نمی کرد.

منکران رؤیت می گویند: این استدلال در صورتی صحیح است که حضرت موسی با انگیزه واقعی و بدون فشار از خارج دست به چنین کاری زده باشد و اگر سؤال او به خاطر فشار قوم خود باشد، چنین درخواستی دلیل بر امکان نخواهد بود. چگونه می توان گفت موسی با انگیزه واقعی چنین درخواستی را کرده است، در حالی که دو آیه پیش بیانگر این است که او چنین درخواست را کار سفیهانه دانست و گفت: (أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ).

گذشته از این چگونه می توان رؤیت خدا را امر ممکن دانست، در حالی که

خدا در پاسخ سؤال او گفت: (لَنْ تَرَانِي): «هیچگاه مرا نخواهی دید» و حرف «لن» در لغت عرب برای نفی ابد است؛ چه در دنیا و چه در آخرت.

این گفتگوهای طرفین است و طبعاً منطق طرف دوم قوی و نیرومند است. ولی باید موضع آیه را از نظر زمان سؤال روشن کرد و اینکه موسی در چه هنگامی این درخواست را از خدا کرد؟

از بررسی مجموع آیات به دست می آید که سران بنی اسرائیل ایمان خود به نبوت موسی را متوقف بر رؤیت خدا کردند و سرانجام به قهر الهی گرفتار شده و با دعای موسی زنده شدند. در چنین شرایط باز دست از لجاجت برنداشتند و از موسی خواستند تا او خود درخواست رؤیت نماید. و شاید احتمال می دادند که عذاب پیشین به خاطر این بود که آنان درخواست رؤیت کرده بودند و هرگاه این درخواست از سوی موسی باشد، خشم الهی رابه دنبال نخواهد داشت، یا آنها قدرت رؤیت الهی را ندارند، ولی حضرت موسی دارد.

حال سؤال می شود رؤیت موسی برای آنان چه سودی خواهد داشت؟ در اینجا دو احتمال وجود دارد و آن اینک:

۱_ اگر موسی درخواست رؤیت کند و خدا را ببیند و به آنها گزارش کند، گزارش او را می پذیرند.

۲_ اگر موسی درخواست رؤیت کند و او را ببیند، آنان نیز خواهند دید؛ همان طور که خدا با موسی سخن گفت و موسی شنید و آنان نیز شنیدند. در حقیقت یک قیاس باطل (قیاس رؤیت به تکلم) آنان را به این درخواست برانگیخت.

گواه اینکه این درخواست بر اساس انگیزه واقعی نبوده، بلکه فشار بنی اسرائیل او را بر چنین کار وادار کرد، این است که خدا با موسی با نرمی پاسخ گفت و فرمود: (لَنْ تَرَانِي). و هرگز صاعقه ای نیز فرود نیامد و فقط برای اینکه ایمان موسی بر عدم رؤیت به نهایی ترین حد برسد، حادثه ای ترسیم کرد و آن اینکه نور خدا بر

کوه تجلی کرد. کوه با آن صلابت مقاومت نکرد و از هم پاشید و موسی نیز غش کرد و به صورت عین الیقین روشن گردید که دیدگان انسانی امکان و یارای دیدن خدا را ندارد. وقتی کوه با آن صلابت از هم پاشید، تکلیف انسان ضعیف روشن است.

در اینجا ممکن است سؤال شود که این درخواست رؤیت طبعاً در کنار بنی اسرائیل بوده و آنها نیز این نور را به گونه ای مشاهده کرده اند، آیا آنان نیز دچار بیهوشی شدند یا نه؟

ممکن است گفته شود این تجلی فقط برای موسی رخ داده، نه برای دیگران و خدا آن توانایی را دارد که دایره تجلی را محدود کند و در نتیجه اثر آن نیز محدود شود.

اهل عرفان در اینجا تفسیر دیگری دارند و باید آن را بطن آیه دانست و آن اینکه، تجلی خدا بر کوه در عوالم دیگر رخ داد و موسی نیز این تجلی را در غیر عالم ماده مشاهده کرد و همین سبب شد که او بیهوش شود و دیگران به همان حال عادی بمانند. (۱)

آخرین سؤال این است که اگر درخواست موسی پس از درخواست بنی اسرائیل بوده چرا این درخواست در آیه ۱۴۳ سوره اعراف و درخواست بنی اسرائیل در آیه ۱۵۵ آمده است؟ در حالی که نظم طبیعی عکس آن را اقتضا می کند.

پاسخ این است که خداوند در سوره اعراف از (آیه ۱۰ تا ۱۵۶) به بیان سرگذشت موسی می پردازد. یعنی سرگذشت موسی را با آیه (ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ) آغاز می کند و با آیه (وَ اَكْتُبْنَا لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً) که گفتار موسی است پایان می دهد. بنابراین محور سخن، موسی و زندگانی و تلاشهای اوست. لازمه چنین محوری این است که آنگاه که از میقات

سخن می گوید و می فرماید: (وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً) درخواست خود موسی را به هر انگیزه ای بود مطرح کند و بگوید: (وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ) نه لجاجت بنی اسرائیل را. لذا پس از این جریان، دنباله سرگذشت، یعنی بازگشت موسی به سوی قوم خود و گرفتاری هارون را بیان می کند. آنگاه که از مجموع سرگذشت، که موسی محور آن است، فارغ می شود و در پایان سرگذشت لجاجت قوم و مشروط کردن ایمان بر رؤیت خدا را مطرح می نماید.

از این جهت آنچه مربوط به موسی است در وسط داستان قرار گرفته و آنچه مربوط به هفتاد نفر از بنی اسرائیل است، در آخر داستان؛ یعنی حتی پس از سرگذشت «عجل» بیان شده است.

از این بیان روشن می گردد که موسی بیش از یک لقاء و یک میقات با خدا نداشته و همه پرسشها و درخواستها و امتناعها و لجاجتها در اینجا رخ داده است. نه اینکه یک بار برای خود درخواست رؤیت کرد و یک بار دیگر هم در لقاء و میقات دیگر، برای برگزیدگان بنی اسرائیل درخواست دیدن خدا را نموده است.

تفسیری که از این آیه انجام گرفت، استفاده نویسنده است از بیانات امام هشتم (علیه السلام) به مأمون و گفتار زمخشری در تفسیر کشاف. (۱)

ص : ۱۶۱

۱- [۱] صدوق، توحید، ص ۱۲۱-۱۲۲ و زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۵۷۳-۵۷۴.

اشاره

۱_ (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَرِّئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَرِّئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ). (بقره/۵۴)

۲_ (وَ إِذْ وَعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ). (بقره/۵۱)

۴_ (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِنَسْمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (بقره/۹۳).

۵_ (وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ).

۶_ (وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

۷_ (وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

۸_ (قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ).

۹_ (إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ).

١٠_ (وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ). (اعراف/١٤٨-١٥٣)

١١_ (قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ).

١٢_ (فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي).

١٣_ (قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَ لَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ).

١٤_ (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهَ مُوسَى فَنَسِيَ).

١٥_ (أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَ لَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا).

١٦_ (وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي).

١٧_ (قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى).

١٨_ (قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا).

١٩_ (أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي).

٢٠_ (قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لِابْرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي).

٢١_ (قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ).

٢٢_ (قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي).

۲۳_ (قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِفَنَّهُ ثُمَّ لَنْنَسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا).

۲۴_ (إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا) (طه/ ۸۵- ۹۸).

ترجمه آیات

۱_ به یاد آر آنگاه که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من حقا که شما با گزیدن گوساله به عنوان معبود، بر خویشتن ستم کردید. به سوی پروردگار خود باز گردید، خویشتتها را بکشید. این برای شما پیش خدایتان خوب (کفاره گناه) است، اگر این کار را انجام دهید. خداوند به شما نظر رحمت خواهد کرد، او توبه پذیر و مهربان است.

۲_ به یاد آرید آنگاه که ما به موسی چهل شب را وعده کردیم (هنوز مدت به پایان نرسیده بود) که گوساله را در غیاب او به عنوان معبود برگزیدید. در حالی که شما ستمگر بودید.

۳_ موسی با دلایل به سوی شما آمد، ولی در غیاب او گوساله را معبود خود برگزیدید، در حالی که ستمگر بودید.

۴_ به یاد آرید آنگاه که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر بالای سر شما برافراشتیم (آن چنانکه تصور می شد در حال سقوط است) آنچه را به شما دادیم با قوت بگیرید، پیامهای خدا را بشنوید. گفتند: شنیدیم. و مخالفت کردیم. به خاطر کفر درونی علاقه به گوساله در جانهای شما تزریق شده است. به آنان بگو: بد است چیزی که (تکذیب پیامبران الهی) ایمان شما به آن فرمان می دهد. اگر مؤمن باشید.

۵_ قوم موسی در غیاب او از زیور آلات خود مجسمه گوساله ای را که دارای صدای گاو بود، به خدایی گرفتند. نمی بینند که او با آنها سخن نمی گوید و آنان را به راهی هدایت نمی کند. این کار را کردند و از ستمگران بودند.

۶_ آنگاه که نادام شدند، وقتی دیدند گمراه شدند، گفتند: اگر پروردگار ما بر ما رحم نکند و ما را نبخشد از زیانکاران خواهیم بود.

۷_ آنگاه که موسی به سوی قوم خود خشمگین و اندوهناک برگشت، گفت: چه جانشینان بدی برای من بودید (طبق گفتار من رفتار نکردید). آیا در امر خدای خود شتاب نمودید. والواح را بر زمین انداخت و از فرط خشم سر برادرش هارون را به سوی خود کشید و هارون گفت: ای فرزند مادرم در غیاب تو قوم مرا ناتوان شمردند، تو با خشم خود دشمنان مرا شادمان مکن و مرا جزء مردم ستمکار مشمار.

۸_ موسی گفت: خدایا من و برادرم را ببخش و در رحمت خود وارد ساز که تو ارحم الراحمین هستی.

۹_ آنگاه موسی با صدای بلند گفت: آنان که گوساله را معبود خود ساخته اند به زودی خشمی از پروردگارشان و خواری در زندگی دنیا، نصیبشان می شود. این چنین دروغگویان را کیفر می دهیم.

۱۰_ آنان که مرتکب عمل بد شدند، سپس توبه کرده و ایمان آورده اند، خدا پس از توبه آنان (نسبت به آنها) بخشاینده و مهربان است.

۱۱_ ما قوم تو را در غیاب تو آزمودیم و سامری، آنها را گمراه کرد.

۱۲_ موسی به سوی قوم خود خشمگین و اندوهناک بازگشت و گفت: ای قوم من مگر پروردگار شما به شما وعده نیکو نداد؟ آیا مدّت جدایی من طولانی شد یا با این عمل خواستید خشم خدا متوجه شما شود؟ به وعده ای که به من داده بودید عمل نکردید.

۱۳_ بنی اسرائیل در پاسخ گفتند: ما به میل و اختیار خود خلف وعده نکردیم، بلکه ما مقداری از زر و زیور قوم فرعون را همراه داشتیم. ما آنها را به دور ریختیم (سامری از این فرصت استفاده کرد) آنها را برای ذوب در دیگی ریخت.

۱۴_ نتیجه این شد که برای آنان مجسمه گوساله ای را که دارای صدای گاو بود، بیرون آورد و گفت: این خدای شما و خدای موسی است. سامری عهد خود را با موسی فراموش کرد.

۱۵_ آیا نمی بینند که این گوساله بی روح به گفتار آنان توجه ندارد و سود و زیانی به آنان نمی رساند؟

۱۶_ وهارون قبلاً به آنها گفت: ای قوم من در بوتۀ آزمایش قرار گرفته اید و خدای شما همان خدای بخشنده است. از من پیروی کنید و از من فرمان ببرید.

۱۷_ بنی اسرائیل در پاسخ گفتند: ما بر عبادت گوساله پایدار خواهیم بود تا موسی به سوی ما باز گردد.

۱۸_ آنگاه که موسی بازگشت، به هارون گفت: چه چیز تو را آنگاه که دیدی بنی اسرائیل گمراه شدند.

۱۹_ از پیروی من باز داشت؟ آیا با فرمان من مخالفت کردی؟

۲۰_ گفت: ای فرزند مادرم! ریش و سر مرا نگیر، من از آن ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و به دستور من عمل نکردی.

۲۱_ موسی رو به سامری کرد و گفت: ای سامری نقش تو در این کار چه بود؟

۲۲_ گفت: شناختم آنچه را آنان ندانستند، گرفتم مثنی از اثر پای رسول را سپس آن را افکندم، نفس من این عمل را بر من آراست.

۲۳_ م_وَس_ی_ب_ه_ا_و_گف_ت_: از میان ما بیرون برو. تو در زندگی دچار بیماری ای می شوی که هرکس نزدیک تو آمد، به او بگویی: نزدیک مشو. و برای تو میعاد است در آخرت که تخلف نخواهد پذیرفت. اکنون به این خدایت بنگر که پیوسته او را عبادت می کردی، آن را در آتش می سوزانم و خاکسترش را در دریا می ریزم.

۲۴_ خدای شما خدایی است که جز او خدایی نیست، بر همه چیز داناست.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

موسی برای دریافت تورات همراه با هفتاد نفر به میقات رفت. اما هنوز چهل

روز به پایان نرسیده بود، که بنی اسرائیل به دنبال اندیشه پرستش خدای محسوس رفتند، که در آغاز ورود به صحرای سینا به موسی پیشنهاد کرده بودند، مجسمه طلایی گوساله ای را که فردی از آنان به نام سامری ساخته بود، پرستش کردند و عملاً تمام زحمت پیامبر خود را بر باد دادند.

زمینه گرایش به بت پرستی در آنان وجود داشت. زیرا سالیان درازی در مصر با چشم خود می دیدند که مصریان بتها و مجسمه هایی را می پرستیدند. پس این اندیشه در مدّت اقامت در مصر به آنان تزریق شده بود و تو گویی خمیره جانشان شده بود. به تعبیر قرآن: (وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ) «گوساله پرستی به آنان تزریق شده بود». از طرف دیگر سی شب به پایان رسید و موسی باز نگشت. شایعه مرگ موسی نیز بر بازگشت آنان به بت پرستی کمک کرد.

از طرف سوّم بنی اسرائیل به خاطر خفت و ذلّتی که به آنان وارد شده بود، از نظر دانش در سطح بسیار پایینی بودند و با اندک تبلیغی از این سو به آن سو می شدند.

در آیات سوره بقره مسأله پرستش گوساله به اشاره مطرح شده است، نه به صورت بیان داستان. در حقیقت آنگاه که قرآن وضع بنی اسرائیل عصر رسالت را بیان می کند و اعمال ننگین آنان را می شمارد، می گوید: شماها چنین و چنان کردید. در موردی فرمود: (بَاتَّخَذِكُمُ الْعِجْلَ) در مورد دیگر فرمود: (ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ) و در مورد سوّم از ریشه بت پرستی در روان آنان گزارش می دهد: (وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ). سرانجام در آخرین آیه سوره بقره می فرماید: (بِئْسَ مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). و مفاد این جمله این است که اگر واقعاً مدعی هستید که از روی ایمان به تورات، دست به جنایت زده و پیامبران الهی را می کشید، حرام خدا (ربا) را حلال می شمارید و پیامبر اسلام را تصدیق نمی کنید (اگر ایمان شما به این کارها فرمان می دهد) به چیز بدی فرمان

می دهد، و چون ایمان به چیز بدی فرمان نمی دهد، پس شما ایمان ندارید.

این قسمت در سوره بقره است، ولی در سوره های اعراف و طه این سرگذشت ننگین به تفصیل بیان شده است.

پرستش گوساله در سوره اعراف و طه

سوره اعراف جریان را این گونه بیان می کند: قوم موسی پس از او از زر و زیوری که داشتند، جسد گوساله ای را که دارای صدا بود به معبودی برگزیدند: (وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ). (۱)

قرآن درک و شعور آنان را چنین بیان می کند: آنان به قدری پلید و کند ذهن بودند که با اینکه می دیدند این گوساله با آنان سخن نمی گوید و به راهی رهبری نمی کند، ولی آن را می پرستیدند، چنانکه می فرماید: (أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ).

موسی در میقات بود که این حادثه رخ داد و خدا موسی را از چنین جریان غم انگیزی با خبر ساخت و گفت: (قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ). «ما قوم تو را با عمل سامری در بوته امتحان قرار دادیم و سامری آنان را گمراه ساخت».

در حقیقت اقامت موسی در میقات، که برای او شیرین و فرحزا بود، با شنیدن این خبر به ناراحتی مبدل گشت. وقتی میقات پایان پذیرفت، با حالت اندوه

ص : ۱۶۸

۱- [۱] کلمه مِنْ در جمله «من حلیهم» ناظر به ماده ای است که گوساله از آن ساخته شد؛ چنانکه گفته می شود: الخاتم من فضه. و عجیب از نَجَارِ مصری است که «مِنْ» را به معنای بدل گرفته و گفته است: زیورها را گرفت و بدل آن گوساله ای به آنان داد. در حالی که در لغت عرب کلمه «مِنْ» در این گونه ترکیبها نشأیه است نه بدل. چنانکه می گوید: «الباب من خشبه». (قصص الأنبياء، ص ۲۲۲)

وخشم به سوی قوم خود بازگشت؛ چنانکه می فرماید: (وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا) (اعراف/۱۴۹) و نیز می فرماید: (فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا) (طه/۸۶).

با توجه به اینکه این جریان مربوط به سه دسته بود:

۱_ سامری که بت را ساخت و به بت پرستی دعوت کرد.

۲_ قوم موسی که فریب سامری را خوردند و گمراه شدند.

۳_ هارون که جانشین موسی بود و سرپرستی قوم به او سپرده شده بود.

واکنش موسی در برابر قوم خود در آغاز کار همان توبیخ و سرزنش بود که از هر دو سوره نقل می کنیم.

در سوره اعراف می فرماید:

(يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّبِعُوْا اٰيٰتِ الْكٰفِرِيْنَ ۗ اِنَّهُمْ كَانُوْا عَلٰى سَبِيْلٍ مُّبِيْنٍ ۗ لِيُذَمَّرُوْا عَلٰى الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ۗ اِنَّهُمْ كَانُوْا قَوْمًا يَّعْتَدُوْنَ ۗ) (اعراف/۳۱)

۲_ (اَعْجَلْتُمْ اَمْ مَّرَّ رَبُّكُمْ): «در فرمان پروردگارتان عجله نمودید».

۳_ (اِنَّ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا الْعِجْلَ سَيَبْتَغُوْنَ غَضَبًا مِّنْ رَبِّهِمْ وَذَلٰلَةً فِى الْحَيٰةِ الدُّنْيَا وَكَذٰلِكَ نَجْزِى الْمُفْتَرِيْنَ). «کسانی که گوساله را معبود خود ساخته اند، به همین زودی در زندگی این جهان، خشم و ذلّتی از طرف پروردگارشان به آنها می رسد».

و در سوره طه می فرماید:

۴_ (اَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا): «آیا پروردگارتان وعده نیکو به شما نداد؟».

۵_ (اَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ): «آیا جدایی من طولانی شد؟».

۶_ (اَمْ اَرَدْتُمْ اَنْ يَّجِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَاَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِىْ): «یا خواستید که عذابی از جانب پروردگارتان به شما نازل گردد که با وعده من مخالفت ورزیدید؟».

اکنون باید به تحلیل این نکوهشها پرداخت.

در گفتار نخست، آنان را به عنوان جانشینان بد توصیف می کند و می فرماید: (بَشِّرْ مَا خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي) وعلت آن روشن است. زیرا بر خلاف تعالیم موسی گام برداشتند. او پیامبر توحید بود و آنان به شرک گرویدند.

در گفتار دوم، یاد آور می شود که به فرمان پروردگارتان شتاب کردید: (أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ) این سخن را موقعی می گویند که یک انسان پیرو، در غیاب رهبر خود به کاری دست بزند که برخلاف منویات او باشد. می گویند: «چرا عجله کردی؟» البته این نه بدان معناست که می بایست صبر کرده باشید تا من برگردم آنگاه به شرک بگرایید، بلکه این نوعی تعبیر ملامت آمیز است و مقصود این است که چه انگیزه ای شما را به این کار عجولانه برانگیخت؟

در گفتار سوم، آنان را به نزول عذاب از طرف پروردگار و گسترش ذلت در زندگی دنیوی تهدید می کند؛ چنانکه می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ). مشروح غضب و ذلت در تفسیر آیه ۵۱ بقره خواهد آمد.

در پیام چهارم، وعده های نیکوی خدا را به بنی اسرائیل یاد آور می شود. وعده هایی که با آزادی از چنگال فرعون شروع شده و با ورود به سرزمین مقدس پایان می پذیرد. آیا شایسته مقام شکرگزاری این بود که غیر خدا را پرستش کنید؟! چنانکه می فرماید: (أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا).

در پیام پنجم، یاد آور می شود که جدایی من از شما خیلی طولانی نبود و نباید در این غیبت کوتاه من، تعالیم مرا به دست فراموشی بسپارید: (أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ).

در آخرین پیام می گوید: شما با پرستش گوساله عملاً خواستید خشم خدا را علیه خود برانگیزید و پیمانی که با من بسته بودید شکستید: (أَمَّا رَدُّتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي).

بنی اسرائیل در مقابل توبیخ های موسی، منطقی جز منطق کودکانه نداشتند و آن اینکه ما این عمل را به اختیار خود انجام ندادیم، بلکه مقداری زیور آلات از آل فرعون راهمراه داشتیم. ما آنها را به دور افکندیم و سامری نیز به دور افکند؛ چنانکه می فرماید: (قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوزَاراً مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاها فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ).

جمله نخست حاکی از یک منطق کودکانه است که می گویند: «انحراف ما از خط توحید اختیاری نبود». ولی در جمله دوم می گویند: «زیور آلاتی که از آل فرعون گرفته و همراه خود آورده بودیم به دور افکندیم». شاید مقصود این باشد که فکر کردیم دیگر به درد نمی خورد؛ ولی این احتمال از نظر آیات دیگر قرآن بعید است. زیرا معمولاً این نوع زیور آلات در اختیار زنان قرار می گیرد و علاقه زن به زیور آلات یک امر طبیعی است؛ چنانکه می فرماید: (أَوْ مَنْ يُنشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مَبِينٍ) (زخرف/۱۸) «آیا کسی که در زیور آلات نشو و نما می کند، در حالی که بیان آشکار و روشنی ندارد، با دیگران یکسان است؟»

احتمال دارد که سامری زرگر ماهری بود. بنی اسرائیل را با وعده خاصی فریب داد. زیور آلات آنان را گرفته بود، بدون اینکه مقصود خود را به آنان بگوید. از این جهت هم بنی اسرائیل وهم سامری زیور آلات خود را در آتش افکندند و بنی اسرائیل در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفتند و آن اینکه از آن زیور آلات، مجسمه گوساله ای را ساخت که دارای صدای گاو بود و گفت: «این است خدای شما و خدای موسی».

اینکه گفتیم بنی اسرائیل در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند، به خاطر لفظ «فا» در کلمه «فَاخْرَجَ» است. اگر سامری از اول هدف خود را به آنان گفته بود و آنان نیز به همین نیت زیور آلات در اختیار او قرار داده بودند، نمی توانستند با این جمله پوزش بخواهند. بنی اسرائیل با این جمله در مقام عذر خواهی هستند و این کلام در

صورتی رنگ عذر به خود می گیرد که در هنگام دور انداختن زیور آلات، از تصمیم سامری آگاه نباشند. اما اینکه سامری چگونه آنان را فریب داد و زیور آلات را گرفت، در آیات اشاره ای به آن، به چشم نمی خورد.

سرانجام هرچه باشد، این عذر کودکان پذیرفته نیست. مسلماً این بزهکاران برای تبرئه خود ناچارند عذرهایی هر چند ناموجه بتراشند. زیرا آنان می دیدند که عبادت گوساله بر ضد پیمانی است که با موسی بسته اند. گذشته از این هارون به آنان هشدار داد و گفت: «ای قوم من! شما به وسیله این عمل در بوته امتحان قرار گرفتید، خدای شما گوساله نیست، خدای شما همان خدای رحمان است». چنانکه می فرماید: (وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَاطِيعُوا أَمْرِي). (طه/۹۰)

همین پوزش طلبان در پاسخ هارون گفتند: ما فعلاً این گوساله را می پرستیم تا موسی باز گردد. چنانکه قرآن این جمله را چنین حکایت می کند: (قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى). (طه/۹۱)

از مجموع این سخنان روشن می شود که آنان در پرستش گوساله هرگز معذور نبودند و باید به کیفر اعمال خود برسند.

بازخواست موسی از برادرش هارون

تا این جا گفتگوی موسی با فریب خوردگان بنی اسرائیل روشن شد. اکنون ببینیم او با برادر خود چگونه رفتار کرد. از اینکه موسی به هنگام رفتن به میقات به او گفت: (وَاصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ) (اعراف/۱۴۲)، گویا می دانست که در غیاب او فتنه و فساد بر پا می شود و او برادر خود را نسبت به آن هشدار داد. یک چنین پیش بینی ممکن است مربوط به وحی نباشد، بلکه موسی این رهبر تیز بین، با توجه به روحیات قوم خود و از اینکه به هنگام فرود در بیابان سینا خواهان خدای

محسوس بودند، می توانست چنین انحرافی را در مورد آنان پیش بینی کند. او به هنگام مراجعت از میقات، در حالی که وحی او را از جریان گوساله پرستی بنی اسرائیل با خبر کرده بود، سخت خشمگین و ناراحت بود؛ به گونه ای که از فرط خشم و اینکه تمام زحمات او به باد رفته است، دو عکس العمل نشان داد. هدف او این بود که جنایتکاران از بزرگی گناه خود آشنا شوند. در حقیقت این دو عکس العمل جنبه تربیتی داشت و اگر چنین نمی کرد و برخورد او ملایم بود، شاید بنی اسرائیل بر همان بت پرستی خود باقی می ماندند. ولی آنگاه که بنی اسرائیل این دو نوع عکس العمل را از موسی در مورد دو چیز دیدند که نزد او بسیار مقدس و گرامی بودند، فهمیدند که گناه بسیار بزرگی را مرتکب شده اند و فوراً از آن بازگشتند و همگی گفتند: (لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (اعراف/۱۴۹).

این دو عکس العمل عبارت بودند از:

۱_ افکندن الواح تورات.

۲_ گرفتن سر و ریش برادر و کشاندن او به سوی خود.

تورات وحی الهی بود که از منزلت خاصی نزد موسی برخوردار بود و برادر او هارون، پیامبری بود معصوم که گرد گناه نمی گشت. با این وصف از فرط خشم برای تربیت بنی اسرائیل، تورات را بر زمین افکند و سر برادر را گرفت و با کمال تندی به او گفت: (قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي) (طه/۹۲-۹۳): «چه چیزی سبب شد، آنگاه که دیدی آنان گمراه شدند، از من پیروی نکنی (شدت عمل به خرج ندهی)؟! آیا با دستور من مخالفت کردی؟!»

اینجا بود که بنی اسرائیل از سرنوشت خود آگاه شدند و فهمیدند که کیفر سختی در کمین آنهاست.

هارون با کمال ملاحظت در برابر خشم برادر چنین گفت: فرزند مادرم! سر و ریش مرا مگیر! علت اینکه من شدت عمل به خرج ندادم این بود که از آن ترسیدم

که بگویی: «چرا میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و ملاحظه گفتار مرا نکردی»: (قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي). (طه/۹۴)

و در سوره اعراف سخن هارون را چنین بیان می کند: «بنی اسرائیل در غیاب تو مرا ناتوان شمردند و نزدیک بود مرا بکشند. با این کارت دشمنان مرا شاد مکن و مرا در شمار ستمگران قرار مده»: (قَالَ ابْنُ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوا عَفْوَنِي وَ كَادُوا يَمْتَلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (اعراف/۱۵۰).

سخنان عاطفی و محبت آمیز هارون از خشم موسی کاست. از این جهت برای خود و برادرش از خدا طلب مغفرت کرد و از خدا خواست که آنان را در رحمت خود وارد سازد: (قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) (اعراف/۱۵۱).

در این شرایط بود که با روی باز با برادر سخن گفت و الواح را از روی زمین برداشت؛ الواحی که مایه های هدایت و رحمت در آن فراوان بود؛ چنانکه می فرماید: (وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَحَ وَ فِي نُسخَتِهَا هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِربِّهِمْ يَرْهَبُونَ) (اعراف/۱۵۴).

گفتگوی موسی با سامری

در آغاز سخن یاد آور شدیم که اطراف این جریان را مثلثی تشکیل می داد که دو ضلع آن بنی اسرائیل و جانشین او هارون بود و ضلع سوم آن جنایتکاری به نام «سامری» بود که با ساختن گوساله آنان را از طریق توحید منحرف کرد. موسی پس از فراغت از دو ضلع نخست، رو به سامری کرد و گفت: چه کاری را انجام دادی: (قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ)؟ او در پاسخ چنین گفت: (قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي): «دیدم آنچه را

بنی اسرائیل ندیدند. مثنی از اثر رسول را برداشتم و آن را افکندم و این چنین نفس من این کار را در نظرم جلوه داد».

مقصود از این جمله ها چیست؟ مفسران دو احتمال داده اند که هیچ کدام استوار به نظر نمی رسد. و خدا از آن آگاه است.

احتمال اول این است که می گویند وی گفت: به هنگام آمدن لشکر فرعون به کنار دریا، من جبرئیل را بر مرکبی دیدم که برای تشویق آن لشکر به ورود به جاده های خشکیده دریا در پیشاپیش آنان حرکت می کرد. قسمتی از خاک زیر پای مرکب او را برگرفتم و آن را در درون مجسمه گوساله افکندم. این صدای گوساله از برکت آن است.

بیشتر مفسران این احتمال را پذیرفته اند، ولی آیا یک فرد عادی می تواند فرشته مجسم را ببیند؟ فرض می کنیم که می تواند ببیند، لکن این پرسش پیش می آید و آن اینکه سامری مگر از بنی اسرائیل نبود؟ در حالی که آیات گذشته شهادت داد که بنی اسرائیل از دریا گذشته بودند که آل فرعون رسیدند و به گمان اینکه راه خشک است به مسیر خود ادامه دادند و غرق شدند. در این صورت سامری در چه موقع توانست از پشت سر مرکب جبرئیل بیاید و خاکی از اثر پای آن بردارد؟

گذشته از این از کجا فهمید که اثر پای اسب جبرئیل دارای چنین خاصیتی است که اگر بر جمادی ریخته شود به صدا در می آید؟

اصولاً احتمال دارد که صدای گوساله مصنوعی به خاطر تعبیه دستگاه صدایی در داخل آن بود که به هنگام خروج هوا با فشار، صدای گاو می داد. امروزه این مسأله در اسباب بازی کودکان فراوان است.

احتمال دیگر اینکه من به آثار (تعالیم) رسول یعنی موسی، مؤمن بودم ولی آنگاه که به فکر ساختن گوساله برای بنی اسرائیل افتادم، این تعالیم را به دور ریختم و این کار در نظرم زیبا جلوه کرد. در این صورت رسول به معنی پیامبر خواهد بود

و مقصود از «اثر» تعالیم اوست. همچنان که مقصود از «قبضت قبضه» ایمان به برخی از تعالیم رسول می باشد و مقصود از «نبدتها» ترک تعالیم اوست.

حق این است که این احتمال بسیار دور از ظاهر آیه و تأویل است. باید صبر کرد تا به مرور زمان ودقت در آیات، مفهوم آیه برایمان روشن شود.

مجازات سامری

چنانکه می دانیم باید کیفر با جرم یک نوع هماهنگی داشته باشد. کیفر انسانی که مایه شرک و ارتداد انبوهی از بنی اسرائیل گردید، باید بسیار عظیم و سنگین باشد. مثلاً هم باید در این جهان به کیفر خود برسد، و هم در جهان دیگر دچار عذاب شدید گردد. قرآن برای او دو مجازات سنگین و یک عکس العمل نقل می کند که به ترتیب یاد آور می شویم:

۱_ موسی به او گفت: «تو به همین زودی دچار بیماری خاصی می شوی که از دیدار مردم وحشت می کنی و هر کس به تو نزدیک شود، به او می گویی: بامن تماس مگیر» : (قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ).

۲_ عذاب دردناکی در روز رستاخیز در کمین توست، عذابی که تخلف پذیر نخواهد بود: (وَ إِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ): «میعادی با توست که از آن تخلف نخواهی کرد».

۳_ معبود را که مدت ها پرستش کردی، می سوزانم و آن را به دریا می ریزم: (وَ انْظُرْ إِلَى إِلٰهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا). (طه/۹۷)

معبود او مجسمه طلایی بود، و سوزاندن مجسمه ذوب آن بود که از آن حالت بیرون آید و برای اینکه باقیمانده های آن مورد پرستش قرار نگیرد، تصمیم می گیرد که همه را به دریا بریزد.

واز این طریق، گردا گرد این مرد پلید خطی کشیده شد که کسی با او تماس نگیرد و بار دیگر به وسوسه دیگران نپردازد.

آیا کار در همین جا پایان پذیرفت، یا از این گروه پست و پلید زهر چشمی گرفته شد که ریشه فکر بازگشت به بت پرستی به طور کلی سوزانده شد؟ شکی نیست که اگر مردان را گوشمالی نمی دادند و به توبیخ لفظی اکتفا می شد، خطر بازگشت به بت پرستی باقی می ماند. از این جهت موسی در نخستین لحظه ملاقات به آنان چنین گفت:

۱_ (إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلُّهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ) (اعراف/۱۵۲).

«کسانی که گوساله را معبود خود گرفته اند، به همین زودی در این جهان مشمول عذاب الهی و ذلت می شوند و ما این چنین افترازندگان را کیفر می دهیم».

۲_ (وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ) (اعراف/۱۵۳). «کسانی که کار زشت انجام داده سپس راه توبه را پیش گرفته اند، پروردگار تو پس از آن بخشنده و مهربان است».

این عذاب و ذلت که به همین زودی دامنگیر آنها خواهد شد چیست؟ اجمال این سخن به وسیله آیه پنجاه و چهارم از سوره بقره مرتفع می شود. در آنجا به پرستندگان «عجل» چنین خطاب می کند: «باید توبه کنید و خود را بکشید و این برای شما خوبست زیرا خدا از دریچه رحمت به سوی شما باز گشته است. او توبه پذیر و مهربان است.» (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) (بقره/۵۴).

مفسران در تفسیر جمله (فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) وجوه مختلفی را ذکر کرده اند که

۱_ اشخاصی که گوساله نپرستیده بودند، آنان را که پرستیده و توبه کرده بودند بکشند و توبه آنها همین بود که کشته شوند.

درست است که خداوند در آیه ۱۵۳ سوره اعراف، پذیرش توبه را نوید می دهد و می گوید: خداوند توبه افراد گنهکار را می پذیرد، ولی توبه مراحل دارد. در برخی از مراحل، با پذیرش توبه کیفر دنیوی حذف نمی شود.

اشکال این وجه این است که از نظر ظاهر آیه، مورد خطاب پرستشگران گوساله است و آنها باید خویشان را بکشند. در این صورت چگونه می توان گفت مقصود این است که افراد مبرا از پرستش، پرستشگران را که توبه کرده اند بکشند؟ دقت در خطاب آیه که روی سخن با آن گروه مرتد و خطاب کشتن متوجه آنهاست، این وجه را دور از صواب جلوه می دهد.

۲_ گروه مؤمن آن گروه را که به پرستش گوساله اصرار میورزیدند و هنوز از آن دست نکشیده بودند، بکشند. اشکالی که متوجه نظریه نخست بود، متوجه این نظر نیز هست. زیرا یاد آور شدیم که خطاب، متوجه پرستندگان گوساله است. چه جمله ای روشن تر از اینکه می گوید: (إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...) بنابر این کشته باید از همین گروه پرستشگر باشد، نه گروه مؤمن و پیراسته از پرستش بت.

گذشته از این از آیه ۱۴۹ سوره اعراف استفاده می شود که همه منحرفان پس از آمدن موسی، از عبادت «عجل» دست کشیدند؛ چنانکه می فرماید: (وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (اعراف/۱۴۹). «هنگامی که حقشان کف دستشان نهاده شد و دیدند که گمراه شده اند، گفتند: اگر پروردگار ما رحم نکند و ما را نبخشد، ما از زیانکاران خواهیم بود». در این صورت چگونه می توانیم بگوییم مقتولها، همان افراد پرستش

کننده عجل می باشند؟

ما تصور می کنیم که هر دو تفسیر با ظاهر آیه تطبیق نمی کند و احتمال سوم که هم اکنون یاد آور می شویم، با ظاهر آیه بیشتر تطبیق می کند.

۳- مرتدان از بنی اسرائیل برای تکمیل توبه خود موظف شدند که خود را بکشند. به این معنی یا هر شخصی خود را بکشد و یا یکدیگر را بکشند. در این صورت خطاب به خود پرستشگران می باشد و آنها مأمور شدند که همدیگر را بکشند. این نظر با ظاهر تورات نیز موافق است که می فرماید: «دعا إليهم من يرجع إلى الرب فأجابه بنو لاوي فأمرهم بأن يأخذوا السيوف ويقتل بعضهم بعضاً».

وهرگز نباید چنین دستور را با پذیرش توبه، که در سوره اعراف آمده، مخالف دانست؛ زیرا ممکن است همین عمل مکمل توبه بوده باشد.

۷- چهل سال سرگردانی در بیابان سینا

اشاره

حضرت موسی در راه هدایت قوم خود با مشکلات فراوانی روبرو می شد. او بزرگترین خطر را (بازگشت بنی اسرائیل به بت پرستی) با درایت خاص پشت سر نهاد و مانند یک انقلابی به موقع تصمیم گرفت و ریشه ناپاک شرک را سوزاند و با اعدام مرتدان، درس عجیبی به دیگران داد. اکنون وقت آن رسیده است که آنان را به سرزمین «موعود» فلسطین ببرد. سرزمینی که قرآن از آن (الأرض المقدسه) نام می برد و در آیه دیگر (۱) آن را با جمله (بَارَكْنَا حَوْلَهُ) توصیف می کند.

وارد شدن در چنین سرزمین به آسانی صورت نمی پذیرد. این سرزمین در

ص : ۱۷۹

اختیار گروهی به نام «عمالقه» بود که از نژاد سامی بودند و مدتها در شمال شبه جزیره عربستان زندگی کرده اند.

افرادی از بنی اسرائیل به عنوان تحقیق از شرایط حاکم بر منطقه، اعزام شدند. آنها به هنگام بازگشت از قدرت فوق العاده ساکنان آن سرزمین سخن گفتند و همین سبب شد که بنی اسرائیل از حرکت به سوی سرزمین موعود خود داری کنند و بگویند: «ما را یارای مقاومت و نبرد با آنان نیست.» حتی با کمال وقاحت به موسی بگویند: «تو با خدایت بروید نبرد کنید و دشمن را بیرون رانید، آنگاه ما پشت سر شما وارد می شویم».

درست است که گزارش از نیروهای موجود در منطقه، در کیفیت تصمیم گیری آنان مؤثر بود، ولی این تأثیر نسبت به روحیه ای که بر بنی اسرائیل حکومت می کرد، ناچیز بود.

بنی اسرائیل سالیان درازی در اسارت فرعون بودند. به زندگی ذلتبار عادت کرده بودند. هنوز مزه آزادی و استقلال را درست نچشیده بودند. از این جهت، انگیزه ای برای جهاد و نوشیدن شربت شهادت در خود احساس نمی کردند.

قرآن این بخش از زندگی موسی با بنی اسرائیل را چنین بیان می کند:

۱_ (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ).

۲_ (يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتُدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ).

۳_ (قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنُودُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ).

۴_ (قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا

دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

۵_ (قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ).

۶_ (قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ).

۷_ (قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ). (مائده/۲۰-۲۶)

ترجمه آیات

۱_ به یاد آر هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمتهای خدا را بر خویش به خاطر آورید: در میان شما پیامبران برانگیخت و شما را سلاطین قرار داد و چیزی را که به احدی از جهانیان نداده، به شما داده است.

۲_ ای قوم! به سرزمین مقدس وارد شوید. سرزمینی که خدا برای شما مقرر داشته است و به پشت سر خود باز نگردید تا از زیانکاران شوید.

۳_ گفتند: ای موسی در آن سرزمین گروه قدرتمندی است و هرگز به آنان وارد نمی شویم، مگر اینکه آنها از آنجا خارج شوند. اگر بیرون رفتند، آنگاه ما داخل می شویم.

۴_ دو نفر از کسانی که خدا به آنها نعمت داده بود، به آنان گفتند: شما وارد شهر شوید (مترسید) هر موقع وارد شهر شدید، شما پیروز هستید. اگر مؤمن هستید بر خدا توکل کنید.

۵_ گفتند: ای موسی! تا هنگامی که ساکنان ارض مقدس در آنجا هستند، ما وارد شهر نمی شویم. تو و پروردگارت بروید بجنگید، ما در اینجا نشسته ایم!

۶_ موسی گفت: خدای من! جز خود و برادر، اختیار کسی را در دست

ندارم. میان من و این گروه فاسق (بیرون از اطاعت) جدایی بیفکن.

۷_ خدا به موسی گفت: (به خاطر یک چنین سرپیچی از فرمان) سرزمین مقدّس برای آنان چهل سال ممنوع است (نمی توانند به آن وارد شوند). آنان در این مدّت، پیوسته در زمین سرگردان بوده و در باره سرنوشت این گروه خارج از اطاعت، غمگین مباش.

تفسیر موضوعی آیات

حضرت موسی برای احیای روح حق شناسی در قوم، و برای آماده سازی آنان برای نبرد با اشغالگران ارض مقدس، نعمت بزرگ الهی را در حقّ بنی اسرائیل متذکر می شود و می گوید: نعمت های بزرگ الهی را به خاطر آورید.

الف: خاندان یعقوب، که خاندان نبوت بوده و پیامبران از این بیت برخاسته و این نعمت نیز ادامه دارد؛ چنانکه می فرماید: (إِذْ جَعَلْ فَيْكُمُ أَنْبِيَاءَ).

ب: شما را ملوک و سلاطین قرار داد: (وَ جَعَلْكُمْ مُلُوكًا) و اگر همه آنان را ملوک و سلاطین می خوانند، از طریق مبالغه است و این نوع سخن گویی در میان مردم رایج است تا آنجا که اگر فردی از قبیله ای زمامدار کشوری شد، افراد قبیله را شاهان کشور می خوانند. در تاریخ بنی اسرائیل ملوک و زمامداران با عظمتی، چه پیش از موسی مانند یوسف و چه پس از او مانند داود و سلیمان، بر بخش وسیعی حکومت می کردند.

احتمال دارد که مقصود از «ملوکاً» آزاد سازی آنان از سلطه فرعون باشد. در لغت عرب «ملک» به معنی مالک و صاحب اختیار به کار می رود و در آیات گذشته خواندیم که بنی اسرائیل بازگشت خود را به بت پرستی از روی اختیار نمی دانستند و در این مورد گفتند: (مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا). (طه/۸۷)

ج: به شما چیزی داد که به جهانیان نداده است: (وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ). ممکن است مقصود نزول «من» و «سلوی» باشد که در گذشته بیان

گردید.

قومی به تعداد هفتصد هزار نفر مدتها در یک بیابان از جهان غیب ارتزاق کنند و دست به سیاه و سفید نزنند و غذای خود را در برابر چشمانشان آماده بینند، چنین موهبتی نصیب هیچ ملتی نشده است؛ چنانکه می فرماید: (وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يَأْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ).

پس از بیان نعمتهای بزرگ الهی به آنان فرمان می دهد که از این سرزمین کوچ و هجرت کنید و به سرزمین مقدس وارد شوید؛ سرزمینی که خدا آن را برای شما مقدر کرده است، و با فرمان خدا مخالفت نکنید تا از زیانکاران نشوید:

(يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ).

ولی سخنان و مقدمه چینیهای موسی در دل مرده آنان تأثیری نکرد و گفتند: «ای موسی! تومی دانی که در آن سرزمین، گروه قوی و نیرومندی زندگی می کنند و تا آنها بیرون نروند، ما وارد نمی شویم.» (قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنذُرُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ).

این پاسخ حاکی از آن بود که هنوز روح سلطه پذیری و حکمرانی بر آنان حکومت می کرد، و زندگی ذلتبار با زندگی شرافتمندانه (آزادی) در نظرشان یکسان بود.

آری گاهی در میان جمعیتها مردان با شهامت و فداکاری به صورت نادر پیدا می شوند. قرآن یاد آور می شود: «دو نفر از بنی اسرائیل به توبیخ قوم خود پرداختند و گفتند: شما بر خدا توکل کنید و تا در دروازه شهر بیایید، آنگاه مشمول الطاف الهی می گردید.» (قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ).

خداوند برای این دو نفر دو ویژگی ذکر می کند:

ص : ۱۸۳

۱_ (يَخَافُونَ): می ترسند.

۲_ (أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا): خدا به آنان نعمت داده بود.

مقصود از خوف، خوف از مخالفت است و مقصود از نعمت، ایمان کامل و درایت در حدّ بالاست.

مشکل پیروزی از نظر این دو نفر این است تا دروازه های شهر برسند. از این به بعد دیگر مشکلی نخواهند داشت. زیرا وصول به دروازه شهر بدون مقاومت، حاکی از غفلت دشمن است و هیچ تاکتیکی از نظر اهمیت به اندازه غافلگیری نیست. در این صورت طرف آنچنان دست و پای خود را گم می کند که به جای کشتن دشمن، خودیها را می کشند.

سخنان موسی و این دو نفر در روحیه آنان اثری نگذاشت. این بار با کمال وقاحت به موسی گفتند: تو با خدایت بروید نبرد کنید و دشمن را از پیش ما بردارید. و ما در این صورت وارد شهر می شویم. تو گویی، آنان دُرَدانه های صفحه هستی هستند و باید همه در خدمت آنها باشند:

قانون خلقت است که باید شود ضعیف *** هر ملت ی که به خور و خواب، خ و کند

قرآن گفتار آنان را چنین نقل می کند: (قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ).

آنان کجا و یاران رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در جنگ بدر کجا؟! آنگاه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با آنان در پیشروی به سوی دشمن و بازگشت به مکه مشورت کرد و نظر خواست، سعد معاذ گفت: ای رسول گرامی! اگر وارد این دریا شوی (به دریای سرخ اشاره کرد) ما نیز پشت سر تو وارد دریا می شویم! و مقداد گفت: ما مثل بنی اسرائیل نیستیم که بگوییم تو و خدایت بروید نبرد کنید، ما در اینجا نشسته ایم. ما می گوییم

تو خدایت بروید و ما پشت سر شما هستیم. (۱)

در این شرایط بود که موسی از هدایت قوم خود مأیوس گردید. با خدای خود چنین مناجات کرد: «پروردگارا! من تنها اختیار خود و برادرم را دارم. میان من و این گروه متمرد جدایی بیفکن.»: (قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ).

این آیه آنان را گروه فاسق می خواند؛ یعنی گروهی که فرمان پیامبر خود را رد کردند و در مرز کفر قرار گرفتند.

دعای موسی مستجاب شد و خطاب آمد: این جمعیت از ورود به این سرزمین که از انواع مواهب مادی و معنوی مالا مال است، محروم می باشند و باید چهل سال تمام در این بیابان سرگردان بمانند تا این نسل زبون بمیرد و نسلی دیگر جای آنان را بگیرد تا آنها بتوانند این سرزمین مقدس را فتح کنند. در حقیقت زندگی چهل سال در یک بیابان نسل آنان را آبدیده کرد و در مقابل مشکلات مقاوم شدند. آنگاه توانستند به سرزمینی مقدس با نسلی پاک وارد شوند؛ چنانکه می فرماید: (قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ).

ص : ۱۸۵

۱- [۱] ابن هشام، سیره ۲/۶۱۵ ط مصر.

اشاره

تا اینجا بازندگانی موسی با بنی اسرائیل کاملاً آشنا شدیم که همگی حاکی از یک روح عصیان و طغیان و لجاجت و عناد در قوم او است.

لجاجتهای بنی اسرائیل به آنچه در گذشته بیان کردیم، منحصر نیست. قرآن سرگذشتهای گوناگونی از آنان نقل می کند که همگی از یک وجدان ناآرام و سرکش و عصیانگر حکایت می کند. از میان این سرگذشتها به سه نمونه آن اشاره می کنیم:

۱- بر افراشتن کوه بر سر آنان.

۲- فرمان داخل شدن از دروازه شهر با حالت خاص.

۳- نهی از کار و کوشش در روز شنبه و قانون شکنی آنان.

اینک آیات مربوط به موضوعات یاد شده:

آیات موضوع

۱- (وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَادْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).

۲- (ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (بقره/۶۳-۶۴)

۳- (وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ...). (بقره/۹۳)

۴- (وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا). (نساء/۱۵۴)

ص : ۱۸۶

۵_ (وَ إِذْ تَنْتَقِنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ). (اعراف/۱۷۱)

۶_ (وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَعْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ).

۷_ (فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ). (بقره/۵۸_۵۹)

۸_ (وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةً وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ وَ سَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ).

۹_ (فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ).

۱۰_ (وَ سَاءَ لَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْبُدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ).

۱۱_ (وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ).

۱۲_ (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ الشُّؤْمِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ).

۱۳_ (فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا نُهَوْا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ) (اعراف/۱۶۱_۱۶۶).

ترجمه آیات

۱_ به یاد آرید آنگاه که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر بالای سر شما برافراشتیم. آنچه (تورات) را که به شما دادیم به قدرت و محکمی

بگیرید. به یاد آرید آنچه را در آن (تورات) می باشد، شاید پرهیزگار شوید.

۲_ پس از این سفارشها از آن رو برگردانید و اگر کرم و رحمت خدا بر شما نبود، از زیانکاران بودید.

۳_ به یاد آرید پیمانی که از شما گرفتیم و کوه طور را بر بالای سر شما نگاه داشتیم.

۴_ کوه طور را در مقابل پیمان شما بر سر شما برافراشتیم و گفتیم: سجده کنان از در وارد شوید و دستور دادیم در روز شنبه تجاوز نکنید و از آنان پیمان سنگینی گرفتیم.

۵_ آنگاه که کوه را برکندید و بر بالای سر شما سایه آسا نگاه داشتیم و گمان کردند که کوه بر آنان فرود می آید. بگیرید آنچه را به شما دادیم، با سعی و کوشش تمام، به یاد آرید آنچه در آن است شاید پرهیزگار شوید.

۶_ آنگاه که گفتیم: وارد این شهر (بیت المقدس) شوید و از نعمتهای گواری آن هر جا خواستید، بخورید، و سجده کنان از در وارد شوید و بگویید: «حَطَّه» (خدایا گناهان ما را بریز). ما خطاهای شما را می بخشیم و بر پاداش نیکوکاران می افزاییم.

۷_ ستمگران آنان، سخنی جز آنچه به آنان دستور داده شده بود، گفتند. بر ستمگران در مقابل خروج از اطاعت خدا عذابی از آسمان فرود آوردیم.

۸_ به یاد آر آنگاه که به بنی اسرائیل گفته شد: در این شهر (بیت المقدس) سکونت گزینید و از نعمتهای آن، هر کجا خواستید، بهره بگیرید و بگویید «حَطَّه» و سجده کنان از در وارد شوید. ما خطاهای شما را می بخشیم و بر پاداش نیکوکاران می افزاییم.

۹_ افراد ستمگر گفتاری را که مأمور به آن بودند، به غیر آن عوض کردند. در مقابل این، بر ستمگران عذابی از آسمان فرو فرستاده شد.

۱۰_ از بنی اسرائیل از آن شهری که در ساحل دریا (سرخ) بنا شده بود پرس. آنگاه که ساکنان آنجا در روز شنبه تجاوز می کردند. در آن روز

ماهیان دریا به صورت فراوان به جانب ساحل می آمدند و در غیر آن روز به این صورت نمی آمدند. آنان را این چنین با فرمان ترک صید آزمایش می کنیم.

۱۱- (مردم شهر سه گروه شدند: گروه عصیانگر، گروه بی تفاوت و گروه بیم دهنده.) گروه دوم به گروه سوم گفتند: چرا افرادی را که خدایم خواهد نابود کند یا با عذاب سخت معذب سازد، نصیحت می کنید؟ گروه سوم در پاسخ گفتند: برای آنکه در پیشگاه خدا عذری داشته باشیم و شاید آنان پرهیزگار شوند.

۱۲- آنگاه که تذکراتی را که به آنان داده شده بود فراموش کردند، کسانی را که از بدیها باز می داشتند نجات دادیم و افرادی را که ستم می کردند در برابر سرکشی آنان به عذاب سخت معذب نمودیم.

۱۳- آنگاه که از آنچه نهی شده بود سرپیچی کردند، به آنان گفته شد: میمونهای مطرود باشید.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

مورخان گفته اند که موسی و پیش از او هارون، در «تیه» در گذشتند (۱) و فتح «بیت المقدس» بعدها به وسیله «یوشع بن نون» انجام گرفت. مشیت الهی بر این تعلق گرفته بود که بنی اسرائیل چهل سال از ورود به بیت المقدس محروم شوند. آنگاه که چهل سال به پایان رسید، خداوند به یوشع وحی کرد که به سوی بیت المقدس برود و شهر را فتح کند. این در حالی است که نسل قدیم در گذشته و نسل جدید روی کار آمده بود. اگر این بخش از تاریخ صحیح باشد، باید بگوییم لجاجتهایی که همین گروه در عصر نبوت یوشع انجام داده اند، لجاجت ارثی بود که با وجود بنی اسرائیل خمیره شده بود.

ولی احتمال دارد همه آنچه در این آیات آمده، در زمان خود موسی بن عمران

ص : ۱۸۹

۱- [۱] ابن اثیر: الکامل ۱/۱۹۸ ط دار صادر.

انجام گرفته است و اینکه می گویند موسی در تیه در بالای کوه در گذشت، نقلی بیش نیست و اصولاً زمان بندی این بخش از تاریخ چندان قطعی نیست و ما این بخش از حوادث را در زندگی موسی آوردیم. در هر حال آنچه مهم است توضیح آیات این بخش است.

بنی اسرائیل پس از نزول تورات بر آنان در عمل به آن کوتاهی می کردند. خداوند می خواست از طریق ایجاد رعب و ترس آنان را به عمل به تورات و ادا سازد و صورت رعب چنین بود که کوه طور به فرمان خدا از جای کنده شد و بر بالای سر آنان قرار گرفت؛ به گونه ای که تصوّر کردند که کوه بر سر آنها فرود می آید. و قرآن این حقیقت را در دو مورد با جمله (وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ) بیان کرده و در یک مورد با جمله (وَإِذْ تَقُنَّا الْجَيْلَ) و «نتق» در لغت عرب به معنای جذب و کندن است و اگر بخواهیم ظاهر آیه را بگیریم باید بگوییم: کوه «طور» که با آنها فاصله داشت، از جای کنده شد و به سوی آنها رو آورد، به گونه ای که تصوّر کردند بر سر آنها می افتد.

البته مقصود این نبود که آنان ایمان بیاورند، بلکه مقصود این بود که به تورات عمل کنند؛ لذا پس از بیان رفع طور می فرماید: (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ): «آنچه را که برای شما فرو فرستادیم با قوت بگیرید».

از این بیان استفاده می شود که هنوز ملت بنی اسرائیل از نظر فکری و تربیتی دوران کودکی را می گذرانند و تا عذاب و مؤاخذه ای را نمی دیدند، احساس وظیفه نمی کردند. شگفت اینجاست که با دیدن این همه آیات الهی، قرآن می فرماید: باز از عمل به تورات سرپیچی کردند:

(وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ). (بقره/ ۶۳-۶۴)

در این جا از بیان نکته ای ناگزیریم و آن اینکه افراد علم زده که پیوسته

می خواهند معجزه ها و کرامت‌های انبیا و اولیا و کلیه کارهای غیبی را با اصول علمی تفسیر کنند و از این طریق استبعادی که در اذهان اهل دانش نسبت به معجزه ها وجود دارد برطرف سازند، در این آیه چنین می گویند: بنی اسرائیل در پایین کوه زندکی می کردند و زلزله ای در کوه انجام گرفت و بخشی از اجزای آن به سوی آنان متوجه گشت و آنان تصوّر کردند که بر سر آنها فرود می آید. (۱)

این تفسیر با ظاهر آیه که کلمه «رفع» و «نتق» در آن آمده است، سازگار نیست. بلند کردن کوه غیر از ایجاد زلزله در اجزای آن است. گذشته از این قرآن کیفیت رفع را بیان کرده و می فرماید: (كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ) «به صورت سایبان در آمد».

ورود به بیت المقدس

بنی اسرائیل سرانجام به رهبری یوشع (جانشین موسی) به ارض موعود وارد شدند. خدا برای ایجاد روح طاعت در آنها فرمان داد در حال خضوع و خشوع از در وارد شوید و به هنگام ورود بگویید: پروردگارا گناهان ما را بریز.

تاریخ در اینجا می گوید: آنان به هنگام ورود، فاقد حالت خضوع و خشوع بودند و به جای اینکه از خداوند طلب آمرزش نمایند، گفتار پیامبر خود را به مسخره گرفته و به جای آن چیز دیگری گفتند. در برخی تفاسیر آمده است که به جای کلمه «حطه» لفظ «حنطه» را به کار بردند و این نقل بعید نیست. زیرا قرابت و خویشاوندی خاصی میان زبان عبری و عربی وجود دارد.

خداوند می فرماید: (وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كَلِمُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطَّةً وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ وَ سَنُرِيذُ الْمُحْسِنِينَ) «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا

ص : ۱۹۱

۱- [۱] عبده، المنار، ج ۸، ص ۳۸۵ ط مصر سال ۱۳۶۷. و عبد الوهاب نجار، قصص الأنبياء، ص ۲۳۱.

ظاهر آیه حاکی است که عذاب الهی این گروه را پس از ورود به بیت المقدس گرفت. زیرا آنان برخویشتن ستم کردند: (بما کأثوا يُظَلِّمُونَ) و از اطاعت خدا سرباز زدند؛ چنانکه در آیه سوره بقره می فرماید: (بما کأثوا يَفْسُقُونَ). (بقره/۵۸)

نمونه ای دیگر از لجابت یا دنیا گرایی بنی اسرائیل

بنی اسرائیل پس از ورود به بیت المقدس در اطراف آن سرزمین پراکنده شدند. گروهی از آنان در شهری به نام «ایله»^(۱) که یکی از بندرهای دریای سرخ بهشمار می رود، زندگی می کردند. یکی از تعالیم تورات این بود که روز شنبه روز فراغت و دوری از کار و کوشش است. گروهی از بنی اسرائیل در ساحل دریا زندگی می کردند. مشاهده کردند که روزهای شنبه ماهیهای چاق و فربه، نزدیکیهای ساحل می آیند در حالی که در غیر آن روز جریان چنین نبود: یا ماهی چاق به چشم نمی خورد و اگر هم دیده می شد بسیار کم بود. حالا- علّت این تبعیض چه بود؟ آیا واقعاً ماهیها به حسب مرور زمان در روزهای شنبه احساس ایمنی می کردند و از اینرو آن روز در ساحل ظاهر می شدند یا این کار به فرمان الهی بود که گروهی در بوته امتحان قرار گیرند؟ آنان به فکر افتادند با کلاه شرعی هم شرع را راضی کنند و هم نفس خویش را. به این فکر افتادند که حوضچه های بزرگی در ساحل دریا ایجاد کنند. آنگاه با کندن نهرهایی میان دریا و حوضچه ها این دو را به هم متصل سازند هنگامی که آب دریا بالا می آمد و به اصطلاح «مد» آن شروع می شد، آب دریا همراه با ماهیهای فربه از طریق نهرها وارد حوضچه های بزرگ و متعدد می شدند. آنگاه که جزر دریا و فرو نشستن آن شروع می شد، آنان راه بازگشت آب را می بستند سپس روز یکشنبه به صید آن ها می پرداختند و با خود چنین می اندیشیدند که هم به

ص : ۱۹۲

۱- [۱] طبرسی، مجمع البیان، ج ۲۲ ص ۴۶۱.

قانون الهی عمل کرده وهم به منافع مادی خود رسیده اند. ولی غافل از اینکه این نوع کلاههای شرعی در حقیقت مسخ قانون و نابود کردن آن است و اگر قانونگذار تا این حد در عمل به آن انعطاف و نرمش نشان دهد، نتیجه آن حذف قانون از اجتماع می شود. بالأخره همه بازرگانان و کاسبها و صیادها می توانند به نوعی در روز شنبه کار کنند و ظاهر را حفظ نمایند.

قرآن این جریان را چنین نقل می کند:

(وَسَأَلْتَهُم عَنِ الْقَزِيهِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ). (اعراف/۱۶۱)

از آیات بعدی استفاده می شود که مردم آن شهر به سه گروه تقسیم شدند: گروهی از این طریق یا به طور علنی دست به شکار ماهی می زدند، گروه دیگری به مبارزه برخاسته و آنان را ارشاد می کردند و گروه سوم کاملاً بی تفاوت بوده و حتی به گروه آمر به معروف اعتراض می کردند که با گروه خطا کار چه کار دارند.

ولی پیدا است که این گروه بی تفاوت از راز امر به معروف و نهی از منکر آگاه نبوده و تصور می کردند در زندگی اجتماعی، هر کس مسئول خود بوده و نسبت به افراد دیگر مسئولیتی ندارد. در حالی که در زندگی اجتماعی، سرنوشت افراد به هم پیوسته است و اگر گروهی آشکارا نقض قانون کردند، قطعاً این بیماری به دیگران نیز سرایت کرده و فراگیر می شود. چنانکه پیامبر گرامی می فرماید: «إِنَّ الْمَعْصِيَةَ إِذَا عَمِلَ بِهَا الْعَبْدُ شَرًّا لَنْ يَضُرَّ بِهَا إِلَّا عَامِلَهَا، وَإِذَا عَمِلَ بِهَا عِلَائِيَّةٌ وَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ أُضْرَتْ بِالْعَامَةِ» (۱): «هرگاه بنده خدا در پنهانی قانون شکنی کرد، فقط خود را ضرر می زند، ولی آنگاه که آشکارا این عمل را انجام داد و مورد اعتراض واقع نشد، به عموم مردم

ص : ۱۹۳

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۴ از ابواب امر به معروف، روایت ۱.

ضرر می رساند.» یعنی قانون شکنی به صورت یک سنت اجتماعی در می آید.

امام صادق (علیه السلام) پس از نقل این حدیث از پیامبر چنین می فرماید: «وذلك انه يذل بعمله دين الله ويقتدى به أهل عداوه الله» (۱): «این فرد با عمل خود دین خدا را ذلیل کرده و دشمنان خدا به او اقتدا می کنند».

از این جهت می بینیم گروه مبارز در پاسخ اعتراض گروه بی تفاوت می گویند: ما در پیشگاه خدا وظیفه ای داریم و باید آن را انجام دهیم تا نزد خدا معذور باشیم: (وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إلی رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ). (اعراف/۱۶۴)

از ذیل آیه استفاده می شود که هنوز زمینه های اصلاح موجود بود و امید آنکه آنان به راه راست برگردند وجود داشت.

این گروه خیره سر، بر این عمل تداوم بخشیدند و عملاً تذکرات گروه آمر به معروف رانادیده گرفتند. خداوند می فرماید: «گروه ناهی از منکر را نجات دادیم و افراد ستمگر را گرفتار عذاب سخت کردیم».

از اینکه همه آنان را به دو گروه تقسیم می کند و نجات را از آن گروه ناهی از منکر می داند، می توان نتیجه گرفت که گروه بی تفاوت نیز مانند گروه مرتکب گناه دچار عذاب گردیدند: (فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ). (اعراف/۱۶۵)

در آیه بعد کیفیت عذاب آنان را بیان کرده و می فرماید: «آنگاه که آنان تمرد کردند، مشیت الهی بر آن تعلق گرفت که آنان به صورت میمونهای مطرود در آیند»: (فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا نُهَوْا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ). (اعراف/۱۶۶)

از برخی گزارشها استفاده می شود که زندگی گروه ناهی از منکر از آن دو گروه

ص : ۱۹۴

جدا بوده و بعدها از نزول عذاب هر دو گروه آگاه شدند. و در هر حال ظاهر آیه ما را بر آن می دارد که بگوییم این گروه صورت انسان را از دست داده و صورت میمون به خود گرفتند. کسانی که در مسائل مربوط به معجزات و کرامات و یا عذابهای غیبی، به تأویلهای علمی روی می آورند، این نوع آیات را به گونه ای دیگر تأویل کرده و می گویند: صورت و شکل آنها به صورت میمون مسخ نشد، بلکه قلوب و دل‌های آنان مانند میمون گردید(۱). روح میمون را پیدا کردند نه صورت آن را. به طور مسلم این تفسیر با ظاهر آیه تطبیق نمی کند و ما باید به همان ظاهر عمل کنیم.

ولی مسخ این گروه به صورت میمون هیچ ارتباطی با فرضیه داروین ندارد که ریشه انسان را حیوان شبیه به میمون می داند. و اصولاً این حادثه از نظر تاریخی مربوط به دوران حضرت داود(۲) است در حالی که فرضیه داروین مربوط به ماقبل تاریخ، بلکه مربوط با پانصد هزار سال جلوتر است و هرگز نباید این جریان را مؤید فرضیه وی بگیریم.

قرآن و داستان بقره بنی اسرائیل

اشاره

مفسران نقل کرده اند که مردی از بنی اسرائیل یکی از بستگان خود را کشت، سپس جنازه مقتول را در راه بهترین قبیله از قبایل بنی اسرائیل افکند، آنگاه به خونخواهی او برخاست. گروهی از بنی اسرائیل به حضور موسی رسیدند و از او خواستند که قاتل را برای آنها معین کند.

موسی در پاسخ گفت: گاوی را بکشید. آنان از پاسخ موسی در شگفت ماندند که این پاسخ چه ارتباطی به پرسش آنها دارد. سرانجام پس از یک سلسله مکالمات گاو را به قیمت گزافی خریده، کشتند و سراغ موسی آمدند. خدا دستور

ص : ۱۹۵

۱- [۱] شیخ عبده، المنار ۱/۳۴۳، این نظریه را از «مجاهد» نقل کرده است.

۲- [۲] طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۹۳.

داد که بخشی از اجزای مقتول را به برخی از اعضای گاو بزنند، در این صورت مقتول زنده می شود و قاتل خود را معین می کند. آنان چنین کردند و جوان زنده شد و گفت: قاتل من پسر عموی من است. او مرا کشته تا از من ارث ببرد و یا با دختر من ازدواج کند. خدا از این طریق قاتل را معین کرد. (۱)

اینک آیات این داستان

- ۱_ (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ).
- ۲_ (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِصٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ).
- ۳_ (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاطِرِينَ).
- ۴_ (قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ).
- ۵_ (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا سَئِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْنَا بِالْحَقِّ فَذَبِّحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ).
- ۶_ (وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَآذَرْتُمْ فِيهَا وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ).
- ۷_ (فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ). (بقره/۶۷-۷۳)

ترجمه آیات

۱_ به یاد آر آنگاه که موسی به قوم خود گفت: خدا به شما فرمان می دهد

ص: ۱۹۶

گاوی را بکشید. آنان در پاسخ گفتند: آیا ما را به بازی و مسخره گرفته ای؟ گفت: به خدا پناه می برم که از افراد نادان باشم.

۲_ آنان گفتند: از خدایت بخواه برای ما بیان کند چه گاوی را باید بکشیم؟ موسی در پاسخ گفت: خدا می گوید: آن گاوی است که نه پیر است و نه جوان، بلکه میان این دو است. پس به آنچه مأمورید عمل کنید.

۳_ گفتند: از خدایت بخواه برای ما بیان کند رنگ این گاو چگونه است؟! فرمود: خدا می گوید: آن گاوی است با رنگ زرد خالص و زربین که رنگ آن بینندگان را مسرور می سازد.

۴_ باز گفتند: خدایت را بخوان تا این گاو را (از نظر کار) تشریح کند! زیرا این گاو برای ما مشتبه شد و ما این شاء الله هدایت یافتگانیم.

۵_ موسی گفت: خدا می گوید آن گاوی است نه رام که زمین را شیار کند و نه کشتزار را آب دهد، گاوی بی عیب و یک رنگ باشد. گفتند: الآن حق را بیان نمودی. گاو را ذبح کردند و نزدیک بود (با بهانه گیریهای مختلف) مأموریت الهی را انجام ندهند.

۶_ آنگاه که انسانی را کشتید و همگان از آن تبری جستید، خدا آنچه را پنهان می سازید آشکار می کند.

۷_ در نتیجه گفتیم: بعضی از اجزای مقتول را به برخی از اجزای آن گاو بزنند (مقتول زنده می شود) خدا این چنین مرده ها را زنده می کند و آیات خود را نشان می دهد، اگر بیندیشید.

تفسیر آیات

اشاره

مجموع این آیات که از آیه ۶۷ سوره بقره شروع شده و با آیه ۷۳ همین سوره پایان می پذیرد، یک داستان بیش نیست و در بیان شأن نزول یاد آور شدیم که انسانی در میان بنی اسرائیل کشته شده بود و جسد مقتول در محله یکی از قبایل بنی اسرائیل گذارده شده بود و در نتیجه اهالی آن محل متهم به قتل شدند و آنان نیز خود را از آن

روی این جهت به نظر می‌رسد که قرآن باید داستان را از آیه ۷۲ شروع کند و مثلاً چنین بگوید: «وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَّارَ اَنْتُمْ فِيهَا وَ سَأَلْتُمْ مُوسَى اَنْ يُعَيِّنَ الْقَاتِلَ فَقَالَ مُوسَى اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبِحُوا بقره...».

در حالی که می‌بینیم قرآن ماجرای قتل را متذکر نشده و نخست به بیان مذاکره موسی و بنی اسرائیل پرداخته است و آنگاه به بیان انگیزه کشتن بقره پرداخته و این علت تقدیم و تأخیر سبب شده است که برخی از مفسران تصوّر کنند که آیه (وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا) مربوط به داستان دیگر است و در نتیجه مجموع آیات یاد شده بیانگر دو سرگذشت و دو قتل می‌باشد. علت اینکه قرآن در بیان سرگذشت، این راه را برگزیده است این است که محور سخن در آیات گذشته و آینده بیان لجاجتها و عنادهای بنی اسرائیل است و اینکه آنان انسانهای سالم و رو به راه نبودند و پیوسته با پیامبران خود به جدال و نزاع بر می‌خواستند. مثلاً در آیات قبلی این نوع خطابها آمده بود:

(اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ).

(وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً).

(فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ).

(وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلٰى طَعَامِ وَاحِدٍ).

(وَ اِذْ اٰخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ).

(وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِيْنَ اَعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ).

دقت در این آیات می‌رساند که محور سخن بیان سرگذشت تأسفبار قوم بنی اسرائیل است. از این جهت قرآن متن مذاکره موسی را با بنی اسرائیل مقدم داشته تا گواه دیگری باشد بر اینکه آنان در فکر فرمانبرداری نبوده و پیوسته با اشکال تراشیهای کودکانه می‌خواستند از زیر بار تکلیف فرار کنند. هر چند سرانجام مجبور به انجام

آنگاه که قرآن از بیان این بخش از داستان، که به عنوان شاهد بر عناد آنان مطرح شده، فارغ می شود به انگیزه صدور آن فرمان اشاره کرده و می گوید:

(وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَاذَّارْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ). یعنی آنگاه که شخصی را کشتید و همگی خود را از آن تبرئه کردید و داستان را به موسی گفتید و او فرمان کشتن گاوی را به شما داد و شما نیز پس از یک رشته پرسشها آن را کشتید. بدانید خدا آنچه را پنهان می سازید آشکار می کند.

آنگاه یاد آور می شود که چگونه خدا آن امر مکتوم را آشکار ساخت: (فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ). گفتیم آن مقتول را به بعضی از اجزای گاو بزنید (و آنان این کار را انجام دادند و مقتول زنده شد و قاتل خود را تعیین کرد).

ممکن است گفته شود که در خود آیه تصریح و اشاره ای به زدن مقتول به بعضی از اجزای پیکر گاو وجود ندارد و این مطلب از کجا استفاده می شود؟

پاسخ این است که دقت در خود قرآن این مطلب را اثبات می کند که هر گاه قسمتی از اجزای یک مطلب از قرینه حالی یا مقالی استفاده شود، قرآن متذکر آن نمی گردد. مثلاً در مورد «استسقای قوم موسی» چنین می فرماید: (وَ إِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا): «آنگاه که موسی برای قوم خود آب طلبید، گفتیم: با عصایت بر سنگ بزن، ناگهان دوازده چشمه جوشید. مسلماً جمله ای در آیه مقدر است و آن اینکه «فَضْرِبْ فَاَنْبَجَسَتْ...» او زد و ناگهان... و این حذف به خاطر روشنی است. و این مطلب در داستان یوسف به طور فراوان یافت می شود. در این جا نیز جمله (فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا) حاکی از جمله مقدر است و آن اینکه «فَضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا فَحَيَّى وَعَيْن قَاتِلَهُ...».

آنگاه قرآن به بیان یک اصل عقیدتی نیز اشاره می کند و آن اینکه (كَذَلِكَ

يُحْيِي اللَّهُ الْمَيُوتَى وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ). یعنی اکنون که بنی اسرائیل زنده شدن مقتول را با چشم خود دیدند، بدانند که در روز رستاخیز نیز این چنین مردگان را زنده خواهیم کرد و نباید در احیای مردگان تردید نمایند.

این حاصل مفاد آیات یاد شده است. در این جا نکته ای است که علامه طباطبایی به آن اشاره نموده و آن اینکه آیات قبل از این داستان، که به نمونه هایی از آن اشاره شد، همگی خطاب به بنی اسرائیل است و آیه ای که از آنجا به مسأله قتل نفس اشاره می شود می گوید: (وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا)، و آیات بعد از آن نیز خطاب به بنی اسرائیل است. امّا آنگاه که قرآن داستان مذاکره موسی را با قوم خود در مورد ذبح بقره متذکر می شود، روی خطاب را به پیامبر اسلام متوجه می کند و می فرماید: (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ) و نکته این تغییر خطاب این است که این بخش از مذاکره در تورات کنونی نیست و شاید در تورات موجود در عصر رسالت در نزد یهود نیز نبوده است. از این جهت خطاب به پیامبر می کند که او متذکر شود، نه به بنی اسرائیل؛ زیرا آنان به خاطر نداشتند تا متذکر شوند. (۱)

در این جا نکته دیگری هست و آن اینکه چرا خدا برای زنده شدن مرده ای از بنی اسرائیل به آنان فرمان می دهد که گاوی را بکشند. شاید نکته آن این باشد که قربانی در نزد آنان از بالاترین کارهایی بود که انسان را به خدا می رساند. از این جهت خدا دستور می دهد که پیش از آنکه از خدا حل این مشکل را بخواهد، گاوی را قربانی کنند تا در سایه آن دعای آنان مستجاب شود. (۲)

تا اینجا با تفسیر آیات، با توجه به مجموع قراین موجود در آنها آشنا شدیم ولی گروه علاقه مند به تطبیق معجزات و کرامات و حقایق ماورای طبیعی بر اصول علمی سعی کرده اند که آیه را به نوعی تفسیر کنند که مفاد آیات با جریانهای عادی سازگار باشد و رنگ خارق عادت به خود نگیرد. اینک به نقد این نظریه، که شیخ عبده در

ص : ۲۰۰

۱- [۱] المیزان، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲- [۲] مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۳۷.

نظریه شیخ عبده در تفسیر آیات

یکی از صفات برجسته، دانشجویی و علم طلبی است بلکه وظیفه هر مسلمان این است که از گهواره تا گور دانش بجوید. ولی دانشجویی غیر از دانش زدگی است. اولی کمال و دومی آفت است. دانشجویی سبب می شود که انسان هر روز با آیات حق در جهان آفرینش بیشتر آشنا شود، ولی دومی می خواهد مسائل فراتر از قوانین طبیعی را در قالب آگاهی های محدود خود بریزد و خود را از ایمان به جهان غیب بتدریج محروم سازد.

خدمات شیخ عبده به جهان اسلام قابل انکار نیست، ولی این سبب نمی شود که از لغزش های علمی او چشم پوشیم. بالاخص ممکن است این لغزش ها برای دیگران الگو شود. او به خاطر علم زدگی، در تفسیرش می کوشد مسائل مربوط به جهان غیب را در قالب جریان های عادی بریزد تا از استغراب آن بکاهد... او در این مورد به اتکای تورات یاد آور می شود که ممکن است مقصود از

آیه های: «إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا... * فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضُهَا» همان باشد که در تورات آمده است.

تورات در سفر «تثنیه» در فصل بیست و یکم به بنی اسرائیل دستور می دهد که هر موقع کشته ای در میان قبیله پیدا شد و افراد قبیله به کشتن او متهم گشتند، این گروه برای اثبات برائت خود باید برنامه زیر را اجرا کنند.

بزرگان قبیله گوساله ماده ای که زمین را شخم نکرده فراهم سازند. آنگاه با آن وارد دره ای شوند که پیوسته آب در آن جریان دارد و زمین آن زیر کشت نرفته باشد. در این شرایط گردن گوساله را می شکنند و بزرگان قبیله دست های خود را بر روی گوساله گردن شکسته می شویند و همگی فریاد می کشند: خدایا این خون را ما

نریخته ایم و اگر ما ریخته باشیم، چشم ما کور باد.

آنگاه هر کس این کار را اقدام کرده تبرئه می شود و هر کس از انجام آن خود داری نمود، معلوم می شود که قاتل است.

آنگاه می افزاید: مقصود از آیه «كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَيِّتَ» این است که خدا از این طریق از کشتار افراد و خونریزی بی جا جلوگیری می کند. همان طور که مقصود از آیه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» این است و قصاص یک نفر، سبب عبرت دیگران است که دست به قتل نزنند و زندگی افراد را به خطر نیفکنند. (۱)

این نظریه اگر هم با تورات تطبیق کند، با ظواهر آیات در قضیه سازگار نیست، زیرا با توجه به جمله های «فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضِهَا» و «وَأُتْرِكُمْ آيَاتِهِ». معلوم می شود که خداوند فرمان داد که بخشی از مقتول را به قسمتی از بدن بقره بزنند و در تفسیر یاد شده این مطلب فاقد موضوع است. و نیز خدا یاد آورد می شود که ما آیات خود را نشان می دهیم و مقصود، نشانه های قدرت بر احیای مردگان است و در تفسیر یاد شده، آیه ای وجود ندارد تا خدا آن را نشان دهد.

نویسنده تفسیر المنار وقتی به آیه «وَأُتْرِكُمْ آيَاتِهِ» میرسد و می بیند که در تفسیری که استاد وی برگزیده برای این جمله موردی نیست، می نویسد: از استاد در تفسیر این جمله، چیزی به خاطر ندارم، بلکه در بیان علت بودن این جمله چیزی گفت که تفسیر مشهور را تأیید می کرد.

قارون، دنیا خواه و متکبر

اشاره

زندگی حضرت موسی زندگی عجیبی است. اگر پیامبران گذشته با یکی از مظاهر زر و زور و تزویر مبارزه می کردند، او در طول زندگی خود با هر سه دست

ص: ۲۰۲

و پنجه نرم کرد. او فرعون و وزیر او هامان را که مظهر زور و قدرت شیطانی بودند به قعر دریا فرستاد و ریشه فراغنه را سوزاند و در مبارزه با تزویر «سامری» کاملاً پیروز شد و نقاب نفاق از چهره[□] کریه او عقب زد که همگان با نیرنگ او آشنا گشته و از اعمال خود پشیمان شدند.

تبلیغات حضرت موسی در بنی اسرائیل پا گرفت. گروهی در جرگه[□] مؤمنان و گروه دیگری نیز در مسیر پیوستن به آنان بودند. ناگهان قارون، مظهر زر و زیور ثروت خود را به نمایش گذارد و قلوب ساده لوحان را به خود متوجه ساخت تا آنجا که ناآگاهان همگی مقام و منزلت او را آرزو کردند. این بار نیز دست قدرت برای حمایت از موسی، از آستین غیب در آمد و زمین، قارون و قارونیان و تمام ثروتشان را بلعید و چیزی از آنان باقی نگذارد.

آیاتی که هم اکنون به نقل و ترجمه آنها می پردازیم، مربوط به این بخش از زندگی موسی است:

آیات موضوع:

۱- «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»

۲- «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»

۳- «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوْلَمْ يَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ»

۴- «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»

۵- «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيُؤْتِكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ»

۶- «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يُنصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ»

۷- «وَأَضْمَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيُكَانُّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيُكَانُّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ»

۸- «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»

۹- «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (القصص / ۷۶-۸۴)

ترجمه آیات

۱- قارون از قوم موسی بود و با ثروت انبوه خود اظهار سرکشی کرد. به او گنج هایی داده بودیم که مردان زورمند به زحمت گنجینه های او را حمل می کردند. آنگاه که قوم او به وی گفت: مغرورانه شادی مکن. خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد.

۲- با ثروتی که خدا داده، سرای دیگر را بطلب و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن (به مردم) نیکی کن، همان طور که خدا به تو نیکی کرده است. در زمین فساد منما. خدا مفسدان را دوست نمی دارد.

۳- (او در برابر خیرخواهی مردم گفت:) این ثروت را در پرتو دانشی که نزد من هست، به دست آورده ام آیا نمیداند که خداوند در دوران های پیش، افراد نیرومندتر و ثروتمندتر از او را نابود کرد و از گناه گنهکاران سؤال نمی شود.

۴- روزی با زر و زیور خود بر قوم خرد ظاهر گردید (و ثروت و تجمل خود را به نمایش گذارد). افراد دنیا طلب گفتند: ای کاش! ما نیز مانند ثروت

قارون، ثروت داشتیم. او بهره بزرگی از ثروت دارد.

۵- در حالی که افراد عالم و دانشمند به آنان گفتند: وای بر شما (و همت پست شما) پاداش خدا برای افرادی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، خوب است و جز افراد صابر و بردبار آن را دریافت نمی کنند.

۶- او و خانه اش را با زر و زیوری که داشت، به زمین فرو بردیم. هیچ گروهی جز خدا نتوانست او را یاری کند و از جانب او نیز یاری نشدند.

۷- آنان که دیروز آرزو می کردند که ثروتی مثل ثروت او داشته باشند، برگشتند و با خود گفتند: وای بر ما (کار) در دست خداست. به هر کس به خواهد روزی گسترده دهد و هر کسی را بخواهد روزی او را تنگ می گیرد. اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را هم به زمین فرو می برد. وای تو گویی کافران رستگار نمی شوند.

۸- این سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در روی زمین برتری نخواهند، و فساد نکنند. سرانجام زندگی از آن پرهیزگاران است.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

آیه نخست قارون را از قوم موسی می داند و می فرماید: «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى». تاریخ نگاران او را پسر عموی موسی دانسته اند. او چهره ای سفید و نورانی داشت و تورات را با زیباترین لحن می خواند، ولی نقابی از نفاق مانند سامری بر چهره داشت (۱) و در دوران اقامت بنی اسرائیل در مصر، جاسوس فرعون در میان آنان بود.

از برخی از آیات استفاده می شود که او در کشتن فرزندان «بنی اسرائیل»، با دستگاه فرعون همکاری نزدیک داشت؛ چنانکه می فرماید:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ* إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا

ص: ۲۰۵

۱- [۱] بحارالانوار، ۲۵۴/۱۳، به نقل از تفسیر ثعلبی .

سَيَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿۲۳﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿۲۴﴾ (غافر / ۲۳-۲۵)

«ما موسی را با آیات و معجزات و حجت روشن به سوی فرعون و هامان و قارون فرستادیم. (آنان او را تکذیب کردند) و گفتند: جادوگری است دروغگو! آنگاه که از جانب ما با برنامه و دعوت کاملاً حق به سوی آن ها آمد، گفتند: پسران افراد با ایمان را بکشید و زنان آن ها را زنده نگاه دارید. مکر و خدعه افراد کافر پوچ و تباه است (نتیجه بخش نیست)».

از جمله ﴿قَالُوا اقْتُلُوا﴾ استفاده می شود که قارون در رده بسیار بالا با فراعنه همکاری می کرد تا آنجا که در تصویب کشتن فرزندان بنی اسرائیل شریک و سهیم بود.

قرآن آنجا که از جباران روزگار و هلاکت آنان سخن میگوید، قارون را در کنار نام آنان آورده و به کیفیت نابودی وی چنین اشاره می کند:

﴿وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ *... وَمِنْهُمْ مَنْ حَسِبْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْرَفْنَا...﴾ (عنکبوت/ ۳۹-۴۰)

موسی با دلایل روشن به سوی قارون و فرعون و هامان آمد. آنان در زمین کبر ورزیدند و بر ما سبقت نگرفتند (و از چنگال عذاب ما نتوانستند فرار کنند)... برخی از آنان را به دل زمین فرستادیم و برخی دیگر را در دریا غرق کردیم.

از این آیات استفاده می شود که ریشه فساد در مصر این سه نفر بودند. دو نفر از قبلیان و دیگری از بنی اسرائیل بود.

اکنون این سؤال پیش می آید که با چنین همکاری نزدیک با دربار فرعون، چگونه می گویند او تورات را با لحن زیبا می خواند و چگونه به هنگام خروج بنی اسرائیل از مصر او نیز همراه قبیله خود خارج شد؟

پاسخ این است که این مرد، ماسک نفاق بر چهره داشت و باریا کاری و فریب

خود را در دو نقطه جا زده بود و شاید هم خروج او با بنی اسرائیل به خاطر یک رشته مقاصد جاسوسی بود. هر چند به آن تظاهر نمی کرد؛ تا آنجا که خزانه دار فرعون بود. (۱) و شاید بخشی از این ثروت را که قرآن از آن یاد می کند، به همراه خود از مصر آورده بود و در پرتو آشنایی با فنون کیمیاگری صاحب آن همه زر و زیور شده بود. (۲)

قرآن ثروت حیرت‌آور او را چنین توصیف می کند: «وَأَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ».

«مفتاح» جمع «مَفْتِاح» و «مفاتیح» جمع «مفتاح» است. «مفتاح» به معنی کلید است. ولی آیا مفاتح که جمع مفتاح است نیز به همین معنی است (همچنان که طبری می گوید) یا به معنی «خزینه» و گنجینه است که معمولاً در میان صندوق های محکم و نشکن قرار می دهند؟ و «تنوء» هم فعل مضارع از «نأء»-«ینوء» □ که معنی بلند کردن بار با سنگینی و مشقت است و «عصبه» به معنی جماعتی است که کمتر از ده نبوده و زیادتر از پانزده نباشند.

اگر مفاتح به معنی خزاین باشد مقصود از آیه این است: گروهی که حداقل آن ده نفر باشند به زحمت و مشقت آن ها را بلند کرده و جابه جا می نمودند. ولی اگر به معنی کلیدها باشد، مفاد آیه این است که این صندوق ها به اندازه ای فراوان بودند که کلیدهای آنها را گروهی به زحمت بلند می کردند. ولی تفسیر نخست، به ذهن نزدیکتر است.

افرادی که شخصیت آن ها در مال و ثروت خدادادی خلاصه می شود و با تجرد از آن به صورت یک انسان عادی در می آیند، به ثروت دنیا مغرور می شوند و ابراز شادمانی می کنند و به جای آنکه آن را نعمت الهی بشمارند و سپاس آن را به جای آورند، آن را زاییده فکر و اندیشه و عمل و کار خود می دانند و به اصطلاح به خود نسبت

ص: ۲۰۷

۱- [۱] طبرسی: مجمع البیان، ۴ / ۵۲۱.

۲- [۲] بحار، ۱۳ / ۲۴۹، نقل از تفسیر قمی.

می دهند نه خدا.

در این میان گروهی از خردمندان بنی اسرائیل او را با جمله های پر مغزی نصیحت کردند و گفتند:

۱- مغرورانه اظهار شادمانی مکن که سبب فراموشی خداست: «لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»

۲- مال دنیا چیز خوبی است، مشروط به اینکه وسیله ای برای کسب آخرت باشد، نه هدف: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ»

۳- حظ و بهره انسان از این جهان بسیار محدود است. هیچ انسانی از عمر ابدی برخوردار نبوده و همه پس از مدتی این بستر را ترک خواهند کرد: «وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»

۴- این ثروت را خدا در اختیار تو نهاده و باید سپاس آن را، که خدمت به مردم است، به جای آوری: «وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»

۵- فتنه و فساد از گناهان بزرگ است، مبدا ثروت را وسیله فساد در زمین قرار دهی: «وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»

قارون در برابر این تذکرات سودمند که می توانست از آنها بهره بگیرد، دو واکنش نشان داد.

دو واکنش از قارون

الف: قارون پاسخ داد که این ثروت به احدی ربطی ندارد و من آن را با فکر و اندیشه خود به دست آورده ام، اختیار آن در دست خود من است، نه دیگری حتی ...

به دیگر سخن افراد با ایمان به او گفتند: «فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ»، اما او به عنوان اعتراض گفت: «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي»: «در سایه دانشی که دارم بر این ثروت دست یافته ام». این منطق ثروتمندان از خدا بی خبر جهان است. در آیه دیگر

ص: ۲۰۸

همین گفتار از این گروه نیز نقل شده است: «فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» (زمر / ۴۹): «هرگاه به انسان (ناسپاس) رنج و دردی برسد، ما را می خواند (تا رنج و درد را برطرف کنیم). آنگاه که به او نعمت دادیم، می گوید: این نعمت به خاطر دانشی که دارم به من داده شده است (من آن را با فکر خود تحصیل کرده ام).

این گروه هر چند در ظاهر مدعی ابدیت و جاودانگی هستند، ولی به سبب اتکا و اعتماد آنان بر ثروت و گسستن هر نوع پیوندهای معنوی با خدا، چنین وانمود می کنند که آنان برای خود در سایه این ثروت حیات جاودانه قائل هستند و تصور می کردند که از هر نوع آفت و آسیب مصون خواهند بود. از این جهت قرآن هلاکت اقوام پیشین را به رخ قارون می کشد و می گوید: آیا قارون نمی داند که خدا اقوام پیشین را که از نیرومندترین و ثروتمندترین بودند نابود کرد و از گناهان مجرمان به هنگام هلاکت سؤال می شود: «أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ».

در سوره زمر همین مضمون را با عبارت دیگر بیان می کند و می فرماید: «قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (زمر / ۵۰): «این سخن را که (ثروت ما زاییده دانش ماست) گروهی از مشرکان نیز گفته اند، اما ثروت آنها، مایه نجات آنان نگردید.

جمله «وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ» از یک سنت الهی حکایت می کند و آن اینکه محکمه الهی، محکمه انسانی نیست که خدا منتظر اظهار اعدار گنهکاران باشد. او به اتکای علمش، گنهکاران را بدون معطلی مجازات می کند.

ب: واکنش دوم قارون این بود که روزی ثروت و قدرت مالی خود را همراه با کارکنان و کارگران که به خدمت گرفته بود، به نمایش گذارد. درباره اندازه و ثروت و تعداد خدمه او، سخنان مبالغه آمیزی در تاریخ و تفاسیر گفته شده است که به خاطر

عدم اطمینان از نقل آن ها خود داری می شود.

نمایش ثروت مایه استواری ایمان در قلوب موحدان و فریفتگی افراد ضعیف الایمان گردید. از این جهت قرآن یادآور می شود: به هنگام نمایش، افراد دنیا خواه

آرزو کردند ای کاش ما نیز ثروتی مثل ثروت قارون داشتیم: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»

این گروه که خواهان موقعیت قارون بودند، دست کمی از او نداشتند، جز اینکه شرایطی که برای قارون فراهم بود، برای آنان فراهم نگشته بود. در این شرایط گروه واقع بین که قرآن از آنها با جمله «أوتوا العلم» تعبیر می آورد، گروه آزمند را نصیحت کردند و گفتند: وای بر شما! پاداش های الهی برای افراد با ایمانی است که دارای عمل صالح باشند و این از زر و زیور بهتر است. و این نکته را جز افراد صابر کسی درک نمی کند: «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ».

یکی از اندرزهای افراد با ایمان به قارون این بود که در روی زمین فساد نکنند و خدا مفسدان رادوست نمی دارد: «وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»

فساد در زمین انواع و اقسامی دارد: یکی از مظاهر فساد این است که انسان در سایه پول، با آبروی کسی بازی کند و یکی از کارهای زشت قارون همین بود. قارون موسی را مزاحم خود می دید، موسی پیوسته خواهان زکات ثروت او بود. علاقه او به دنیا به حدی بود که حتی حاضر نبود، مبلغ اندکی را هم به عنوان فریضه مالی بپردازد. او با نقشه ای خواست موسی را در جامعه از آن مقام و موقعیت بیندازد. از این جهت به یک زن آلوده دو هزار دینار داد که موسی را با داشتن رابطه با خود متهم کند

و در مجمع عمومی بنی اسرائیل آن را مطرح نماید. او نیز پذیرفت و دو کیسه مهر و موم شده تحویل گرفت.

پس از مراجعه به خانه از پذیرفتن این عمل ننگ آور پشیمان شد و با خود گفت: من گناهان زیادی انجام داده ام، جز این باقی مانده بود که به پیامبر خدا تهمت بزنم. در همان ساعت معین که جلسه بنی اسرائیل تشکیل شده بود، وارد جلسه گردید و پرده از روی توطئه برداشت و گفت: ای مردم! قارون با دادن این دو کیسه از من خواسته است که موسی را به رابطه جنسی متهم سازم. به خدا پناه می برم که به پیامبر خدا تهمت بزنم. آنگاه هر دو کیسه را ارائه کرد که همگی با مهر مخصوص قارون، مهر شده بود و از این طریق، نقشه دشمن خدا در باره پیامبر خدا نقش بر آب شد.

اکنون وقت آن رسیده که سنت الهی: «وَلَمَّا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ» تحقق پذیرد و این انسان زالو صفت به کام هلاکت فرستاده شود.

زمین قارون و خزاین را می بلعد

خدا به زمین فرمان داد که او و خانه اش را که مرکز خزاین او بود، بلعد. چنین شد و هر چه او فریاد زد، کسی به داد او نرسید: «فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ»

. شاید علت خسف خزاین این بود که هلاکت قارون و حفظ خزاین مایه تهمت می گردید. افراد نادان تصور می کردند که نفرین موسی، به خاطر تملک ثروت هنگفت او بوده است. از این رو با تمام متعلقات به درون زمین فرو رفت و سبب عبرت دنیا خواهان دیروز گردید که از صمیم دل آرزو می کردند ای کاش به جای قارون بودند و ثروتی مثل ثروت او داشتند. در این موقع فهمیدند که ثروت بدون ایمان نه تنها سعادت آفرین نیست، بلکه مایه هلاکت است و - لذا - با خود زمزمه

می کردند و می گفتند: اگر لطف الهی شامل حال ما نبود، ما نیز مانند قارون به قعر زمین فرستاده شده بودیم.

«وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيُكَفِّرُ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا وَيُكَافئُهُ لَأُفْلِحَ الْكَافِرُونَ»

بدین وضع پرونده عمر یک انسان دنیا پرست به پایان رسید سپس قرآن از سرگذشت او نتیجه ای کلی می گیرد و آن این که : سرای دیگر از آن انسان هایی است که در این جهان برتری نطلبند و فساد نکنند. زر و زیور را مایه کبر و غرور و حکومت بر مردم قرار نداده و از فساد دوری جویند:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»

لفظ «تلك» حامل نکته ای است و آن این که : سرای دیگر، سرای متحقق و آماده مشاهده است. یعنی این خانه آخرت... از آن انسان های وارسته است. واگر انسان از وارستگی بیشتری برخوردار باشد، از همین جهان، آن جهان و یا بخشی از آن را نیز مشاهده می کند، چنان که می فرماید:

«كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» (تکواثر / ۵-۶): «اگر علم یقین داشتید از همین جهان، دوزخ را مشاهده می کردید».

در پایان یادآور می شویم: لفظ «قارون» در تورات نیست ولی سه تن به نام «قورح» در تورات آمده ، سومین نفر که در سفر خروج نام او مذکور است، قورح یسر «یصها» می باشد. وی از خانواده لاویان بوده که با هارون مخالفت داشته اند، چون هارون به مقام کهنات رسید. قورح به ریاست دویست و پنجاه نفر بر هارون شورید و بین «بنی اسرائیل» تفرقه و اختلاف افکند و به نفرین موسی زمین شکاف خورد و او را بلعید. (۱)

ص: ۲۱۲

اشاره

سرگذشت موسی با معلم خود، فقط یک بار در قرآن (سوره کهف آیه های ۲۰-۸۲) آمده است. اگر سرگذشتی در قرآن به مناسبتی تکرار شود، ابهام برخی به وسیله دیگری رفع می شود به خلاف سرگذشتی که فقط از آن یک بار سخن به میان آمده باشد، اگر ابهام در آن وجود داشته باشد، باید به وسیله روایات صحیح برطرف گردد و در غیر این صورت از اظهار نظر قطعی باید خودداری نمود.

سرگذشت موسی با این معلم غیبی، بسیار عجیب و شگفت آور است و در آن نکاتی نهفته است که در تفسیر آیات، متذکر خواهیم شد. اینک آیات این بخش :

آیات موضوع:

- ۱- «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرُحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا»
- ۲- «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا»
- ۳- «فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا»
- ۴- «قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا»
- ۵- «قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا»
- ۶- «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»
- ۷- «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا»
- ۸- «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»
- ۹- «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»

١٠- «قَالَ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا»

١١- «قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أَحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا»

١٢- «فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا»

١٣- «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنْ كُنْتَ تَسْتَطِيعُ مَعِيَ صَبْرًا»

١٤- «قَالَ لَا تَأْخُذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا»

١٥- «فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا»

١٦- «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنْ كُنْتَ تَسْتَطِيعُ مَعِيَ صَبْرًا»

١٧- «قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا»

١٨- «فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتُمْ لَأَخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»

١٩- «قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»

٢٠- «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا»

٢١- «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا»

٢٢- «فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَوَةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا»

٢٣- «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (كهف / ٦٠-٨٢)

- ۱- به یاد آر هنگامی که موسی به جوان خود گفت: من به سیر خود ادامه می دهم تا (به زودی) به محل برخورد دو دریا برسم و یا مدت طولانی بپیمایم.
- ۲- آنگاه که به محل تلاقی دو دریا رسیدند، ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند. ماهی راه خود را در دریا در پیش گرفت و در آن روان شد.
- ۳- آنگاه که هر دو از نقطه تلاقی دو دریا گذشتند، موسی به جوانی که همراهش بود گفت: غذای ما را بیاور ما در این سفر با خستگی روبرو شدیم.
- ۴- آن جوان به موسی گفت: به خاطر داری آنگاه که ما به صخره ای در ساحل دریا برای استراحت پناه بردیم و من ماهی را فراموش کردم، آن را جز شیطان کسی از خاطر من نبرد و ماهی راه خود را در دریا گرفت و رفت.
- ۵- موسی گفت: این همان چیزی است که ما به دنبال آن هستیم از این جهت از همان راهی که آمده بودند با پی جویی بازگشتند.
- ۶- در آن جا بنده ای از بندگان ما که او را از جانب خود مشمول رحمت کرده و علمی آموخته بودیم، یافتند.
- ۷- موسی به او گفت: (اجازه می دهی) از تو پیروی کنم تا به من از آنچه که تعلیم داده شده ای بیاموزی؟ تعلیمی که در آن رشد و هدایت است.
- ۸- او به موسی گفت: تو نمی توانی در مقابل کارهای من صابر و شکیبیا باشی.
- ۹- چگونه می توانی در برابر چیزی که بر اسرار آن احاطه نداری بردبار باشی؟
- ۱۰- موسی گفت: مرا به خواست خدا بردبار می یابی. فرمان تو را

مخالفت نخواهم کرد.

۱۱- آن بنده خدا به موسی گفت: اگر همراه من آمدی از کارهایی که من انجام می دهم مپرس تا من آن را برای تو بازگو کنم.

۱۲- هر دو به راه افتادند، آنگاه که بر کشتی نشستند، مصاحب موسی آن را سوراخ کرد، موسی (تاب نیاورد) گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی که سرنشینان آن را غرق کنی؟ کار منکر و بدی را انجام دادی!

۱۳- مصاحب موسی گفت: نگفتم تو نمی توانی در برابر کارهای من شکیا باشی.

۱۴- موسی گفت: مرا به آنچه که فراموش کردم مؤاخذه مکن و به خاطر این کار سخت مگیر.

۱۵- باز هر دو به راه خود ادامه دادند و هر دو با جوانی رو به رو شدند، مصاحب موسی آن جوان را کشت. (موسی طاقت نیاورد) گفت: آیا انسان پاکیزه ای را بدون اینکه انسانی را بکشد کشتی؟ راستی کار زشتی انجام دادی.

۱۶- مصاحب موسی گفت: نگفتم تو نمی توانی در مقابل من شکیا باشی .

۱۷- موسی گفت: اگر از این به بعد از اسرار کار تو پرسیدم، با من مصاحبت مکن و نزد من معذور خواهی بود.

۱۸- باز هر دو به راه خود ادامه دادند، وارد آبادی شدند، از آنها خواستند که آنان را پذیرایی کنند ولی آنان از پذیرایی آن ها امتناع ورزیدند. مصاحب موسی چشمش به دیواری افتاد که در حال فرو ریختن است. آن را به پا داشت. موسی به مصاحب گفت: لااقل برای این عمل پاداشی بگیر (اینها که از پذیرایی ما سرباز زدند).

۱۹- آن مصاحب گفت: الان وقت جدایی من و توست و من همین الان از واقعیت و اسرار آنچه که در مقابل آن صبر نکردی تو را آگاه می سازم.

۲۰- آیا کشتی متعلق به چند فقیر بینوا بود که با آن در دریا کار می کردند، خواستم آن را معیوب سازم زیرا در پیش روی آنان سلطانی بود که تمام

کشتی های (سالم) را به زور می گرفت.

۲۱- اما آن جوان پدر و مادر او مؤمن بودند. ترسیدم او آنها را به طغیان و کفر بکشد.

۲۲- خواستیم، پروردگار به آن پدر و مادر به جای او، فرزند پاکیزه تر و با محبت تری عطا فرماید.

۲۳- اما آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود. و زیر آن دیوار گنجی متعلق به این دو جوان صالح و پاکدامن بود. خدای تو خواست این دو جوان به حد بلوغ برسند و گنج خود را استخراج کنند و این کار من رحمتی از پروردگارت بود و من آن را از پیش خود انجام ندادم. این است اسرار آنچه که در برابر آن صبر و بردباری نشان ندادی.

خلاصه داستان

همان طور که یادآور شدیم، این سرگذشت فقط یک بار در قرآن آمده است. برای تبیین مفاهیم آیات، لازم است فشرده[□] سرگذشت را با توجه به روایاتی که در این مورد وارد شده است قبلاً بیاوریم، سپس به تفسیر آیات پردازیم:

از روایات استفاده می شود که موسی خواهان ملاقات با یکی از بندگان دانشمند شد که از او دانشی بیاموزد. خدا دستور داد که موسی بار سفر را ببندد و او را در ساحل دریا، نزد صخره ای ملاقات کند. موسی گفت: راه آشنایی با این ساحل و صخره چیست؟ غذایی (ماهی) در میان زنبیلی بر می دارید و هر نقطه ای که آن را گم کردید، آن جا نقطه[□] ملاقات شما با آن عالم الهی خواهد بود.

موسی با جوان و یا جوانمردی به نام «یوشع بن نون» بار سفر بستند و به راه افتادند. در نیمه[□] راه خستگی بر آنها غلبه کرد. در ساحل دریا در سایه[□] صخره[□] عظیمی استراحت کردند.

در این نقطه به هر علتی بود یوشع ماهی را گم کرد، یا مد آب دریا آن را به سوی خود برد و یا ماهی به فرمان خدا زنده شده و راه دریا را در پیش گرفت. یوشع بدون اینکه به فقدان ماهی توجه کند و یا به موسی گزارش کند، هر دو به راه افتاده و پس از گذشتن مقداری از روز در حالی که خستگی بر آن دو غلبه کرده بود، در نقطه ای به استراحت پرداختند. موسی به یوشع می گوید که غذای ما را بیاور، در این سفر با خستگی روبرو شدیم.

وقتی یوشع این سخن را از موسی شنید، جریان فقدان ماهی را به خاطر آورد. گفت: در نقطه ای که در سایه صخره ای به استراحت پرداختیم، من ماهی را گم کردم و شیطان مانع از آن شد که آن را متذکر شوم و یا شما را در جریان بگذارم.

موسی گفت: اتفاقاً این همان چیزی است که ما به دنبال آن هستیم. سپس از راهی که آمده بودند بازگشتند. در کنار آن صخره، بنده ای از بندگان خدا را دیدند که مشمول رحمت خدا بوده و از جانب او علم خاصی به او داده شده بود. موسی به وی گفت: اجازه می دهی تا از تو پیروی کنم تا از آنچه می دانی به من بیاموزی؟ آن مرد الهی، که او را مصاحب موسی می نامیم، گفت: تو را تاب کارهای من نیست. موسی وعده داد که تحمل کند و بردباری نشان دهد. هر دو و یا هر سه نفر سفر خود را آغاز کردند و سوار کشتی شدند. ناگهان موسی دید که مصاحب، کشتی را سوراخ می کند. موسی اعتراض کرد، مصاحب موسی گفت: شرط مصاحبت این بود که از خود شکیبایی نشان دهی. موسی از سؤال خود نادم گردید و وعده بردباری داد، این بار مصاحب جوانی را کشت و با اعتراض موسی روبرو گردید. اعتراض مصاحب و پاسخ مجدد موسی و وعده صبر تکرار گردید.

در ادامه مسافرت وارد محله ای شدند و از آنان خواستند که آنان را به عنوان مهمان بپذیرند. آنها از ضیافت امتناع ورزیدند. در مقابل این بی مهری، مصاحب دیواری را که در حال فرو ریختن بود، به طور رایگان تعمیر کرد، موسی گفت: حالا

که آن‌ها از پذیرایی ما سرباز زدند، لااقل در مقابل این عمل، مزدی از آنها بگیر.

در این مرحله، مصاحب موسی از ادامه سفر با موسی پوزش خواست، زیرا موسی به وعده‌ای که داده بود عمل نکرد. سپس اسرار هر یک از اعمال سه گانه خود را که همگی به امر الهی و به نفع انسان‌ها بود شرح داد.

اکنون که با اجمال سرگذشت آنها آشنا شدیم، به تفسیر آیات می پردازیم. از آنجا که آیات مشابه در این موضوع وارد نشده، به ترتیب به تفسیر آیات می پردازیم:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا»

«موسی به جوان همراه خود می گوید: من به سیر و سفر خود ادامه خواهم داد تا به زودی به تلاقی دو دریا برسم و یا مدتی طولانی به سیر خود ادامه دهم».

درباره این آیه به چند پرسش باید پاسخ داده شود :

پاسخ به چند پرسش

۱- مقصود از موسی در آیه کیست؟

پاسخ: طبق شمارش «المعجم المفهرس» لفظ موسی در قرآن ۱۳۶ بار آمده و در همه موارد مقصود از آن موسی بن عمران است. طبعاً در این مورد نیز مقصود همو خواهد بود. زیرا اگر مقصود غیر او بود، قطعاً قرینه لازم داشت. تفسیر آن به موسای دیگر، به نام موسی بن هشام بن یوسف، که یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود، با توجه به اصل یاد شده، صحیح نیست.

«فتی» در لغت عرب به معنی جوان و گاهی به معنی جوانمرد نیز به کار میرود. در داستان اصحاب کهف لفظ «فتیه» آمده که جمع فتی است و در روایات

به معنی انسان‌های جوانمرد تفسیر شده است.

۲- «مجمع البحرین» (محل تلاقی دو دریا) کدام نقطه است؟

پاسخ: در اینجا احتمالات چهارگانه وجود دارد که برخی از آنها صحیح

نیست و برخی دیگر بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ خصوصاً با توجه به وسایل آن روز:

۱- نقطه پایانی دو دریا: دریای فارس از جانب غرب و دریای روم (بحر ابیض یا مدیترانه) از جانب شرق (۱).

این نظر با نقشه کنونی از دریاها و خشکی‌ها تطبیق نمی‌کند. زیرا منتهی الیه خلیج فارس، دریای عمان است و آن نیز به دریای سرخ (بحر احمر و یا قلزم) متصل می‌شود و منتهی الیه آن سوئز است که خشکی مانع از اتصال آن با مدیترانه است و اخیراً با کندن کانال، به گونه‌ای پیوسته شده است. در این صورت چگونه می‌توان گفت: مقصود منتهی الیه خلیج فارس و آغاز مدیترانه است؟

۲- نقطه‌ای که دو خلیج عقبه و سوئز در دریای سرخ با هم تلاقی دارند. اگر به نقشه نگاه کنیم، خواهیم دید در دریای سرخ دو نوع پیشرفتگی، یکی به سوی شمال شرقی و دیگری به سوی شمال غربی وجود دارد که اولی را خلیج عقبه و دومی را خلیج سوئز می‌گویند و منتهی الیه این دو خلیج در دریای احمر را مجمع‌البحرین می‌نامند.

با توجه به زندگی موسی در شام و آذوقه مختصری (ماهی پخته یا نمکین) که همراه داشتند و اینکه پس از پیمودن مقداری راه درخواست غذا (ماهی) نموده است، می‌توان محسوس زد که مقصود از محل تلاقی در دریا همین است.

۳- نقطه‌ای که دریای سرخ در جانب غرب با خلیج عدن در جانب شرق تلاقی می‌کند که امروز به آن «باب‌المنذب» می‌گویند.

۴- نقطه تلاقی دریای مدیترانه با اقیانوس اطلس که به آن تنگه «جبل الطارق» می‌گویند.

همان‌طور که یادآور شدیم از مجموع احتمالات، احتمال دوم با توجه به

ص : ۲۲۰

۱- [۱] طبرسی، مجمع‌البیان ۳/ ۴۸۱.

وسایل آن سفر روز و با توجه به اینکه سفر به سه نقطه^۱ دیگر موجب غیبت طولانی موسی از قوم خود می باشد، نزدیک به واقع است.

۳- مقصود از جمله «أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا» چیست؟

«حُقْب» بر وزن «عُنُق» که جمع آن احقاب و به معنی زمان طولانی است و اگر هم بر هفتاد و یا هشتاد سال اطلاق می شود، از باب تطبیق کلی بر مصادیق مختلف است.

در این جمله لفظ «أَوْ» به کار رفته که حاکی از تردید است و شاید قرینه است که در جمله^۱ متقدم بر آن، یعنی «حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ» لفظی مقابل «حقب» در تقدیر است و در حقیقت موسی به آن جوان می گوید: من یا به زودی به تلاقی به دو دریا می رسم و یا باید زمان طولانی را طی کنم تا به آن برس. بنابراین باید لفظ مشابه «عن قریب» در جمله^۱ قبل تقدیر گرفت و گفت: «حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ سَرِيعًا، عن قریب أو أَمْضِيَ حُقْبًا».

از استظهاری که درباره^۱ نقطه^۱ تلاقی انجام گرفت، معلوم می شود که همان شق نخست تحقق پذیرفت و در زمانی نه طولانی به مقصد رسیدند؛ هر چند از آن نقطه کمی تجاوز کردند، ولی دو مرتبه به آن جا بازگشتند.

۲- «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا» (۱)

از آیه دو چیز استفاده می شود:

۱- آنگاه که به نقطه^۱ تلاقی رسیدند، ماهی را فراموش کردند.

۲- ماهی راه خود را در دریا در پیش گرفت و رفت.

ص : ۲۲۱

۱- [۱] «سرب»، بر وزن «حسن» به معنی «مسلك» و راه است و گویا تقدیر آیه چنین است «تَسْرَب سَرِيًّا».

در بخش نخست، فراموشی را به هر دو نسبت می دهد و شاید وجه آن این است: وقتی به مأمور و متصدی چیزی نسیان رخ دهد، نسیان به همه اعضا نسبت داده می شود و می گویند: فراموش کردیم، در حالی که فراموشکار اصلی مأمور و متصدی آن بوده است.

جمله دوم حاکی از این است که ماهی راه خود را در دریا در پیش گرفت. (و «سیرب» بر وزن «حسن» به نقب و راه باریل می گویند و شاید این تعبیر به خاطر این است که ماهی در حالی که زنده شده بود، نقب زنان به عمق دریا راه یافت.)

بسیار بعید است که ماهی را به طور زنده همراه خود آورده باشند. این ماهی یا پخته و یا نملک آلود بود. از اینکه در آیه بعد می گوید: «غذای ما را بیاور، می توان حدس زد که ماهی پخته و آماده خوردن بود و در این صورت (پخته بودن ماهی) نتیجه این می شود که ماهی به فرمان خدا در آن لحظه زنده شد و راه دریا را در پیش گرفت.

شاهد دیگر بر این مطلب تکرار همین جمله در آیه بعد، ولی افزودن کلمه «عَجَباً» به جای «سیربا» است؛ یعنی ماهی به طور شگفت آوری راه دریا را گرفت و پیش رفت و لفظ «عَجَباً» می تواند قرینه بر این باشد که ماهی زنده گشت و وارد دریا گردید.

بنابراین آنچه مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: در آیه گواهی بر زنده شدن ماهی نیست، خالی از تأمل نیست. (۱)

گاهی تصور می شود که این جمله در هر دو مورد مربوط به موسی است؛ یعنی موسی راه خود را در دریا در پیش گرفت. (۲) ولی این احتمال از جهاتی ناستوار است:

ص: ۲۲۲

۱- [۱] المیزان ۱۳/۳۶۵.

۲- [۲] اعلام قرآن، ۱۹۳.

۱- نزدیکترین مرجع برای ضمیر «اتخذ»، همان «حوت» است نه موسی.

۲- به کاربردن لفظ «سرب» و «عجبا» در این صورت بی مورد خواهد بود. زیرا کشتی آب را در جهت عمق نمی شکافد، بلکه در سطح آب حرکت می کند و سطح آن را می شکافد.

۳- در مرتبه دوم که این جمله را به کار می برد، بلافاصله می گوید: موسی از راهی که آمده بود بازگشت، نه اینکه ادامه راه داد؛ چنانکه می فرماید: «فَارْتَدَا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا».

در هر حال موسی به علامتی که خدا به او داده بود، توجه نکرد. زیرا از سرنوشت ماهی آگاه نشد. لذا به راه خود ادامه داد و اوایل روز، در حالی که خستگی بر آن دو غلبه کرده بود، در نقطه ای فرود آمدند. و اگر در روز روشن به سایه صخره پناه برد، باید بگوییم: شبی را تمام به راه رفتن ادامه دادند و در اوایل روز به منزل بعدی رسیدند و موسی غذا طلبید و در آیه لفظ «غذاءنا» آمده که به غذایی که در روز مصرف می شود، اطلاق می شود. و ممکن است مقصود صبحانه و یا نهار باشد، هرچند در عرف امروز عرب به صبحانه «فطور» و نهار را «غداء» می گویند.

۴- «أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا»

جوان، به موسی در پاسخ درخواست غذا گفت: آنگاه که ما به آن صخره پناه بردیم، من ماهی را فراموش کردم و جز شیطان کسی مانع از یادآوری آن نشد. در تفسیر آیه باید سه چیز را روشن ساخت:

الف: چرا جوان موسی نسیان را به شیطان نسبت می دهد؟

ب: مقصود از «أَنْ أَذْكُرَهُ» چیست؟ آیا مقصود این است که از توجه به غذا و حمل آن غفلت ورزیدم و بدون اینکه از سرنوشت ماهی آگاه گردم. یا از وضع آن

آگاه بود و دید که ماهی به دریا رفت ولی گفتن آن را به موسی فراموش کرد؟ تو گویی مقصود این است: «أن أذكره لك، بعد ما رأيت أنه اتخذ سبيله في البحر عجباً».

ج: آیا جمله: «وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ...» از سخنان یوشع است یا کلام خداست که از یک واقعیت خبر می دهد و می گوید: علت اینکه یوشع از توجه به غذا غفلت کرد، این بود که موضوع از بین رفته بود.

درباره پرسش نخست یادآور می شویم: شیطان راضی به ملاقات موسی با آن عالم بزرگوار نبود؛ ملاقاتی که در کمال روحی موسی مؤثر بود. و چون عدم توجه به موضوع غذا، سبب تأخیر در ملاقات شد، از این نظر آن را به شیطان نسبت می دهد و میگوید: «وَمَا أَنْسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ».

درباره پرسش دوم یادآور می شویم که احتمال نخست به ذهن نزدیکتر است؛ یعنی ماهی به دریا رفته بود و او از موضوع آگاه نبود و به خاطر نبودن موضوع (غذا) در چشم اندازش از توجه به آن غفلت کرد. هر چند هم اگر غفلت نکرده بود، غذایی نبود که ان را حمل کند. ولی لااقل این نتیجه را داشت که موسی را از جریان آگاه می کرد و او به خاطر تحقق علامتی که خدا به او داده بود، از آن نقطه حرکت نمی کرد. بلکه در انتظار آن معلم الهی می نشست.

ولی احتمال دوم بسیار بعید است. زیرا چگونه جوان از بازگویی یک چنین حادثه عجیب و غریب غفلت می ورزد؟ مگر هر دو نفر در سایه صخره ای بسر نمی بردند که یکی ببیند و دیگری نبیند.

از این بیان پاسخ پرسش سوم نیز روشن گردید و آن اینکه جمله «فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ...» جزء کلام خداست و در حقیقت خدا از یک واقعیت گزارش می دهد و نکته غفلت را مشخص نمی سازد.

در هر حال وقتی موسی این سخن را شنید، به یوشع گفت: این همان علامتی است که ما به دنبال آن بودیم، زیرا وحی الهی به او خبر داده بود در نقطه ای که

ماهی را از دست بدهی، عالمی را خواهی یافت و -لذا- به یوشع گفت:

۵- «قَالَ ذَلِكُمْ مَا كُنَّا نَبِغُ فَاذْتَدَا عَلَيَّ آثَارِهِمَا قَصَصًا».

آنان پی جویان به راهی که طی کرده بودند، دو مرتبه بازگشتند. وقتی به آن نقطه رسیدند، انسانی را دیدند که قرآن از وی چنین توصیف می کند:

۶- «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»

او دو صفت برجسته داشت :

۱- مشمول رحمت و نعمت خدادادی بود: از «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا». و شاید مقصود مقامات معنوی است که از نعمت های باطنی به شمار می رود.

۲- علم خدادادی داشت: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». او نه تنها از صورت کار آگاه بود، بلکه از باطن و نتیجه آن کاملاً آگاهی داشت.

موسی با کمال تواضع به او گفت:

۷- . «قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا»

در مذاکره موسی با این معلم بالاترین ادب در سخن رعایت شده است.

زیرا قبل از اظهار هر نوع مطلبی اجازه پیروی می طلبد و مقصود اصلی را که آموزش بود، نتیجه مترتب بر آن قرار می دهد و می گوید: «عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي». در نتیجه او را از درخواست مقصود اصلی به صورت امر (عَلِّمَنِي) بی نیاز می سازد. آنگاه خواهان آموزش برخی از دانش های معلم می گردد، نه همه را. دانش را برای «رشد»^(۱) و رهایی به سوی سعادت می طلبد و برای آن موضوعیتی قائل نمی شود.

اکنون ببینیم پاسخ معلم بزرگوار، که روایات نام او را «خضر» می خواند چیست؟!

او به متعلم بزرگوار خود، که از پیامبران اولوا العزم و شخصیتی است که تورات

ص : ۲۲۵

۱- [۱] «رشدًا»، مفعول له «تعلمنی» است ، بیاموزی تا در سایه آن رشد پیدا کنم.

بر او نازل شده ، چنین پاسخ می گوید:

۸- «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»

۹- «وَكَيفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»

موسی وعده صبر داد و افزود که با امر تو مخالفت نخواهم کرد. این نوع سخن گفتن نیز یک نوع ادب بزرگی است از موسای کلیم در برابر معلم بزرگوار؛ چنانکه می فرماید:

۱۰- «قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا»

معلم بزرگوار در مقابل وعده حضرت موسی، امر به پیروی نکرد، بلکه او را در این قسمت آزاد گذاشت. ولی افزود در صورت تمایل به پیروی، از اسرار کارهای او نپرسد تا خود بازگو کند. او درخواست ترک سؤال را منوط به پیروی کرد که لازم آن تسلیم و سکوت است:

۱۱- «قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا»

نخستین نقطه پیروی

پس از یک رشته مذاکرات، قرار شد که حضرت موسی به دنبال معلم حرکت کند. از این جهت هر دو با سوار شدن به کشتی، نقطه نخست را ترک گفتند. ناگهان چشم موسی به معلم بزرگ خود افتاد که گوشه ای از کشتی را سوراخ می کند که نتیجه آن، غرق شدن همگان در دریاست. از آنجا که او فقط ظاهر عمل را می دید و از اسرار آن آگاه نبود، نتوانست خودداری کند و گفت: آیا آن را سوراخ می کنی تا ساکنانش غرق شوند:

۱۲- «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا»

از اینکه از حرکت دو نفر سخن می گوید، معلوم می شود که موسی جوان

همراه را در آن نقطه ترک گفت و او را همراه خود نیاورد. زیرا جایی که موسی را یارای راهی نباشد، حساب یوشع روشن است. و لام در «لتغرق» لام عاقبت است، نه لام غایت. یعنی نتیجه غرق سفینه، غرق مردم است، هرچند تو آن را قصد نکنی. موسی کار او را با لفظ «إمراً» توصیف کرد و گفت: «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا». و مقصود از آن، مصیبت بزرگ است، نه کار شگفت آور. علت آن در تفسیر آیات بعدی روشن می شود.

آن معلم بزرگ، موسی را به وعده پیشین خود متذکر ساخت و گفت: من نگفتم تو را یارای شکیبایی با من نیست:

۱۳- «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»

موسی ناگهان به یاد وعده بردباری خود افتاد و فوراً پوزش طلبید و از او خواست که کار را بر او سخت نگیرد و اغماض کند:

۱۴- «قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا»

در این آیه موسی دو نکته را متذکر می گردد:

الف: من از وعده ای که به تو داده بودم غفلت کردم. اهمیت کار به اندازه ای بود که مایه نسیان گردید: «لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ»

ب: بر من تکلیف شاق مکن. یعنی با ملایمت و گذشت با من رفتار کن: «وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا»: لاتکلفنی عسراً من امری».

اکنون باید دید معلم موسی در برابر چشمان ناخدا و ساکنان کشتی چگونه به سوراخ کردن آن پرداخت و چرا دیگران او را از این کار باز نداشتند؟ آیا کار او کار لحظه ای بود که توجه آنان مانع از کار او نشد و در هر حال چه شد که خونی از بینی کسی بیرون نیامد، و جاننداری غرق نگردید؟ پاسخ به این دو پرسش به طور قطعی ممکن نیست، ولی می توان گفت کار خضر کردن تخته ای از چوب های کف کشتی یا

نقب نقطه ای در بدنه آن بود و او با تصرف در قلوب و دیده ها، آنان را از توجه به کار خود بازداشت و پس از معیوب کردن کشتی، به تعمیر آن پرداخت، و به وسیله ای سوراخ آن را گرفت و از نفوذ آب جلوگیری نمود و در نتیجه کشتی، آن کشتی سالم و لای عیب نبود.

معلم، عذر موسی را پذیرفت و از کشتی بیرون آمدند و در خشکی راهی را در پیش گرفتند. در این اثنا او جوانی را بدون اینکه به ظاهر جرمی را مرتکب گردد، کشت و موسی این بار نیز مانند بار سابق عنان صبر را از کف داد و گفت: چگونه انسانی را بدون اینکه مرتکب قتل گردد کشتی؟ تو کار بسیار منکری انجام دادی :

۱۵- «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا»

«غلام» غالباً به نوجوان نابالغ می گویند، ولی گاهی در مطلق جوان به کار می رود هر چند نوجوان نباشد. (۱) در قرآن در مورد اسحاق و اسماعیل و یوسف آنگاه که در چاه بود و یحیی و دو کودک یتیم به کار رفته است. و از مجموع آیات استفاده می شود که به پسر از آغاز تولد تا روزی که به صورت جوان کاملی در آید «غلام» می گویند. اگر حد بلوغ را در آن زمان سن شانزده بدانیم، تا سن هجده سالگی و یا کمی بالاتر نوجوان را غلام می نامند. سپس مرحله «شباب» فرا می رسد. و برای آن نیز لفظ خاصی دارند.

بنابراین هیچ مانعی ندارد که بگوییم نوجوان، فرد بالغی بود. به گواه اینکه موسی به مصاحب خود می گوید: چرا این فرد را بدون اینکه انسانی را بکشد، کشتی؟ «قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ» و این جمله می رساند که مقتول در حدی بود که اگر انسانی را کشته بود، قصاص او بلامانع بود. ناگفته پیداست حکم

ص : ۲۲۸

۱- [۱] لیلای اخیلیه می گوید: شفاها من الداء العضال الذی بها***غلام إذا هزّ القناه سقاها

قصاص از آن افراد بالغ است، نه کودکان و نه نابالغان.

موسی عمل نخست را به «إمراً» و عمل دوم را «نکراً» توصیف کرد و این گواه بر این است که مقصود از وصف نخست، همان طور که طبرسی می گوید: فاجعه و مصیبت بزرگ است، نه کار شگفت آور. زیرا جایی که کشتن یا انسان «نُکِر» و منکر به شمار رود، فراهم ساختن هلاکت انسان ها باید فاجعه باشد. در این شرایط معلّم، متعلّم خود را به سخن پیشین خود به هنگام ملاقات متوجه ساخت و گفت:

۱۶- «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»

«نگفتم تو نمی توانی در زندگی با من شکیبا باشی.» ولی موسی این بار بر خلاف بار نخست چیزی نگفت، بلکه کاملاً حق را به استاد داد و گفت: اگر از این به بعد من اعتراض کردم، تو حق داری که از من جدا شوی و کاملاً معذور می باشی. زیرا عملاً ثابت شد که مرا یارای مصاحبت با شما نیست؛ چنانکه می گوید:

۱۷- «قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا»

مقصود از جمله «قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا» این است که من تو را در اعمال فراق معذور می دانم.

اکنون ببینیم در مرحله سوم، موسی با چه کار مرموزی از کارهای معلم خود روبرو شد؟ در این مرحله از سفر، موسی با معلم خود وارد شهری شدند درحالی که آذوقه خود را به پایان رسانیده بودند و از اهالی آنجا درخواست کردند که میهمان آنان باشند. ولی آن گروه لئیم، از ضیافت آنان سرباز زدند. در این شرایط که موسی خسته و گرسنه بود، ناگهان «خضر» دست به کار عجیبی زد، دیواری را که در حال انهدام بود، تعمیر کرد. موسی از این عمل در شگفت ماند که چگونه معلم، پاسخ بدی را به خوبی می دهد و چون از نیاز خود و معلمش آگاه بود، به وی گفت: لا اقل می خواستی در برابر این عمل اجرتی بگیری و شرایط، او را از پیمانی که با خضر

بسته بود غافل ساخت، چنانکه می فرماید:

۱۸- «فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَتَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتُمْ لَأَتَّخَذْتُمْ عَلَيْهِ أُجْرًا»

قریه در قرآن به مطلق آبادی اطلاق می شود و هرگز مرادف با لفظ ده در زبان فارسی نیست به گواه اینکه آن را در مصر که بزرگترین شهر فراعنه بود، به کار می برد و می فرماید: «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا...». (یوسف / ۸۲)

حالا- مقصود از این قریه چیست در میان مفسران اقوال گوناگونی است، گاهی می گویند: «انطاکیه» است که میان حلب و «اسکندرون» قرار دارد و «اسکندرون» در گذشته جزئی از سوریه و اکنون جزئی از خاک ترکیه است. گاهی گفته می شود: که مقصود از آن «ایله» که در ساحل دریای سرخ نزدیک خلیج عقبه است. (۱)

در این موقع بود که معلم بزرگوار اعلام جدایی کرد زیرا تجربه ثابت نمود که موسی را شکیبایی مشاهده کارهای شگفت آور و یا به ظاهر منکر او نیست. او رو به متعلم کرد و گفت:

۱۹- «قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»

سخت ترین لحظات برای یک متعلم علاقمند، محرومیت او از درس استاد مهربان است. هنگامی که او جمله «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ» را شنید، سخت متأثر گردید ولی درخواست مجدد نیز نکرد زیرا در مرحله دوم به او گفت که اگر از این به بعد اعتراض کردم، تو حق داری از من جدا بشوی و مرا از دانش خود محروم سازی.

ولی استاد به هنگام جدایی، اسرار کارهای خود را تشریح کرد و در پایان یاد

ص : ۲۳۰

۱- [۱] یاقوت در مراصد الاطلاع می گوید: انطاکیه از نقاط بسیار خوش آب و هوا است که فاصله آن با حلب مسیر یک شب و روز است. به ماده «انطاکیه» مراجعه شود.

آور شد که همه این کارها را به فرمان خدا انجام داده ام؛ سپس اسرار کارهای خود را چنین بیان کرد:

کشتی که ما در آن نشستیم از آن گروهی از بینوایان بود که از این طریق امرار معاش می کردند و در مسیر ما(۱) فرمانروایی بود که بسان دزدان دریایی، تمام کشتی ها را مصادره می کرد. به کشتی آسیب رسانیدم تا به خاطر عیبی که پیدا کرد، مورد رغبت آن فرمانروا نباشد، چنانکه می فرماید:

۲۰- «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا»

در حقیقت این تخریب جزئی به خاطر حفظ مال فقرا بود و این خود می رساند که افراد با صلاحیت می توانند در اموال مردم به عنوان حفظ آن تصرفاتی کنند؛ تصرفی که صد درصد به نفع آنهاست. مثلاً: اگر آب به خانه کسی راه پیدا کرده، میتوان از لوازم زندگی او برای بستن راه آب استفاده کرد.

از این کار نتیجه دیگری نیز می گیریم، و آن اینکه، خدا در جهان خدا اولیایی دارد که در متعلقات مردم تصرفاتی به نفع آنها انجام می دهند، هر چند خود آنان از تصرف و یا از راز تصرف آنان آگاه نباشند و متصرف را نیز شناسند و تفصیل مطلب در بخش نکات سرگذشت خواهد آمد.

او درباره کشتن آن نوجوان چنین توضیح داد: این نوجوان پدر و مادری مؤمن داشت از آن ترسیدم که آنان را (بسان خود) به سرکشی (گناه) و کفر بکشاند، چنانکه می فرماید:

۲۱- «وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُزْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا»

ص : ۲۳۱

۱- [۱] در آیه لفظ «و کان وراءهم» آمده که گاهی به معنی پیش رو نیز به کار می رود و چنانکه می فرماید: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (مؤمنون / ۱۰۰) و نیز احتمال دارد که لفظ کنایه از تعقیب و جستجو باشد خواه پشت سر و خواه پیش رو باشد .

لفظ «خشینا» از ماده «خشیت» گرفته شده که به معنی خوف و ترس است و چون خضر عالم به بواطن و آگاه از آینده بود، طبعاً مقصود او از این لفظ، «علم» و آگاهی قطعی خواهد بود، نه خوف توأم با احتمال خلاف.

و نیز «یرهق» از «رهق» به معنی پوشانیدن و با تکلیف سنگین اخذ شده است و در این جا مناسب همان معنی دوم است؛ چنانکه در تفسیر جمله «ولاترهقنی من امری عسراً» بیان گردید در این صورت، مفاد آیه چنین می شود که ترسیدیم آنان را به طغیان و کفر وادار سازد.

قرآن می افزاید: اگر ما این فرزند را از دست پدر و مادر گرفتیم، در مقابل، فرزند پاکیزه ای از نظر ایمان، مهربانتری از نظر صله ارحام، به آنان بخشیدیم، چنانکه می فرماید:

۲۲- «فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَأَقْرَبَ رَحْمًا»

ظاهر آیه این است که مضمون آن سخن «خضر» است. برخی گفته اند که کلام خداست. در صورت دوّم باید در کلام به یک نوع التفات قائل شویم؛ یعنی التفات از تکلم «أردنا» به «غیبت»، یعنی «ربهما».

این دو احتمال به طور ضعیفتر در آیه قبلی نیز حاکم است و در هر حال آیه حاکی است که ایمان پدر و مادر در پیشگاه خدا به اندازه ای ارزشمند بود که خدا فرزند او را دچار هلاکت کرد که آسیبی به ایمان آنان وارد نشود.

جمله «خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً» اشاره به برتری دومی از نظر ایمان و طهارت است و شاید اشاره است که فرزند نخست، فاقد تزکیه بوده است هر چند موسی او را «نفس زکیه» میخواند. و مقصود از «أقرب رحماً» این است که دومی به مراتب مهربان تر و علاقه مندتر به پدر و مادر می باشد و در نتیجه آنان را بر خلاف خواسته خود تکلیف نمی کند.

و در مورد تعمیر دیوار، راز آن این بود که زیر آن گنجی متعلق به دو یتیم در این

شهر بود و پدر آن دو، فرد صالحی بود و به خاطر مقام و موقعیت پدر، خدا خواست که این گنج محفوظ بماند تا فرزندان آن فرد صالح بزرگ شوند و آن را استخراج نمایند. به هر حال هر سه کار پرتوی از رحمت حق بود؛ هر چند از نظر تو یک کار بد و منکر و فاجعه به شمار رفت.

آخرین سخن او با متعلم خود این بود که بدانند او مأموری بیش نیست و هرکاری را انجام می دهد به دستور خدا و خالق جهان است؛ چنانکه می فرماید:

۲۳- «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»

اگر صلاح پدر و مادر در مورد دوم سبب می شود که برای حفظ ایمان آن ها فرزند ناخلف آن ها کشته شود و به جای آن خدا فرزند صالح عطا فرماید، در مورد سوم صلاح پدر سبب می شود که پس از مرگ او، مال فرزندان او به وسیله یکی از اولیای الهی از دستبرد مصون بماند تا پس از دوران بلوغ آن را در اختیار بگیرند.

نکته ها

با سرگذشت مسافرت موسی با معلم بزرگوارش آشنا شدیم و تا آنجا که امکان داشت در توضیح لغات و جمله ها و مفاد آیات کوشیدیم. چیز مهمی که باقی مانده، بیان نکات آموزنده این سرگذشت است و از این جهت به گوشه هایی از آن به طور فشرده اشاره می کنیم :

۱- انسان هر چه هم از نظر علم و دانش در درجه بالاتر قرار گیرد، نباید از تلاش بایستد. عالمی مانند موسی که سینه او مخزن اسرار کتابی مانند تورات است، باز خواهان افزایش علم و دانش می باشد.

ص : ۲۳۳

۲- خداوند معلم را با جمله: «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». توصیف می کند و شاید تقدیم لفظ «عبداً» اشاره به این است که سرچشمه همه فضایل «عبودیت و بندگی» است و پوینده راه بندگی قله هایی از معرفت را تسخیر می کند که پویندگان راه علوم رسمی را آن توان نیست. صاحب موسی در سایه پیمودن راه بندگی و تسلط بر هوی و هوس به مقامی رسیده که حوادث را پیش از وقوع پیش بینی می کرد. دانش او از ظاهر تجاوز کرده به باطن اشیا نفوذ می کرد و از مجموع روایات استفاده می شود که این معلم و متعلم هر کدام دارای مزیتی بودند که دیگری واجد آن نبود. موسی مظهر علم به شریعت و احکام، و مصاحب او مظهر علم به باطن و درون بود.

۳- از مجموع سرگذشت استفاده می شود که خدا در میان بندگان دو نوع ولی و سرپرست دارد: ولی ظاهر و آشکار؛ ولی مخفی و پنهان .

سرپرست نخست را مردم می بینند و از وجود او به طور آشکار استفاده می کنند، در حالی که ولی پنهان در میان مردم هست و مردم او را نمی بینند و اگر ببینند او را نمی شناسند. ولی او در عین غیبت از انظار، به وظایف خویش عمل کرده و سرپرستی خود را انجام می دهد و مردم از او مانند خورشید پشت پرده ابر، بللره می گیرند. تصرفات او همگی به امر الهی بوده و به نفع و سود مردم است. او کارهای خود را آن چنان صورت می دهد که غالباً مردم متوجه آن نمی شوند.

امیر مؤمنان - علیه السلام - در یکی از کلمات خود به این دونوع ولی اشاره کرده و می فرماید: «اللهم بلی لاتخلو الأرض من قائم لله بحجه إما ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً» (۱) خدایا! زمین از به پا دارندگان حجت های خدا خالی نمی باشد، حجت هایی که آشکارا بر همگان معلوم است و حجت هایی که از ترس مردم، پنهان می باشند.

ص : ۲۳۴

با توجه به این دو نوع ولی، ولایت مطلقه ولی عصر - سلام الله علیه - از آن قسم دوّم است، ولی در عین حال مانند «خضر» بر مصالح امت واقف بوده و تصرفاتی پنهانی دارد، هر چند ما متوجه نیستیم.

۴- بسیاری از حوادث و رویدادها در نزد انسان ها تلخ است، ولی سرانجام شیرینی دارد و نباید ظاهر حادثه، میزان داوری باشد. سوراخ کردن کشتی و کشتن نوجوان در نزد همگان، حتی برای رسولی مانند موسی، تلخ و ناگوار بود، ولی در نظر انسان های باطن بین بسیار شیرین و خوشگوار بود. از این جهت بسیاری از گرفتاری ها و فراز و نشیب ها، دارای چنین ظاهر و باطنی است و انسان باید آنها را به سود خود تلقی کند، نه به ضرر خویش .

امروزه مسأله شرور در مصائب بازتاب گسترده ای در میان دانشمندان پیدا کرده و در مقام مقایسه با عدل و رأفت حق، یک نوع دوگانگی تلقی می شود؛ ولی این دو گانگی از دیدگاه ظاهر بینان است نه از دیدگاه ژرف نگران.

۵- مسأله سوراخ کردن کشتی به خاطر حفظ آن از دستبرد حاکم ستمگر، که در تعقیب کشتی های سالم بود، می تواند الگوی خدمت باشد؛ البته نه برای هر انسانی، بلکه برای افرادی که از جانب خدا مقام سرپرستی جامعه را بر عهده دارند. همچنان که تعمیر دیوار به طور رایگان به منظور حفظ اموال، نشانه ایثار است که برای همگان می تواند الگو و درس باشد. کشتن نوجوان که در آینده اسباب دردسر پدر و مادر بود برای مفسران مشکلی ایجاد کرده و آن را در ظاهر با اصل قبح قصاص پیش از جنایت منافی دانسته اند. ولی همان طور که در گذشته یادآور شدیم که غلام در آیه، کودل نابالغ نیست، بلکه نوجوان بالغی است که راه پدر و مادر را ترک کرده و ازار آن ها را در پیش گرفته و بیم آن می رفت که پدر و مادر را نیز از راه به در کند. چنین انسانی در شریعت

موسی محکوم به قتل بود، به گواه این که مرتدان قوم خود را (پرستشگران عجل) محکوم به مرگ کرد و فرمان داد که یکدیگر را بکشند. وجود چنین انسان فاسد و مفسد، چه مصلحتی می تواند داشته باشد و اگر مصاحب موسی از آینده او سخن می گوید، می خواهد فساد مضاعف او را بیان کند.

۶- داستان موسی با مصاحب خود در تورات وانجیل نیامده، ولی مؤلف کتاب اعلام قرآن از کتاب های دانشمندان یهود، که در قرن یازدهم میلادی می زیسته، داستانی نقل کرده که با داستان موسی شباهت دارد، ولی در انجا به جای موسی، الیاس وارد شده است؛ از این جهت نمی توان این دو داستان را یکی گرفت. اینک متن داستان :

«یوشع» از خدا می خواهید که با «الیاس» با ملاقات کند و چون دعایش مستجاب می شود و به ملاقات الیاس مفتخر میگردد. از وی می خواهد که به برخی از اسرار اطلاع یابد. الیاس به وی می گوید: تو را طاقت تحمل نیست، اما یوشع اصرار می ورزد و الیاس درخواست او را اجابت می کند، مشروط بر آن که راجع به هر چه می بیند پرسشی نکند و اگر یوشع تخلف ورزد، الیاس او را ترک کند. با این قرار داد، یوشع و الیاس همسفر می شوند.

در خلال مسافرت خویش اول به خانه ای وارد می شوند که صاحب خانه از آنها گرم پذیرایی می کند. خانواده ساکن این خانه از مایملک دنیا تنها یک گاو داشتند که از فروش شیر آن گذران می کردند. الیاس دستور می دهد که صاحب خانه آن گاو را بکشد و یوشع از این کردار سخت دچار تعجب و شگفتی می گردد و از وی علت آن را می پرسد. الیاس قرار داد را به وی متذکر شده و او را به مفارقت تهدید می کند، لاجرم یوشع دم بر نمی آورد.

از آنجا هر دو به قریه دیگری سفر می کنند و به خانه توانگری وارد می شوند. در این خانه الیاس دست به کار می شود و دیواری را که در شرف ویرانی بود مرمت

می کند.

در قریه دیگری چند نفر از مردم آن ده، در محلی اجتماع داشتند و از این دو نفر خوب پذیرایی نمی کنند، الیاس ایشان را دعا می کند که همگی ریاست یابند.

در قریه چهارم از آنان پذیرایی گرم می شود. الیاس دعا می کند که فقط یکی از آنان به ریاست برسند! بالاخره یوشع بن لاوی طاقت نمی آورد و راجع به چهار واقعه می پرسد. الیاس می گوید: در خانه اول زوجه صاحب خانه بیمار بود و اگر آن گاو به رسم صدقه قربانی نمی شد، آن زن در می گذشت و خسارتش برای صاحب خانه بیش از خسارتی بود که از ذبح گاو حاصل می گردید.

در خانه دوم زیر دیوار گنجی بود که می بایست برای کودکی یتیم محفوظ بماند. برای مردم قریه سوم ریاست همه را خواستم تا کارشان دچار پریشانی و اختلال گردد، برعکس مردم قریه چهارم که زمام کارشان در دست یک نفر قرار می گیرد و امورشان منظم و به سامان می رسد. [۱]

[۱] اعلام قرآن / ۲۱۳.

ص : ۲۳۷

سرگذشت حضرت داود

حضرت داود از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل است که علاوه بر مقام نبوت، دارای مقام امامت و سرپرستی و اداره امور بنی اسرائیل بود. قرآن سرگذشت او را در سوره های بقره، انبیاء، نمل، سبا و ص، بیان کرده است. مشروح سرگذشت او بیشتر در دو سوره: بقره و ص آمده است و ماهمه آیات را در محل مناسب خود می آوریم.

نام او در قرآن در ۱۶ مورد وارد شده است. یعنی سوره بقره/ ۲۵۱؛ نساء/ ۱۶۳؛ مائده / ۷۸؛ انعام/ ۸۴؛ اسراء/ ۵۵؛ انبیاء/ ۷۸؛ ۷۹؛ نمل / ۱۵-۱۶؛ سبأ/ ۱۰-۱۲؛ ص / ۱۷، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۳۰

برای ورود در سرگذشت او یکی از نبردهای او را یادآور می شویم که پیروزی او در این جنگ مایه اشتهاار او گردیده و از این حادثه به بعد، به مقامات والایی رسید. از این جهت این سرگذشت را قبل از معرفی او یادآور می شویم. بنی اسرائیل در پرتو مجاهدت های یوشع بن نون به سرزمین فلسطین گام نهادند. او اراضی را در میان آنان قسمت کرد و تا در قید حیات بود، قاضی و داور آنان در مسائل اختلافی به شمار می رفت و گویا شیوه زندگانی آنان تا ۳۵۶ سال پس از درگذشت موسی به همین منوال بود. یعنی پیامبری از میان آنان به فرمان الهی به هدایت آنها می پرداخت و مرجع اختلافات به شمار می رفت، بدون اینکه در میان آنان انسانی به نام «ملک» و «فرمانروا» وجود داشته باشد. در این مدت گاه بیگاهی

بنی اسرائیل مورد هجوم اقوام واقع می شدند. عمالقه عرب (فلسطینی های رانده شده) و آرامیان بر آنها هجوم می بردند و بنی اسرائیل گاهی غالب و گاهی مغلوب می شدند و سرانجام گروهی از بنی اسرائیل به اسارت مهاجمان در آمده و زندگی رقت باری پیدا کردند.

تاریخ می گوید: در حملات فلسطینی ها گروهی از بنی اسرائیل در جنگ شرکت کردند و به عنوان تبرک، صندوقی را که تورات در میان آن قرار داشت همراه خود حمل نمودند. اتفاقاً در این حمله فلسطینی ها غلبه کردند و صندوق عهد را از چنگال بنی اسرائیل در آورده و آن را به بتخانه خود بردند و این شکست و فقدان تابوت (صندوق تورات) برای آنان بسیار سنگین و رقتبار بود.

این سرشکستگی و از دست دادن بزرگترین افتخارات و اسارت گروهی از فرزندان آنان به دست فلسطینی ها سبب شد که از پیامبر دوران خود، یعنی «اشموئیل (۱)» (که در زبان عرب به آن اسماعیل می گویند) درخواست کردند که برای آنان فرماندهی معین کند که زیر نظر او به جهاد خود ادامه دهند و از خود دفاع کنند. او از روحیه آنها کاملاً آگاه بود و می دانست که اکثریت آنان افراد پیمان شکن و غیر متعهدی می باشند که وعده جهاد می دهند اما عمل نمی کنند.

در هر حال ملکی برای آنان معین شد و پیمان شکنی آنان در آن نبرد آشکار گشت. اینک آیات این بخش که منتهی به نبرد داود با مخالفان می گردد و سرانجام (پس از پیروزی) به پاداش عمل خود، که نبوت بود می رسد.

آیات موضوع

۱- «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَيْهِ كُفْرًا أَنْ تَقَاتِلُوا

ص : ۲۴۰

قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاؤَنَا فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالَ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ).

۲_ (وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

۳_ (وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التِّيَابُوتُ فِيهِ سِيَ كَيْنُهُ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

۴_ (فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةً غَلَبَتْ فَتْنَهُ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ).

۵_ (وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أقدامنا وَأَنْصِرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ * فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ).

۶_ (تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ) (بقره/۲۴۶-۲۵۲)

ترجمه آیات

۱_ آیا ندیدی و نظر به اشراف بنی اسرائیل پس از موسی نیفکندی. آنگاه که

به پیامبر خود گفتند: برای ما فرمانروایی را معین کن تا تحت فرمان او در راه خدا نبرد کنیم؟ آن پیامبر گفت: شاید اگر خدا برای شما جهاد را بنویسد، شما جنگ نکنید! (آنان در پاسخ گفتند:) چرا در راه خدا جنگ نکنیم، در حالی که قسمتی از سرزمینهای ما را گرفته اند و فرزندان ما را اسیر کرده اند. ولی آنگاه که نبرد با دشمنان برای آنان نوشته شد، جز کمی از آنان همگی روی برگردانیدند. خدا ظالمان را می شناسد.

۲_ پیامبرشان به آنان گفت: خداوند طالوت را برای شما به عنوان فرمانروا معین کرده است. بنی اسرائیل زبان به اعتراض گشودند و گفتند: چگونه می تواند او بر ما حکم و فرمانی داشته باشد در حالی که ما به فرمانروایی از او شایسته تریم و چندان مال و ثروتی در اختیار ندارد؟! پیامبر زمانشان گفت: خدا او را بر شما برگزیده است و به او فزونی در علم و قوا و قدرت در جسم بخشیده است. خدا فرمانروایی خود را به هر کدام از بندگانش بخواهد واگذار می کند. خدا دارای فضل گسترده و داناست.

۳_ پیامبر آنان به آنها گفت: نشانه فرمانروایی او از جانب خدا این است که صندوقی که تورات در میان آن قرار دارد و مایه آرامش شما از جانب پروردگار است، همراه با آنچه فرزندان موسی و هارون به یادگار گذارده اند، می آید. در حالی که فرشتگان آن را از آن نقطه ای که به آن جا برده شده بود به سوی شما حمل می کنند و در این برای شما اگر مؤمن باشید آیه و نشانه است.

۴_ (نشانه فرمانروایی او که آمدن تابوت بود، تحقق یافت و بنی اسرائیل فرمانروایی او را پذیرفتند و طالوت با سربازان خود حرکت کرد) در این موقع طالوت به گروهی که تحت فرمان او بودند، چنین گفت: خدا شما را به وسیله نهر آبی (در حالی که تشنه خواهید بود) امتحان خواهد کرد. هر کس از آن نوشید از من نیست و هر کس از آن ننوشید و یا کفی بیش ننوشید، از من است. (ولی متأسفانه) همه آنان، جز عده کمی،

نوشیدند(طبعاً آنها که از آب نوشیدند آن طرف نهر رها شدند). وقتی طالوت با افرادی که به او ایمان آورده بودند، از نهر عبور کردند، آنها گفتند: ما را با این جمعیت کم یارای نبرد با جالوت و سپاه او نیست. آنان که گمان داشتند که با خدا ملاقات می کنند(مؤمن به روز جزا بودند) گفتند: نترسید. چه بسا گروه کمی بر گروه بسیاری به فرمان خدا غلبه کردند و خدا با افراد صابر و بردبار است.

۵_ وقتی طالوت با سربازانش با جالوت و سپاه او روبرو شد، گفتند: خدایا به ما صبر عنایت بفرما، گامهای ما را در میدان نبرد استوار بگردان و ما را بر قوم کافر پیروز بگردان.

۶_ آنان به اذن الهی دشمن را شکست دادند و داود (که یکی از فرماندهان زیر دست طالوت بود) جالوت را کشت و در نتیجه خدا به او سلطنت و حکمت عطا فرمود و آنچه را می خواست به او آموخت و اگر خدا برخی از مردم را با برخی دیگر دفع نکند، زمین را فساد فرا می گیرد و خداوند صاحب کرم بر جهانیان است.

۷_ این آیات الهی است که بر شما بحق تلاوت می شود و توای پیامبر اسلام از پیامبران مرسل می باشی.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

یاد آور شدیم قوم بنی اسرائیل برای بازستاندن اسیران و سرزمینهای غصب شده از پیامبر زمان خود خواستند که فرماندهی برای آنان تعیین کند تا زیر لوای او بجنگند. خداوند بزرگ، طالوت را که از نسل بنیامین، فرزند یعقوب بود به فرماندهی آنان برگزید. این بار نیز مانند دیگر بارها، پیامبر آنان با اعتراض بنی اسرائیل روبرو شد و سه اعتراض کردند. گفتند: او نمی تواند فرمانده ما باشد. زیرا:

۱_ نسل بنیامین از موهبت نبوت محروم بوده اند و باید فرمانده از اسباطی باشد که در نسل او نور نبوت قرار گرفته باشد.

۲_ در نسل بنیامین تا کنون کشور داری و فرماندهی نبوده است.

۳_ او دارای ثروت و مکت نیست تا کاستیهای جنگ را جبران کند.

قرآن اعترافات یاد شده در فوق را چنین نقل می کند: (أَنِّي يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْت سَعَهُ مِنَ الْمَالِ) (بقره/۲۴۷).

جمله نخست، یعنی: (أَنِّي يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ) اشاره به دو اعتراض اوّل است و جمله دوّم اشاره به اعتراض سوّم است.

خدا به دو اعتراض نخست آنان پاسخ داده و می فرماید: «شرط فرماندهی گزینش خداست و خدا طالوت را بر شما برگزیده است و گزینش خداوند در فرماندهی کافی است، خواه در نیاکان او چنین مقامی باشد یا نباشد».

و در پاسخ اعتراض سوّم آنان می فرماید: «شرط فرماندهی لیاقت است و آن در دانش و بینش و قدرت بدنی و ظاهری خلاصه می شود و طالوت هر دو را داراست و بنی اسرائیل و دیگران بدانند خدا فرماندهی را به هر کسی خواست می دهد و خدا در کار خود در گرو تصویب انسانها نیست، هر چند تمام کارهای او عالمانه و حکیمانه است». و به مجموع این پاسخها با این آیه اشاره می کند:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ). (بقره/۲۴۷)

بنی اسرائیل مانند همیشه به گزارش پیامبر خود اکتفا نکردند و از او درخواست کردند که باید این فرمانده نشانه ای از خدا داشته باشد. خطاب آمد که نشانه فرماندهی او بر بنی اسرائیل این است که پیش از رهسپاری به میدان نبرد، صندوقی است که در آن تورات و آنچه آل موسی و هارون به ارث گذارده و به غارت رفته بود، وجود دارد و در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند به سرزمین فلسطین باز می گردد.

توضیح اینکه در نبردی که بنی اسرائیل با عمالقه عرب داشتند، توراتی که خدا آن را بر موسی نازل کرده و در میان صندوقی قرار داشت به غارت رفته بود. گویا

بنی اسرائیل به هنگام نبرد صندوق را همراه خود حمل می کردند. در آن صندوق علاوه بر تورات، عصای موسی و نعلین او و عمامه هارون نیز بود و همه آنها در جنگ به غارت رفته بود. خدا نشانه صدق گفتار نبی را این قرار داد که این صندوق با تمام محتویاتش از سرزمین دشمن، بدون کمک انسانی به میان بنی اسرائیل باز گردد و در حقیقت حاملان آن فرشتگان باشند؛ چنانکه می فرماید:

(وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ). (بقره/۲۴۸)

چه معجزه ای بالاتر و بزرگتر از اینکه با دیدگان خود دیدند که تابوت با محتویاتش بازگشت و مسلماً برای هر انسان بی غرضی علم آفرین و یقین آور بود. به ناچار دعوت طالوت را لیبیک گفتند وزیر پرچم او جمع شدند تا نبرد را ادامه دهند. گاهی می گویند: کسانی که آماده جنگ شدند، حدود هفتاد یا هشتاد هزار نفر بودند. وقتی دیدگانشان به تابوت افتاد، آن را به فال نیک گرفتند و پیروزی را به او وعده دادند.

ولی همگی می دانیم رمز موفقیت در نبرد صبر و شکیبایی است. از این جهت باید مجاهدان واقعی از مجاهد نماها جدا شوند و راه جدایی آنان آزمونی است که اساس آن را صبر و بردباری تشکیل می دهد.

طالوت به کلیه کسانی که زیر فرمان او بودند، گزارش داد که خدا شما را با نهر آبی آزمایش خواهد کرد. بدین صورت که هر کس از این آب ننوشد و اگر نوشید کف آبی بیشتر نباشد. او از من است و نشانه اش این است که او مجهز به حربه صبر و خویشتن داری می باشد. ولی کسانی که از نعمت خود داری، برخوردار نبوده و از آن بیشتر بنوشند، از ولایت من بیرون خواهند بود. عجیب این است که با دیدن آن معجزه اکثر آنان در این آزمون مردود شدند، جز گروه اندکی که تعداد آنان بیش از

سیصد و اندی نبود و گاهی می گویند از چهار هزار نفر تجاوز نمی کرد.

در این هنگام طالوت اکثریت را از ادامه مسیر باز داشت تا جمع قلیلی به نبرد پردازد. در مسیر راه همین گروه آزمون داده نیز زمزمه ناتوانی سرداده و گفتند: با این ارتش کم چگونه می توان با دشمن فراوان مبارزه کرد؟ در میان آنان گروه خالصی بودند که همگی به لطف الهی اعتماد کامل داشتند. آنان رو به معترضان کردند و گفتند: فزونی و کاستی جمعیت مایه پیروزی و شکست نیست، به گواه اینکه در تاریخ بشریت گاهی جمعیتهای کم بر اثر فرماندهی لایق و فرمانبرهای با ایمان، بر گروه کثیری پیروز شدند. خداوند مجموع این حقایق را در این آیه چنین می فرماید:

(فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمِ مِنْ فَئِهِ قَلِيلَةً غَلَبَتْ فَئَهُ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ). (بقره/۲۴۹)

نبرد میان دو گروه آغاز شد، شعار مردان با ایمان این بود که خدایا به ما صبر عنایت فرما و گامهای ما را در میدان نبرد استوار گردان و بر گروه کافر غالب ساز؛ چنانکه می فرماید: (وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبَّتْ أَعْقَابُنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ). (بقره/۲۵۰).

درست است که عنایات الهی پشتوانه افراد با ایمان است، ولی مشروط به اینکه آنان از مواهب الهی بهره بگیرند. از این جهت باید مؤمنان آنچه در اختیار دارند، در راه خدا بذل کنند و به همین سبب این گروه بر دشمن پیروز شدند.

خداوند در آیه بعد نام یکی از فرماندهان طالوت را می برد که شخصاً جالوت را کشت و مقدمات شکست همگان را فراهم آورد. او شخصی بود به نام داود از خاندان بنی اسرائیل و به خاطر همین شجاعت، بعدها به او فرمانروایی و نبوت و علم

ودانش عطا گردید. چنان که می فرماید: (فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ) (بقره/۲۵۱).

خداوند در ذیل آیه، فلسفه جهاد را یاد آور می شود و آن اینکه اگر با ملت‌های مفسد نبرد و مبارزه نشود، فساد روی زمین را فرا می گیرد. درست است در جهاد انسانی کشته می شوند _ چه از طرف انسان‌های با معنویت و چه از انسان‌های تبه‌کار _ ولی سرانجام جامعه از افراد آلوده پاک سازی می شود. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است:

«تَمَنُّوا الْفِتْنَةَ ففِيهَا هَلَاكُ الْجَبَابِرَةِ وَطَهَارَةُ الْأَرْضِ مِنَ الْفَسَقَةِ». (۱)

فتنه در فرهنگ قرآن و حدیث کاربردهای مختلفی دارد:

۱_ امتحان و آزمون: (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ). (تغابن/۱۵)

۲_ شورش‌های کور و فاقد اهداف الهی؛ چنانکه امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرَ فَيْزٍ كَبِّ، وَلَا ضَرْعَ لَهَا فَيَحْلَبُ». (۲)

«در شورش‌های کور بسان بچه شتری باش که نه آنچنان قوی است که سوارش شوند و نه پستانی دارد که بدوشند.» (یعنی نه بارکش باش و نه شیر دهنده).

۳_ انقلاب و نهضت‌های زنده و هدف دار. مقصود از این واژه در حدیث امام صادق (علیه السلام) همین معناست که امروز در زبان عرب به آن «ثوره» می گویند. ما خود در انقلاب اسلامی ایران دیدیم که چگونه ستمگران نابود شدند و ایران اسلامی از لوٹ و جود فاسقان پاک گردید. چنانکه می فرماید: (وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ) (بقره/۲۵۱).

در آخرین آیه این بخش یاد آور می شود: سرگذشت طالوت و جالوت و داود در

ص : ۲۴۷

۱- [۱] ورام بن ابي فراس: تنبيه الخواطر و نزهه النواظر ج ۲، ص ۳۹، ط اول سال ۱۳۰۳ هـ - ق.

۲- [۲] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱، «ابن اللبون» شتر دو ساله را می گویند.

دیگر کتابها به گونه ای وارد شده است، ولی در آن حق و باطل به هم آمیخته است و حق سخن همان است که در اینجا آمده است؛ چنانکه می فرماید: (تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ).

معنی اینکه قرآن بر تمام کتابهای آسمانی «مهیمن» است این است که در تشخیص حق و باطل باید همه را بر این کتاب عرضه داشت؛ چنانکه می فرماید: (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ) (مائده/۴۸).

از مراجعه به کتاب «سموئیل» می توان به نکته آوردن لفظ «بالحق» پی برد. در آن جا آمده است:

«شاوول» (طالوت) بن قیس از سبط بنیامین که خوش اندام و خوش منظر بود، در مدت سلطنت خود با عمالقه و فلسطینیان جنگید و بر آنان غلبه کرد، امّا نخوت و غرور او را از راه حق دور ساخت و با داود بنای عداوت و دشمنی گذاشت و خداوند از او اعراض کرد. شاوول به وسیله زنی که مدعی تسخیر ارواح بود، از روح «سموئیل» (پیامبر آن زمان) مدد خواست. به او گفته شد که مغلوب فلسطینیان خواهد شد و سلطنت از دودمانش بیرون خواهد رفت. روز دیگر در جنگ با فلسطینیان منهزم گردید. سه پسرش کشته شدند و خودش زخم برداشت و نزدیک بود اسیر شود. شمشیر خود را کشید و بر آن افتاد و مرد. (۱)

شخصی که قرآن او را با جمله (وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ) توصیف می کند و فرماندهی که دارای ولایت بوده وزیردستان را با صبر بر عطش می آزماید، نمی تواند دارای چنین سرنوشتی باشد. از مقایسه قرآن در این مورد با کتاب سموئیل عهد قدیم، می توان «مهیمن» بودن قرآن را لمس کرد.

ص : ۲۴۸

قرآن، داود را با ویژگی های زیر معرفی می کند: خدا به او مقام نبوت و کتاب ارزانی داشت و با علم و حکمت همراه ساخت و هنر و صنعت به او آموخت و فرزند صالح و برومند عطا فرمود و حکومت و فرمانروایی به او بخشید و از نظر قدرت و توانایی به پایه ای رسید که طبیعت مسخر او گشت و آهن در دست او نرم شد. ویژگیهای فوق در آیات زیر بیان شده است:

آیات مورد بحث

- ۱_ (وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا) (نساء/۱۶۳، اسراء/۵۵).
- ۲_ (وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ) (بقره/۲۵۱).
- ۳_ (وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ) (انبیاء/۸۰).
- ۴_ (وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرُ).
- ۵_ (وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ* أَنْ اِعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَ قَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَ اِعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ). (سبأ/۱۰-۱۱)
- ۶_ (وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ). (انبیاء/۷۹)
- ۷_ (وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ) (ص/۳۰)
- ۸_ (وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ).
- ۹_ (إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإشْرَاقِ* وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ).
- ۱۰_ (وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابَ) (ص/۱۷-۲۰).

- ۱_ ما به داود زبور اعطا کردیم.
- ۲_ خدا به داود حکومت و حکمت داد و آنچه می خواست به او آموخت.
- ۳_ ما به او ساختن زره را که به سود شماست آموختیم تا شما را از خطر به هنگام جنگ حفظ کند، پس آیا شما سپاسگزارید؟!
- ۴_ ما به داود از جانب خود کرامت بخشیدیم. ای کوهها وای پرندگان با او (در گفتن تسبیح) هماهنگ باشید (همراه او تسبیح بگویید).
- ۵_ آهن را برای او نرم ساختیم و به او فرمان دادیم که زره های گشاد و نیکو بسازد و در ساختن آن، اندازه را رعایت کند ای آل داود کار نیک انجام دهید. من به آنچه انجام می دهید دقیقاً آگاهم.
- ۶_ کوهها و پرندگان را تسخیر کردیم که همگی با داود تسبیح خدا می گفتند و ما پیوسته این کار را انجام دادیم.
- ۷_ ما به داود، سلیمان را بخشیدیم. چه نیکو بنده ای است او که پیوسته به یاد خدا بود.
- ۸_ بنده ما داود را یاد کن که او صاحب قدرت و نعمت و پیوسته به یاد خدا بود (از آن غفلت نمی کرد).
- ۹_ ما کوهها را مسخر او ساختیم که هر شامگاه و صبحگاه با او تسبیح می گفتند. پرندگان را به طور دسته جمعی مسخر او ساختیم و همگی مطیع او بودند (با او تسبیح می گفتند و یا به فرمان او گوش می دادند).
- ۱۰_ ما به حکومت او استحکام بخشیدیم. به او حکمت و داوری قاطعانه آموختیم.

تفسیر موضوعی آیات

قرآن در این آیات سیمای انسانی ملکوتی را ترسیم می کند که از نظر ویژگیها در درجه بسیار بالایی قرار دارد و کمتر پیامبری به این پایه از مقام رسیده است. اینک

این ویژگی‌ها را یاد آور می‌شویم:

۱_ او از نظر روحی و معنوی در مرتبه‌ای بود که شایسته نزول وحی و کتاب الهی بود و از رسولانی است که برای او کتابی از جانب خدا نازل شده است. قرآن در دو مورد می‌فرماید: (وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا) و هم اکنون زبور داود (شاید به صورت دست خورده) در عهد عتیق موجود است و شگفت اینجاست چیزی که قرآن از زبور در باره سرانجام زمین که صالحان وارث آن می‌شوند نقل می‌کند، به همان تعبیر در زبور کنونی نیز موجود است. قرآن در این باره می‌فرماید:

(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (انبیاء/۱۰۵). «ما در زبور پس از ذکر (تورات یا قرآن) مقرر داشتیم که بندگان صالح من وارث زمین خواهند شد».

و در زبور کنونی چنین آمده است: « زیرا متبرکان وارث زمین خواهند شد، اما معلونان وی منقطع خواهند شد» (۱).

۲_ قرب او به مقام ربوبی به پایه‌ای رسیده بود که خواست او مظهر مشیت الهی بود، همان گونه که خدا هر چه را بخواهد انجام می‌گیرد. داود نیز در محدوده خاصی دارای چنین اراده نافذی بود و مشیت او از مشیت الهی سرچشمه می‌گرفت. به هنگام بافتن زره از آهن، آهن در دست او مقاومت نمی‌کرد و مانند موم به هر شکلی می‌خواست در می‌آمد؛ چنانکه می‌فرماید: (وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ).

۳_ در سایه این کمال معنوی، طبیعت و پرندگان با او هماهنگ بودند و هرگاه داود به تسیح خدا می‌پرداخت، آنها نیز با او هماهنگ می‌شدند؛ آنجا که می‌فرماید: (وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ).

و در آیه دیگر فرمود: (إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإشْرَاقِ)*

ص : ۲۵۱

وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَابٌ).

مقصود از این تسبیح، تسبیح تکوینی نیست، زیرا این نوع از تسبیح اختصاص به کوه و پرندگان ندارد، چنانکه به هنگام تسبیح گفتن داود، نیز اختصاص ندارد، زیرا تمام موجودات جهان در هر زمان با زبان تکوینی، خدا را تسبیح و تنزیه می کنند و آفرینش دقیق و موزون آنها از کمال آفریدگار آنها حاکی است. این تسبیح از نوع تسبیح آگاهانه موجودات است، (از قبیل تسبیح انسانها و فرشتگان) و آیات قرآنی در پاره ای از موارد بر چنین تسبیحی گواهی داده است و ما مشروح این بحث را در جلد دوم این تفسیر یاد آور شده ایم. (۱)

۴_ یکی از نعمتهای خدا به داود این بود که به وی فرزند پارسا و دانا و دادگر عادل عطا فرمود و در بحث آینده، مناظره داود با سلیمان را پیرامون تفسیر موضوعی آیات بیان خواهیم کرد؛ چنان که می فرماید: (و وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ).

جمله «نعم العبد» ستایشگر فرزند داود است که او بنده خوب خدا بود و پیوسته به او توجه داشت.

۵_ خدا به او حکومت و فرمانروایی بخشید و از مجموع آیات استفاده می شود که او هم حاکم و زمامدار و هم حکیم و دانا بود. چنانکه می فرماید:

(وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ).

«ما به او فرمانروایی و حکمت دادیم و از آنچه که خدا می خواست به او آموخت».

داود جانشین خدا در امر داوری

اشاره

آیات قرآن گواهی می دهد که داود جانشین خدا در زمین در امر داوری بود

ص : ۲۵۲

۱- [۱] منشور جاوید: ج ۲، ص ۸۵ - ۱۱۰.

وقرآن از داوریهی او دو مورد را به صورت فشرده بیان کرده است، اینک آیات این بخش:

۱_ (یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) (ص/۲۶).

۲_ (وَ هَلْ أَتَاكَ نَبُؤُا الْخَضَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ* إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تَشْطِطْ وَ اهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ).

۳_ (إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعِجَةً وَ لِي نَعِجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ).

۴_ (قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعِجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ).

۵_ (فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنَ مَآبٍ) (ص/۲۱-۲۵).

۶_ (وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفِثَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ).

۷_ (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا* آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ). (انبیاء/۷۸-۷۹)

ترجمه آیات

۱_ ای داوود ما تو را جانشین (خود) در زمین قرار دادیم، در میان مردم به حق داور کن و از هوای نفس پیروی مکن، که تو را از راه خدا (حق) گمراه می سازد. آنان که از راه خدا گمراه شده اند، برای آنان عذاب شدید است. به خاطر اینکه روز حساب را فراموش کرده اند.

ص : ۲۵۳

۲_ آیا از سرگذشت شاکیان، آنگاه که از بالای دیوار غرفه داود بالا رفتند و به طور غیر منتظره بر او وارد شدند، اطلاع دارید؟ داود از آنان بیمناک شد (که مبادا دشمن بوده و قصد جان او را کرده باشد) فوراً شاکیان (برای رفع هر گونه ابهام) شروع به سخن کردند و گفتند: ما دو نفر شاکی هستیم، برخی بر برخی ستم روا می دارد، میان ما بحق داوری کن و در مورد ما ستم روا مدار. ما را به راه راست هدایت فرما.

۳_ یکی از آن شاکیان، در حالی که به دیگری اشاره می کرد، چنین گفت: این برادرم نود و نه گوسفند (ماده) دارد، در حالی که من فقط یک گوسفند ماده دارم، ولی او به من اصرار می کند که همین یک گوسفند را نیز به او واگذار کنم و در سخن بر من غلبه کرده است.

۴_ داود در پاسخ و به عنوان داوری چنین گفت: آن برادر که با چنین درخواست می خواهد گوسفند تو را به میشهای خود ضمیمه کند، به تو ظلم کرده است و بسیاری از دوستان بر یکدیگر ستم می کنند؛ مگر آنان که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند و آنان اندکند. داود فهمید که ما او را آزموده ایم. از خدا طلب آمرزش کرد و خم شد و توبه نمود.

۵_ ما نیز این (ترک اولی) را بر او بخشیدیم و او نزد ما دارای مقامی بلند و سرانجام نیکی است.

۶_ به یاد آر داود و سلیمان را آنگاه که در مورد تاکستان کسی داوری کردند. آنگاه که گله گوسفند گروهی شبانه به تاکستان فردی وارد شد و آنها را تباه نمودند و ما شاهد داوریهای آنان بودیم.

۷_ ما حکومت و کیفیت داوری را به سلیمان تفهیم کردیم و به هر یک حکمت و دانش آموختیم و کوهها و پرندگان را مسخر و با داود همراه ساختیم و ما این سنت را در مورد پیشینیان نیز داشتیم.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

در این آیات داود به عنوان خلیفه خدا در روی زمین برای داوری تعیین شده

است و این خود می رساند که داوری و نفوذ رأی از آن خداست و رأی هیچ کس در باره کسی نافذ نیست و این یکی از مراتب توحید است؛ یعنی توحید در حکم و داوری؛ مگر آن کس که از جانب خدا تعیین شود. چنانکه داود از جانب خدا تعیین شده بود، آنجا که می فرماید: (يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

در روایتی آمده است که امیر المؤمنین (علیه السلام) به شریح، که بر مسند حکومت کوفه تکیه کرده بود، چنین فرمود: تو بر مسندی تکیه کرده و برجایی نشسته ای که جز پیامبر و یا وصی او یا انسان شقی نمی نشیند. (۱)

و در روایت دیگری آمده است از داوری پرهیزید. زیرا داوری از آن پیشوایان عالم به قضاوت و عادل در میان مسلمانان است؛ مانند پیامبر یا وصی پیامبر. (۲)

بنابراین، این منصب را باید پیامبران و اوصیا خصوصی و یا نایبان عمومی آنان عهده دار گردند که از جانب خدا برای داوری منصوبند. و اگر رابطه داور با خدا قطع شود و حکومت او از حکومت الهی سرچشمه نگیرد، ارزش قضایی نخواهد داشت.

آیات بعدی حاکی از آن است که دو نفر شاکی _ از غیر طریق مجاز _ با بالا رفتن از دیوار خانه داود بر او وارد شدند. به همین سبب وقتی چشمان داود به آنان افتاد بیمناک شد. شاید اندیشید که این دو نفر سوء قصد دارند، در حالی که آنان از او در باره موضوعی که اختلاف داشتند، داوری می خواستند.

آیا آنان دو انسان بودند و چنین نزاعی میان آنان رخ داده بود و خواهان حلّ اختلاف بودند، یا اینکه دو فرشته بودند که برای امتحان داود به صورت دو انسان در

ص : ۲۵۵

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۳ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۳۰۲.

۲- [۲] وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۳ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۳۰۲. * یا شریح لقد جلست مجلساً لایجلسه إلا نبیّ أو وصی نبیّ أو شقیّ. * اتقوا الحکومه فانّ الحکومه إنّما هی للإمام ، العالم بالقضاء، العادل فی المسلمین، لنبیّ أو وصی نبیّ.

آمده و چنین مسأله ای را مطرح کردند؟ ظاهر آیات نظر نخست را تأیید می کند، ولی احتمال دوم نیز منتفی نیست.

شاکی رو به داود کرد و گفت: این فرد که همراه من است برادر من می باشد. او با داشتن نود ونه میش، خواهان آن است که من نیز یک میش خود را به او واگذار کنم. آیا چنین درخواستی رواست، در حالی که من یک میش بیشتر ندارم؟ قرآن این جریان را چنین نقل می کند: (إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ).

روش قضاوت عادلانه ایجاب می کرد که داود به سخن طرف دیگر نیز گوش فرا دهد و آنگاه داوری کند. ولی او بدون آنکه از او چیزی پرسد چنین داوری کرد: این متشاکی با چنین درخواستی _ که میش تو را ضمیمه میشهای خود کند _ به تو ظلم کرده است و اصولاً بسیاری شریکان به یکدیگر ستم می کنند؛ مگر مؤمنان درست کردار که اندکند: (قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيلٌ مَا هُمْ...).

آنان پس از استماع گفتار داود مجلس را ترک کردند، ولی داود فوراً توجه کرد که شایسته نبود پیش از شنیدن سخن طرف مقابل داوری کند؛ هر چند داوری او بر فرض صحت سخن شاکی؛ صد در صد صحیح بود. زیرا جهت ندارد فرد ثروتمندی به خاطر افزودن ثروت خود دست دیگری را تهی سازد. در چنین موقع داود متوجه جریان شد و فهمید که هدف از طرح این سؤال آزمودن او بود. از این جهت از خدا طلب آمرزش کرد و در پیشگاه خدا خضوع نمود و به سوی او باز گشت. چنانکه می فرماید: (وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ).

سرانجام خدا این ترک اولی را می بخشد و یاد آور می شود که او نزد ما مقام والا و سرانجام نیکی دارد: (فَعَفَوْنَا لَهُ ذَلِكَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَ حُسْنَ مَآبٍ).

در اینجا یاد آور می شویم که نادیده گرفتن پاسخ طرف دیگر گناهی نبود که با عصمت انبیا مخالفت داشته باشد، بلکه رأی داود بر فرض صحت سخن شاکی بود و هر پرسشی را که فردی طرح کند، می توان به صورت قضیه مشروط به آن پاسخ داد و آن اینکه اگر پرسش صحیح باشد، پاسخ آن این است.

گواه بر اینکه از داود در این جا گناهی سر نزده، این است که قرآن او را پس از چنین داوری به داشتن مقام والا و سرانجام نیکو یاد کرده و سپس فرمان می دهد که به عنوان خلیفه خدا در زمین، میان مردم داوری کند.

داوری داود با سلیمان

قرآن داوری دیگری را از داود نقل می کند که در آنجا وی با فرزند خود سلیمان به داوری نشستند. حاصل جریان این است که گله گوسفندی شبانه وارد تاکستانی(۱) شد. و برگها و خوشه ها را خورد. و خساراتی به باغ وارد کرد. صاحب باغ شکایت را نزد داود برد. او داوری کرد که برای جبران این خسارت، باید تمام گوسفندان به صاحب باغ داده شود.

شاید اساس این داوری این بود که مقدار ضرری که بر صاحب باغ وارد شده بود، معادل گوسفندانی بود که بر آن باغ خسارت وارد کرده بودند. گویا در آن زمان صاحب باغ در شب هنگام برای حراست باغ خود از خطر دامها و چهارپایان تکلیفی نداشت و غالباً این نوع باغها فاقد دیوار و حصار بودند. بلکه این وظیفه صاحب گوسفند بود که شب هنگام نگهبان گله خود باشد که به باغات خسارتی وارد نسازند. ولی جریان در روز بر عکس بود و باید صاحب باغ مراقب باغ خود باشد تا گله های رها شده در بیابان بر او ضرری وارد نسازند.

از پیامبر گرامی نقل شده است که داود بر این اساس داوری کرد. یعنی حفظ

ص : ۲۵۷

۱- [۱] «حرث» در لغت عرب به زراعت و تاکستان نیز اطلاق می شود.

گوسفندان در شب بر عهده صاحبان آنها، و حفظ باغ در روز بر صاحبان باغ است. (۱)

ممکن است گفته شود چنین قانونی کلیت ندارد و در پاره ای از موارد صاحب گوسفند مسؤول هر نوع خسارت وارد از ناحیه دام او می باشد. ولی می توان گفت در زمان داود در میان بنی اسرائیل چنین رسمی وجود داشته است.

در این موقع سلیمان به گونه دیگر داوری کرد و گفت: تا کستان را به صاحبان گوسفند بدهند تا بر روی آن کار کنند تا به حالت نخست باز گردد و در این مدت که آنان مشغول ترمیم باغ هستند، گوسفندها را به صاحب باغ بدهند تا از در آمد آن تا روزی که باغ به حالت اولیه باز گردد بهره بگیرند.

شاید پایه داوری سلیمان، که در آن روز یازده ساله بود، بر این اساس بود که در آمد گوسفندان از شیر و پشم در این مدت معادل خسارتی است که بر باغ وارد شده، به اضافه محرومیتی که در مدت ترمیم متوجه صاحب باغ می شود.

در حقیقت هر دو داوری بر اساس عدل و داد بود، ولی با این تفاوت که در داوری داود مسأله دفعی بوده و فشار آن بیشتر، ولی در داوری سلیمان جبران خسارت تدریجی بوده و سرانجام صاحبان گوسفندان به گوسفندان خود و صاحب باغ به باغ و منافع از دست رفته خود دست می یافتند. قرآن هر دو جریان را به صورت بسیار سربسته بیان کرده است: (وَ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَ)

۱- [۱] طبرسی نقل می کند که از پیامبر روایت شده است که فرمود: «انّه قضی بحفظ المواشی علی أربابها لیلاً، وقضی بحفظ الحرث علی أربابه نهاراً» مجمع البیان: ج ۴، ص ۵۸.

و مقام و موقعیت خود را به ثبوت رساند؛ چنانکه گاهی در میان معلّم و شاگرد از این حادثه ها رخ می دهد.

تا اینجا سرگذشت داود از نظر قرآن به پایان رسید. اکنون به نکات داستان داود اشاره کنیم.

نکات آموزنده سرگذشت داود

از مجموع آیاتی که در باره داود وارد شده و به تفسیر آنها پرداختیم، نکات زیر استفاده می شود:

۱_ داود بر اثر مجاهدت در راه خدا به چنان مقام بلندی رسید. در حقیقت پایه ترقی و تکامل او همین جهاد بود که در بخش نخست بیان گردید.

۲_ قرآن یاد آور می شود که آهن را برای او نرم ساختیم، ولی او از آهن به نفع بشر بهره می گرفت، و به جای سلاح ویرانگر، سلاحی می ساخت که در سایه آن بشر از خطر مصون بماند، و این خود می رساند که صنایع باید در طریق حفظ جان انسان به سیر تکاملی خود ادامه دهد، نه در مسیر کشتار. بنابراین هر نوع صنعتی که به وسیله آن کشتار افراد صورت می گیرد، از نظر تعالیم پیامبران درست و پا برجانیست.

۳_ در جمله: (وَ قَدَّرَ فِي السَّيْرِ) نکته زیبایی نهفته است و آن اینکه «قَدَّرَ» از تقدیر به معنی اندازه گیری و «سرد» به معنی نسج و بافتن است و مفاد جمله این است که در بافتن زره، اندازه را رعایت کن، یعنی: برای آن حلقه های متناسب و هماهنگ قرار بده تا به هنگام پوشیدن سودمند باشد و این خود می رساند که هر عملی که انسان انجام می دهد، باید ظرافت و اندازه گیری آن را فراموش نکند و به اصطلاح کار را «سَمْبِل» نکند و در روایتی آمده است: هنگامی که مسلمانان جنازه ابراهیم فرزند پیامبر را به قبر نهادند و بر روی قبر خاک ریختند، بدون اینکه قبر را صاف کنند و آن را

به صورت یک قبر در آورند، دست از کار کشیدند ولی پیامبر گرامی نشست و با دست خود خاکها را صاف کرد و تنظیم نمود. آنگاه فرمود: «إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا فَلْيَتَّقَن...» (۱).

۴_ در مسأله داوری در باره دو نفر متخاصم (که یکی نود و نه میش و دیگری یک میش بیشتر نداشت و او در پاسخ طرف، حق را به شاکی داد) خدا پس از بیان این مطلب چنین می فرماید: (وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَتَاهُ) داود فهمید که ما او را آزموده ایم. اکنون باید دید مقصود از این آزمون چیست؟ آنچه که می توان در این مورد گفت، سخنی است که از حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده است و حاصل آن اینکه: داود تصوّر کرد که خدا داناستر از او را نیافریده است برای اینکه این تصوّر را از ذهن او بیرون برد، دو نفر رامأمور کرد که چنین مسأله ای را مطرح کنند. مسلماً مقتضای میزان قضاوت این بود که او در هر مسأله ای _ هر چند پاسخ آن واضح و روشن باشد _ پس از شنیدن سخن هر دو به داوری بنشیند، در حالی که داود در این قسمت شتاب نمود و پیش از آنکه از طرفین سؤال کند، به نفع مدعی داوری کرد. چیزی از داوری نگذشته بود که داود به لغزش خود پی برد و روشن شد که آن اندیشه قبلی، درست و پابرجا نبوده است.

بنابر این حضور این دو نفر در نزد او از جانب خدا انجام گرفت. آن هم به خاطر یک هدف صحیح، در این قسمت فرق نمی کند این دو متخاصم را فرشتگانی بدانیم که به صورت انسان در آمده بودند، یا دو انسان عادی که دارای چنین شکایتی بودند و در عین حال یک اثر تربیتی بر آن مترتب بود.

در این جا بسیاری از مفسران اهل سنت، تحت تأثیر اساطیر تورات محرف قرار گرفته و چیزهایی را به داود نسبت داده اند که هرگز نمی توان به یک مؤمن عادل نسبت داد تا چه رسید به پیامبر الهی و ما برای اینکه کتاب خود را با این اسطوره ها

ص : ۲۶۰

آلوده نسازیم، از نقل آنها خود داری می‌کنیم ولی حدیثی را از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کنیم که او فرمود:

«همه خواسته‌های مردم قابل انجام نیست و زبانهای آنان بسته نمی‌شود، آیا همین مردم به داود نسبت ناروا را ندادند و گفتند که او به دنبال مرغی بود، مرغ به خانه (یکی از افسران ارتش به نام) «اوریا» رفت و به خانه او نگریست. ناگهان چشمش به زن زیبای وی افتاد و سرانجام مقدمات قتل او را فراهم کرد تا کشته شد و با زن او ازدواج کرد».^(۱)

شگفت اینجاست که گروهی از مفسران اهل سنت از نقل این نوع نسبت‌های خلاف عقل در کتابهای تفسیر اباء نمی‌کنند، و بدون رد و نقد از آن می‌گذرند، اما از شنیدن یک نسبت ناشایست به یکی از صحابه پیامبر سخت ناراحت می‌شوند و گوینده را ملحد و زندیق می‌دانند گویا صحابه در نظر آنان از پیامبران بالاتر و برتر است.

ص : ۲۶۱

۱- [۱] أمالی صدوق/۸۳ ط بیروت. تفسیر برهان ۳/۴۵.

سرگذشت سلیمان بن داود

سلیمان، فرزند داود از پیامبران عظیم الشانی است که علاوه بر مقامات معنوی، از نظر قدرت و توانایی و سیطره بر بخش وسیعی از جهان و تسخیر طبیعت و برخی از جانداران، مانند جن و طیر، در تاریخ پیامبران بی نظیر است. نام سلیمان در قرآن شانزده بار آمده است و می توان آن را در سوره های ذیل یافت: بقره/۱۰۲، نساء/۱۶۷، انعام/۸۴، انبیاء/۷۸، ۷۹، ۸۰، نمل/۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۳۶، ۴۴، سبأ/۱۲، ص/۳۴ و ۳۵ و این خود حاکی از عنایت قرآن به شخصیت سلیمان و حوادث مربوط به اوست.

مجموع قصص و سرگذشت او در قرآن در عناوین یاد شده در زیر خلاصه می شود:

۱_ صفات و برجستگیهای سلیمان.

۲_ رژه سوار کاران از برابر سلیمان.

۳_ امتحان سلیمان.

۴_ درخواست فرمانروایی بی نظیر.

۵_ قلمرو فرمانروایی، یا مسخر شدن جن و نیروهای طبیعت برای سلیمان.

۶_ عبور از سرزمین مورچگان.

۷_ ماجرای هدهد و ملکه سبا.

۸_ پایان زندگی سلیمان و مرگ او.

آیات مورد بحث

۱_ (وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ) (ص/۴۰).

۲_ (وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ).

۳_ (وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنَاطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ) (نمل/۱۵-۱۶).

۴_ (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّمْنَا هُكَيْمًا وَ عَلِيًّا) (انبیاء/۷۹).

۵_ (وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ) (ص/۳۰).

ترجمه آیات

۱_ برای اوست نزد ما مقام والا و آینده نیکو.

۲_ ما به داود و سلیمان دانش آموختیم و آنان گفتند: ستایش خدا را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری بخشیده است.

۳_ سلیمان وارث داود گشت و گفت: ای مردم به ما زبان پرندگان تعلیم داده شده است و از همه چیز (مجموع آنچه به پیامبران و فرمانروایان داده شده است) بهره مندیم و این است فضیلت آشکار.

۴_ کیفیت داوری را به سلیمان آموختیم و به هر یک از داود و سلیمان حکمت و یا قدرت بر داوری و علم عطا کردیم.

۵_ ما به داود سلیمان را بخشیدیم. چه نیکو بنده ای است او پیوسته به یاد خداست.

در شخصیت سلیمان همین بس که خدا او را مقرب درگاه خود و نیکو فرجام می شمارد و می فرماید: (وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ).

خدا از علم وسیعی که به داود و سلیمان عطا کرده گزارش کرده و یاد آور شده که آنان در برابر این موهبت الهی شاکر و سپاسگزار بودند:

(وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلْنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ).

سپس یاد آور می شود که سلیمان، وارث داود بود. او نه تنها وارث ثروت داود بود، بلکه وارث مقامات دیگر او نیز بود. وی در محضر پدر داوری کرد که تفسیر آن را در سرگذشت پدر بیان کردیم، به خاطر گسترش دایره وراثت او، وقتی قرآن از وارث بودن سلیمان سخن می گوید، بلافاصله یاد آور می شود که سلیمان به مردم گفت: به ما زبان پرندگان تعلیم داده شده و از مزایایی که پیامبران و فرمانروایان برخوردارند، ما برخورداریم و چه برتری بالاتر از این: (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَآتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّا هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ) و تفصیل سخن گفتن سلیمان را با پرندگان در هفتمین بخش خواهید خواند.

باز قرآن یاد آور می شود: «ما به سلیمان مانند پدر، مقام داوری و دانش دادیم و او بنده نیکو و ذاکر خداست»: (وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا...). و نیز می فرماید: (نَعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ).

و اگر ما بخواهیم توصیفهای او را در قرآن به صورت مجمل یاد آور شویم باید بگوییم او چنین بود:

۱_ انسان مقرب درگاه الهی (زلفی).

۲_ نیکو فرجام (حسن مآب).

۳_ حکیم وداور (آتیناهُ حکماً).

۴_ عالم و دانشمند (وعلماً).

۵_ از هر چیزی بهره ای داشت (أوتینا من کلّ شیء).

۶_ بنده ای نیکو بود (نعم العبد).

۷_ بنده ای ذاکر خدا بود (أواب).

در پایان یاد آور می شویم فرق است میان اینکه یک انسان عادی بگوید: به فلان فرد علم آموختیم و این که خدا بگوید: به فلان انسان علم دادیم. طبعاً قلمرو آموزش علم در دوّمی، وسیع و گسترده خواهد بود.

۲- رژه سوار کاران در برابر سلیمان

آیات مورد بحث

۱_ (إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشيِّ الصّٰفِنٰتُ الْجِيَادُ).

۲_ (فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ).

۳_ (رُدُّوہَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ). (سوره ص ۳۱/۳۳)

ترجمه آیات

۱_ به یاد آر زمانی را که اسبهای چابک و تند رو بر او عرضه شد.

۲_ او گفت: من اسبها را به خاطر ذکر خدا دوست دارم (او به آنها می نگریست) تا اینکه از دیدگان پنهان شدند.

۳_ دستور داد آنها را باز گردانند، آنگاه بر گردن ویال و ساق آنها دست کشید.

ص : ۲۶۶

پیش از آنکه به تفسیر آیات پردازیم، شایسته است به تفسیر مفردات و ترکیب برخی از جمله های آن پردازیم:

۱_ «صافنات» جمع «صافنه» به معنی اسب چابک و تیز رو است که غالباً روی سه پا می ایستد و یک پای خود را بالا نگه می دارد.

۲_ «جیاد» جمع «جواد» از کلمه جود گرفته شده است. تو گویی اسب با تند رویی خود، جان خود را نثار می کند.

۳_ «خیر» ضد شرّ است و گاهی در قرآن در مورد مال به کار رفته است: (إِنْ تَرَكَ خَيْرًا) (بقره/۱۸۰). چون مال طبعاً خیر است و این انسان دور از خرد و دین است که از آن سوء استفاده می کند.

۴_ «حَبّ» ضد بُغْض است.

۵_ «حَبّ الخیر» بدل از مفعول است و تقدیر چنین است: «أَحَبَبْتُ الْخَيْلَ حَبَّ الْخَيْرِ». یعنی اسبها را دوست داشتم، نوعی دوست داشتن. یعنی علاقه من به اسبان تندرو، علاقه به امر خیر است.

ممکن است کلمه «حَبّ الخیر» مفعول و مراد از آن اسبان تند رو باشد و مفاد جمله چنین خواهد بود: «أَحَبَبْتُ الْخَيْرَ حُبًّا عَنْ ذِكْرِ رَبِّي». یعنی این اسبان را به خاطر یاد خدا و امر او دوست داشتم. زیرا به وسیله این اسبها می توان با دشمن جهاد کرد. به عبارت دیگر، علاقه به اسبها و آرایش نظامی از فرمان خدا سرچشمه می گیرد.

۶_ «توارت» فعل مؤنث از «تواری» به معنی پنهان شدن است و فاعل آن «صافنات الجیاد» است. یعنی اسبها موقع سان دیدن از او دور شدند تا از دیدگان او پنهان گردیدند و میان او و آنها حاجبی پدید آمد.

۷_ مقصود از جمله «رُدُّوْهَا» باز گرداندن اسبهاست. در حقیقت به مریان

اسبها دستور داد تا آنها را بار دگر باز گردانند. چرا؟ به سبب کاری که بعداً انجام داد.

۸_ «فطلق مسحاً بالسوق والأعناق»: وقتی اسبهای مجاهدان با سوار کاران آنها باز گشتند، در این هنگام سلیمان به عنوان تقدیر، دست بر ساقها ویال و گردنهای آنها کشید و آنها را نوازش نمود.

با توجه به تفسیر مفردات آیات می توان آیات را چنین تفسیر کرد. روزی سلیمان از سوار کاران خود سان دید و قدرت نظامی خود را به نمایش گذاشت. در این موقع سخنی گفت و کاری نیز صورت داد. سخنی که گفت این بود: من اسبهای مجاهدان را دوست دارم و دوستی من به آنها از یاد و فرمان خدایم سرچشمه می گیرد. شاید مقصود از فرمان خدا آماده بودن مجاهدان برای جهاد در راه خداست. گفتار او بود.

عملی که انجام گرفت این بود که دستور داد: اسبان مجاهدان را که از او به قدری دور شده بودند که چشم را یارای دیدن آنها نبود، باز گردانند. پس از بازگشت آنها سلیمان با کشیدن دست بر یال و گردن و پای آنها مراتب تقدیر خود را ابراز داشت. در حقیقت کار سلیمان یک برنامه نظامی بود. با این تفاوت که سرچشمه این برنامه رضایت خدا و دستور او بود.

آنچه گفته شد تفسیری است که با معانی مفردات و هیئت ترکیبی آنها کاملاً مطابق است و مرحوم سید مرتضی در تنزیه الأنبياء به آن اشاره نمود و مرحوم علامه مجلسی نیز نقل کرده است. (۱)

در باره این آیات تفسیرهای بی اساس و پوچی نقل شده که نه با شأن و مقام سلیمان مناسب است و نه با مفردات و ظواهر آیات.

ص : ۲۶۸

۱- [۱] تنزیه الأنبياء، ص ۹۷_۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۰۴_۱۰۲.

سید قطب چون گرفتار روایات اسرائیلی در این مورد بوده، نتوانسته آیات را به صورت صحیح درک کند و اعتراف دارد که آنچه مفسران گفته اند روایات اسرائیلی است. ما در جلد پنجم این مجموعه، مشروحاً در این باره بحث کرده ایم. (۱)

۳- امتحان و آزمون سلیمان

(وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَيَّ كُرْسِيًّا جَسَداً ثَمَّ أَنَابَ). (ص/۳۴)

«ما سلیمان را آزمودیم و جسد بی روح انسانی را بر تخت او افکندیم، او به سوی خدا انابه و بازگشت نمود.»

از این آیه استفاده می شود که خدا سلیمان را با افکندن جسدی بر تخت او آزمود. و اما اینکه این جسد از آن چه کسی بود و چگونه سلیمان با این کار در بوتۀ آزمایش قرار گرفت، از خود آیه چیزی استفاده نمی شود. ولی جمله «ثَمَّ أَنَابَ» حاکی از آن است که از او کاری سرزده بود که برای جبران آن راه انابه را پیش گرفت.

در اینجا می توان به روایتی اعتماد نمود که می گوید: سلیمان دارای فرزندی بود که به او سخت دل بسته بود. خداوند با گرفتن جان او، به گونه ای که حضرت سلیمان جسد فرزند را در برابر خود مشاهده کرد، پایه صبر و شکیبایی او را آزمود. درست است که دل بستن به فرزند او را مظهر آمال و آرزوها اندیشیدن نه برای افراد عادی و نه برای پیامبران گناه نیست، ولی شناختی که پیامبران از خدا و جهان دارند و اینکه باید همه چیز را به او تفویض کرد، چنین تعلق و آرزو با آن مقام بالا چندان سازگار نبود، زیرا باید در عین علاقه به فرزند، کار را به خدا سپرد و جریان آینده را در

ص : ۲۶۹

دست او دانست و پیوسته گفت: (أَفَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ) (غافر/۴۴). جمله (ثُمَّ أَنَابَ) ناظر به این تنبه و آگاهی است.

۴- درخواست فرمانروایی بی نظیر

(قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ). (ص/۳۵)

«گفت خدایا مرا بیامرز و به من حکومتی را ببخش که پس از من سزاوار کسی نباشد، به درستی که تو بسیار بخشاینده ای».

در تفسیر این آیه دو سؤال مطرح است:

۱- چرا برای خود فرمانروایی طلبید.

۲- چرا فرمانروایی بی ماندی را درخواست کرد.

در باره سؤال نخست می توان گفت آنچه از ملک و حکومت به اذهان تبادر می کند، همان فرمانروایی مهار نشده است و درخواست چنین حکومتی شایسته انسان خردمند نیست، تا چه رسد به پیامبران الهی. ولی سلیمان از خدا قدرت مهار شده ای را درخواست کرد که نبوت و عالم وحی کنترل کننده آن است و در سایه این حکومت، مردم به آیین حق می گروند و افراد به حقوق خود می رسند. گواه بر اینکه چنین ملک و حکومت، که بر اساس عدل و داد استوار باشد، شایسته مقام اولیاست، این است که خدا خود را ملک نامیده و پس از آن کلمه «القدوس» آورده است و می فرماید: (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ) (حشر/۲۳). «اوست خدایی که جز او خدایی نیست و او فرمانروای منزّه و پیراسته است».

ص : ۲۷۰

شاید با آوردن کلمه «قدّوس» پس از «ملک» می خواهد برساند که حساب این ملک با ملک های دیگر جداست. این ملک در نهایت قدرت، از هر کار ناشایست پیراسته است. بنابراین خواستن چنین ملک برای هدف عالی، خواستن کار الهی است مثل این است که کسی بگوید: خدایا به من ثروت بده تا در راه تو انفاق کنم.

پیامبر گرامی در باره سلیمان می فرماید: «أَرَأَيْتُمْ مَا أُوتِيَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ مِنْ مَلِكِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ لَمْ يَزِدْهُ إِلَّا تَخَشُّعاً مَا كَانَ يَرْفَعُ بَصْرَهُ تَخَشُّعاً لِرَبِّهِ» (۱). عظمت و قدرت و حکومتی که خدا به سلیمان بن داود داد، برای او جز خضوع در مقابل خدا نیفزود. او به خاطر خضوع در برابر خدا چشم به بالا نمی دوخت.

در باره سؤال دوم یاد آور می شویم که فرمانروایی ای که او درخواست کرده بود، چنان گسترده و فراگیر بود که قلمرو آن محدود به انسانها نبود، بلکه نیروهای طبیعت، مانند باد و حتیّ جتیان و مرغان، در تحت فرمانروایی او قرار داشتند؛ چنانکه آیات بعدی گویای این مطلب است. واضح است که چنین قدرت عظیمی شایسته انسانهای غیر معصوم نیست. زیرا آنان از عهده مهار آن برنیامده و چه بسا موجب فساد و تباهی در زمین می گردند. این تنها سلیمان و افرادی همانند اویند که شایستگی چنین قدرتی را دارند و مقصود از جمله: (لَا يَتَّبِعِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي) همین است. یعنی فرمانروایی ای را به من عطا فرما که شایسته غیر از من به عنوان یک پیامبر (نه به عنوان یک انسان) نیست. به عبارت دیگر: فرمانروایی ای را خواست که فقط شایسته مقام نبوت است و لا غیر.

ص : ۲۷۱

اشاره

آیاتی دلالت دارند که قلمرو فرمانروایی سلیمان محدود به انسانها نبود، بلکه عوامل طبیعی، از باد و معدن و حتی جن و مرغان زیر فرمان او بودند. چنین قدرتی در طول تاریخ بشر به کسی داده نشده است و مصالح عالی ایجاب می کرد که پیامبری در آن عصر دارای چنین قوه و قدرت و نیرو و حشمت باشد. از بررسی آیات این موضوع می توان مقام و موقعیت سلیمان را از نظر قدرت به دست آورد و ما نوع قدرت او را در سه بخش می آوریم:

۱- تسخیر باد

۱- (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ). (انبیاء/ ۸۱)

۲- (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوًّا شَهْرًا وَرَوَاحًا شَهْرًا). (سبأ/ ۱۲)

۳- (فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ). (ص/ ۳۶)

ترجمه آیات

۱- در اختیار سلیمان باد توفنده ای بود که به فرمان او به سرزمینی که آنجا را برکت بخشیدیم حرکت می کرد و ما به هر چیز عالم بودیم.

۲- در اختیار سلیمان بادی قرار دادیم که طرف صبح به اندازه مسافت یک ماه و طرف عصر به اندازه مسافت یک ماه حرکت می کرد.

۳- ما باد را مسخر او ساختیم تا مطابق فرمانش به نرمی حرکت کند و به هر جا او می خواهد برود.

ص : ۲۷۲

۲_ تسخیر جن

۴_ (وَالشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَ غَوَاصٍ) (ص/۳۷).

۵_ (وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ) (ص/۳۸).

۶_ (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) (ص/۳۹).

۷_ (وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ لَهُ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَ كُنَّا لَهُ حَافِظِينَ) (انبیاء/۸۲).

۸_ (وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ) (سبأ/۱۲).

ترجمه آیات

۴_ ما شیاطین را مسخر او ساختیم. چه آنها که بنایی می کردند و چه آنها که در دریا به غواصی می پرداختند.

۵_ گروه دیگری از شیاطین در غل و زنجیر را (تحت سلطه او قرار دادیم).

۶_ به سلیمان گفتیم این عطای ماست. به هر کس می خواهی ببخش و از هر کس می خواهی امساک کن. حسابی برای تو نیست.

۷_ برخی از شیاطین برای او در دریا غواصی می کردند، برخی دیگر کارهایی غیر از این انجام می دادند و ما نگهبان آنان بودیم.

۸_ برخی از جن در برابر او به فرمان خدا کار انجام می داد، هر کدام از فرمان ما سرپیچی کنند عذاب آتش سوزان را به او می چشانیم.

۳_ معدن مس در تسخیر او

۹_ (وَ أَسْلَمْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ). (سبأ/۱۲)

۱۰_ (يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جفان كَالْجَوَابِ وَ قُدُورَ

راسیات). (سبأ/۱۳)

ترجمه آیات

۹_ چشمه مس را برای او روان ساختیم.

۱۰_ برای او آنچه می خواست درست می کردند: معبدها، ظروف بزرگ غذا، مانند حوضها و دیگهای ثابت (که به خاطر بزرگ بودن قابل حمل نبودند).

پیش از آنکه به تفسیر بخشهای سه گانه پردازیم لغات در آیات را توضیح می دهیم:

۱_ عاصفه: مؤنث عاصف، باد شدید و توفنده را می گویند.

۲_ غدو: نیمه اول روز و رواح نیمه دوم روز است.

۳_ رخاء: نرم و آرام.

۴_ بِناء: سازنده بنا.

۵_ غَوَاص: فرو رونده در آب برای یافتن اشیای گرانبها.

۶_ مقرنین: جمع مقرن، به معنی بسته شده.

۷_ اصفاد: جمع صفد، یعنی زنجیری که دست و گردن را با آن می بندند.

۸_ اساله: بروزن «فعاله»: جاری و روان ساختن. فعل آن از متکلم مع الغیر «أَسَلْنَا» است.

۹_ عین: چشمه.

۱۰_ قطر: مس مذاب یا هر نوع فلزی غیر آهن.

۱۱_ محاریب: جمع محراب، به معنی بناهای مرتفع و یا معابد.

۱۲_ تماثل: جمع تمثال، به معنی تصویر و مجسمه.

۱۳_ جفان: جمع جفنه، به معنی ظرف طعام.

۱۴_ جواب: جمع جابیه، به معنی حوض آب.

۱۵_ قدور: جمع قدر به معنی دیگ بزرگ که در آن غذا طبخ می شود.

۱۶_ راسیات: جمع راسیه، به معنی چیزهای ثابت. مراد دیگهای ثابت و غیر متحرک است.

تفسیر موضوعی

تا اینجا با مفردات آیات مورد بحث در سه بخش آشنا شدیم. اینک به تفسیر موضوعی آنها می پردازیم.

در این آیات می خوانیم که سلیمان برای اداره کشور بزرگی که بر آن حکومت می کرد و قدر مسلم از شام تا یمن را در بر می گرفت، از سه نیروی بزرگ برخوردار بود:

الف: باد که وسیله سریع السیری بود که از آن در مقاصد خود استفاده می کرد.

ب: مسّ مذاب که از آن در صنایع بهره می برد.

ج: نیروهای فعال جن و شیاطین و یا خبر آور، مانند مرغان.

مسلماً در ساختن یک تمدن این سه نیرو نقش تعیین کننده دارند.

در باره نیروی نخست، خداوند باد را مسخّر او ساخته بود که به فرمان او حرکت می کرد. گاهی به صورت توفنده و گاهی به صورت آرام. شاید در مراحلی از باد عاصفه بهره می گرفت، و در مرحله ای دیگر از باد رخاء (آرام) بهره می جست و یا پیوسته از باد توفنده استفاده می کرد، ولی حرکت او مانند هواپیما، آرام و خالی از اضطراب بود رخاء. مهم این است که باد به فرمان او بود و او مسیر باد را تعیین می کرد. حالا سلیمان از این باد چگونه بهره می گرفت، در خودقرآن چیزی نیامده است. آنچه در قرآن است، این است که باد به فرمان او حرکت می کرد و در نیمه اول روز مسافت یک ماه و در نیمه دوم روز مسافت یک ماه دیگر را طی می کرد؛ چنانکه

ص : ۲۷۵

می فرماید: (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ). ونیز می فرماید: (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عُذُوهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ). ونیز می فرماید: (فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ). (۱)

مفسران می گویند: باد، سلیمان و همراهان او را که بر بساطی می نشستند حرکت می داد و آنان را از نقطه ای به نقطه دیگر منتقل می کرد. و هرگز نباید از این سخن در شگفت باشیم. این همان بادی است که سنگهای عظیم آسیاب را به حرکت در آورده و رمز حرکت هواپیماها در فضا است. به طور مسلم بهره گیری سلیمان از باد در حرکت خود جنبه کرامت و اعجاز داشته و نباید انتظار داشت که در آن شرایط طبیعی رعایت شود. به طور مسلم فشار هوا روی بدن انسان اثر می گذارد و مانع آنان در برابر فشار چه بوده است؟ پاسخ این است که در تمام این مراحل، اراده نافذ خدا که مظهر آن اراده سلیمان بود، کافی است و اگر بنا باشد که در آن کلیه قوانین طبیعی رعایت شود، دیگر معجزه و کرامت نخواهد بود.

نکته قابل توجه اینکه باید دید وسایل نقلیه آن روز در ظرف یک روز و یا یک ماه چه مقدار از مسافت را طی می کردند تا از این طریق مقدار مسافتی که سلیمان و یاران او طی می کردند و میزان سرعت باد به دست آید.

مسافت مسافرتهای تفریحی بسیار ناچیز بود و شاید در یک روز از شش کیلومتر تجاوز نمی کرد. ولی مقصود در آیه مسافرتهای تجاری و مانند آن است که غالباً در مناطقی با اسب و قاطر و در بخش شبه جزیره با شتر انجام می گرفت. ولی چون محل زندگی سلیمان شام و فلسطین بود، مناسب با آن محیط زندگی اسب و مانند آن است. تا آنجا که قراین نشان می دهد، کاروانها با این وسایل، روزانه چهار فرسخ مسافت طی می کردند. یعنی حدود ۲۲ کیلومتر و در یک ماه می شود ۶۶۰ کیلومتر. (۶۶۰ = ۳۰ * ۲۲) و اگر در نیمه اول روز همین مقدار راه طی

ص : ۲۷۶

می کردند، طبعاً در تمام روز ۱۳۲۰ کیلومتر می شود (۱۳۲۰ = ۲ * ۶۶۰).

از این بیان می توان سرعت بادی را که سلیمان با آن حرکت می کرد، به دست آورد؛ زیرا اگر میانگین روزها را در نظر بگیریم، که دوازده ساعت می باشد، سرعت آن یک ساعت برابر با ۱۱۰ کیلومتر است و این می رساند که او از شدیدترین بادهای بهره می گرفت. زیرا سرعت باد معتدل بین چهل تا پنجاه کیلومتر در ساعت است. اینکه قرآن در باره باد هر دو لفظ «عاصفه» و «رخاء» را به کار برده و در موردی فرموده است: (وَلَسِيْلِيْمَانَ الرِّيْحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ) (انبیاء/۸۱)، و در مورد دیگر فرموده: (فَسَيَّخْرُنَا لَهُ الرِّيْحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً) (ص/۳۶)، اشاره به این است که نوع مرکب، باد سریع و توفنده بود، ولی کیفیت حمل آن آرام بوده است. عیناً مانند هواپیما که در عین سرعت زیاد، حرکتی آرام دارد تا حدی که مسافر احساس حرکت نمی کند.

البته آنچه یاد آور شدیم یک نوع محاسبه تقریبی است و شاید واقعیت جز این بوده است و یا با آن تفاوت اندکی داشته باشد.

نیروی دومی که او در اختیار داشت، نیروی کارگر بود. کارگرانی که به آسانی در اختیار بشر قرار نمی گیرند، ولی جن قسمی از آنان را که شیاطین می گویند، به فرمان خدا مسخر او بودند و متمردان را در غل و زنجیر کرده بود. گروهی از آنان به ساختن خانه ها و قصرها گماشته شده بودند و گروهی از دریا اشیای گرانبها را استخراج می کردند. به هر سه دسته در این آیات اشاره شده است:

(وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَعَوَاصٍ* وَآخِرِينَ مَّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ* هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ* وَ مِنَ الشَّيَاطِينَ مَنْ يَغُضُّونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ لَهُ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَ كُنَّا لَهُ حَافِظِينَ).

از آیه دیگر استفاده می شود که اگر گروهی از کار سرباز می زدند، به آتش سوزان مجازات می شدند؛ چنانکه می فرماید: (وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ

رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ).

بقایای ساختمانهای عظیم در فلسطین واز آن جمله «هیکل» گواه به کارگیری این نوع نیروهاست.

نیروی سوّمی که در اختیار داشت، این بود که چشمه مس رابه صورت مذاب در اختیار داشت و شگفت اینجاست که خدا برای پدرش، آهن را نرم کرد و برای فرزندش، مس مذاب را مسخّر نمود. حالا- این چه نوع مس مذابی بود که در اختیار او قرار گرفته بود، در قرآن اشاره ای به آن نشده است، ولی چه بسا ممکن است در سایه آتش فشانى ها منابع مس به صورت مذاب بیرون آمده و سرازیر می شد.

اکنون ببینیم سلیمان از این کارگران در چه مورد واز این ماده خام چگونه بهره می گرفت؟ از کارگران درخانه سازی و تزئین آن با نقاشی بهره می گرفت؛ چنانکه می فرماید: (يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ).

از آن ماده خام در ساختن ظروف بزرگ غذا خوری و دیدگهای عظیم برای طبخ غذا بهره می گرفت؛ چنانکه می فرماید: (وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ).

از این بیان می توان استفاده کرد که او از این نیروها که در اختیار داشت در جهت مقاصد عمومی استفاده می کرد. زیرا محارِب، خواه مقصود از آن معابد باشد یا خانه های مرتفع، سرانجام کاربرد اجتماعی داشته است و مقصود از تماثیل بر خلاف آنچه مفسران می گویند، مجسمه ها نیست، بلکه طبق روایات اهل بیت، نقاشی و مناظر طبیعی بود. چنانکه در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «به خدا سوگند تماثیل، که برای سلیمان می ساختند، مجسمه مردان و زنان نبود، بلکه نقاشی درخت و امثال آن بود».(۱)

و اگر فرض شود که مقصود از تماثیل، اعم از مجسم و غیر مجسم و یا جاندار

ص : ۲۷۸

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب ۹۴ از ابواب ما یکتسب به ، حدیث ۱.

وبی جان است، باید گفت که این حکم مربوط به زمان وی بوده است و هرگز نمی توان حکم آن را به عصر ما نیز انتقال داد و قطعاً در آن زمان، فسادى بر مجسمه سازی مترتب نبوده است.

۶- عبور از سرزمین مورچگان

اشاره

بخش دیگری از زندگانی سلیمان که در قرآن وارد شده است، عبور او از سرزمین مورچگان است که برای خود داستانی دارد که آیات یاد شده در زیر آن را بیان می کند:

۱- (وَحَشِيرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ).

۲- (حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِي النَّمْلِ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

۳- (فَتَبَسَّمْ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ). (نمل/ ۱۷- ۱۹)

ترجمه آیات

۱- سپاهیان سلیمان، از جن و انس و مرغان، همگی در رکابش حاضر شدند و از تفرق و به هم آمیختگی و یا از حرکت قسمت مقدم سپاه، بدون آنکه قسمت بعدی ملحق شود، باز داشته می شدند.

۲- تا ب- ه سرزمین مورچگان رسیدند، مورچه ای گفت: ای مورچگان، به لانه های خود پناه ببرید تا سلیمان و لشکریانش شما را در حالی که

ص : ۲۷۹

نمی فهمند پایمال نکنند.

۳_ سلیمان از گفتار مورچه تبسم کرد و خندید و گفت: پروردگارا! شکر نعمتهایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای. به من الهام کن و به من توفیق بده تا عمل صالح که موجب رضایت توست انجام دهم و مرا در پرتو رحمت خود در زمره بندگان صالحت قرار بده.

تفسیر آیات

سلیمان در یکی از سفرهای خود که با لشکریانش همراه بود، از سرزمین مورچگان می گذرد و لشکریان او، مرکب از جن و انس و مرغان به قدری فراوان بودند که برای پیوستن آخر لشکر به اول آن پیشروان لشکر از حرکت باز داشته می شدند تا آخر لشکر به آنان پیوندند. و این حاکی از یک جمعیت بزرگ است؛ آن هم از نژادهای مختلف؛ چنانکه می فرماید:

(وَحِشْرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ).

در این آیه دقت در معنی دو کلمه لازم است:

۱_ کلمه حشر، ۲_ کلمه یوزعون.

کلمه نخست در موردی به کار می رود که جمعیتی از قرارگاه و محیط زندگی بیرون آیند و برای مقصدی گسیل شوند. (۱) و اگر به روز قیامت «یوم الحشر» می گویند، برای این است که مردم از گورها که مقرّ آنان است، برای محاسبه برانگیخته می شوند. و این می رساند که لشکریان سلیمان در مقرّی به سر می بردند که به تدریج از آنجا بیرون آمدند تا به مقصدی روانه شوند. (۲)

کلمه دوّم، یعنی یوزعون، از ماده وزع به معنی منع گرفته شده است و مقصود

ص : ۲۸۰

۱- [۱] مفردات راغب، ماده حشر.

۲- [۲] مدرک قبل، ماده وزع.

از منع در اینجا این است که آنها که جلوتر از مقرّ بیرون آمده بودند، از حرکت باز داشته می شدند تا قسمتهای دیگر به آنان پیوندند و با آرایش خاصی حرکت کنند. در حقیقت این حرکت، گوشه ای از حشمت و قدرت ظاهری این پیامبر الهی است که از آن جز در راه خدا بهره نمی گرفت.

حرکت لشکر همراه با سلیمان آغاز شد و به سرزمینی (۱) رسیدند که مورچگان فراوان در آن آشیانه داشته و در بیرون لانه های خود در حال حرکت بودند. در این موقع یکی از مورچگان، که در مسیر حرکت سپاه سلیمان بود، از جریان آگاه شد و دیگر مورچگان را خطاب کرد که هرچه زودتر به لانه های خود بروند تا سلیمان و لشکریانش در حالی که متوجه نیستند، آنها را پایمال نکنند؛ چنانکه می فرماید: (حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

حرف «ه» در کلمه «نمله» از نظر مفسّران نشانه وحدت است. یعنی مورچه ای این سخن را گفت. این می رساند که روح شفقت در غیر انسان نسبت به هم نوع خود وجود دارد و این یکی از مظاهر آن است. از آیه بعدی استفاده می شود که سخن او را نه تنها مورچگان فهمیدند، بلکه سلیمان نیز در میان هیاهوی لشکریانش سخن او را فهمید. این می رساند که سلیمان قدرت شنوایی خاصی داشت که علاوه بر فهمیدن زبان آنان، صدای مورچه را نیز شنید و تبسم کرد و خندید. اما چرا تبسم کرد؟ شاید علّت آن روح شفقتی بود که در مورچگان احساس کرد. احتمال دارد علّت آن این بود که آن مورچه در اعلام خود از عدالت سلیمان و لشکریانش یاد کرد و گفت: از بی توجهی شما را پایمال می کنند، و اگر متوجه شوند، این کار را نخواهند کرد. ممکن است علّت سومی داشته باشد که برای ما روشن نیست.

ص : ۲۸۱

۱- [۱] در تعیین محل وادی نمل اختلاف است. بنا به قول ابن بطوطه و یاقوت، وادی نمل در «عسقلان» بوده است. (اعلام القرآن، ص ۳۶۸).

در هر حال سلیمان در حالی که غرق در حشمت و عظمت بود، آن را به چیزی نگرفت و به مبدأ عظمت و آن کس که این قدرت بزرگ را در اختیار وی و پدر و مادرش نهاده است توجه نمود و در این حالت از خدا دو چیز می خواست:

۱_ این عظمت سرچشمه عمل صالح باشد و از این قدرت در غیر رضای خدا بهره نگیرد.

۲_ او را در جرگه صالحان قرار دهد.

اینجاست که فرق فرمانروایان الهی با فرمانروایان عادی روشن می شود. آنها به هنگام احساس عظمت، مغرور می شوند و حق و باطل رانمی شناسند، ولی فرمانروایان الهی لحظه ای دچار غرور نشده و پیوسته حریم حق را رعایت می کنند، چنانکه در آیه زیر همه این مطالب به گونه ای آمده است:

(فَتَبَسَّمْ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ).

در اینجا همان سخنی را که در باره داود و در فراز پیشین زندگی سلیمان یاد آور شدیم، نیز یاد آور می شویم. مجموع آنچه در این داستان آمده جز از طریق اعجاز نمی توان تفسیر کرد. کسانی که بخواهند این نوع مسائل غیبی را در قالب قوانین طبیعی بریزند، راه خطایی پیموده و سرانجام به انکار حقایق غیبی منتهی می شوند. آری امروز محققان در زندگی حشراتی مانند مورچگان دست به مطالعه مهمی زده و حقایقی را کشف کرده اند و قراین نشان می دهد که آنها با یکدیگر گفتگو دارند. این تنها مورچه نیست که از یک شعور مرموزی برخوردار است، بلکه زنبور عسل و موریانه و عنکبوت و... نیز از چنین شعوری برخوردار بوده و در پرتو آن زندگی اجتماعی مهمی دارند که تقسیم کار میان آنها بیش از همه چیز چشمگیر است. چون طرح این مباحث در گنجایش این نوشتار نیست، علاقمندان به کتابهایی که در این باره

نوشته شده است مراجعه نمایند. ولی در عین حال تمام این کشفیات نتوانسته است به عمق آنچه در این آیات آمده است پی برد و اگر هم روزی پی برد، نشانه عظمت قرآن و قدرت فوق العاده پیامبری نظیر سلیمان است.

۷- ماجرای هدهد و ملکه سبا

اشاره

از آیات استفاده می شود که لشکر سلیمان را سه گروه تشکیل می دادند: انسانها، جن، پرندهگان. یعنی او از هر سه نیرو در موارد خاصی بهره می گرفت. در این بخش از یکی از نیروهای گروه سوم، یعنی هدهد بهره گرفته و از این طریق بهکشف سرزمین سبا که زنی بر آن حکومت می کرد و آیین بت پرستی داشت، نایل آمد. این بخش از حساسترین فرازهای تاریخ زندگی سلیمان است و در آن نکات آموزنده ای است که در تفسیر آیات به آنها اشاره خواهد شد. نخست متن آیات:

آیات مورد بحث

- ۱_ (وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَاطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ). (نمل/۱۶)
- ۲_ (وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ).
- ۳_ (لَأَعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).
- ۴_ (فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ).
- ۵_ (إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ).

- ٦_ (وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ).
- ٧_ (أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ).
- ٨_ (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ).
- ٩_ (قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ).
- ١٠_ (إِذْ هَبَّ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَيْتُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ).
- ١١_ (قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ).
- ١٢_ (إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ).
- ١٣_ (أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ).
- ١٤_ (قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ).
- ١٥_ (قَالُوا نَحْنُ أَوْلَا قُوَّةً وَأَوْلُوا بِأَسْ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ).
- ١٦_ (قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَها أَهْلِها إِذْ لَهُمْ أَذْلهُ وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ).
- ١٧_ (وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ).
- ١٨_ (فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَيْتَنِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَيْتَكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ).
- ١٩_ (ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَاقِبِلٍ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا إِذْ لَهُمْ صَاغِرُونَ).
- ٢٠_ (قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَتَيْتَنِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ).

۲۱_ (قَالَ عَفْرِيَّتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ).

۲۲_ (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ).

۲۳_ (قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ).

۲۴_ (فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ).

۲۵_ (وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ).

۲۶_ (قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صِرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (نمل/ ۲۰-۴۴).

ترجمه آیات

۱_ سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم به ما زبان پرندگان تعلیم داده شده است و از هر نعمتی به ما اعطا گردیده و این فضیلت آشکاری است.

۲_ سلیمان از مرغان خبر گرفت، گفت: چرا من هدهد(۱) را نمی بینم، آیا از غایبان است.

۳_ (هرگاه غیبت ناموجهی داشته باشد) من او را سخت کیفر می دهم، یا او را ذبح می کنم؛ مگر اینکه عذر روشنی برای غیبت خود بیاورد.

ص : ۲۸۵

۱- [۱] هدهد در زبان عربی همان پرنده شانه به سر در اصطلاح فارسی است که دارای پرهای رنگارنگ و زیبا و دم کشیده و کمی از کبوتر بلندتر است و نام او متناسب با آهنگی است که از او شنیده می شود.

۴_ چیزی نگذشت که هدهد حاضر شد و گفت: از چیزی که تو از آن آگاه نبودی، آگاه شدم و از سرزمین «سبا» خبر قطعی آوردم.

۵_ در آنجا زنی را یافتم که بر مردم آنجا حکومت می کرد و از هر چیز به او داده شده بود و برای او تخت بزرگی بود.

۶_ او وقومش را یافتم که به جای خدا آفتاب را می پرستیدند و شیطان اعمال آنان را در نظرشان زیبا جلوه داد و از راه خدا باز داشته بود و همگی گمراه بودند.

۷_ چرا خدایی را سجده نمی کنند که آنچه را در آسمان و زمین پنهان است آشکار می سازد و آنچه را پنهان می کنند یا آشکارا انجام می دهند، می داند.

۸_ خدایی که جز او خدایی نیست، او صاحب عرش بزرگ است.

۹_ سلیمان گفت: تحقیق می کنیم بینیم راست گفتی یا از دروغگویان هستی!؟

۱۰_ این نامه را ببر و بر آنها بیفکن. سپس از آنها دور شو و بین چه کاری صورت می دهد.

۱۱_ (نامه سلیمان در اختیار ملکه سبا، فرمانروای آن سرزمین قرار گرفت. وی نامه را خواند و به اشراف قوم خود چنین گفت:) ای اشراف قوم من! نامه شریفی برای من فرستاده شده است.

۱۲_ این نامه از سلیمان است و متن آن چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان.

۱۳_ بر من برتری نجوید، به حالت تسلیم به سوی من بیایید.

۱۴_ (ملکه سبا گفت:) ای اشراف قوم من! در کار من نظر دهید. من در باره کاری تصمیم نمی گرفتم تا شما در آن کار حاضر شوید.

۱۵_ اشراف قوم او گفتند: ما صاحبان نیرو و قدرت بزرگی هستیم.

۱۶_ ملکه سبا گفت: پادشاهان زمانی که وارد شهری می شوند. آنجا را به نابودی می کشند. عزیزان آنجا را ذلیل می سازند و همواره چنین

می کنند.

۱۷_ و من به سوی آنها (سلیمان و اطرافیان) هدایایی می فرستم و صبر می کنم تا فرستادگان برگردند و عکس العمل آن را برایم باز گویند.

۱۸_ وقت ی فرستاده ملکه سبا به حضور سلیمان رسید (و هدایا را تقدیم کرد) سلیمان برآشفت و گفت: با مال خود ثروت مرا افزایش می دهید (فریب می دهید). آنچه خدا به من داده است، بهتر از آن چیزی است که شما داده اید، بلکه این شما هستید که با این هدایای خود خوشحال می شوید.

۱۹_ به سوی آنان باز گرد، من با لشکریانی که آنان قدرت مقابله با آن را ندارند، به سوی آنان حرکت می کنم و آنها را از آن شهر ذلیلانه، خارج می سازیم.

۲۰_ (فرستاده ملکه سبا با پیام سلیمان به سوی سرزمین سبا حرکت کرد تا پیام سلیمان را به فرمانروای آنجا برساند) در این موقع سلیمان رو به بزرگانی، که در اطراف او بودند، کرد و گفت: کدامیک از شما می توانید تخت او را پیش از آنکه در حال تسلیم بیایند، نزد من حاضر سازید.

۲۱_ عفرتی (۱) از جن گفت: من تخت بلقیس را پیش از آنکه تو از جایگاهت برخیزی (مجلس به پایان برسد) حاضر می کنم و من بر این کار نیرومند و امینم.

۲۲_ کسی که نزد او دانشی از کتاب بود، گفت: من آن را پیش از آنکه تو چشم به هم زنی نزد تو حاضر می کنم. سلیمان ناگهان آن را در برابر خود دید (فورا شکر خدا به جای آورد و) گفت: این کرامتی است از جانب خدا. می خواهد مرا بیازماید که آیا من در برابر آن شکر می کنم یا کفر میورزم. آن کس که سپاس گزارد به سود خویش سپاس گزارده و آن کس که کفران نعمت کند، پروردگار من بی نیاز و شریف است.

ص : ۲۸۷

۱- [۱] عفرت به معنی خبیث و بدخوی است. (مفردات راغب، ماده عفر).

۲۳_ سلیمان دستور داد تخت بلقیس را برای او نا آشنا سازند (تغییرات سطحی در آن بدهند). سپس گفت: تا بنگریم آیا تخت خود را می شناسد، یا از کسانی خواهد بود که آن را نمی شناسد.

۲۴_ وقتی ملکه سبا آمد، چشمش به تخت افتاد. به او گفته شد: آیا تخت تو چنین است؟ گفت: گویا این همان است. (وافزود که نیازی به چنین قدرت نمایی نیست.) ما قبلاً به درستی دعوت سلیمان آگاه شدیم و از مطیعان بودیم.

۲۵_ سرانجام سلیمان او را از پرستش غیر خدا باز داشت. او از قوم بت پرست بود.

۲۶_ به ملکه سبا گفته شد: وارد این قصر (یا این فضای وسیع و گسترده) شو. وقتی چشم او به آنجا افتاد، تصور کرد که آب مواجی است و پوشش پاهای خود را کنار زد. سلیمان به او گفت: این قصری است از بلور صاف و آب نیست. ملکه سبا گفت: پروردگارا! من به خود ستم کردم و همراه (یا به وسیله) سلیمان به پروردگار جهانیان ایمان آوردم.

توضیح لغات آیات

قبل از تفسیر آیات به توضیح لغات آنها می پردازیم:

۱_ سبا: نام قبیله ای است که در جنوب عربستان بسر می بردند و از نعمت فراوان و تجارت پر سود بهره ور بودند. سیل بنیان کن، سد مأرب را در سال ۵۳۲ بعد از میلاد درهم شکست و ساکنان آن منطقه متفرق شدند. گروهی در حجاز و گروهی در شام و گروهی در عراق سکونت گزیدند.

۲_ خب: بر وزن منع، به معنی مستور و پنهان است.

۳_ عفریت: خبیث و بدخوی.

۴_ نَکْرَوا: از نکیر به معنی ناشناس گرفته شده است. یعنی کاری کنید که او

تخت خود را نشناسد.

۵_ صرح: به معنی قصر است و گاهی به فضای باز گفته می شود.

۶_ لُجَه: بر وزن جُبَه، یعنی رفت و آمد امواج آب.

۷_ ممرد: از مرد بر وزن عسل به معنی صاف است که در زبان عرب به آن املس نیز می گویند. عرب به درخت بدون برگ «شجره ملساء» می گوید.

۸_ قواریر: جمع قاروره به معنی شیشه است. قصر یا آن فضای باز فرش شده از شیشه و بلور بوده است.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

سرگذشت عبور سلیمان از سرزمین مورچگان به پایان رسید. سلیمان مانند یک فرمانده که نسبت به همه جوانب کار خود توجه دارد، از سپاه مرغ تفقد کرد و گفت: چرا من هدهد را نمی بینم؟ این نشانه توجه کامل سلیمان به جوانب کار است که در میان پرندگان هدهد را ندید. با توجه به اینکه در سپاه او مرغان منحصر به فرد نبودند. آنگاه علت غیبت او را جویا شد که اگر از روی تمرد باشد او را کیفر دهد و ضمناً روحیه تمرد به دیگر افراد سرایت نکند. زیرا محیط نیروی نظامی غیر از محیط عادی است. کوچکترین تخلف باید مورد رسیدگی قرار گیرد.

او در صورتی که عذر موجهی برای غیبت خود نیاورد، دو کیفر را به تناسب پایه جرم برای او معین کرد: تنبیه شدید و سربریدن او.

مگر اینکه عذر موجهی داشته باشد؛ چنانکه می فرماید: (وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ * لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

چیزی نگذشت که هدهد حاضر شد و برای غیبت خود عذر موجهی آورد و آن اینکه به سرزمین سبا رفته و از آنجا خبر مهمی را برای سلیمان آورد، چه کاری بالاتر از

اینکه سلیمان را در جریان زندگی اقوامی بگذارد که غیر خدا (یعنی خورشید) را پرستش می کردند، و شیطان در میان آنان نفوذ کرده و عمل زشت را برای آنان زیبا جلوه داده بود و زنی به عنوان فرمانروا بر آنان حکومت می کرد که تخت پادشاهی بزرگی داشت؛ چنانکه می فرماید:

(فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَاءَ يَقِينٍ* إِنِّي وَجِئْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ* وَجِئْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ).

چیزی که در اینجا مهم است این است که سلیمان در این لشکر کشی به کدام نقطه رسیده بود و به استراحت پرداخته بود که هدهد از آن نقطه به سرزمین سبا رفت و این گزارش را آورد.

مسئلاً سلیمان به نقطه ای نزدیک سرزمین سبا رفته بود و این پرنده از آن نقطه به سرزمین سبا رفته و جریان را از نزدیک دیده و در اختیار سلیمان گذارد. از نظر مفسران سلیمان به صنعاً رسیده بود و این جریان اتفاق افتاد. در اینجا دو احتمال وجود دارد که یاد آور می شویم:

۱_ احتمال دارد که سلیمان عازم زیارت خانه خدا بود و این جریان در این مسیر رخ داده است. ممکن است سؤال شود که سفر زیارت با این آرایش نظامی چه تناسبی دارد؟ پاسخ این است که در زمان سلیمان اقوامی در مسیر راه گرفتار اندیشه های بت پرستی بودند و حرکت سپاه توحید، که در رأس آن پیامبری که اساس دعوت او را یکتا پرستی تشکیل می دهد قرار داشت، مایه تقویت اندیشه توحیدی و باز داری مردم از گرایش به بت پرستی است.

۲_ ممکن است سلیمان کم و بیش از وجود چنین گروه بت پرستی در سرزمین پرنعمت آگاه بوده و این حرکت برای هدایت آنان رخ داده است. هنوز به سرزمین آنان

نرسیده بود که هدهد او را از جریان آگاه ساخت.

در هر حال این دو احتمالی است که شاهدهی برای آن از آیات قرآنی نیست.

هدهد نه تنها سلیمان را از وضع ساکنان سرزمین سبا آگاه ساخت، بلکه در محضر او از احاطه خدا بر اسرار زمین و آسمان بر افعال آشکار و پنهان آنان سخن گفت و یاد آورد: شایسته عبادت کسی است که دارای چنین علمی باشد و چرا این گروه از عبادت چنین خدا سرباز زده و عبادت دیگری را به گردن گرفته اند: (الْأَلَاءِ يَسْتَجِدُّوهُ لَلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ).

نظیر این سخن در نصایح لقمان به فرزندش آمده است؛ آنجا که گفت:

(يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُنْ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَيْحُرِهِ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ) (لقمان/۱۶). «ای فرزند! من اگر عملی به سنگینی حبه خردل از انسان سربزند و آن در میان صخره ها یا آسمانها و زمین پنهان گردد، خدا آن را می آورد. خدا لطیف و آگاه است.»

سرانجام هدهد نه تنها احاطه علمی خدا را بازگو کرد، بلکه او رانیز چنین توصیف کرد: (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ). «خدایی از آن خداست (نه خورشید) و او صاحب تخت عظیم است» (و این عرشهای ملوکانه در برابر آن ناچیز است).

در اینجا سه سؤال مطرح است: یکی اینکه هر گاه آنچه هدهد می گوید از روی تعقل باشد، حاکی از آن است که او دارای فکر و اندیشه بوده که از روی محاسبات عقلی از عقیده ملکه و قوم سبا انتقاد کرده و به اثبات آیین توحید پرداخته است. و انگهی آیا همه هدهدها از چنین تفکری برخوردارند یا آن فرد خاص دارای چنین پایه از تفکر بود؟

۲_ داشتن چنین تفکر و شناخت، خواه در فردی از یک نوع یا در همه افراد یک

نوع مستلزم این است که او به خاطر این امتیاز دارای تکلیف باشد و آیا هدهد چنین بوده است؟

۳_ چگونه هدهد از وضع مردم سبا مطلع گردید، اما سلیمان از طریق او اطلاع یافت؟

در پاسخ سؤال اول یاد آور می شویم که احتمال دارد فردی از نوع ویا همه آنها چنین درکی از خدا داشته باشند، ولی نمی توانند ادراکات خود را به دیگری منتقل سازند؛ مگر اینکه انسان مانند سلیمان که از زمان آگاه است در برابر آنها قرار گیرد برخلاف انسان که علاوه بر دانستن، قادر بر انتقال نیز هست، ولذا انسان را با جمله (عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) (الرحمن/۴) توصیف نموده است.

در باره پرسش دوم می توان گفت: آیه حاکی از مکلف بودن هدهد سلیمان است؛ به گواه اینکه وقتی او غیبت کرد، سلیمان او را مورد بازخواست قرار داد و دونوع کیفر برای او معین کرد: تنبیه و ذبح.

در باره پاسخ سوم می توان گفت: آنچه قبیح است این است که پیامبر از معارف و احکام دین خود آگاه نباشد نه از زندگی و آیین گروهی که در نقطه ای دور زندگی می کردند.

ناگفته پیداست که سراسر داستان سلیمان، مملو از عجایب است که جز از طریق وحی نمی توان آن را تفسیر کرد.

نامه سلیمان به ملکه سبا

در هر حال هدهد، غیبت خود را با رفتن به سرزمین سبا و آوردن خبر مهم توجیه کرد و سلیمان گفت: باید در باره این خبر تحقیق کنم. این خود برای ما درس است که عذر افراد معتذر را به زودی رد نکنیم. نخست تحقیق کنیم و بعداً در باره آن تصمیم بگیریم: چنانکه می فرماید: (قَالَ سَتَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

عجیب این است که تحقیق را به وسیله خود هدهد آغاز کرد و به او دستور داد که نامه او را به سرزمین سبا و بر ملکه و اطرافیانش بیفکند. آنگاه از آنها کناره بگیرد و عکس العمل آنان را مشاهده کند و نتیجه را مجدداً گزارش کند؛ چنانکه می فرماید: (إِذْ هَبَّ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ).

در این آیه به جای کلمه «الیها» کلمه «الیهم» آمده است. یعنی به جای اینکه بگوید نامه را بر ملکه بیفکن، فرموده است: نامه را بر آن گروه بیفکن؛ در حالی که مخاطب اصلی نامه ملکه بود. حتی آیه بعدی حاکی است که هدهد نامه را بر ملکه افکند.

در این باره باید گفت: نامه برای ملکه نوشته شده بود، ولی چون مضمون نامه متوجه همگان بود و سلیمان از همه آنان خواسته بود که تسلیم حق شوند و به سوی سلیمان بیایند، در چنین شرایط القای نامه بر ملکه مانند القای آن بر همگان است.

هدهد نامه را آورد و بر ملکه سبا افکند. او نامه را گشود و از مضمون آن آگاه شد و تصمیم گرفت که سران قوم خود را در جریان نامه قرار دهد؛ چنانکه می فرماید: (... يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْكَ كِتَابٌ كَرِيمٌ * إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ...).

در این آیه ملکه سبا نامه سلیمان را نامه کریم توصیف کرده است. ممکن است مقصود از آن زیبایی محتوای نامه باشد که نام خدا و توصیف او به صفت رحمان و رحیم آغاز شده بود. احتمال دارد که مقصود از کریم، مختوم بودن نامه باشد و یکی از معانی کریم در لغت همین است. زیرا در آن زمان نامه ای اعتبار داشت که مهر شده باشد و گویا نامه سلیمان مهر شده بود. (۱)

متن نامه چنین بود:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ).

این نامه از سه مطلب تشکیل شده است:

ص : ۲۹۳

۱- [۱] و در روایات آمده است که: «اکرام الکتاب ختمه».

۱_ به نام خدای بخشنده و مهربان آغاز شده است و به دو صفت رحمان و رحیم نوید بخش است.

۲_ از آنجا که سلیمان به عنوان فرمانروای مقتدر در برابر دشمن کافر سخن می گوید، هر چند در پشت این سلطنت نبوت اوست، باید از موضع قدرت سخن بگوید؛ چنانکه گفت: (أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ).

۳_ دعوت به تسلیم در برابر قدرت او. یعنی نه تنها برتری نجویند، بلکه باید تسلیم قدرت من شوند.

این نوع سخن گفتن هر چند از مقام انبیا و اولیا دور است، ولی با توجه به اینکه او فرمانروایی است مقتدر و طرف مقابل نیز فرمانروایی با شوکت و با قدرت است، شرایط ایجاب می کند که سلیمان در اینجا از موضع قدرت سخن بگوید.

مطلب دیگر اینکه نامه او به زبان عربی بوده، یا اینکه این جمله ها ترجمه نامه است؟!

با توجه به اینکه سلیمان عرب نبوده، قطعاً نامه را به غیر زبان عربی نوشته است و هم اکنون رسم است که سران کشورها نامه ها را به زبان خود تنظیم می کنند و گیرنده نامه باید به وسیله مترجم از مضمون نامه آگاه شود؛ چنانکه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز نامه های خود را به زبان عربی می نوشت. همچنین احتمال دارد که سلیمان نامه را به زبان رایج در سرزمین سبا نوشته است. زیرا طبق روایات، سلیمان از زبانهای مختلف آگاه بوده و با آنها سخن می گفته است. (۱)

آیا سراسر نامه همین سه جمله بوده و بس، یا اینکه ملکه سبا آن را به این صورت تلخیص کرده است؟ اظهار نظر قطعی مشکل است. ولی احتمال دارد که نامه به همین مقدار بیش نبوده است؛ همچنان که احتمال دارد که نامه مفصل تر از

ص : ۲۹۴

این بوده و ملکه سبا نقاط حساس نامه را، که توجّه اشراف قوم خود را جلب می کرد، نقل کرده است و اگر هم «بِسْمِ اللَّهِ» را در نقل کلام سلیمان آورده، برای این است که تعبیر برای آنان جالب بوده است.

از اینکه او نامه را از اشراف قوم خود پنهان نکرد و هر نوع تصمیم گیری را به شورای آنان محوّل ساخت، نشانه عقل و درایت اوست. زیرا در چنین شرایط حسّاس باید از عقل دیگران نیز بهره گرفت و اگر هم مشاوره مفید نباشد، لااقل راه اعتراض بسته می شود و آنان بعدها نمی توانند بگویند: چرا ما را در جریان نگذاشتی؟ لذا رو به آنان کرد و گفت: (يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ).

از جمله (مَا كُنْتُ قَاطِعَةً) می توان استفاده نمود که او نه تنها در این مورد بدون حضور اشراف قوم خود تصمیم نمی گرفت، بلکه این سنتی در دوران حکومت او بود که همه نوع تصمیم را با حضور آنان می گرفت.

از پاسخ آنان نیز می توان میزان درایت آنها را به دست آورد. آنان در پاسخ به دو نکته اشاره کردند:

۱_ ما ارتش و نیروهای شجاع و بی باک در اختیار داریم.

۲_ با این حال تصمیم گیری با شماست.

چنانکه می فرماید:

(قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أَوْلُوا بِأَسْ شَدِيدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ).

پاسخ آنان با در نظر گرفتن دو اصل، می تواند پاسخ صحیحی باشد. ۱_ نباید به هنگام پیشامد ناگوار، فرمانروا را ترساند و او را مایوس کرد. ۲_ آنان از قدرت و آرایش نظامی سلیمان ناآگاه بودند و قدرت او را یک قدرت عادی می اندیشیدند. هر چند با توجّه به شرایط سلیمان و قدرت او فاقد ارزش بود. ولی

تصمیم ملکه سبا بر خلاف عقیده آنان بود. زیرا از قدرت و عظمت سلیمان آگاه بود. از این رو به مقتضای درایتی که داشت با خود فکر کرد که باید این مرد را آزمود. اگر پادشاه است باید با او _ به عللی که بعداً می گوید _ کنار آمد. زیرا نبرد در برابر قدرت، اگر منتهی به شکست گردید، نتیجه آن جز تباهی و ویرانی شهرها و ذلت ساکنان آنها چیزی نیست؛ و اگر پیامبر الهی است و واقعاً از جانب خدا برای هدایت برگزیده شده است، باید تسلیم شد. و راه آزمایش این است که هدایای گرانبهایی برای او بفرستد و از برخوردش، واقعیت او را به دست آورد. زیرا اگر هدایای گرانبها و خیره کننده ملکه سبا او را فریفت و از تعزّض منصرف شد، می توان دریافت که او پادشاه است و باید با او به نحوی کنار آمد. اما اگر هدایا را پس فرستاد و به آن اعتنا نکرد و بر سخن خود پافشاری نمود، باید گفت: او نبی الهی است و باید تسلیم او شد. از این جهت رو به اشراف قوم خود کرد و گفت: اشراف قوم من! خصلت پادشاهان این است که اگر وارد شهری شوند، آنجا را به فساد می کشند و عزیزان را ذلیل می سازند و تا پادشاهی بوده سیره آن چنین بوده است و من هدیه ای ارزشمند برای سلیمان می فرستم و صبر می کنم تا فرستادگان من با چه پاسخی از جانب او باز می گردند:

(قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَهْلَهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ* وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ).

نمایندگان ملکه سبا در محضر سلیمان

نمایندگان ملکه سبا با هدیه ای گرانبها، که در کتب تاریخ به صورت افسانه ای نقل شده است، به حضور سلیمان رسیدند. وقتی چشم سلیمان به هدیه افتاد، به جای اینکه زرق و برق هدایا چشم او را خیره کند، فوراً دست رد بر سینه نامحرم زد و همه را رد کرد و گفت: می خواهید با هدایای خود بر ثروت من بیفزایید؟

آنچه خدا به من داده است، بهتر از آن است که به شما داده است. زیرا به من حکمت و نبوت عنایت فرموده است که در برگیرنده دنیا و آخرت است، ولی به شما تنها مال دنیا را داده است. بنابراین من نیازی به شما ندارم. این شما هستید که با چنین هدایایی خشنود می شوید: (فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتِمِدُونَنِي بِمَالٍ فَمَا آتَيْتَنِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَيْتَكُم بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ).

سپس سلیمان به فرستاده ملکه سبا دستور داد با آن هدایا به سرزمین سبا باز گردد و فرمان او را برساند که اگر تسلیم حق نشوند به سوی آنها با سپاهی می آید که آنان را در برابر آن یارای مقاومت نیست و همگان را از آن سرزمین با ذلت و خواری بیرون می کند. البته این تهدید در صورتی است که در حال تسلیم به سوی سلیمان نیایند؛ چنانکه می فرماید: (ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ).

از قراین استفاده می شود که سلیمان از حرکت ملکه سبا با گروهی از سران آگاه شده بود، ولی برای نمایش قدرت عظیم خود از اطرافیانش خواست که یکی از آنان تخت بلقیس را پیش از ورودشان به محضر سلیمان بیاورد تا وقتی ملکه سبا آمد و تخت خود را در آنجا مشاهده کرد، بر عظمت قدرت سلیمان بیشتر پی برده و ایمان آورد. در حقیقت آوردن تخت قبل از قدوم صاحب آن، یک نمایش قدرت برای هدایت وی بود.

معاذ الله که پیامبران دنبال قدرت نمایی محض بدون انگیزه هدایت باشند. از این جهت رو به اطرافیان خود کرد و گفت: (يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ).

در این هنگام دو پاسخ شنید: یکی از جانب عفريتی از جن و دیگری از یکی از یاران نزدیکش. اولی گفت: من می توانم آن را پیش از پایان یافتن جلسه تو در اینجا حاضر سازم. ولی دیگری که داناتر از او بود و دانشی از کتاب داشت، گفت:

من می توانم آن را در زمانی کمتر از چشم بر هم زدن بیاورم. وقتی او موافقت سلیمان را احساس کرد، فوراً دست به کار شد و سلیمان تخت را در برابر خود حاضر دید. او در مقابل این موهبت که خدا به وی داده است، شکر خدا را به جای آورد و آن را آزمونی الهی تلقی کرد و یاد آور شد که سپاس بنده شاکر به نفع خود سپاس گزار است و کفران نعمت زبانی به خدا نمی رساند:

(قَالَ عَفَرِيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ* قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ).

در اینجا پرسشهایی مطرح است که یکی پس از دیگری یاد آور می شویم:

۱_ چگونه عفریتی از جن، که موجود خبیث و بدخوی است، بر چنین قدرتی دست یافته است، تا آنجا که می تواند در مدت بسیار کم جسمی را از سرزمین سبا به محضر سلیمان بیاورد. مسلماً او دروغ نمی گفت، و گرنه سلیمان او را تنبیه می کرد و یا لاقبل مشت او را باز می کرد. و او برای مطمئن ساختن سلیمان خود را به دو صفت قدرت و امانت توصیف کرد و گفت: (وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ) نیرومندی او نشانه قدرتش بر انجام کار است و امانت او گواه بر سوء استفاده نکردن از آن و چون از نظر روحیه بدخوی بوده است، برای دفع هر نوع توهّم، صفت امانتداری رایاد آور شده است.

پاسخ این است که این نوع قدرتها ارتباطی به کفر و ایمان ندارد. چه بسا مرتاضان ملحد در اثر ریاضتها به چنین پایه از قدرت می رسند. و شاید این قدرتها در درون انس و جن است، ولی به فعلیت رسیدن آن در گرو شرایطی است که غالباً با ریاضت و زحمت توأم است و مشاهده کار مرتاضان غیر مؤمن در هند این نوع شگفتی را برطرف می سازد.

۲_ چگونه تخت ملکه سبا این مسافت را در یک چشم بر هم زدن طی کرد و آسیبی به آن نرسید؟ همگی می دانیم که مقاومت اجسام در برابر فشاری که از سرعت به آنها وارد می شود محدود است و اجسام در سرعتهای فوق العاده متلاشی می گردند. اگر جایگاه سلیمان در فلسطین بوده، فاصله فلسطین با سرزمین سبا هزاران کیلومتر است و این نوع سرعت در اجسام که آن را به صورت امواج در می آورد، با قوانین طبیعی قابل توجیه نیست.

پاسخ آن همان است که کراراً متذکر شده ایم و آن اینکه این نوع حوادث یک نوع اعجاز و کرامت بوده و طبعاً باید با قوانین طبیعی سازگار نباشد.

۳_ فرد دیگری که تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم برهم زدن آورد، چه کسی است و دانش او از کتاب، چه دانشی بوده است؟

از روایات به دست می آید که او آصف بن برخیا، خواهر زاده و وصی سلیمان، بود. هرگاه مقصود از کتاب همان کتب تشریحی باشد که بر انبیا فرستاده شده، طبعاً علم او بر این کتابها چنین قدرتی را به او بخشیده بود. تو گویی در باطن اینکتابها یک چنین اسراری نهفته است که احاطه بر آنها مایه چنین قدرتی می شود که مبدأ این کرامات می گردد. و نیز احتمال دارد مقصود از این کتاب، کتاب دیگری باشد که متضمن اسماء الله و اسم اعظم خدا است و این کتاب نمی تواند کتاب تدوینی و نوشتاری باشد؛ بلکه مقصود، واقعیت این اسماست که خود کتابتکوینی است که در حقیقت این الفاظ، اسمای آن اسما می باشند و مقصود این است که موجودی از نظر کمال به جایی برسد که مظ_ اهر علم و قدرت و دیگر اسمای الهی باشد. این احتمال نزدیکتر از احتمال اول است. چون در آخر سوره رعد خدا انسانی را معرفی می کند که نزد او علم تمام

کتاب می باشد:

(قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) (رعد/۴۳). «بگو کافی است از نظر شهادت میان من و شما، خدا و آن کس که نزد او علم تمام کتاب است» و در نزد اهل ادب تفاوت این دو جمله یاد شده در زیر روشن است.

۱_ (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ).

۲_ (وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) (از نظر روایات حضرت علی (علیه السلام)). (۱)

بنابر این احتمال دارد که این کتاب، کتاب تکوینی و واقعیت اسماء الله بوده که مظهر بودن برای آنها چنین قدرتی را می بخشید.

نخست ملکه سبا در برابر سلیمان حاضر شد. او دستور داد تختش را برای او ناآشنا سازند و کارهایی در آن صورت دهند که او به سادگی نتواند تشخیص دهد. چنانکه می فرماید: (قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ).

هدف از این ناآشنا ساختن تخت برای ملکه سبا چه بوده است؟ در این باره یاد آور می شویم که:

۱_ احضار خود تخت با قدرت خارق العاده، برای اثبات نبوت و داشتن قدرت غیبی خود بود. ملکه سبا به هنگام ترک کردن سرزمین سبا تختش در اختیارش بود، اما تخت او در غیابش پیش از وی وارد ملک سلیمان شد. و ملکه در مسیر خود انتقال آن را مشاهده نکرد.

۲_ دگرگون و ناآشنا ساختن تخت به خاطر آزمودن هوش و قدرت تشخیص او بود.

ملکه سبا در محضر سلیمان

ملکه سبا وارد دربار سلیمان گشت. وقتی در مقابل تخت خود قرا گرفت به او گفته شد: آیا تخت تو این گونه است؟ او با احتیاط، که نشانه پختگی در زندگی

ص : ۳۰۰

۱- [۱] روایات فراوانی در نزول این آیه در شأن علی (علیه السلام) در کتب حدیث و تفسیر وارد شده است، به کتاب تفسیر برهان ج ۲، ص ۳۰۲ - ۳۰۴ رجوع شود.

است، گفت: مثل اینکه این خود آن است. وافزود که ما از پیش با مقام سلیمان آشنا بودیم و به همین جهت با حالت تسلیم وارد سرزمین شما شدیم. و شاید بخواهد بگوید که برای ایمان آوردن ما نیازی به احضار این تخت از سرزمین سبا نبود، گرچه خود کار شکفت آوری است، بلکه دلایل دیگری ما را به ایمان و تسلیم در برابر سلیمان وادار کرده است؛ چنانکه می فرماید: (فَلَمَّا جَاءَتْ قَيْلَ أَهْكَذَا عَزْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ).

نتیجه اقدام سلیمان به احضار او این شد که او را از پرستش غیر خدا باز داشت، در حالی که او واقوامش همگی کافر بودند؛ چنانکه می فرماید: (وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمِ كَافِرِينَ).^(۱)

بار دیگر برای ارائه قدرت بیشتر از او درخواست شد که وارد قصر یا صحن بلورین (که گویا از زیر آن آب جاری بود) شود. وقتی چشم او به آن نقطه افتاد، تصور کرد که کف آن حوض آب نماست و آب آن در حال رفت و برگشت است. از این جهت جامه را از روی پا برگرفت تا در آن قدم گذارد. در این موقع سلیمان به او گفت: «این آب نیست، بلکه این قصر (یا صحن) بلورین است».

دیدن این منظره و این قدرت، دگرگونی عظیمی در روح ملکه پدید آورد و بی اختیار رو به درگاه الهی کرد و گفت: پروردگارا! من به خویش ستم کرده بودم و اکنون

ص : ۳۰۱

۱- [۱] بنا بر این تفسیر، فاعل «صدها» سلیمان است و ماء موصول در «ما کانت» مفعول دوّم است که حرف جرّ آن حذف شده است و تقدیر آیه چنین است: «وَصَدَّهَا سَلِيمَانُ عَمَّا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ». این تفسیر با توجه به آخرین جمله آیه قبل (وَكُنَّا مُسْلِمِينَ) مناسبتر است. گاهی تصور می شود که فاعل «صدها» همان ماء موصوله است و مقصود از «ما» در «ما کانت» خورشید است که آن را می پرستیدند و مفاد آیه این است که چیزی که او می پرستید، وی را از پرستش خدا باز داشته بود؛ ولی این نظر چندان استوار نیست. زیرا اولاً با ذیل آیه قبل که از تسلیم شدن ملکه سبا گزارش می دهد، مناسبت ندارد. ثانیاً باید جمله ای در تقدیر بگیریم؛ یعنی «صدها عن عبادة الله ما کانت تعبد من دون الله». و هر دو بر خلاف ظاهر است.

همراه با سلیمان تسلیم خود را در برابر خدای جهانیان ابراز می دارم:

(قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِيهَا قَالِ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

تا اینجا سرگذشت سلیمان و مجموع آیات، با ترجمه و توضیح آن به پایان رسید. به هنگام تفسیر آیات نکاتی را متذکر شدیم، ولی نکات دیگری در این داستان است که یاد آور می شویم:

۱_ مجموع سرگذشت سلیمان ما را به قدرت عظیمی رهبری می کند که تاریخ نظیر آن را ندیده و نشان نداده است.

۲_ بسیاری از حوادث و رویدادها را در سرگذشت سلیمان را باید از طریق اعجاز و کرامت تفسیر کرد و نباید انتظار آن را داشت که قوانین علمی آن را توجیه کند.

۳_ نزول این آیات در مکه، که حاکی از آن است که یک پیامبر الهی دارای چنین قدرت و موهبت بوده و از طریق پرنده ای مشرکان را به تسلیم و خضوع واداشته است، می تواند مایه تسلّی و تقویت قلوب موحدان مکه باشد که در چنگال قدرت بت پرستان بودند.

۴_ در بررسی این داستان به مظاهر تجملاتی بر می خوریم که غالباً اهل دنیا به دنبال آن بوده و در بعضی از روایات، چنین تجمل گرایی نکوهش شده است. اکنون چگونه می توان این دستگاه عریض و طویل سلیمان را توجیه کرد؟

پاسخ این است که اگر تجمل و شکوه ظاهری سبب قهر بر کافران و تسلیم بت پرستان شود، اشکالی نخواهد داشت و همان شکوه ظاهری و هیبت صوری بود که ملکه سبا را از آن نقطه دور به سرزمین توحید آورد و منطقه ای که در شرک فرو رفته بود به آیین توحید گرایش پیدا کرد. خلاصه اینکه اگر تجملات و سیله هدایت شد،

استفاده از آن از نظر عقل و شرع مانعی ندارد.

درگذشت سلیمان

قلم آفرینش بر پیشانی هر موجودی فنا و عدم بقا را نوشته است و جز ذات حق تعالی همگی راه فنا را در پیش خواهند گرفت. قرآن کریم می فرماید: (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٌ * وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ). (الرحمن/ ۲۶-۲۷) هر انسانی جامه (۱) فنا بر تن می کند جز ذات پروردگار که دارای جلال و جمال است.

سلیمان نیز مشمول همین سنت الهی است و باید روزی از این جهان برود، ولی مرگ او نیز مانند حیاتش اسرار آمیز بود. قرآن مرگ او را چنین نقل می کند:

(فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ) (سبأ/ ۱۴). «آنگاه که برای او مرگ را نوشتیم (سلیمان درگذشت) کسی که دیگران را بر مرگ او هدایت کرد، چیزی جز جنبه ای (موریانه) که عسای او را خورد، نبود. آنگاه که به زمین افتاد برای جن (که مسخر او بودند) روشن شد که اگر غیب می دانستند (طبعاً از مرگ سلیمان آگاه شده بودند) و این همه در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند (کارهای شاق انجام نمی دادند).».

جمله (ما لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ) حاکی از آن است که سلیمان پس از درگذشت، مدتی به همان حالت _ تکیه بر عصا _ باقی مانده و کارگزاران جن، مدتها که او مرده بود، برای او کار می کردند. مفسران این مدّت را گاهی یک سال گفته اند و این بسیار بعید است. زیرا سلیمان دارای دربار بود و داوری داشت و هر روز گروهی

ص : ۳۰۳

۱- [۱] وقتی از نوک خامه ام لفظ جامه جاری شد، به یاد آخرین بیت از منظومه ابن حاجب در باره مؤنثات سماعیه افتادم که می گوید: وقصیدتی تبقى وإنی اکتسی *** ثوب الفن _____اء و ک_____ل شیء

از او دیدن می کردند، و بعید است مرگ چنین شخصیتی یک سال مخفی بماند و کسی متوجه نشود؟ لحن آیه حاکی است که او در نقطه بلندی بود و درحالی که بر کار کارگران نظارت می کرد و بر عصای خود تکیه نموده بود، مرگش فرا رسید. روی این اصل باید این مدّت به قدری کم باشد که کارگزاران دربار او در این مدّت به ملاقات او نروند. شاید سلیمان با اغراض خاصی که ما نمی دانیم ملاقات خود را تا مدتی ممنوع کرده بود و به حسب ظاهر مقداری توشه و آب و غذا همراه خود برده بود. وقتی از عبادت فارغ شد و به ایوان قصر آمد، که کار کارگران را تماشا کند، قابض الأرواح جان او را گرفت و موریانه نیز با سرعت متناسب، عصای او را خورد و عصا شکست و جسد بی جان او بر زمین افتاد.

باری حیات او خارق العاده بود، مرگ او نیز به همین منوال بود. مرگ او به این شیوه ثابت نمود که جنیان، بر خلاف آنچه مردم تصوّر می کنند، از غیب خبر ندارند و هرگاه گروهی از آنان به اذن الهی از پس پرده آگاهیهای داشته باشند، این گروه که در اختیار سلیمان بودند، فاقد چنین علمی بودند.

امیر مؤمنان ضمن سخنان خود در باره بی اعتباری دنیا، زندگی و مرگ سلیمان را مطرح می کند و می فرماید: «اگر زندگی دایمی در این جهان امکان داشت و برای مقابله با مرگ راهی بود، این کار برای سلیمان بن داود امکان پذیر بود. سلیمانی کهها داشتن نبوت و مقام قرب الهی جن و انس به تسخیر او در آمده بود ولی آنگاه که حظّ او از جهان به پایان رسید و زمان حیاتش تکمیل گشت، از کمان فنا آماج تیر مرگ قرار گرفت و خانه ها از وجود او خالی گشت و مسکنهایی که ساخته بود معطل

ماند. آنگاه دیگران از او به ارث بردند و زندگی این افراد برای شما عبرت است»^(۱).

سرانجام باید اعتراف نمود که سراسر زندگی سلیمان تا لحظه مرگ وحتی پس از آن از عجایب و غرایب جهان است که هرگز نمی توان آن را با مقیاسهای محدود علمی اندازه گیری کرد و جز از طریق ایمان به غیب نمی توان آن را به صورت یک واقعیت مسلم پذیرفت. بدین جهت قرآن یکی از اوصاف متقیان را ایمان به غیب دانسته و می فرماید: (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ).

ص : ۳۰۵

۱- [۱] فلو انَّ أحدًا یجد إلى البقاء سُلماً أو لدفع الموتِ سبیلاً لكانَ ذلكَ سلیمان بن داود (علیه السلام) الذی سَخَّر له ملک الجن والانس مع النبوه وعظیم الزلفه، فلما استوفی طعمته واستکمل مدته رمته قسئ الفنا بنبال الموت، واصبحت الادیار منه خالیه، والمساکن معطله، وورثها قوم آخرون، وإنَّ لکم فی القرون السالفه لعیبره. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.

سرگذشت ایوب (علیه السلام)

ایوب یکی از پیامبران بزرگ الهی است _ که نام او در قرآن چهار بار در سوره های نساء/۱۶۳، انعام/۸۴، انبیاء/۸۳، ص/۴۱ آمده است. او دارای کتابی است که هم اکنون جزء کتب عهد قدیم است. اینک مجموع آیات مربوط به سرگذشت او در قرآن:

آیات مورد بحث

۱_ (إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا) (نساء/۱۶۳).

۲_ (وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (انعام/۸۴).

۳_ (وَإِيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ).

۴_ (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ) (انبیاء/۸۳_۸۴).

۵_ (وَإِذْ كُنَّا نَبُوءَ إِيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ).

۶_ (إِذْ كُنْضُ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ).

۷_ (وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ).

۸_ (وَأَخَذَ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّنا وَجَدناه صابِراً نَعْمَ الْعَبْدُ إِنَّه أَوَّابٌ) (ص/۴۱-۴۴).

ترجمه آیات

۱_ ما به تو وحی کردیم، همچنان که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم. ما به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی کردیم و به داود زبور را دادیم.

۲_ ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را بخشیدیم. همگان را هدایت نمودیم و نوح را قبل از آنها هدایت کردیم و از ذریه او نوح (و بنابه احتمالی ابراهیم)، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون است و این چنین نیکو کاران را پاداش می دهیم.

۳_ به یاد آر ایوب را آنگاه که خدای خود را خواند و گفت: خدایا وضع ناگوار و گرفتاری سختی به من روی آورده و تو ارحم الراحمین هستی.

۴_ ندای او را پاسخ گفتیم. وضع ناگوار و گرفتاری او را برطرف کردیم و خانواده او را به او باز گرداندیم و همانند آن را نیز به او دادیم. و این به خاطر رحمتی بود از ما به ایوب و مایه یاد آوری است برای افراد عبادت کننده.

۵_ بنده ما ایوب را به خاطر بیاور آنگاه که گفت: شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است.

۶_ (به او خطاب شد) پای خود را حرکت بده (آبی نمایان گردید). این آبی است مایه شستشوی بدن و خنک و نوشیدنی.

۷_ خانواده او را به او بخشیدیم و همانند آن را نیز به او دادیم. این کار رحمتی بود از جانب ما و مایه یاد آوری خردمندان.

۸_ دسته ای از چوبهای نازک را برگیر و با آن بزن و سوگند خود را مشکن. او را بردبار یافتیم. چه نیکو بنده ای بود که به سوی خدا توجّه زیادی داشت.

۱_ ضَرَّ: واژه ضَرَّ در باره حالات ایوب در سوره انبیاء در دو آیه آمده است: (مَسَّنِيَ الضُّرُّ) و: (فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّ).

ضَرَّ بر وزن شَرَّ به معنی زیان، در مقابل سود به کار می رود، چنانکه می فرماید: (لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ). (اعراف/۱۸۸) («بگو») من برای خود مالک سود و زیانی نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد.» ولی ضَرَّ بر وزن حُرَّ به معنی وضع ناگوار و سوء حال و به اصطلاح امروز گرفتاری و ناهنجاری زندگی است و فقر و تنگدستی و بیماری از مصادیق آن است؛ چنانکه می فرماید:

(وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ...)(یونس/۱۲). «هرگاه به انسان حالت ناگوار رخ دهد، خوابیده و نشسته و ایستاده ما را می خواند؛ ولی وقتی گرفتاری او را برطرف کردیم (ما را فراموش می کند). گویا او همان کس نیست که ما را برای رفع گرفتاری خود می خواند.»

۲_ نُضِبُ: بر وزن ظَلَمَ به معنی رنج و تعب است و اگر در مورد بیماری و بلا- به کار رود به خاطر این است که بیماری با این نوع حالات، توأم با رنج و زحمت است.

۳_ عَذَاب: مصدر عَذَّب از باب تفعیل است و معنی لغوی آن ناراحتی جسمی یا روحی است که بر انسان وارد می شود، هر چند مستحق او نباشد. لذا در زبان عرب شکنجه گر را معذَّب و فعل او را عذاب می نامند و هرگز معنی ابتدایی آن عقوبت و کیفر نیست، البته غالباً کیفرها با عذاب و ناراحتی توأم است.

۴_ رَكُض: به معنی زدن با پا است و در آیه، مقصود نهادن پا در آبی است که برای ایوب ظاهر شد.

۵_ مَغْتَسِل: مکان شستشو یا آبی است که با آن شستشو می شود و معنی دوّم به

قرینه بعد(بارد و شراب) مناسبتر است.(۱)

۶_ ضِعْث: بر وزن ارث، به دسته ای از گل و یا گیاه گفته می شود.

۷_ حِنْث: بر وزن جُنْس، شکستن سوگند را می گویند.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

تا اینجا با لغات آیات آشنا شدیم، اکنون به تفسیر موضوعی آیات می پردازیم:

آیه های سوره های نساء و انعام حاکی از این است که ایوب از پیامبران بزرگ الهی است تا آنجا که نام او در کنار پیامبری مانند حضرت مسیح وارد شده است. قرآن در سوره انعام داود را از ذریه نوح می شمارد.

بنابراین نمی توان طبقه او را معین کرد، ولی احتمال دارد که ضمیر در «من ذریته» به ابراهیم برگردد. در این صورت می توان گفت او پس از سلیمان بوده است. زیرا می گوید: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ).

البته این استظهار تا آنجا حجت است که دلیلی بر خلاف نباشد ولذا پس از ایوب، یوسف و موسی و هارون آمده که مسلماً بر داود و سلیمان مقدم بودند.

برخی گفته اند: ضمیر در «من ذریته» حتماً به نوح برمی گردد، نه به ابراهیم. به گواه اینکه بعدها لوط را بر این افراد عطف می کند و می گوید: (وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً وَ كَلَّاءَ فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ) (انعام/۸۶). در صورتی که می دانیم لوط از فرزندان ابراهیم نبود، بلکه پیامبر معاصر او بود و از شریعت ابراهیم پیروی می کرد. در عین حال بازگشت ضمیر به ابراهیم روشنتر به نظر می رسد. هر چند نام ابراهیم در چند آیه قبل (انعام/۷۴) آمده است. اما مسأله عطف لوط بر آنها

ص : ۳۱۰

ممکن است به خاطر این باشد که او با ابراهیم قرابت داشته و خواهر زاده او بوده است و ابراهیم بر او تقدّم داشته است؛ تو گویی از تبار اوست.

حوادث مهم زندگی ایوب

مسائلی که در اینجا باید روشن شود این است که از آیه های سوره های انبیاء وص استفاده می شود که یک رشته مسائلی در زندگی او رخ داده است.

۱_ ایوب با ناراحتی و بلا روبرو بوده که جمله های (مَسْنَى الضَّرِّ)، (فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضِرٍّ) از آن حکایت می کند.

۲_ خداوند برای رفع این گرفتاری به او دستور داده بود که در آبی شستشو کند تا گرفتاری او برطرف شود. جمله (ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ) حاکی از آن است.

۳_ او سوگندی یاد کرده بود و خدا به او اجازه داد که سوگند خود را به نحو خاصی جامه عمل بپوشاند و جمله (وَأَخَذَ بِيَدِكَ ضِعْفًا) حاکی از آن است.

۴_ گویا خدا اهل او را از او گرفته بود و بعداً خدا آنان را به دو برابر، به او باز گرداند. جمله های: (وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ) و (وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ) حاکی از آن است.

اکنون به توضیح هر چهار رویداد می پردازیم:

در باره حادثه نخست یاد آور می شویم که از این آیات بیش از این استفاده نمی شود که او با گرفتاری و ناراحتی سختی روبرو بوده و شاید گرفتاری او یک نوع بیماری جسمی بوده است، اما نه بیماری که مایه تنفر مردم از او باشد چنانکه در برخی از روایاتی که باید آنها را از اسرائیلیات دانست، وارد شده است.

بیماری افراد همه جا نشانه صدور گناه نیست، بلکه گاهی گواه بر تزکیه و شکوفایی کمالات می باشد؛ همچنان که بیماری ایوب از این مقوله است. زیرا

صبر و بردباری او نشانه استقامت او در برابر قضای الهی است.

چیزی که در اینجا باید در باره آن بحث کرد، این است که این ناراحتی را در سوره ص به شیطان نسبت داده و می گوید: **أَنْتَ مَسْنِي الشَّيْطَانُ بِنَصْبٍ وَعِذَابٍ** (ص/۴۱). در حالی که در سوره انبیاء از شیطان چیزی نیست، بلکه می فرماید: **(مَسْنِي الضَّرِّ)** در این صورت چگونه می توان دخالت شیطان را در باره پیامبری مثل ایوب توجیه کرد؟

در اینجا می توان دو نوع پاسخ گفت: یکی اینکه بگوییم مقصود از دو جمله زیر یک معنا نیست. ۱- **مَسْنِي الضَّرِّ**؛ ۲- **مَسْنِي الشَّيْطَانِ**.

مقصود از جمله نخست، بیماری توأم با رنج و درد است و مقصود از جمله دوم، شماتت راهبان است که به تحریک شیطان او را سرزنش می کردند و می گفتند: تو مصدر چه گناهی بوده ای که به این وضع گرفتار شده ای؟ از این جهت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ ابْتَلَى أَيُوبَ بِالْأَذْنِبِ فَصَبَرَ، حَتَّى عَيَّرَ وَأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يَصْبِرُونَ عَلَى التَّعْيِيرِ».^(۱) «ایوب بدون انجام گناهی دچار بلا گردید و استقامت ورزید تا اینکه مورد سرزنش قرار گرفت و پیامبران بر شماتت صبر نمی کنند. (و باید آن را یک قانون غالبی اندیشید).

بنابراین مقصود از مس شیطان، مسّ بدنی و روحی نیست، بلکه تأثیر شیطان در قلوب راهبان است که نتیجه آن ناراحتی ایوب بود.

پاسخ دیگر اینکه ممکن است هر دو جمله ناظر به یک امر باشد و شیطان در مزاج و مال او به اذن الهی تصرف کرد. زیرا شیطان به خدا گفت: سپاسگزاری ایوب به خاطر نعمتهایی است که در اختیار او نهاده ای و اگر مرا بر او مسلط سازی تا

ص: ۳۱۲

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۴۷.

نعمتها را سلب کنم، به این حالت باقی نمی ماند. (۱) از این جهت گاهی ایوب فاعل را نام نمی برد و جمله نخست را می گوید: (مَسْنَى الضَّرِّ) و گاهی نام فاعل را می برد: (مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنَصْبٍ وَعَذَابٍ).

از میان دو وجه فوق، وجه نخست استوارتر به نظر می رسد.

بیماری طولانی ایوب با فقر و ناداری او پیوسته با شکر و سپاس همراه بود. و از این طریق کمال روحی خود را ابراز می کرد. از این جهت خدا در حق او می فرماید: (إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ). «ما او را شکمیا یافتیم. چه بنده خوبی است که پیوسته به خدای خود توجه داشت».

البته فلسفه ابتلا منحصر به این نیست، بلکه در روایات برای آن در باره اشخاص فلسفه های گوناگونی بیان شده است.

در باره حادثه دوّم، که کیفیت رفع بلا باشد، آیه ۴۲ سوره ص بیانگر آن است و آن اینکه از طریق کرامت از زیر پای او آبی جوشید که در آن بدن خود را شستشو داد که آن آب هم خنک بود و هم نوشیدنی؛ چنانکه می فرماید: (ازْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ).

و در باره مطلب سوّم، مفسران یاد آور شده اند که ایوب در دوران بیماری از همسر خود تخلفی دیده بود و سوگند یاد کرده بود که اگر بهبودی یابد، او را چند ضربه بزند و خدا پس از بهبودی، برای آنکه او سوگند خود را نشکند، اجازه داد که سوگند خود را از طریق خاصی جامه عمل بپوشاند. مثلاً دسته ای از گیاه را برگیرد و با آن او را بزند. ممکن است تصور شود که این یک نوع حيله شرعی بوده است و مقام پیامبران منزّه از آن است. ولی اگر در ناحیه متخلف مقتضیات تخفیف باشد، این نوع عمل به سوگند، حيله ای نخواهد بود. زیرا زن او در طول بیماری او شوهر را ترک نکرد و

ص: ۳۱۳

در خدمت او بود و از این جهت شایسته چنین تخفیفی بود. از طرفی چون نام خدا را به زبان آورده و سوگند یاد کرده بود، خدا حق دارد که این مصداق را از او بپذیرد و این یک نوع کار استثنایی است و ربطی به حيله های شرعی ندارد تا افرادی با آن به نفع خود احتجاج کنند.

در باره مسأله چهارم از جمله های: (وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ) در سوره انبیاء و جمله (وَ وَهَبْنَا لَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ) در سوره ص استفاده می شود که خدا اهل او را به او باز گرداند.

در اینجا در روایات دو تفسیر وارد شده است: یکی اینکه فرزندان او در دوران بیماری و ابتلای وی متفرق شده بودند که پس از بهبودی او باز گشتند و از طریق آنان فرزندان برابر فرزندان خود پیدا کرد. احتمال دیگر اینکه فرزندان او مرده بودند و خدا پس از بهبودی، آنان را بار دیگر زندگی بخشید و معادل آنان فرزندان جدیدی نیز به او بخشید.

با توجه به صبر و بردباری ایوب در راه خدا قبول این نوع کرامات آسان است.

نکات داستان

از مجموع این سرگذشت نکاتی را یاد آور می شویم:

۱_ هرگز نباید گرفتاری افراد را دلیل بر خطا کاری آنها دانست. هرچند گاهی برخی از گرفتاریها کفاره گناهان به شمار می رود، ولی برخی از مصایب نیز مقدمه شکوفایی استعداد نزدیک شدن به خداوند است.

۲_ صبر ایوب، که زبانزد خاص و عام است، صبر در مقابل مصیبت و گرفتاری بوده که گویا از نظر زمان، قریب به بیست سال طول کشید. این مرد در عین این گرفتاری طولانی، پیوسته سپاسگزار بوده و به تعبیر قرآن «اواب» بود، نه معترض و شاکی. و این خود برای ما درس بزرگی است که در مصایب شکیب و بردبار

باشیم.

۳_ چه بسا در موقع گرفتاری منافی از دست برود، ولی گاهی خدا به صورت مرئی و احیاناً نامرئی جبران می کند؛ چنانکه در مورد فرزندان ایوب چنین شد.

۴_ انسان خدمتگزار _ اگر هم مستحق کیفی باشد _ نباید در مقام کیفر، خدمات گذشته او را به کلی نادیده گرفت. چه بسا ممکن است اعمال نیک او مایه تخفیف مجازات او باشد؛ تا آنجا که خدا به ایوب می فرماید: به جای زدن با چوب، با دسته ای گل یا گیاه بر بدن همسر خود بزن.

ص : ۳۱۵

اشاره

سرگذشت یونس (علیه السلام)

نام یونس در قرآن چهار بار آمده است: نساء/۱۶۲، انعام/۸۶، یونس/۹۸، صافات/۱۳۹. و در سوره انبیاء/۸۷-۸۸، و سوره ن والقلم/۵۰، وصف او وارد شده است.

قرآن بخشی از سرگذشت او را آورده است. در سوره صافات فرستادن او به سوی قوم خود، آنگاه رویگردانی از قوم خود و سوار شدنش بر کشتی و رفتنش در شکم ماهی، سپس نجات او و ارسال مجدد وی به سوی قومش آمده است. در سوره انبیاء تنها تسبیحش در شکم ماهی و نجات یافتن او آمده است. در سوره ن والقلم ندای او آمیخته با پشیمانی و خروج از شکم ماهی و برگزیدگی مجدد او برای رسالت است.

در سوره یونس سرگذشت ایمان قوم او و برداشتن عذاب از آنان آمده است.

اینک مجموع آیاتی که به او مربوط است:

آیات مورد بحث

۱_ (إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ... وَيُونُسَ وَ...) (نساء/۱۶۳).

۲_ (وَ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَفَضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ) (انعام/۸۶).

۳_ (وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ).

۴_ (إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ).

۵_ (فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ).

۶_ (فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ).

۷_ (فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ).

۸_ (لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ).

۹_ (فَتَبَدَّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ).

۱۰_ (وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ).

۱۱_ (وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ).

۱۲_ (فَأَمِنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ) (صافات/ ۱۳۹- ۱۴۸).

۱۳_ (وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ).

۱۴_ (فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ) (انبیاء/ ۸۷- ۸۸)

۱۵_ (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ).

۱۶_ (لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ).

۱۷_ (فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ) (قلم/ ۴۸- ۵۰).

۱۸_ (فَلَوْلَا- كَانَتْ قُوَّتُهُ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ) (يونس/ ۹۸).

ترجمه آیات

۱_ ما به تو وحی کردیم؛ چنانکه به نوح و پیامبران پس از او و به ابراهیم وحی نمودیم و... یونس و....

۲_ و به اسماعیل و یسع و یونس و لوط وحی کردیم و همگی را بر عالمیان برتری بخشیدیم.

۳_ حَقّاً که یونس از مرسلین است.

۴_ آنگاه که به سوی کشتی پر از مسافر فرار کرد.

۵_ با سواران کشتی، قرعه کشید و او از مغلوبین گردید.

۶_ ماهی او را فرو برد و او مستحق نکوهش شد.

۷_ اگر (در شکم ماهی) از تسبیح گویان نبود.

۸_ تا روزی که مردم برانگیخته می شوند، در شکم ماهی می ماند.

۹_ ما او را به سرزمین بی آب و گیاه افکندیم، در حالی که او مریض بود.

۱۰_ برای ادامه حیات او درخت کدو رویانیدیم.

۱۱_ او را به سوی صد هزار یا فزونتر فرستادیم.

۱۲_ همگی ایمان آوردند و آنان را تا رسیدن اجلشان از نعمت برخوردار کردیم.

۱۳_ به یاد آر مصاحب ماهی را آنگاه که خشمگین رفت (قوم خود را ترک گفت) تصوّر کرد که زندگی را بر وی تنگ نخواهیم گرفت (وقتی فهمید) در تاریکیهای (شکم ماهی) ندا کرد خدایی جز تو نیست، منزهی تو، من از ظالمان بودم (ظلم بر نفس کردم).

۱۴_ ما ندای او را پاسخ گفتیم و او را از غم نجات دادیم. این چنین مؤمنان را نجات می دهیم.

۱۵_ به حکم و تقدیر الهی صبر کن، مانند صاحب ماهی مباش. آنگاه که ندا کرد در حالی که خشم خود را فرو برده بود.

۱۶_ اگر نبود که خدا او را با نعمتی تدارک کرد، او به سرزمین بی آب و علف در حالی که نکوهش شده است پرت می شد، (ولی نعمت خدا مانع از آن شد که در حالی که مذموم بود به بیابان پرت شود).

۱۷_ خدای او را برگزید و از صالحان قرار داد.

۱۸_ چرا ساکنان شهرها ایمان نمی آورند تا ایمان آنان سود بخشد، مگر قوم یونس، آنگاه که ایمان آوردند عذاب خوارکننده را از آنها در زندگی دنیا برداشتیم و تا اجلی به آنان نعمت بخشیدیم.

توضیح لغات

- ۱_ مشحون: اسم مفعول از کلمه شحن به معنی پر و انباشته بودن چیزی است.
- ۲_ مدحضین: اسم مفعول از کلمه دحض به معنی بطلان و زوال است و مقصود در اینجا حکومت یونس است که قرعه به نام او افتاد.
- ۳_ ابق: از اباق به معنی فرار کردن است و غلام گریز پا را ابق گویند.
- ۴_ ساهم: از مساهمه به معنی قرعه کشیدن است.
- ۵_ التقام: بلعیدن و فرو بردن.
- ۶_ ملیم: اسم فاعل از فعل الام به معنی سزاوار نکوهش.
- ۷_ نبذ: بر وزن فقر به معنی پرتاب کردن و دور انداختن چیزی است.
- ۸_ عراء: مکانی که هیچ سقف، سرپوش و سایبانی در آن یافت نشود.
- ۹_ یقطین: بوته کدو.
- ۱۰_ نون و حوت: ماهی بزرگ.

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

موضوعاتی که در پرتو این آیات می تواند مورد تفسیر قرار گیرد، عبارتند از:

- ۱_ نفرین یونس بر قوم خود.
- ۲_ سرگذشت یونس در کشتی.
- ۳_ یونس در سرزمین بی آب و علف.
- ۴_ دستاویزهای خلاف عصمت.

اینک موضوعات فوق را به ترتیب مورد بحث قرار می دهیم:

یونس در سرزمین عراق برای هدایت قوم خود مبعوث شد. او هرچه دعوت کرد از دعوت خود نتیجه نگرفت. بنا به نقل مفسران فقط دو (۱) نفر به او ایمان آوردند که یکی عالم و دیگر عابد بود. جام صبر یونس لبریز شد. سرزمین قوم خود را با نفرین ترک گفت و به آنان گفت: پس از سه روز عذاب نازل می گردد. ولی از نقطه دور شاهد اوضاع قوم خویش بود و آثار عذاب نیز هویدا گشت. قوم او سراغ عالم رفتند. او گفت: به خدا پناه ببرید و گریه و ناله سردهید. رو به بیابانها بگذارید تا از این طریق رحمت خدا را جلب کنید. در این لحظه به تدریج عذاب بر طرف شد و آنان به زندگی خود باز گشتند؛ چنانکه می فرماید: (فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ).

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه ایمان، هنگام نزول عذاب سودی نمی بخشد و در همین سوره در چند آیه قبل یاد آور می شود که وقتی فرعون در میان دریافرو می رفت، ابراز ایمان کرد و گفت: (آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ). ولی در پاسخ به او گفته شد: (الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (یونس/ ۹۰-۹۱).

و باز در سوره غافر ایمان به هنگام نزول عذاب رابی ثمر معرفی کرده و می فرماید: (فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ حُدَّهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ) * فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ

ص : ۳۲۱

«آنگاه که عذاب ما را دیدند، گفتند: به خدای یگانه ایمان آوردیم و به خدایانی که برای او شریک فرض می کردیم کفر ورزیدیم. ولی ایمان آنان در آن حالت که عذاب ما را دیدند، سود بخش نبود. این سنت ماست در میان بندگانمان در گذشته. و در آن هنگام کافران زیان کردند.»

بنابراین چه فرقی میان سرگذشت قوم یونس و سایر اقوام بود؟ در پاسخ یاد آور می شویم (گذشته از اینکه فرعون عصر موسی، اگر قبل از غرق شدن نیز ایمان می آورد برای وی سودبخش نبود و حتماً کیفرهایی به دنبال او بود (زیرا انسانی که این همه کودکان نوزاد را سربریده و مبدأ هزاران جنایت شده است، تنها با ایمان پاک نمی شود)، ایمان قوم یونس به هنگام نزول عذاب نبود، بلکه تنها نشانه هایی از عذاب را مشاهده کردند و از اینکه دیدند یونس محیط زندگی را ترک کرده است، فهمیدند که نزول عذاب حتمی است. در چنین شرایط با کمال اختیار ایمان آوردند و با مراجعه به خرد و بهره گیری از رهنمود آن عالم، درهای توبه را به روی خود باز دیدند و ایمان آوردند.

در آیه سوره غافر جمله (رأوا بأسنا) آمده است که مفاد آن رؤیت عذاب است. و این غیر از مشاهده نشانه های عذاب و یقین پیدا کردن به نزول آن است.

از جمله: (فَلَوْلَا - كَانَتْ قَرْيَةً آمَنَتْ فَتَنَعَهَا إِيمَانُهَا) استفاده می شود که این نه تنها قوم یونس بود که از ایمان خود سود می برد، گروه های دیگری نیز که از نظر شرایط با قوم یونس یکسان بودند، اگر ایمان می آوردند، ایمانشان پذیرفته می شد.

آیه بعدی حاکی از آن است که ایمانی ارزش دارد که از روی اختیار باشد و ایمان از روی اضطرار بی ارزش است؛ چنانکه می فرماید: (وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) (یونس/۹۹).

«اگر خدای تو می خواست همه مردم ایمان می آوردند (ولی چنین ایمانی بی

ارزش است) آیا تو ای پیامبر مردم را وادار به ایمان می کنی؟»

بنابراین باید ایمان قوم یونس را خارج از دایره این آیه دانست و آن اینکه آنان از روی اختیار ایمان آوردند و این در صورتی است که در متن عذاب قرار نگرفته باشند.

در پایان این بخش یادآور می شویم که رفع عذاب از قوم یونس تکذیب وی نبود، زیرا طلایه‌های عذاب و نشانه های آن بر قوم آشکار گردید و همگان مطمئن شدند که اگر چاره ای نیندیشند، عذاب الهی آنان را فرا خواهد گرفت و گزارش غیبی یونس تحقق می پذیرد. تکذیب در صورتی لازم می آید که دلایلی بر صدق گفتار او نباشد. ما در بحث «البداء فی الکتاب والسنة» اثبات کرده ایم که این نوع گزارشهایی که تحقق پذیرفته، مایه تکذیب پیامبران نمی باشد. نظیر آن را در سرگذشت اسماعیل می خوانیم؛ آنجا که ابراهیم خبر داد که او مأمور به ذبح اسماعیل است و با این وجود تحقق پذیرفت. زیرا منسوخ گشت. اما تحقق مقدمات حاکی از آن بود که امری در کار بوده است.

۲- سرگذشت یونس در کشتی

یونس از دور راه مراقب اوضاع قوم خویش بود. وقتی فهمید عذاب از آنان برداشته شده است، خشمگین شد و سرزمین خود را به قصد جای دیگری ترک کرد. در مسیر خود به ساحل دریا رسید، چشمش به کشتی افتاد که مملو از مسافر و بار بود. از آنان درخواست کرد که وی را نیز سوار کنند. او را در کشتی سوار کردند و کشتی به راه خود ادامه می داد که ناگاه متوقف شد، در علت توقف دو قول است: یکی اینکه به خاطر سنگینی و دیگر به خاطر اینکه ماهی بزرگی در جلو کشتی ظاهر شد و مانع از حرکت آن بود.

ص: ۳۲۳

در هر حال بنا شد، یک نفر از سرنشینان کشتی کم شود. در این مورد راه عادلانه و عقلایی این بود که قرعه بیندازند و از طریق قرعه آن فرد معین شود. اتفاقاً قرعه به نام یونس در آمد. به ناچار او را به دریا افکندند و آن ماهی بزرگ یا نهنگ او را بلعید. ولی اراده خدا بر آن تعلق گرفت که او طعمه ماهی نشود و بر وی آسیبی وارد نگردد. ولی او فوراً به علت گرفتاری خود پی برد و دانست که بی صبری و قهر از قوم شایسته مقام او نبود. از این جهت به جبران گذشته پرداخت. تسیح و تنزیه خود را در شکم ماهی و در تاریکی آغاز کرد و همین امر موجب نجات او گردید و ماهی مأمور شد که او را به بیرون بیفکند؛ چنانکه می فرماید:

(وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمَمِ * وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ). و نیز می فرماید: (وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّكَ الْمَشْحُونِ * فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ * فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ * فَلَوْلَا - أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبَثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ).

در اینجا باید حیات یونس را در شکم ماهی از مسائل غیبی دانست و اینکه اراده قاهر خدا بر همه چیز حاکم است. نکته دیگر اینکه کسانی که مقام و مرتبت عظیمی دارند، کوچکترین کار خارج از شأن، هر چند حرام نباشد، مستلزم گرفتاریهای سختی است. چنانکه کم صبری یونس چنین پیامدی را به دنبال داشت.

گواه بر اینکه هر نوع ترک اولی از پیامبران بزرگ بدون بازخواست نمی شود، این است که خدا عمل یونس را به عنوان فرار بنده از مولی تلقی کرده و فرموده است: (إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّكَ الْمَشْحُونِ) و فرار عبد خالی از واکنش مولی نیست.

۳- یونس در سرزمین بی آب و علف

تسبیح یونس مایه نجات او شد و نجات او توأم با رحمت الهی بود. خدا به زندانبان او دستور داد که او را به سمت خشکی ببرد، ولی او نیاز به غذا و پوشاک داشت. آنچه قرآن متذکر است این است که خدا درخت یقظین (بوته کدو) را برای او سایبان آفرید و چه بسا از خود کدو نیز به عنوان غذا بهره گرفت. در همین موقع بود که مورد پذیرش ویژه خدا قرار گرفت (۱) و از صالحان گردید؛ چنانکه می فرماید:

(فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ). و باز می فرماید: (فَتَيَدْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَاقِيمٌ* وَآتَيْنَاهُ عَلَيْهِ شَجْرَةً مِنْ يَقْظِينَ).

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه در سوره صافات می فرماید: «اگر او خدا را در شکم ماهی تسبیح نمی کرد، در شکم او تا روز قیامت می ماند» (صافات/۱۴۳)، حال آنکه از آیات سوره قلم استفاده می شود که اگر خدا ترک اولای او را با نعمتی تدارک نمی کرد، به سرزمین بی آب و علف پرت می شد، در حالی که مورد نکوهش بود؛ چنانکه می فرماید: (لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ). (قلم/۴۹)

حقیقت این است که این دو آیه ناظر به دو موضوع است:

۱- تسبیح یونس، خواه قبل از گرفتاری و خواه پس از آن، و اینکه اساساً جزء تسبیح گویان بودن بود، سبب نجات او از شکم ماهی شد.

۲- آنگاه که به خاطر تسبیح از شکم ماهی بیرون آمد، در اینجا نیز اگر نعمت

ص : ۳۲۵

۱- [۱] مقصود آیه (فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ) (قلم/۵۰) است که شرح آن بعداً می آید.

الهی شامل حالش نبود، اثر ترک اولی نیز باقی بود. در این صورت به صورت یک فرد مذموم به خارج پرت می شد، ولی چون نعمت الهی شامل حال او گردید، او به صورت یک انسان غیر مذموم پرت شد و از این جهت دو مرتبه به رسالت برگزیده شد. بار دیگر نعمت خدا شامل حالش شد و بدین جهت پس از آن می فرماید: (فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ).

۴- دستاویزهای مخالفان عصمت

کسانی که در باره عصمت انبیا به صورت دقیق مطالعه نمی کنند، برخی از کلمات وارد شده در سرگذشت یونس را گواه بر عدم عصمت او می گیرند. حتی برخی که توانایی پاسخگویی ندارند، می گویند این تعبیرات مربوط به قبل از نبوت اوست. در حالی که قرآن همگی را مربوط به دوره رسالت او می داند و می فرماید: (وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ) آنچه دستاویز مخالف عصمت قرار گرفته، عبارت است از:

۱- (ذَهَبَ مُغَاضِبًا)؛

۲- (فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ)؛

۳- (فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ)؛

۴- (وَ هُوَ مُلِيمٌ).

در توضیح جمله نخست، یعنی: (ذَهَبَ مُغَاضِبًا) که در آن دو احتمال وجود دارد، یاد آور می شویم:

۱- مقصود خشم بر قوم خود بود. زیرا انسانی که سالها از روی دلسوزی قوم

خود را به راه سعادت دعوت نمود و فقط دو نفر از آنان به او ایمان آوردند، در این حالت خشم و غضب یک امر طبیعی است و عصمت به معنی پیراستگی از غرایز انسانی نیست و همین احتمال از امام هشتم (علیه السلام) نقل شده است. آنگاه که مأمون از معنی آیه پرسید، حضرت در پاسخ فرمود: «ذَلِكْ يُونُسُ بْنُ مَتَى ذَهَبَ مَغَاضِبًا لِقَوْمِهِ» (۱).

شاید تصور شود که این حالت مربوط به وقت ترک منطقه باشد که روانه سمت دریا شد؛ به گواه اینکه به دنبال آن آمده است: (فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ) و این حاکی از آن است که این دو متقارن بوده اند و چون دومی مربوط به وقت ترک منطقه است طبعاً اولی هم چنین خواهد بود و نتیجه این می شود که خشم او بر عدم نزول عذاب و رفع آن خواهد بود، نه بر قوم خود.

پاسخ آن این است که هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند ظن بر عدم تضییق مربوط به حالت دوم است، بلکه هر دو می تواند مربوط به حالت نخست باشد.

۲- این جمله بیانگر حال یونس به هنگام ترک منطقه است یعنی او منطقه را مانند کسی که خشمگین باشد ترک گفت و تصور کرد که خداوند بر او سخت نخواهد گرفت. گویا خروج او با کمال آرامش این حالت را مجسم می ساخت که کاری را صورت نداده است، نه اینکه واقعاً خشمی وجود داشته باشد. البته احتمال نخست روشن تر است.

جمله دوم (فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ) گواه بر عدم عصمت نیست. زیرا «نقدر» مشتق از «قدر» به معنی ضیق و تنگ گرفتن است؛ چنانکه می فرماید: (وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ) (طلاق/۷): هر کس که معیشت او تنگ شد، از آنچه که خدا به او داده است (در حد امکان) انفاق کند. در این صورت مفاد آیه همان است که گفته شد و آن اینکه او منطقه را ترک کرد، در حالی که در اندیشه او

ص : ۳۲۷

خطور نمی کرد که برای این کم صبری بازخواست خواهد شد. و اگر این دو جمله دلیل بر پیراستگی او از معصیت نباشد، نشان نافرمانی نیست.

در باره جمله سَوْم (إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) یاد آور شویم که ظلم در لغت عرب به معنی وضع شیئی در غیر موضع آن است. یعنی انسان کاری را صورت دهد که حَقِّش بود انجام ندهد. و اگر در تعدّی به نفوس و اعراض و اموال کلمه ظلم به کار می رود، به خاطر همین مناسبت است. شکی نیست که کار یونس، مناسب با مقام او نبود و مقتضای رأفت و رحمت مقام نبوت این بود که او در میان آنان بماند و در حدّ امکان آنان را از عذاب برهاند؛ چنانکه آن فرد دانشمند این کار را کرد.

این به آن معنا نیست که یک فرد پیرو از نظر کمال بالاتر از متبوع خود (یونس) می باشد. زیرا آن فرد عالم رنج تبلیغ را نچشیده و مانند یونس مدّتها با آنها در جدال نبود و اگر او هم با یونس شرایط مشابه داشت، چنان موضعی را انتخاب نمی کرد. از این بیان معنی جمله (وَهُيْوَ مُلِيمٌ) نیز روشن می شود. زیرا استحقاق ملامت غیر استحقاق عقاب است و عِلّت ملامت او به یکی از سه امر بر می گردد:

۱_ منطقه را زود ترک کرد و در کنار قوم خود تا لحظه ای که توقف ممکن بود، توقف نکرد.

۲_ جام صبرش لبریز گردید و برای قوم خود درخواست عذاب کرد.

۳_ از وضع قوم خود خبر گرفت و روشن شد که عذاب بر طرف شده و چون از توبه و ایمان آنان مطلع نبود، با حالت خشم راهی سفر شد.

در هر حال هیچ یک از اینها گناه نبوده و به تعبیر مفسران ترک اولایی بوده که از او سرزده است.

نکات سرگذشت

از مجموع سرگذشت یونس نکاتی استفاده می شود:

ص : ۳۲۸

۱_ مریبان الهی باید تا آنجا که امید تربیت دارند، از درخواست عذاب پرهیزند. از این جهت خدا به پیامبر خطاب می کند: در مقابل حکم و فرمان خدا صابر باش و مانند مصاحب ماهی نباش آنگاه که ما را خواند در حالی که او را غم و اندوه گرفته بود: (فَاضْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْهُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ). (قلم/۴۸)

۲_ سرگذشت یونس یکی از دلایل وقوع بداء در شرایع پیشین است. البته نه به این معنا که اراده خدا تغییر کند و نظر او عوض شود، بلکه مقصود این است که پیامبر الهی از طریق وحی یا الهام، از وقوع امری خبر بدهد و نشانه های آن نیز ظاهر شود، ولی سپس به عللی آن خبر تحقق نپذیرد. اما تحقق نپذیرفتن نه به این معناست که رسول او سخن نادرستی گفته، بلکه خبر او صددرد صد صحیح و مقید به حفظ شرایط بود، اما دگرگونی شرایط سبب شد که آن گزارش تحقق نپذیرد. اتفاقاً جریان در سرگذشت یونس از همین مقوله است. زیرا او گزارش از عذاب داد و گزارش او محدود به این بود که قوم وی به همان حالت خود بمانند، ولی روی جهتی که در بیان سرگذشت یونس روشن شد، آنان شرایط را تغییر دادند و قهراً از عذاب الهی نجات یافتند.

۳_ از این بیان روشن می شود که مسأله بداء یک سنت دیرینه الهی بود و اگر مخالفان بداء به واقعیت آن پی می بردند، هرگز بر خلاف آن سخن نمی گفتند.

۴_ این سرگذشت حاکی از گستردگی فوق العاده رحمت خداست، تا آنجا که امکان شمول رحمت باشد، خدا از انسان مضایقه نمی کند، مگر اینکه رحمت بر خلاف حکمت باشد و به قول گوینده:

لطف حق با تو مداراها کند *** چون که از حد بگذرد رسوا کند

سرگذشت زکریا (علیه السلام)

زکریا از پیامبران الهی است که نام وی هفت بار در سوره های آل عمران/۳۷ (دوبار) و ۳۸، انعام/۸۵، مریم/۷۲ و انبیا/۸۹ وارد شده است. سرگذشت او فقط در سوره های آل عمران و مریم آمده است. نخست مجموع آیات مربوط به او را می آوریم و پس از ترجمه آیات به شرح سرگذشت او می پردازیم:

آیات مورد بحث

۱_ (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَ انبَتَهَا نَبَاتاً حَسِناً وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ يَا مَرْيَمُ اَنْتِي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

۲_ (هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ).

۳_ (فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هِيَ قَائِمَةٌ يُضِيُّ لِي فِي الْمِحْرَابِ اِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيٰى مُصَيِّداً قَالَتْ كَيْفَ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَّ اَنَا عَجُوزٌ وَ اَنَا بَرِيءٌ مِنَ الْمُصَلِّينَ).

۴_ (قَالَ رَبِّ اَنْتِي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِي الْكِبُرُ وَ اَمْرَاتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ).

۵_ (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ اَتَيْتُكَ اَلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ اِلَّا رَمَافاً وَ اذْكَرُ رَبِّكَ كَثِيراً وَ سَيَبِّحُ بِالعَشِيِّ وَ الْاِبْكَارِ) (آل عمران/۳۷-۴۱).

۶_ (وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ) (انعام/۸۵).

۷_ (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا).

۸_ (إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا).

۹_ (قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا).

۱۰_ (وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا).

۱۱_ (يَرِثُنِي وَ يَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا).

۱۲_ (يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا).

۱۳_ (قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ كَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا).

۱۴_ (قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتِكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئًا).

۱۵_ (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا).

۱۶_ (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا) (مريم/۲-۱۱).

۱۷_ (وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ).

۱۸_ (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَ أَضْمَلْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَبًا وَ رَهَبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ) (انبیاء/۸۹-۹۰).

ترجمه آیات

۱_ (همسر عمران دختری به دنیا آورد و نام او را مریم نهاد و او و ذریه اش را در پناه خدا قرار داد که شیطان بر آنها مسلط نشود، در چنین شرایط) خدا نیز دعای مادر مریم را به نیکویی پذیرفت و آن را خوب پرورش داد

وزکریا نیز تربیت او را متکفل شد. هرگاه زکریا به عبادتگاه او وارد می شد، روزی او را نزد او می یافت (و بنا به نقل طبرسی میوه زمستانی را در فصل تابستان و میوه تابستانی را در زمستان نزد او می دید. [۱](#)) زکریا به او گفت: مریم! این روزی از کجاست؟ او در پاسخ می گفت: این از جانب خداست. خدا هر کسی را بخواهد بدون حساب روزی می دهد.

۲_ در چنین شرایط (وقتی که زکریا لطف خدا را نسبت به مریم دید) خدای خود را خواند و گفت: پروردگارا! برای من نیز از لطف و مرحمت خویش فرزند پاکیزه ای بده. تو شنونده دعای بندگان خود هستی.

۳_ فرشتگان زکریا را ندا دادند، در حالی که او در عبادتگاه خود نماز می خواند. گفتند: خدا تو را به فرزندى به نام یحیی که تصدیق کننده کلمه ای از خدا (حضرت مسیح) باشد بشارت می دهد (واوصاف او چنین است). او سید و سرور و عقیف و پیامبری از صالحان است.

۴_ گفت: پروردگارا! چگونه من دارای فرزندی شوم در حالی که پیر شده ام و همسرم نازاست؟ خطاب آمد: خدا اگر بخواهد این چنین انجام می دهد.

۵_ گفت: پروردگارا برای من نشانه ای قرار بده. گفت: نشانه تو این است که سه روز با مردم جز به صورت رمز و اشاره سخن نگویی. پروردگار خود را بسیار یاد کن و به هنگام صبح و طرف غروب او را تسبیح کن.

۶_ وزکریا و یحیی و عیسی و الیاس همگی از صالحانند.

۷_ آنچه گفته می شود گزارشی است از رحمت پروردگارت به بنده خود زکریا (پذیرفته شدن درخواست او).

۸_ آنگاه که پروردگار خود را آهسته دعا کرد. (تا دور از ریا باشد).

۹_ گفت: پروردگارا! استخوان من به ضعف گراییده و سپیدی سرم را فرا گرفته و من در گذشته نسبت به استجاب دعایم از جانب تو محروم

ص : ۳۳۳

۱۰_ و من از عمو زادگانم بعد از خود می ترسم (زیرا آنان افراد خوبی نیستند و از تر که من سوء استفاده می کنند و من فرزندی ندارم) و همسرم نازا ست، به من فرزندی بده. (که وارث من باشد).

۱۱_ تا از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد و او را مورد رضایت خود قرار بده.

۱۲_ (خطاب آمد) ای زکریا! ما تو را به فرزندی به نام یحیی، که برای او همنامی قرار نداده ایم، بشارت می دهیم.

۱۳_ زکریا گفت: چگونه برای من فرزندی ممکن است در حالی که همسرم نازاست و من نیز به نهایت پیری رسیده و بدنم خشک شده است؟!

۱۴_ خطاب آمد: همین گونه است (ما با وجود پیری تو و نازایی همسرت به تو فرزند خواهیم داد نه اینکه شما را به دوران جوانی باز گردانیم). پروردگارت گفت که این کار برای من آسان است و تو را آفریدم و تو چیزی نبودی (علاج نازایی و تجدید قوا آسانتر از آفرینش توست).

۱۵_ زکریا گفت: برای (وقت مولود آن) نشانه ای قرار بده. خطاب آمد: نشانه تو این است که در عین صحت و سلامت، به مدت سه شب نتوانی با مردم سخن بگویی.

۱۶_ زکریا از وقت آن آگاه شد، گویا برای آگاه ساختن مردم و برای چیز دیگر، از عبادتگاه خود در آمد و متوجه قوم خود شد و به آنان اشاره کرد که صبح و عصر خدا را تسبیح بگویید.

۱۷_ یاد کن زکریا را آنگاه که پروردگار خود را خواند و گفت: پروردگارا مرا تنها نگذار که تو بهترین وارثانی.

۱۸_ ما دعای او را اجابت نمودیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسر او را برای زایمان آماده ساختیم. آنان کسانی بودند که در کارهای خیر سرعت و شتاب داشتند و به امید پاداش و خوف از عقاب ما را می خواندند و برای ما خاضع و خاشع بودند.

در عصر زکریا دو خواهر پاکدامن، یکی همسر زکریا و دیگری حنه همسر عمران بن هشم از نسل سلیمان بن دواد بود. (البته باید توجه نمود که این عمران، ربطی به عمران پدر موسی ندارد و میان آن دو، هزار و هشتصد سال فاصله بوده است.)

همسر عمران نذر کرده بود که اگر خدا به او فرزند پسری عطا کند، او را خادم معبد سازد؛ ولی روی مصالحی خدا به او دختری داد که نام او را مریم نهاد که مادر عیسی باشد. به هنگام تولد مریم، عمران در قید حیات نبود و لذا بنی اسرائیل در باره کفالت معیشت او بنی اسرائیل دچار اختلاف شدند. سرانجام راضی شدند که قرعه بکشند و قرعه تکفل به نام زکریا افتاد. این کودک به منزل خاله خود راه یافت و از آنجا که لطف حق از روز نخست شامل این انسان پاک بود، مریم رشد کرد و به حد تکلیف رسید و در مصلائی خود خدا را عبادت می کرد.

هر موقع زکریا به نماز خانه او وارد می شد، روزی او را نزدش می دید و جا داشت که پیامبر خدا از دیدن این منظره و تکرر آن به شگفت آید. از این جهت از مریم پرسید: این روزی از کجا می آید؟ او گفت: از جانب خداست و خدا هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می دهد.

دیدن این منظره که دختر جوانی از نظر مقام معنوی به جایی رسیده است که روزی او بدون اسباب طبیعی در محراب عبادتش آماده می باشد، او را به فکر انداخت که وی نیز برای خود از خدا فرزندی بخواهد؛ هر چند اسباب طبیعی آن در او موجود نبود. زیرا زکریا کاملاً پیر و فرتوت شده و آب بدن وی خشکیده و همسر او نیز نازا بود. ولی چون امید به رحمت حق داشت و به چشم خود دید که مریم بدون کوییدن درهای طبیعی به مقصد خود می رسد، با خود گفت: از خدا بخواهم که به

من فرزندی از جهان غیب عنایت فرماید، هر چند شرایط طبیعی آن فراهم نشود. و این مطلب از دو آیه زیر استفاده می شود:

(فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسِينًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ*هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ). (۱)

و در سوره مریم در خواست او را بدین گونه نیز نقل می کند: (إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا* قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا).

نکته اینکه آهسته دعا کرد (خفياً) شاید برای این بود که مخالفان نشنوند، یا دعای به صورت خفا زودتر به درجه اجابت می رسد و یا نکته دیگری که برای ما معلوم نیست. و در آیه دیگر می فرماید: (وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ).

از طرف دیگر این درخواست انگیزه دیگری نیز داشت. زیرا وارثان تر که زکریا عمو زادگان وی بودند که از نظر اخلاقی و رفتاری مورد تأیید زکریا نبودند و او از آن می هراسید که بمیرد و ترکه او به آنها برسد و طبعاً وارث غیر مناسب از آن بهره مناسب نمی گیرد. از این جهت به فکر افتاد که از خدا فرزندی بطلبد که وارث او باشد؛ چنانکه می فرماید: (وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا* يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا).

زکریا برای خود فرزندی درخواست کرد که فرد پسندیده خدا باشد. او گفت: (وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا). این به سبب این بود که نوعی امتیاز میان او و دیگر موالی باشد که اگر او دارای فرزند نبود، آنان وارث می شدند.

ص : ۳۳۶

۱- [۱] راجع به قرعه کشی در مورد تکفل مریم. به سوره آل عمران، آیه ۴۴ رجوع شود.

آیه حاکی است که فرزندان پیامبران از ترکه پدر ارث می بردند و چون وارثان زکریا افراد پسندیده ای نبودند، از خدا خواست که در طبقه مقدم وارثی به او عنایت فرماید که مورد رضایت خدا باشد.

گاهی برخی از مفسران این وراثت را به وراثت در علم و نبوت تفسیر کرده اند، در حالی که قرینه روشنی برخلاف آن است. اگر مقصود وراثت نبوت و علم بود، جای خوف و نگرانی نبود. زیرا اگر موالی (عمو زادگان زکریا) شایستگی چنین وراثتی را داشتند، جای خوف نبوده و نباید پیامبری مثل زکریا از وراثت آنان نگران باشد. اگر افراد نااهل و ناشایسته بودند، نمی توانستند وارث نبوت و علم زکریا باشند. زیرا این میراث دست خداست و او چنین میراث گرانبهایی را به افراد نا اهل نمی سپارد.

گذشته از این، مسأله نبوت و علم، مسأله میراثی نیست و لفظ میراث و مشتقات آن در زبان عرب به میراث در اموال به کار می رود و در غیر آن با نوعی توسع و تجوز استعمال می شود و حمل بر آن بدون قرینه صحیح نیست و قوانین الهی، قوانین فطری است و جهت ندارد که فرزندان همه مردم از والدین خود ارث ببرند، ولی فرزندان پیامبران از ترکه خصوصی خود محروم شوند.

استجاب دعای زکریا

زکریا از خدا فرزند شایسته ای خواست که وارث او و وارث آل یعقوب گردد. مفسران گفته اند مقصود از یعقوب، یعقوب بن ماتان، برادر عمران پدر مریم است. اکنون ببینیم خداوند چگونه او را از استجاب دعایش آگاه ساخت:

خدا به فرشتگان دستور می دهد زکریا را در حالی که در عبادتگاه خود مشغول نماز است، بشارت دهند که خدا به او فرزندی به نام یحیی خواهد داد که او دارای این صفات پنجگانه است:

۱_ نام او یحیی است و همنامی نداشته است.

۲_ کلمه الله (مسیح) را تصدیق خواهد کرد، چنانکه در شرح زندگانی حضرت یحیی خواهد آمد که او مصدق مسیح بود.

۳_ سیادت ورهبری خواهد داشت.

۴_ خویشتن دار از تمایلات نفسانی و پرهیزکار است.

۵_ پیامبری از صالحان است.

به صفات یاد شده در آیات زیر اشاره شده است:

(فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصِيْرًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ).

و در آیه دیگر می فرماید: (يا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا).

و در آیه سوم می فرماید: (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ).

با اینکه زکریا نسبت به قدرت غیبی خدا اعتقاد کامل داشت و نمونه آن را در مورد مریم مشاهده می کرد که غذای او از غیب می رسد و لازم بود در مقابل این بشارت خوشحال شده و سکوت نماید، ولی او به عنوان کسب اطمینان بیشتر از این بشارت، وضع پیری خود و عقیم بودن همسرش را مطرح کرد و گفت: چگونه با فقدان مقتضی من دارای فرزند خواهم بود؟ ما نظیر این را در باره ابراهیم می خوانیم. او با اینکه به احیای مردگان در روز قیامت ایمان کامل داشت، ولی خواست عملاً مشاهده کند. آنگاه که خدا فرمود: مگر ایمان نداری؟ گفت: چرا ولی می خواهم اطمینان بیشتری پیدا کنم. (۱)

در اینجا وجه دیگری نیز هست و آن اینکه انسانی که در دوره پایانی عمر قرار گرفته، یک مرتبه به او بگویند: تو با این حالت پیری و همین همسر عقیم، دارای

ص : ۳۳۸

فرزند خواهی شد، البته شکفت زده می شود وبدون اختیار وضع حال خود را به پیشگاه خداوند عرضه می کند. البته در این مورد وجوه دیگری نیز گفته شده است و شاید این دو وجه استوارتر باشد. (۱) او گفت: (أَنْتَى يَكُونُ لى غُلامٌ وَقَدْ بَلَغَنِى الكِبَرُ وَامْرَأَتى عاقراً). ودر آیه دیگری آمده است: (أَنْتَى يَكُونُ لى غُلامٌ وَ كَانَتِ امْرَأَتى عاقراً وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الكِبَرِ عِتياً).

خداوند او را به قدرت گسترده خود توجه داد و آن اینکه در پیشگاه خدا آسان و مشکل مفهومی ندارد. این بشر است که مسائلی را آسان واموری را مشکل می شمارد، ولی در نزد او همه چیز آسان است و خدایی که به تو هستی بخشید، در حالی که چیز قابل ذکری نبودى، بر عطای فرزند به تو در حال پیری نیز تواناست؛ چنانکه می فرماید: (قالَ كَذَلِكَ اللّهُ يَفْعَلُ ما يَشاءُ). ودر آیه دیگر می فرماید: (قالَ كَذَلِكَ قالَ رَبُّكَ هُوَ عَلى هَيِّئٍ وَقَدْ خَلَقْتِكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئاً).

از جمله (هُوَ عَلى هَيِّئٍ) می توان فهمید که انگیزه سؤال زکریا رفع استبعادى بود که در نظرش از کشاکش دو مطلب مجسم می شد؛ قدرت مطلقه از یک طرف و فقدان مقتضی از طرف دیگر.

مسئلاً استجابت دعای زکریا برای خود علّتی داشت و یا اراده حکیمانه او بر چنین کرامت و فضیلتی بی ملاک نبوده است. از گفتار خداوند استفاده می شود که روحيات پاک زکریا و همسرش که پیوسته به لطف خدا امیدوار بوده و از عذاب او بیمناک، موجب استجابت دعای وی شد؛ چنانکه می فرماید: (إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فى الخَيراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كَانُوا لَنَا خاشِعِينَ).

سرانجام قلب زکریا نسبت به نوید الهی آرام گرفت، ولی به خاطر اشتیاق فراوان نسبت به این بشارت خواستار آن شد که زمان آن را نیز بداند. از این جهت از خدا درخواست کرد که علامت آن را مشخص کند. خطاب آمد: علامت آن این

ص : ۳۳۹

است که تو در آن زمان سه شبانه روز از سخن گفتن محروم خواهی شد و جز با اشاره با مردم سخن نتوانی گفت؛ چنانکه می فرماید:

(قَالَ رَبُّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَادُّكُّوْ رَبَّكَ كَثِيْرًا وَسَيَبِّحُ بِالعِشِيِّ وَالْإِبْكَارِ). و در آیه دیگر می فرماید: (قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا).

برای اینکه روشن شود محرومیت او از گفتار، معلول بیماری او نبوده است، در آیه اخیر کلمه «سویاً» آورده شده است؛ یعنی تو در حالی که صحیح و سالم می باشی، روی مصالحتی از سخن گفتن ممنوع می شوی.

گاهی گفته می شود مقصود از محرومیت از تکلم در سه شبانه روز، روزه داشتن اوست. زیرا تکلم نکردن از شرایط روزه داری در آن زمان بوده است؛ چنانکه حضرت مریم در پاسخ اعتراض مردم که این فرزند را از کجا آورده ای، گفت: «من به عنوان روزه نذر کرده ام که با کسی سخن نگویم».^(۱)

ولی این احتمال درست نیست. زیرا او از خدا نشانه ای خواست تا از زمان تحقق بشارت آگاه شود و روزه به ضمیمه سکوت نمی تواند نشانه باشد. زیرا این نشانه در اختیار زکریا بود، در حالی که باید نشانه خارج از اختیار او باشد تا از این طرق بفهمد که وقت موعود فرار سیده است و این جز از طریق بازداری خدا او را از تکلم، امکان پذیر نبوده است.

در اینجا سؤال دیگری مطرح است و آن اینکه آیا او فقط از سخن گفتن با مردم محروم شد و یا به طور مطلق از هر گونه تکلم محروم گشت؟

از جمله (وَادُّكُّوْ رَبَّكَ كَثِيْرًا وَسَيَبِّحُ بِالعِشِيِّ وَالْإِبْكَارِ) استفاده می شود که زبان او نسبت به ذکر و عبادت گویا بوده و از آنجا که این جمله پس از (أَنْ لَا تُكَلِّمَ

ص : ۳۴۰

۱- [۱] (قَالَتْ إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا* فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا). (مریم/۲۱)

النَّيَّاسَ) آمده، شاهد بر این است که زمان ذکر همان زمان محروم بودن از تکلم با مردم است و تفکیک میان دو نوع سخن گفتن خود یک نوع کرامت است. من خود نظیر آن را در برخی از علما خیر دارم و به عنوان ثبت در تاریخ یاد آور می شوم:

مرحوم حاج شیخ حیدر همدانی، پدر همسر مرحوم شهید دکتر مفتاح، دچار سگته شد، و از همدان به قم منتقل گردید. در منزل داماد خود بستری بود و ما نیز با مرحوم دکتر مفتاح رفت و آمد زیادی داشتیم. وی می گفت: وضع پدر همسر من عجیب است: به هنگام نماز خواندن زبانش کاملاً باز می شود، ولی پس از فراغت از نماز جز با اشاره قادر به سخن گفتن نیست».

حضرت زکریا آیت و نشانه الهی را احساس کرد. گویا جریان را با مردم در میان گذارده بود. آنان نیز از خصوصیات آگاه شده بودند. از این جهت از عبادتگاه خود بیرون آمد و در حالی که مردم او را می دیدند، با اشاره تفهیم کرد که صبح و شام خدا را تسبیح بگویند. شاید منتظر این بود که به شکرانه این نعمت سپاسگزار خدا باشند. زیرا این موهبت الهی در سرنوشت آنان نیز مؤثر است.

احتمال دارد که مقصود این است که عبادت‌های خود را در دو وقت خود انجام دهند و منتظر او نباشند. شاید رسم آنان این بود که نماز خود را با زکریا به جا می آوردند و با اینکه زکریا از ذکر خدا محروم نبوده، ولی با این حال مصلحت در این بود که از آنان فاصله بگیرد. چنانکه میفرماید: (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا).

ویکی از معانی وحی همان اشاره است.

وعده الهی تحقق پذیرفت و فرزندی به نام یحیی متولد گشت که سرگذشت او را جداگانه در فصل آینده بیان خواهیم کرد.

۱_ انسان در همه شرایط باید به رحمت حق امیدوار باشد، حتی در شرایطی که اسباب طبیعی از کار بیفتند و روزنه امیدی نباشد، باز خدا را قادر و توانا بر رفع مشکل بداند و از رحمت بیکران الهی محروم نگردد.

۲_ به تعبیر امامان معصوم (علیهم السلام) فرزند برای انسان پشتیبان و یاور خوبی است، (۱) ولی نه هر فرزندی، بلکه «ذریه پاک»، چنانکه زکریا گاهی می گفت: (ذُرِّيَّة طَيِّبَةٌ) و گاهی می گفت: (وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا). همچنین قرآن درخواست فرزندی را که مایه نور چشمی پدر و مادر باشد، از اوصاف بندگان برجسته خدا دانسته است؛ چنانکه می فرماید:

(وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا). (فرقان/۷۴)

۳_ فرزندان پیامبران، مانند فرزندان دیگران ارث می برند و جهت ندارد که فرزندان آنان از این حق طبیعی محروم باشند.

۴_ انسان نه تنها باید به فکر فرزندان خود باشد، بلکه باید به فکر ترکه خود نیز باشد که مبادا پس از او در مورد غیر صحیح مصرف شود. ویکی از علل اینکه زکریا خواهان فرزند شد این بود که اگر او وارث نزدیک نداشت، وارثان ناشایست از ترکه او سوء استفاده می کردند.

۵_ بیم و امید دو عامل سازنده انسان در زندگی است. بیم تنها یأس آفرین و امید تنها مایه غرور است. در قرآن همان گونه که بیم از عذاب آمده، بشارت به ثواب نیز آمده است. زیانکار کسی است که به یکی تکیه کند و از دیگری چشم پوشد.

ص : ۳۴۲

۱- [۱] از امام عسکری (علیه السلام) نقل شده که فرمود: نعم العضد الولد.

اشاره

سرگذشت یحیی (علیه السلام)

یحیی، از پیامبران معاصر با مسیح و تصدیق کننده او بود. نام او در قرآن در پنج آیه آمده است. آیات ۳۹/آل عمران، ۸۵/انعام، ۷/مریم، ۱۲/مریم و ۹۰/انبیاء. صفات او در سوره آل عمران آیه ۳۹ وارد شده است. اینک آیات مربوط به سرگذشت او در قرآن:

آیات مورد بحث

۱_ (...أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا...) (آل عمران/۳۹).

۲_ (وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ) (انعام/۸۵).

۳_ (يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا) (مریم/۷).

۴_ (يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا).

۵_ (وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَاهَ وَ كَانَ تَقِيًّا).

۶_ (وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا).

۷_ (وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا) (مریم/۱۲-۱۵).

ترجمه آیات

۱_ خداوند تو را (ای زکریا!) به فرزندی به نام یحیی بشارت می دهد که

تصدیق کننده کلمه ای از جانب خدا ورهبر و خویشان دار از تمایلات نفسانی است.

۲_ زکریا و یحیی و عیسی و الیاس هر کدام از صالحان هستند.

۳_ ای زکریا ما تو را به فرزندی که نام او یحیی است، بشارت می دهیم و برای او قبلاً همتایی قرار ندادیم .

۴_ ای یحیی! کتاب (خدا) را به قوه و قدرت بگیر و به او در کودکی مقام نبوت و داوری دادیم.

۵_ و ما به او از راه لطف خاص خود، مهربانی به مردم، و طهارت نفسانی عطا کردیم و او فرد متقی و پرهیزگار بود.

۶_ نسبت به پدر و مادر خود مطیع و نیکو کار بود و هرگز متکبر و خود خواه نبود.

۷_ درود بر او در روزی که متولد شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود.

توضیح لغات

۱_ سید: گفته شده از «ساد، يسود» به معنی ریاست و رهبری است و از آنجا که در رهبری تهذیب نفس شرط است، به هر انسان صاحب فضیلتی سید می گویند.

۲_ حصور: بر وزن رؤوف، گرفته شده از حصر به معنی تضییق است؛ چنانکه می فرماید: «وَاحْضُرُوهُمْ»: «دایره را بر آنان تنگ کنید». مقصود در اینجا خویشان داری از خواسته های نفسانی است.

۳_ حنان: بر وزن جبان بر گرفته از حنَّ به معنی شفقت و محبت است؛ چون شفقت جدا از رحمت نیست. گاهی به معنی رحمت نیز به کار می رود و احتمال دارد که مقصود در جمله (وَ حَنَاناً مِنْ لَدُنَّا) رحمت باشد. یعنی به او از پیشگاه خود صفت رحمت بخشیدیم.

ص : ۳۴۴

۴_ جبار: برگرفته از جبر به معنی اصلاح شیئی است و سپس بر اساس تطور در لغت در مورد کسی به کار می رود که با تعالی طلبی، پوششی بر نارساییهای خود قرار دهد و احیاناً می تواند معادل گردنکش و غیر مطیع باشد.

۵_ عصی: بر وزن رضی صفت مشبیه به معنی اسم فاعل (عاصی) است؛ یعنی نافرمانی.

تفسیر آیات

مجموع آیات مربوط به یحیی (علیه السلام) یک محور دارد و آن بیان صفات پسندیده اوست که او را به صورت یک انسان فوق العاده ممثل و مجسم نموده است. این صفات عبارتند از:

الف: تصدیق کننده: کلمه الله بود (مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ) مقصود، حضرت مسیح است؛ چنانکه قرآن در باره او می فرماید: (إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلَّمْتَهُ). (نساء/۱۷۱)

و از آنجا که یحیی در میان مردم به تقوا و وارستگی معروف بود، تصدیق او نسبت به مسیح مایه گرایش آنان به مسیح بود و به عقیده برخی وی از داعیان مسیح و اوصیای او بود.

ب: قائد و رهبر و مطاع بود: (وَسَيِّدًا) توضیح این قسمت در تفسیر لغات گذشت.

ج: خویشندار از تمایلات نفسانی بود (حَصُورًا). این از کمالات بزرگ روحی است و گاهی به بی رغبتی به زنان تفسیر شده است. ولی این صفت کمال برای انسان نیست و روشنترین گواه بر آن این است که او دارای گرایش ذاتی بود، ولی خویشنداری می کرد. به کار بردن واژه حصر به معنی منع و تضییق می باشد.

و مجموع این صفات در این آیه آمده است: (إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا

بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا).

د: او از صالحان بوده است؛ چنانکه می فرماید: (وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَ عِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ).

ه: در میان بنی اسرائیل مولودی به نام یحیی نبوده است؛ چنانکه می فرماید: (يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا).

و: خدا از راه لطف او را «حنان» آفریده بود؛ چنانکه می فرماید: (وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا). و در این که مقصود از حنان چیست، وجوهی نقل شده است:

۱_ مقصود، نبوت و ولایت است؛ چنانکه نوح در باره خود می گوید: (آتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ) (هود/۲۸). و صالح نیز می گوید: (وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً). (هود/۶۳)

۲_ مقصود، محبت مردم به اوست؛ چنانکه قرآن در باره حضرت موسی (علیه السلام) می گوید: (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لُتُضَنِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي). (طه/۳۹)

۳_ مقصود، علاقه و مهربانی او به مردم است که پیوسته آنان را نصیحت کرده به سوی خدا دعوت می کرد.

۴_ محبت ویژه خدا نسبت به اوست؛ چنانکه دعای وی پیوسته مقرون به اجابت بود.

۵_ مقصود، محبت خاص یحیی به خداست. یعنی خدا عشق و محبت خود را در دل او افکنده بود؛ چنانکه می فرماید: (وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ) (بقره/۱۶۵).

تفسیر نخست بعید به نظر می رسد. زیرا تعبیر از نبوت به «حنان»، دور از استعمالات عرفی است. طبعاً یکی از چهار احتمال دیگر باقی می ماند. ممکن است بگوییم دیگر معانی همگی از یک حقیقت سرچشمه می گیرند و مقصود این است که خدا از جهان غیب به او حالت مهر و محبت داده بود و این دارای ابعادی

بود: عشق به خدا میورزید و نتیجه آن لطف الهی نسبت به او بود و علاقه به مردم داشت و طبعاً مورد محبت مردم بود. به گواه آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) (مریم/۹۶). آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، برای آنان (در قلوب مردم) محبت قرار می دهیم.

ز: خداوند به او طهارت و پاکیزگی عطا فرمود (وزکاه). و مقصود این است که نفس وی را از هرگونه آلودگی منزّه ساخت. چنانکه موسی در باره کودکی که توسط مصاحب وی (خضر) به قتل رسید، گفت: (أَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً بَغَيْرِ نَفْسٍ) (کهف/۷۴).

و مصاحب موسی در پاسخ او گفت: (فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبُ رُحْمًا) (کهف/۸۱).

همچنین جبرئیل به هنگام بشارت دادن مریم به عیسی گفت: (إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا) (مریم/۱۹).

ج: او انسانی پرهیزگار بود (و كان تقياً). مسلماً نتیجه طهارت نفسانی و دیگر مراقبتها این است که دارنده آن تقی و پرهیزگار باشد.

ط: مهربان نسبت به پدر و مادر بود (بَرًّا بِوَالِدَيْهِ).

ی: گردنکش و برتری طلب نبود (لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا).

ک: نسبت به پروردگار جهان عصیانگر نبود (لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا).

صفات چهارگانه، یعنی طهارت نفس، مهربانی به پدر و مادر، تواضع و فروتنی و اطاعت و انقیاد از خدا، همگی در باره مسیح (علیه السلام) نیز آمده است. در باره وصف نخست، آیه ای که گذشت (مریم/۱۹) و در باره سه صفت اخیر، آیه زیر متذکر آنهاست. (و بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا) (مریم/۳۲).

شگفت اینجاست که در باره هر دو دروذهای مشابه وارد شده است. با این تفاوت که فرستنده درود در یحیی خداست و در مورد مسیح خود اوست. در مورد

اولی می فرماید: (وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا).

و در مورد عیسی آمده است: (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا).

از این بیان روشن می شود که میان حضرت یحیی و حضرت مسیح یک نوع مشابهت طبیعی وجود داشته است. زیرا:

۱_ آفرینش هر دو بر خلاف قوانین طبیعی بود. یحیی از پدری فوتوت و مادری عقیم، و مسیح از مادری بدون اینکه ازدواج کند، به دنیا آمد.

۲_ هر دو در صفات چهارگانه یاد شده مشترک بوده اند.

۳_ اگر مسیح در دوران کودکی به مقام نبوت رسید (اسراء/۳)، یحیی نیز در دوران کودکی به مقام نبوت رسید و خدا در حق او فرمود: (يا يَحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ وَ اَتَيْنٰهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا).

با این حال یحیی پسر خاله مسیح و بزرگتر از وی بود و آنگاه که حضرت مسیح دعوت به آیین خویش کرد، یحیی او را تصدیق کرد و جمله (مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ) (آل عمران/۳۹) اشاره به این مطلب دارد.

در اینجا در روایات اهل بیت (علیهم السلام) شباهتهایی میان حضرت یحیی و امام حسین (علیه السلام) بیان شده است که برخی را یاد آور می شویم:

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: شباهتی میان حضرت یحیی و حضرت حسین (علیهما السلام) وجود داشته است. زیرا اگر برای حضرت یحیی در بنی اسرائیل قبلاً همانمی نبوده، برای امام حسین نیز قبلاً همانمی نبوده است و اگر قاتل یحیی فردی ناپاک و نتیجه زنا بوده، قاتل حضرت امام حسین (علیه السلام) نیز چنین بود.

سفیان بن عیینه به دو واسطه از امام سجاد (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: پدرم حسین بن علی، در منزلی فرود نیامد و یا از آن کوچ نکرد، مگر اینکه حضرت

یحیی بن زکریا را یاد کرد. از پستیهای دنیا این است که سر یحیی را به فرد زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل هدیه کردند.^(۱)

درباره کیفیت قتل حضرت یحیی نقلها مختلف است. علاقه مندان می توانند به بحار الأنوار مراجعه بفرمایند.^(۲)

ص : ۳۴۹

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۱۴، ۱۷۵.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج ۱۴، باب ۱۵ ص ۱۶۳ _ ۱۹۰.

سرگذشت حضرت مسیح (علیه السلام) در قرآن

حضرت مسیح از بزرگترین پیامبران الهی است که دارای کتاب و شریعت و معجزات بسیاری بوده است و در قرآن، مانند برخی از پیامبران، دارای دو نام است: ۱- مسیح ۲- عیسی. نام نخست در قرآن به این ترتیب وارد شده است: آل عمران/۴۵، نساء/۱۵۷، ۱۷۲، ۱۷۱، مائده/۱۷ (دو بار)، ۷۲ (دو بار)، ۷۵، توبه/۳۱، ۳۰.

نام دوم او بدین ترتیب وارد شده است: سوره بقره/۸۷، ۱۳۶، ۲۵۳؛ آل عمران/۴۵، ۵۲، ۵۵، ۵۹، ۸۴؛ نساء/۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۱، مائده/۴۶، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۱۰، ۷۸، انعام/۸۵، مریم/۳۴، احزاب/۷، شوری/۱۳، زخرف/۶۳، حدید/۲۷، صف/۶، ۱۴.

بدین ترتیب سی و شش بار نام او در قرآن وارد شده و این حاکی از بزرگی مقام و چشمگیر بودن سرگذشت اوست.

از بررسی مجموع آیات وارد شده در باره این پیامبر بزرگوار می توان گفت که قرآن در محورهای یاد شده در زیر در باره او سخن گفته است:

۱- ولادت معجزه آسای مسیح.

۲- ویژگیهای مسیح در قرآن.

۳_ کتاب و شریعت عیسی.

۴_ معجزات و نشانه های نبوت او.

۵_ تبلیغ در میان بنی اسرائیل.

۶_ عیسی و حواریین و مائده آسمانی.

۷_ توطئه قتل مسیح و عروج او.

۸_ تحریف انجیل و آیین او.

۹_ ادعای الوهیت در باره حضرت مسیح.

۱۰_ مسیح در روز قیامت.

اینک به ترتیب، آیات مربوط به موضوعات فوق را جداگانه یاد آور شده و به تفسیر آنها می پردازیم.

ص : ۳۵۲

ولادت حضرت مسیح از خوارق عادات بود. وقرآن آن را به دو عنوان آیت یاد آور می شود. اینک آیات این قسمت:

۱- (إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (آل عمران/۵۹).

۲- (إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

۳- (وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ).

۴- (قَالَتْ رَبِّ أُنَىٰ يُكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ). (آل عمران/۴۵-۴۷)

۵- (وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرِيفًا).

۶- (فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا).

۷- (قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا).

۸- (قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا).

۹- (قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا).

۱۰- (قَالَ كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَ إِن أَمْرًا مَّقْضِيًّا).

۱۱- (فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا).

۱۲- (فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا).

۱۳_ (فَنَادِيهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا).

۱۴_ (وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِهِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَيًّا).

۱۵_ (فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيَنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا).

۱۶_ (فَأْتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا).

۱۷_ (يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا).

۱۸_ (فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا).

۱۹_ (قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا).

۲۰_ (وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا).

۲۱_ (وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا).

۲۲_ (وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا).

۲۳_ (ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ). (مریم/۱۶-۳۴)

ترجمه آیات

۱_ آفرینش عیسی نزد خدا مانند آفرینش آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او گفت: باش، او هم تحقق یافت.

۲_ به یاد آر هنگامی که فرشتگان به مریم گفتند: خداوند تو را بشارت می دهد به کلمه ای که از خداست. نام او مسیح، عیسی فرزند مریم است. در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان درگاه الهی است.

۳_ او در کودکی در گهواره و در بزرگسالی با مردم سخن می گوید و از صالحان است.

۴_ مریم گفت: پروردگارا! چگونه برای من فرزندی می شود در حالی که بشری با من ارتباط برقرار نکرده است؟ خدا گفت: این چنین خدا

آنچه را بخواهد می آفریند. هر گاه مشیت قطعی او بخواهد، به او می گوید باش، او نیز تحقق می یابد.

۵_ در قرآن از مریم یاد کن آنگاه که از اهل خود به سوی نقطه شرقی دوری جست.

۶_ میان خود و آنان حجابی بر افکند. در این موقع روح خود (جبرئیل) را فرستادیم که به صورت انسان سالمی مجسم گردید.

۷_ مریم گفت: من از تو به خدای مهربان پناه می برم، اگر پرهیزگار هستی.

۸_ آن روح متمثل گفت: من فرستاده پروردگار تو هستم تا به تو فرزند پاکیزه ای را ببخشم.

۹_ مریم گفت: چگونه برای من فرزندی می شود در حالی که با انسانی تماس نگرفته ام (ازدواج نکرده ام) و نیز قبلاً بدکار نبوده ام.

۱۰_ آن روح متمثل گفت: همین گونه است که می گویی؛ ولی پروردگار تو می گوید: این کار برای من آسان است و من چنین مولودی را نشانه ای از جانب خود و رحمتی برای مردم قرار می دهم و خلقت این فرزند امری حتمی است.

۱۱_ مریم، حامل فرزند شد. با آن حمل به نقطه دوری رفت (به خاطر ترس از اتهام).

۱۲_ درد زایمان او را به پای نخلی برد. مریم گفت: ای کاش قبل از این می مردم و از فراموش شدگان بودم.

۱۳_ آن فرد متمثل یا کودک متولد، صدای او را شنید و از نقطه پایین صدا زد: غم مخور، پروردگارت زیر پایت نهر آبی قرار داده (از آن می آشامی و بدن خود را می شویی).

۱۴_ درخت را حرکت بده، برای تو رطب تازه فرو می ریزد.

۱۵_ بخور و بیاشام و چشمت به این مولود روشن باد. از این پس هر فردی را دیدی، بگو: من برای خدا، سکوت نذر کرده ام. امروز با کسی

سخن نمی گویم.

۱۶_ مریم نوزاد را گرفت و به سوی بستگان خود آمد، گفتند: ای مریم چیز عجیب و بدی انجام دادی.

۱۷_ ای خواهر هارون! نه پدر تو انسان بدی بود و نه مادرت بد کاره بود.

۱۸_ در این موقع مریم به آن نوزاد اشاره کرد (یعنی از او پرسید). گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم؟

۱۹_ (در این لحظه کودک زبان به سخن گشود و) گفت: من بنده خدا هستم. به من کتاب داده و پیامبرم قرار داده است.

۲۰_ در هر کجا باشم، خدا وجودم را با برکت قرار داده و مرا به روزه و نماز تا زنده هستم سفارش کرده است.

۲۱_ و مرا به پدر و مادرم مهربان و نیکو کار قرار داده است و انسان گردنکش و بیرحم قرار نداده است.

۲۲_ درود بر من روزی که متولد شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده می شوم.

۲۳_ این است سرگذشت عیسی بن مریم و گفتار حق، عیسیایی که در باره او شک و تردید و یا نزاع می کنید.

تفسیر آیات

اشاره

حضرت مسیح به صورت اعجاز آمیزی متولد شد و آیات یاد شده تولد او را آیتی از آیات حق می داند. کیفیت تولد او مایه بحثهای کلامی در میان مسیحیان و مسلمانان شده است. مسیحیان به خاطر اینکه او از مریم متولد شد، در حالی که مردی با او تماس نگرفته بود، دلیل بر این می گیرند که او فرزند خداست و خدای پسر در کتابهای آنان معروف است. آنان واقعیت الوهیت را تقسیم شده در سه فرد می دانند: ۱_ خدای پدر، ۲_ خدای پسر، ۳_ خدای روح القدس. دلیل آنان بر چنین عقیده ای نبودن پدر ظاهری برای مسیح است. خدا در نقد این اندیشه که

مسیحیان نجران در نزد پیامبر مطرح کردند، چنین می فرماید: تولد مسیح مانند تولد آدم است که او را از خاک آفرید و اگر نداشتن پدر نشانه فرزندى خداست، باید نبودن پدر و مادر را در مورد آدم نشانه فرزندى او برای خدا باشد؛ (۱) چنانکه می فرماید: (إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

از آن جا که اهل کتاب در باره تولد حضرت مسیح سخنان ضد و نقیض داشتند و گروهی از آنان در شرک و تردید فرو رفته بودند، قرآن که کتاب مهیمن (۲) بر کتب دیگر آسمانی است، سرگذشت تولد مسیح را در ضمن سه آیه در سوره آل عمران و بیست آیه در سوره مریم بیان می کند و در مواردی به نکاتی اشاره می کند تا از این طریق به رسالتی که بر عهده گرفته، جامه عمل بپوشاند. قرآن می فرماید: (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَتْلُوهُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ). (نمل ۷۶) این قرآن اکثر آنچه را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند، بیان می کند.

اکنون وقت آن رسیده است که کیفیت تولد اعجاز آمیز عیسی را از زبان وحی بشنویم. قرآن سرگذشت او را در دو سوره به نوعی بیان می کند. در سوره آل عمران گفتگوی فرشتگان را با مریم مطرح می کند که خدا به تو چنین فرزندى خواهد داد و پاسخ مریم را یاد آور می شود که من بدون شوهر، چگونه می توانم دارای فرزند باشم؟ آنگاه ملائکه به او تفهیم می کنند که اگر مشیت حتمی خدا بر وجود چیزی تعلق گرفت، هر چند اسباب طبیعی نباشد، تحقق می یابد.

در این سوره به همین مقدار اکتفا می کند و در میان مذاکره، صفات چهارگانه مسیح را یاد آور می شود: ۱- آبرومندی در دنیا و آخرت، ۲- از مقربان درگاه الهی بودن ۳- سخن گفتن در گهواره ۴- در شمار صالحان بودن.

در سوره مریم تمثیل روح را در برابر مریم مطرح می کند و می گوید: من مأمور

ص : ۳۵۷

۱- [۱] مجمع البیان، ۱/۴۵۲.

۲- [۲] (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ). (مائده/۴۸)

خدا هستم که به تو فرزندی عطا کنم و چیزی نمی گذرد که مریم بار دار می شود، آنگاه دنباله بارداری وزایمان او را مطرح می کند که بعداً خواهد آمد.

اکنون در اینجا این سؤال مطرح است که آیا آیات هر دو سوره ناظر به یک جریان در یک زمان است؟ یا آنچه آیات آل عمران از آن گزارش می دهند، غیر از آن است که آیات سوره مریم آن را بیان می کنند؟ اظهار نظر قطعی مشکل است، ولی می توان گفت که گزارش آیات آل عمران، فقط ناظر به سخن گفتن ملائکه با مریم است و در آنجا از بارداری مریم خبری نبود. گویا این نوع سخن گفتن مقدمه آماده سازی او برای جریان دوّم بود. در باب نبوت نظیر این نوع تذکرات غیبی را «ارهاص» می نامند و غالباً خوابهای صادق پیامبران را که از نبوت آنان گزارش می دهد، ارهاص می خوانند. در عین حال احتمال دارد آیات هر دو سوره ناظر به یک جریان باشد و اختلاف تعابیر مربوط به خلاصه گویی در سوره آل عمران و گزارش مشروح در سوره مریم است. اکنون به توضیح آیات سوره آل عمران می پردازیم.

خدا در ضمن خطابهای پیشین به مریم که خدا را پرستش کند و او را سجده نماید و با راکعان رکوع نماید، پیامبر را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: به یاد آر جریانی را که مریم با ملائکه داشت. آنگاه که او را مورد خطاب قرار دادند و گفتند: خدا به تو فرزندی می دهد که نام او مسیح عیسی بن مریم است و در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان است و از ویژگیهای او این است که در دوران کودکی مانند فرد بزرگسال سخن می گوید و از صالحان به شمار می رود. علاوه بر این او کلمه الله است:

(إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ* وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ). (۱)

ص: ۳۵۸

۱- [۱] توضیح ویژگیهای مسیح در آیه بعد خواهد آمد.

در سوره مریم شرح مذاکره به گونه ای گسترده تر مطرح شده است و آن اینکه مریم از خانواده خود عزلت گزید و به نقطه شرقی بیت المقدس رفت. شاید این عزلت به خاطر این بود که در آنجا با آرامش کامل به عبادت خدا بپردازد؛ چنانکه می فرماید: (وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ اٰهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا).

لفظ «انتبذت» به معنی «انفردت و اعترلت» است و شاید علت انتخاب نقطه شرق به خاطر خلوت بودن آن بوده است، هرچند مفسران در این باره آرای مختلفی نقل کرده اند.

مریم به آن نقطه رسید و برای آنکه در نقطه خلوت، خدا را عبادت کند و کسی او را نبیند، پرده ای افکند. چیزی نگذشته بود که در عبادتگاه خود انسان صحیح و سالمی را مشاهده کرد. از مشاهده او بیمی او را فرا گرفت و با خود گفت: چگونه این مرد وارد عبادتگاه او شد، نکند نیت سوئی دارد؟ بدین جهت به او گفت: من از تو به خدا پناه می برم، اگر از خدا ترس داری:

(... فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ اِنِّي اَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتُ تَقِيًّا).

در اینجا مریم به آن فرد متمثل می گوید: از تو به خدا پناه می برم، اگر پرهیزگار باشی، مقصود این است که تو نیز باید چنین باشی و این گونه تعبیر در قرآن شایع است. چنانکه می فرماید: (وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ) (مائده/۵۷). (وَعَلَى اللّٰهِ فِتْوٰكُلُوْا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ). (مائده/۲۳)

حاصل این است که من به خدا پناه می برم و تقوای تو باید مانع از آن باشد که متعرض من شوی.

همچنین وی از میان صفات الهی صفت رحمان را یاد آور می شود تا رحمت الهی را در این لحظه حساس به سوی خود جذب کند و از هر گونه لغزش مصون بماند. همچنان که یوسف در شرایط مشابه مریم، می گوید: (اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ

مریم به جای «رحیم» صفت رحمان را به کار برد. زیرا نام دوّم حاکی از رحمت گسترده خدا در دنیا و آخرت است، در حالی که اسم اوّل ناظر به رحمت در سرای دیگر است.

مریم این سخن را گفت و منتظر واکنش آن فرد متمثل شد. ناگهان او به مریم چنین گفت: مترس من فرستاده پروردگار تو هستم و مأموریت دارم که به تو فرزند پاکیزه ای عطا کنیم. در این موقع مریم از این خبر شگفتزده شد و گفت: چگونه می توانم دارای فرزندی باشم در حالی که مقدمات آن (ازدواج) فراهم نیست؟ آن روح متمثل او را از این شگفت بیرون آورد و گفت: این نوع کارها برای خدا آسان است. (اگر تو سرگذشت زندگی خود را در نظر بگیری که چگونه غذای تو در محراب عبادت آماده می شد و میوه زمستان را در تابستان و بالعکس در آنجا آماده می دیدی، از این شگفتی بیرون می آیی.) علاوه بر این، خدا می خواهد مولودی به بنی اسرائیل بدهد که خود معجزه و مظهر رحمت او باشد. تولّد چنین مولدی مورد مشیّت حتمی خداست؛ چنانکه می فرماید:

(قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا * قَالَتْ أَنَا يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا * قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا).

وهمین مضمون در سوره آل عمران وارد شده است، چنانکه می فرماید: (قَالَتْ رَبِّ أُنِّي يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

مریم سخنان فرستاده خدا را شنید. قلبش تا حدی آرام گرفت و چیزی نگذشت که او باردار شد. حال چگونه بار دار شد، برای ما روشن نیست.

مریم احساس حمل کرد، ولی برای اینکه از قوم خود، ولو مدّت کوتاهی،

دور باشد، به نقطه دوری رفت. حال این نقطه دور کجا بوده است، در آیه قرینه ای بر آن نیست. مریم به آن نقطه دور رسید، درد زایمان او را فرا گرفت. او به تنه درخت خرما پناه برد در حالی که وحشت او را فرا گرفته بود تا آنجا که آرزو کرد که ای کاش قبل از این حادثه مرده بود و جزء فراموش شدگان بود؛ چنانکه می فرماید:

(فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا).

در چنین شرایط بحرانی که مریم به فکر آبروی خود و خانواده خویش است و از تهمتهای مردم می هراسد، شایسته است رحمت حق بار دیگر شامل حال او گردد و او را از این پریشانی بیرون آورد. از این جهت صدایی از پایین شنید. این صدا یا از نوزاد بود و یا از روح متمثل که در نقطه ای پایینتر از قرارگاه مریم قرار داشت. خلاصه خطاب این بود: محزون مباش. رحمت حق شامل حال توست، به گواه اینکه زیر پای خود بنگری چشمه ای مشاهده می کنی و می توانی خود و نوزاد را بشویی. گذشته از این، بر همان نخلی که تکیه کرده ای، آن را تکان بده. خرماي تازه بر تو فرو می ریزد. از آن میل کن و از این آب بنوش. چشمت به این نوزاد روشن باشد و در مقابل پرسش و اعتراض مردم، نذر روزه کن تا با آنان سخن نگوئی و از این طریق از مشکلی که در برابرت مجسم گشته است نجات یابی؛ چنانکه می فرماید:

(فَنَادَيْهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا* وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا حَلِيًّا* فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِي عَيْنًا فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا).

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه خدایی که مریم را تا این حد مشمول رحمت خود قرار داده، چگونه به او دستور می دهد که نخل را حرکت دهد، در حالی که می توانست بدون انجام این عمل، رطب به دامن او بریزد؟

شاید این کار اشاره به این است که در تمام مواقع، حتی آنجا که عوامل بشمارای از غیب برای وجود پدیده ای بسیج می شود، باید خود بشر نیز از خود حرکتی نشان دهد و همه کارها را به عهده غیب واگذار نکند. درست است همه چیز از جانب خداست، ولی مشیت او بر این تعلق گرفته است که فیض از مجاری خود به دست بشر برسد و یکی از شرایط آن حرکت در انسان و آمادگی در اوست.

مریم مأمور شد که در مقابل پرسش مردم بگوید: من روزه نذر کرده ام. آنگاه بر آن مترتب کرد که امروز با انسانی سخن نخواهم گفت. در اینجا این سؤال مطرح است که واقعیت این روزه چه بوده است؟ آیا واقعاً روزه بود و شرط آن خود داری از سخن گفتن بوده است، یا واقعیت این روزه تنها ترک سخن گفتن بوده است؟

دومی روشنتر از اولی به نظر می رسد. زیرا مریم مأمور به خوردن و آشامیدن شد. آنگاه با کودک نوزاد به سوی قوم خود آمد و مأمور شد که بگوید: من روزه نذر کرده ام. با توجه به اکل و شرب پیشین، نمی تواند روزه مفهوم واقعی داشته باشد. گویا در بنی اسرائیل چنین روزه ای که به روزه سکوت نامیده می شد، رایج بوده است.

حرکت مریم با نوزاد به سوی قوم خود

مریم با شنیدن آن پیام غیبی، آرامش یافت. کودک را همراه خود به سوی قوم آورد. در چنین شرایط، از طرف ناآگاهان مورد اعتراض واقع شد. برخی گفتند: این کار عجیب چیست؟ ویا گفتند: این کار قبیح چیست؟ آنگاه گفتند: ای خواهر هارون! پدر تو مرد بدی نبود و مادرت نیز بدکاره نبود (پس چرا راه آنان را ترک کردی و راه غیر صحیح پیش گرفتی؟ چون همگان می دانستند که مریم ازدواج نکرده است.)

مریم به فرمان غیبی در مقابل این اعتراض اشاره به کودک کرد. یعنی پاسخ

پرسشهای شما بر عهده این کودک است. آنان از اشاره مریم در شکفت فرو رفتند و گفتند: چگونه پاسخ ما را به کودکی که در گهواره زندگی می کند واگذار می کنی؟

(فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا* يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا* فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا).

البته در پیام غیبی پیشین به مریم دستور داده نشد که به هنگام اعتراض مردم به کودک اشاره کند. اما در سوره آل عمران وارد شده که فرشتگان به مریم قبلاً گفته بودند: این کودک می تواند در گهواره سخن بگوید؛ چنانکه فرمود: (وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا). شاید از این جهت، مریم پاسخ را بر عهده کودک گذارد و به او اشاره کرد.

سرگذشت مریم و کودک او سراسر اعجاز و کرامت است. در کشاکش اعتراض و نکوهش مردم و اشاره مریم به کودک، ناگهان این نوزاد یک روزه به فرمان الهی به سخن در آمد و خود را با صفاتی معرفی کرد که عبارتند از:

۱_ بنده خدا هستم. ۲_ به من کتاب داده شده. ۳_ از پیامبران قرار گرفته ام. ۴_ وجود من هر کجا باشد مایه برکت است. ۵_ به نماز وزکات تا زنده هستم سفارش شده ام. ۶_ به مادرم مهربانم و هرگز گردنکش و سختدل نیستم. ۷_ در روز تولد و روزی که می میرم و روزی که برانگیخته می شوم، مشمول رحمت خدا هستم. چنانکه می فرماید:

(قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا* وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا* وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا* وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أُمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا).

شکفت اینجاست که در میان توصیف خویش، مهربانی خود را به مادر یاد آور می شود و این درست بر خلاف چیزی است که از انجیل کنونی استفاده می شود.

حضرت مسیح در میان تکلیفها نماز و روزه را یاد می کند و این نشانه اهمیت این دو فریضه است و از میان ایام عمر، سه روز حساس را متذکر می شود که برای بشر اهمیت فوق العاده دارد. زیرا هر یک از آنها آغاز زندگی جدید است: روز ولادت، روز مرگ، و روز برانگیختگی.

امام هشتم (علیه السلام) می فرماید: در سه نقطه انسان را بیش از موارد دیگر وحشت فرا می گیرد: ۱- روزی که زاییده می شود و دیده به جهان می گشاید. ۲- روزی که می میرد و سرای دیگر و اهل آن را مشاهده می کند. ۳- روزی که برانگیخته می شود و احکام و داوریهایی را می بیند که در این دنیا ندیده بود. خدا بر یحیی در این سه موضع درود فرستاد؛ همچنان که مسیح (علیه السلام) نیز در این سه موضع بر خود درود فرستاد. (۱)

تا اینجا سرگذشت تولد مسیح به پایان رسید. قرآن پس از بیان این سرگذشت یاد آور می شود که سرگذشت مسیح همین است و گفتار حق در باره تولد او همین است که شنیدید. آنگاه نتیجه می گیرد نباید تولد مسیح را بدون ازدواج، نشانه فرزندی او برای خدا بگیرید. مسأله بکر زایی او جنبه اعجاز دارد و اراده خدا بر همه چیز نافذ است. اگر مشیت او بر تولد انسانی بدون سبب طبیعی تعلق گرفت، به فرمان او تحقق می پذیرد: (ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ* مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

ما در باره عقاید نادرست مسیحیان در مورد حضرت مسیح در فصل جداگانه سخن خواهیم گفت.

ص : ۳۶۴

۱- [۱] بحار، ج ۱۴، ص ۱۷۱ به نقل از خصال و عیون أخبار الرضا (علیه السلام).

قرآن حضرت مسیح را با ویژگیهای متعددی معرفی کرده که برخی از آنها موهبتی و برخی اکتسابی است و داشتن این ویژگیها حاکی از ولایت تامه اوست. در این بخش به این ویژگیها اشاره می کنیم:

آیات مورد بحث

۱- (... وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...) (بقره/۸۷ و ۲۵۳).

۲- (إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ جِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ). (آل عمران/۴۵)

۳- (... وَ لَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا) (مریم /۲۱).

۴- (وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ) (آل عمران/۴۶).

۵- (وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ).

۶- (وَ رُسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ...).

۷- (وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ...) (آل عمران/۴۸-۵۰).

۸- (إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أُلْقِيَتْهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوْحٌ مِنْهُ...) (نساء/۱۷۱).

۹- (وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلٌّ مِنْ الصَّالِحِينَ).

۱۰- (... وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (انعام/۸۵-۸۷).

۱۱- (قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا) (مریم/۱۹).

۱۲_ (قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا).

۱۳_ (وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ ...).

۱۴_ (وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا) (مریم/ ۳۰-۳۲).

۱۵_ (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ...) (شوری/ ۱۳).

ترجمه آیات

۱_ ما به عیسی بن مریم معجزه ها دادیم و او را با روح القدس تأیید کردیم.

۲_ به یاد آر هنگامی که ملائکه به مریم گفتند: خدا به تو به کلمه ای از خویش بشارت می دهد، نام او مسیح عیسی بن مریم است، در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان است.

۳_ او را آیتی برای مردم و مایه رحمت از جانب خود قرار دهیم.

۴_ با مردم در کودکی در مهد و در هنگام بزرگسالی سخن می گوید و از صالحان است.

۵_ به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختیم.

۶_ او فرستاده ما به بنی اسرائیل است.

۷_ تصدیق کننده تورات موجود پیش از خویش است.

۸_ مسیح، عیسی بن مریم فقط رسول خدا و کلمه اوست که او را به مریم القا کرده و روحی از خداست.

۹_ زکریا و یحیی و عیسی و الیاس هر یک از صالحانند.

۱۰_ ما این پیامبران را (که عیسی هم در بین آنان است) برگزیدیم و به صراط مستقیم هدایت کردیم.

۱۱_ روح متمثل به مریم گفت: من فرستاده پروردگار تو هستم تا به تو فرزند پاکیزه ای ببخشم.

۱۲_ عیسی (در مقام معرفی خود) گفت: من بنده خدا هستم. کتاب به

من داده شده و از پیامبران قرار داده شده ام.

۱۳_ هر کجا باشم مرا انسان با برکتی قرار داده است.

۱۴_ مرا نسبت به مادرم مهربان قرار داده، هرگز مرا گردنکش و سختدل قرار نداده است.

۱۵_ برای شما از دین آنچه را (خدا) به نوح سفارش کرده بود و به تو (ای پیامبر) وحی نموده ایم و آنچه به ابراهیم و موسی سفارش کردیم، تشریح کرده است.

تفسیر آیات

اشاره

از بررسی این آیات، مقام و منزلت والای حضرت مسیح روشن می گردد. اینک ویژگیهای او را مطابق تنظیم آیات یاد آور می شویم.

۱_ کلمه خداست

قرآن در دو مورد مسیح را کلمه الله می نامد. مقصود از «کلمه» لفظی نیست که از دهان خارج می شود، بلکه مقصود وجود خارجی مسیح است که خود از کلمات تکوینی خداست. هر چند همه جهان کلام خداست، ولی چون وجود او به صورت معجزه آسا به وجود آمده است، کلمه ممتاز خدا می باشد. وعلت اینکه جهان تکوینی را کلام خدای دانند، این است که وجود تکوینی اشیا بیانگر کمالات آفریننده آنهاست؛ چنانکه کلام لفظی حاکی از یک رشته معانی ذهنی و پنهانی است و در آیات قرآن همه جهان کلام خدا به شمار آمده است. (۱)

۲_ نام او: مسیح و عیسی بن مریم

آیات قرآن حاکی است که هر دو نام از جانب خدا بوده است چون در بشارت

ص : ۳۶۷

فرشتگان به مریم آمده است: (إِنَّ اللَّهَ يُشْرِكُ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ). علت اینکه به او مسیح می گویند، این است که (این کلمه از مسح به معنی کشیدن گرفته شده است) این پیامبر با کشیدن دست بر بدن افراد بیمار، آنان را شفا می داد.

گاهی گفته می شود. مسیح به معنای ممسوح، یعنی شستشو شده از گناه، یا فرا گرفته شده به یمن و برکت است. و یا مسیح لغت عبری الأصل و مشتق از مسح است و یهود به موجب تورات، اشیای مقدس را با روغنی مخصوص و تشریفاتی خاص مسح می کردند. آنگاه که یهود به داشتن پادشاهی نیازمند شدند، چون به سلطنت با نظر تقدیس می نگریستند، اولین پادشاه خود را به نام شاوول (طالوت) با همان تشریفات مسح کردند و پس از آن معمول گردید که پادشاه بنی اسرائیل هنگام جلوس به تخت سلطنت، مسح شود تا بر همه بنی اسرائیل حکومت یابد. پس از آنکه یهود از مسکن خود دور افتادند، بساط سلطنت و حکومت ایشان برچیده شد و همواره در انتظار کسی بودند که عظمت دیرین را تجدید کند و بنی اسرائیل را تحت لوای واحد گرد آورد. این چنین شخص موعود، مسیح بود که پیامبران بنی اسرائیل ظهور او را خبر می دادند. (۱)

احتمال دارد که عیسی از یسوع به معنی نجات دهنده یا به معنی یعیش معادل یحیی باشد. و در گذشته گفتیم که نوعی تشابه میان این دو پیامبر وجود داشته است.

حال اگر تسمیه به دو نام مسیح و عیسی سابقه داشته اند، کارهایی که بعداً مسیح انجام می داد نمی تواند ملاک تسمیه باشد؛ بلکه باید ملاک آن را چیزی دانست که در همان زمان وجود داشته است.

ص : ۳۶۸

۳_ آیت خدا و مظهر رحمت الهی

آفرینش مسیح مانند آفرینش حضرت یحیی (علیهما السلام) کاملاً معجزه آسا بود؛ بلکه آفرینش مسیح از آن هم اسرار آمیزتر بود. از این جهت خود مسیح آیتی از آیات الهی شمرده شده است؛ چنانکه می فرماید: (وَلَنَجْعَلُ آيَةً لِلنَّاسِ). و باز می فرماید: (لَأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا). و مراد از بخشیدن (لأهب) آفرینش اعجاز آمیز اوست.

۴_ سخن گفتن در گهواره

یکی از نشانه های آیت بودن او این است که در دوران کودکی مانند بزرگسالی سخن می گفت؛ چنانکه می فرماید:

(وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا).

۵_ کمالات روحی

قرآن در مقام معرفی کمالات روحی حضرت مسیح، او را با این تعابیر معرفی می کند:

۱_ (غلاماً زكياً)، ۲_ (مُبَارَكًا)، ۳_ (بَرًّا بِوَالِدَاتِي)، ۴_ (لَعَنَ يَجْعَلُنِي جَيِّرًا شَقِيًّا)، ۵_ (وَمِنَ الصَّالِحِينَ)، ۶_ (وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ) (برگزیدگان)، ۷_ (وَ أَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ).

خلاصه این صفات این است که او فرد منزّه از گناه، وجود با برکت، مهربان به پدر و مادر، متواضع و نرمخوی و از صالحان بود و اجتماع این صفات، نشانه تعالی روحی اوست و به خاطر همین صفات است که به مقامات بالاتر رسید.

۶_ پیامبر صاحب شریعت و کتاب

عیسی در پرتو کمالاتی از پیامبران گردید و خود صاحب کتاب و شریعت شد. حتی در مکتب غیب، تورات و حکمت نیز به او آموخته بودند؛ چنانکه می فرماید: (وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ). و نیز می فرماید: (آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا).

۷_ از پیامبران اولوالعزم

هرگاه پیامبران اولوالعزم را به کسانی تفسیر کنیم که علاوه بر کتاب دارای شریعتی بودند، حضرت مسیح یکی از آنان است؛ چنانکه می فرماید: (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى).

۸_ پیامبری به سوی بنی اسرائیل

در اینکه آیا رسالت مسیح مخصوص بنی اسرائیل بوده یا دایره آن گسترده تر بود، موضوع مستقلاً است که در موقع مناسب در باره آن سخن خواهیم گفت. ولی ظاهر آیات حاکی از قول نخست است؛ چنانکه می فرماید: (وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ).

گاهی شهادت بر اعمال نیز یکی از ویژگیهای حضرت مسیح شمرده شده است. نظر به اینکه خدا او را چنین معرفی کرده است: (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا) (نساء/۱۵۹).

ولی از آنجا که شهادت گاهی به سود انسان و گاهی به ضرر اوست و شاهدان بر اعمال از هر ویژگی برخوردارند و در آیه یاد شده فقط شهادت به بر ضرر (علیه)

مطرح شده است، می توان گفت که مقصود این است که مسیح بر خلاف اندیشه های باطل پیروانش گواهی می دهد. مثلاً آنان بر این عقیده اند که او کشته شده، در حالی که او کشته نشده و مسأله بر پیروانش مشتبه گردیده است. او روز قیامت بر واقعیت جریان گواهی می دهد و همین گونه است دیگر موارد باطل، این مطلب با توجه به سیاق آیات روشنتر می شود.

۳- کتاب و شریعت عیسی (علیه السلام)

اشاره

آیات قرآن حاکی است که او یکی از پیامبران الهی بود و از طریق کتاب خود دارای شریعتی بوده است. طبعاً آن کس که پیامبر است، باید طرف وحی نیز باشد اینک آیات مربوط به این موضوع:

آیات مورد بحث

۱- (وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ * وَ رَسُولاً إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ...) (آل عمران/ ۴۸-۴۹).

۲- (وَ مَصِيدًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ الْأُحُلِّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِ آيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ) (آل عمران/ ۵۰).

۳- (... وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا) (نساء/ ۱۶۳).

۴- (إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ...) (نساء/ ۱۷۱).

ص : ۳۷۱

۵_ (وَقَفَيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ) (مائده/۴۶).

۶_ (مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ...) (مائده/ ۷۵).

۷_ (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ... * ثُمَّ قَفَيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ...) (حدید / ۲۶-۲۷).

۸_ (وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...)(صف/۶).

۹_ (وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لَأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَطِيعُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَطِيعُوا رَسُولَ اللَّهِ...) (زخرف/۶۳).

ترجمه آیات

۱_ خدا به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد و او را به عنوان رسول به سوی بنی اسرائیل می فرستد.

۲_ تصدیق کننده توراتی هستیم که نزد من است. آمده ام برخی از چیزهایی را که در شریعت پیشین حرام شده است، حلال سازم.

۳_ به ابراهیم... و عیسی وحی کردیم.

۴_ مسیح، عیسی بن مریم رسول خدا و کلمه او بود.

۵_ به دنبال آن رسولان، عیسی بن مریم را، در حالی که تصدیق کننده توراتی که نزد او بود، فرستادیم و به او انجیل دادیم. در آن مایه های هدایت و روشنی و تصدیق کننده تورات و هدایت و پند برای متقیان

است.

۶_ مسیح، فرزند مریم کسی جز پیامبر خدا نبود. پیش از او نیز پیامبرانی آمده اند.

۷_ نوح و ابراهیم را فرستادیم و در ذریه آنان نبوت و کتاب قرار دادیم... به دنبال آنان رسولان دیگری فرستادیم و به دنبال آنها عیسی بن مریم را قرار دادیم و به او انجیل عطا کردیم.

۸_ به یاد آرید هنگامی که مسیح به بنی اسرائیل گفت: من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تصدیق کننده توراتی که نزد من است می باشم و بشارت دهنده ام به پیامبری که پس از من می آید و نام او احمد است....

۹_ آنگاه که عیسی با دلایل به سوی بنی اسرائیل آمد، گفت: من با سخنان حکیمانه به سوی شما آمده ام تا برای شما برخی از چیزهایی را که در آن اختلاف دارید، روشن سازم. از مخالفت خدا بپرهیزید و از من پیروی کنید.

تفسیر آیات

آیات یاد شده در باره رسالت و شریعت و کتاب مسیح و موضع او در برابر پیامبران گذشته و آینده است. با توجه به این ویژگیها، مقام بلند او در حلقه رسولان برای ما روشن می گردد. ما به این ویژگیها به نحوی که در آیات آمده است اشاره می کنیم:

۱_ در آیاتی او به عنوان «رسول خدا» یا «رسول بنی اسرائیل» معرفی شده است و مسلماً مقام رسالت، غیر از مقام نبوت است. «نبی» کسی است که وحی را از جهان بالا می گیرد و این مقام را نبوت می نامند. اما «رسول» کسی است که آنچه را از عالم وحی گرفته به دیگران انتقال دهد و به اصطلاح به مأموریت خود تحقق بخشد. بنابراین مسیح هم «نبی» بوده و هم رسول؛ چنانکه می فرماید: (... وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ

إبراهيم... وَ عيسى) ونیز می فرماید: (رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ)، همچنین می فرماید: (وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ). وآیات دیگر.

۲_ کتاب او به نام انجیل در سه مورد آمده است؛ چنان که می فرماید: (وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ...) ونیز می فرماید:

(وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ) و غیره.

۳_ شریعت او به عنوان تبصره ای بر شریعت تورات تلقی شده است، تو گویی حضرت مسیح همه آنچه را در تورات تشریح شده، پذیرفته است، جز مواردی که حرام بوده و به وسیله او حلال گشته است؛ چنانکه می فرماید:

(وَ لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ).

۴_ او تصدیق کننده پیامبران پیشین و تورات و در عین حال مَبْشَر پیامبر پس از خود بوده است: (مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ). چنانکه می خوانیم: (وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ).

نتیجه اینکه او با نبوت و شریعت و کتاب خود برای اصلاحاتی برانگیخته شد تا زمینه را برای پیامبر موعود فراهم سازد.

۵_ او به عنوان داور در باره اختلافات بنی اسرائیل برانگیخته شده بود؛ چنانکه می فرماید:

(وَ لِأَيُّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا). (زخرف/۶۳)

یکی از طرق اثبات نبوت و ارتباط انسان با جهان بالا- این است که مدعی چنین مقامی دارای آیت و معجزه ای باشد. قرآن گواهی می دهد که پیامبران به چنین دلیل و برهانی مجهز بوده اند و حتی خود مردم به هنگام رویارویی با پیامبران، از آنان معجزه می طلبیدند حضرت مسیح از همین پیامبران بزرگی است که خدا او را پس از حضرت موسی با بینات و دلایل روشن بر نبوت مجهز کرده است. آیات وارده در این مورد بر دو گونه اند: برخی به صورت مجمل از معجزات او گزارش می کند، در حالی که برخی دیگر به تفصیل معجزات او را بیان کرده اند اینک آیات مربوط به این بخش:

آیات مورد بحث

۱- (...وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...) (بقره/ ۸۷).

۲- (وَ أَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَفْتَلَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتِ...). (بقره/ ۲۵۳)

۳- (وَ رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِ آيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبَيِّنُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (آل عمران/ ۴۹).

۴- (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ

بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا- وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (مائده/۱۱۰).

۵- (وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا النَّبِيَّ وَ أَطِيعُوا الْوَالِدِينَ وَ أَطِيعُوا السُّلُطَنَةَ وَ أَطِيعُوا السُّلُطَنَةَ وَ أَطِيعُوا السُّلُطَنَةَ وَ أَطِيعُوا السُّلُطَنَةَ (زخرف/۶۳).

ترجمه آیات

۱- به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم و او را با روح القدس تأیید کردیم.

۲- به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم و او را با روح القدس تأیید کردیم. اگر خدا می خواست پس از آمدن دلایل روشن (اختلاف نکرده) و یکدیگر را نمی کشتند.

۳- مسیح را به عنوان رسول به سوی بنی اسرائیل فرستادیم. (وقتی به سوی آنان آمد) گفت: من به سوی شما با آیت و معجزه ای از جانب پروردگار شما آمده ام. من از گل شکل مرغی را می آفرینم و در آن می دمم. او به اذن خدا، ناگاه پرنده می شود. به اذن خدا، نابینایان و مبتلایان به بیماری «برص» را شفا دهم و شما را از آنچه که می خورید و یا در درون خانه هایتان ذخیره می سازید، آگاه می سازم و در این کار برای شما نشانه ای است (از حقانیت من) اگر مؤمن می باشید.

۴- به یاد آور زمانی را که خدا به عیسی بن مریم گفت: نعمت مرا در حق خود و مبادرت به یاد آور: آنگاه که تو را با روح القدس یاری کردیم. با مردم در گهواره و در بزرگسالی یکسان سخن می گفتمی. به یاد آر وقتی که به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختیم. به یاد آر موقعی که از گل شکل پرنده ای به اذن من ساختی و در آن دمیدی و به اذن من

پرنده واقعی می شد و ناینایان و مبتلایان به پیسی را به اذن من شفا می دادی. به یاد آر هنگامی که مردگان را از قبر بیرون می آوردی (زننده می کردی). به یاد آر موقعی را که بنی اسرائیل را از سوء قصد به جان تو، آنگاه که به سوی آنان با بیانات آمدی، باز داشتی، و در نتیجه کافران آنان گفتند: این نوع کارها (معجزات) جادویی آشکار است.

۵_ آنگاه که عیسی با دلایل به سوی قوم خود آمد و گفت: من به سوی شما با شریعت و سخنان حکیمانه آمده ام تا برای شما برخی از چیزهایی را که در باره آن اختلاف می کنید روشن سازم. از مخالفت خدا بپرهیزید و مرا اطاعت کنید.

تفسیر آیات

حضرت مسیح مانند دیگر پیامبران، مطابق شرایط زمان _ دارای معجزات بود. معجزه جز این نیست که فردی دست به کار خارق العاده ای بزند که متخصصان در مشابه آن فن، از مقابله با آن عاجز و ناتوان گردند و علم و قدرت و نیروی خود را کمتر از آن بدانند که بتوانند همانند آن را بیاورند. در چنین صورت تصدیق اهل فن، که عمل این مدعی نبوت کار خارج از توان بشری است، برای دیگران حجت و برهان قاطع است. ناگفته پیداست اهل فن در صورتی بر چنین مطلبی صححه می گذارند که کار مدعی نبوت از سنخ کارهای آنان باشد. یعنی در موضوعی که آنها سرآمد روزگار در آن هستند، به مقابله و تحدی برخیزد. در غیر این صورت، مورد تصدیق اهل فن نخواهد بود. زیرا چه بسا آنان بگویند: ما در این رشته ای که تو دست به اعجاز زده ای اطلاع کامل نداریم تا تصدیق کنیم که آیا کار تو ما فوق توان بشری است یا در قلمرو توان بشری می باشد.

روی این اصل معجزات پیامبران، مشابه فنون رایج آن زمان بوده است. البته این اصل در صورتی حاکم است که در میان آن مردم، گروهی در رشته ای از فنون مهارت خاص داشته باشند، و گرنه معجزات پیامبران تحت شرایطی تابع درخواست

خود مردم خواهد بود.

خلاصه اینکه هدف از درخواست معجزه، کسب آگاهی از پایه صدق ادعای نبی می باشد و این هدف در صورتی تحقق می پذیرد که مدعی نبوت با تواناییهای موجود در میان آنان به تحدی و مقابله برخیزد.

از این جهت می بینیم معجزات حضرت موسی با معجزات حضرت مسیح کاملاً متفاوت است. او با افکندن عصا و ید بیضای خود مدعای خویش را اثبات نمود. زیرا سرمایه های موجود در آن زمان سحر و جادوگری بود. در این صورت چاره ای جز این نبود که از این طریق وارد شود و تفوق خود را بر آنان ثابت کند و روشن سازد که عمل او فوق توان بشری است. در حالی که حضرت مسیح از طریق دیگری که مشابه فن رایج آن زمان بود معجزه داشت. فن رایج در آن زمان به خاطر تمدن یونانی فن پزشکی بوده است.

آیات گذشته گاهی برای او به صورت مجمل، «بِیِّنَاتٍ» را ثابت می کند. این واژه جمع «بَیِّنَةٌ» به معنی چیزی است که مدعا را روشن می سازد؛ چنانکه فرمود: (...وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ). و گاهی به بیان نمونه های آن پرداخته است. در این مورد آیات بر دو نوع است: برخی از زبان خود حضرت مسیح معجزات را ذکر می کند و گاهی از جانب خداوند معجزات او بیان می گردد. اینک معجزات وی:

۱_ از گل شکل پرنده ای می ساخت و در آن می دمید و به اذن خدا پرنده واقعی می شد. (أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ). و نیز می فرماید: (وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي).

۲_ نابینایان مادر زاد را شفا می داد.

۳_ مبتلایان به بیماری برص (پسی) را بهبود می بخشید؛ چنانکه می فرماید:

(وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ). و (وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي).

ص : ۳۷۸

۴_ مردگان را به اذن خدا زنده می کرد: (وَ أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ...). و: (وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي).

۵_ از آنچه می خوردند و یا در خانه های خود ذخیره می کردند گزارش می داد:

(وَ أُبْنِكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ).

اینها یک رشته معجزات و دلایل نبوت او بود که شایسته بود بنی اسرائیل با مشاهده آنها به او ایمان آورند. ولی این امت لجوج نسبت به آیین او کفر ورزیده و جز افراد انگشت شماری به او ایمان نیاوردند.

در پایان یاد آور می شویم ظاهر آیات که کارهای خارق العاده را به خود مسیح نسبت می دهد و خدا به او خطاب می کند: تو مرده را زنده می کردی، و بیماران را شفا می دادی، و یا خود مسیح این کارها را به خود نسبت داده و می گوید: زنده می کردم و شفا می دادم، همگی می توانند گواه بر این باشند که کارهای خارق العاده، فعل خود پیامبران است هر چند در پرتو اذن و قدرت الهی، نه اینکه پیامبران محل ظهور این نوع کارهای خارق العاده می باشند. و اگر بخواهیم این مطلب را به اصطلاح روز بیان کنیم، باید بگوییم پیامبران نسبت به این نوع افعال تماشاگر نبودند، بلکه نقشی در تحقق آنها داشتند و این مطلب با آنچه در الهیات در باره نفوس قویّه گفته شده است، کاملاً تطبیق می کند. یعنی نفس در تحصیل کمال به پایه ای می رسد که می تواند در جهان آفرینشگری داشته و مثل اعلی برای خالقیت خدا گردد.

استاد بزرگوار مرحوم علامه طباطبایی به آیه (وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِ آيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) (غافر/ ۷۸) برای این مطلب استدلال می کرد. زیرا آوردن معجزه را به خود پیامبر نسبت داده و می گوید: (أَنْ يَأْتِيَ بِ آيَةٍ). کسانی که در باب معرفت رجال الهی گامهای استواری ندارند، این نوع اندیشه ها را غلو تلقی می کنند. در حالی که اگر مقیاس ظواهر قرآن باشد، هر نوع اندیشه برخلاف این ظواهر، دوری از قرآن

۵- تبلیغ در میان بنی اسرائیل

اشاره

حضرت مسیح مانند دیگر پیامبران، در تبلیغ آیین خود گفتگوهایی دارد که آیات قرآن نقل کرده است. وامت وی نیز در مقابل تبلیغ او واکنش نشان داده بودند که آیات، بیانگر آن می باشد. آیات وارده در این موضوع به قرار زیر است:

آیات مورد بحث

۱- (وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَعَزَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ). (مائده/۱۴)

۲- (لِعَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ).

۳- (كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ) (مائده/ ۷۸ _ ۷۹).

۴- (... وَ إِذْ كَفَرْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ). (مائده/۱۱۰)

ترجمه آیات

۱- گروهی از کسانی که گفتند: ما نصرانی هستیم، پیمانهای محکم از

ص : ۳۸۰

آنان گرفتیم، ولی بخش قابل ملاحظه ای از آنچه به آنان تذکر دادیم، فراموش کردند. در نتیجه دشمنی و عداوت در میان آنان تا روز قیامت افکندیم. به زودی خداوند آنان را از اعمال خویش آگاه می سازد.

۲_ آنان که از قوم بنی اسرائیل کافر شدند، مورد لعن و نفرین داود و عیسی بن مریم قرار گرفتند. این به خاطر این بود که آنان با فرمان خدا مخالفت کرده و پیوسته به حدود الهی تجاوز کردند.

۳_ آنان هنگامی که از کارهای بدی که انجام می دادند، نهی می شدند، اعتنا نمی کردند. چه کار بدی انجام می دادند(چه روش ناپسندی داشتند).

۴_ (ای مسیح!) به یاد آر هنگامی را که بنی اسرائیل را از ایذا یا قتل تو باز داشتیم. آنگاه که به سوی آنان با دلایل روشن آمدی. کافران گفتند: این جز جادوی آشکار چیزی نیست.

تفسیر آیات

پیش از آنکه به تفسیر آیات پردازیم، توضیح کوتاهی در باره لفظ «نصارا» لازم است.

کلمه «نصارا» به پیروان حضرت مسیح گفته می شود و سیزده بار در قرآن وارد شده است. واژه «نصارا»، که جمع و مفرد آن نصرانی یا نصری است، منسوب به «ناصره» یکی از نواحی فلسطین است که گویا حضرت مسیح در آنجا متولد شده است. لذا گاهی عیسای ناصری و عیسای جلیلی خوانده می شد. (۱)

از بررسی آیات قرآن استفاده می شود که شیوه تبلیغ حضرت مسیح در قرآن کمتر بیان شده است و شاید علت آن این باشد که حضرتش مردم را به صلح و سلم و توجه به آخرت و رویگردانی از دنیا دعوت می کرد و آنان را از جنگ و نزاع در باره متاع

ص : ۳۸۱

دنیا باز می داشت. وقتی آنان قسمت قابل ملاحظه ای از تذکرات مسیح را به دست فراموشی سپردند، نتیجه این شد که جنگ و نزاع در میان آنان تا روز قیامت راه یافت و این پیامد تلخ، نتیجه انحراف از تعالیم الهی است.

در نخستین آیات به این حقیقت اشاره شده است؛ آنجا که می فرماید: (وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا (۱) بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ).

این آیه حاکی است که خدا از آنان میثاق و پیمان گرفته بود، ولی متعلق میثاق در آیه ذکر نشده است. ممکن است متعلق آن استواری در توحید باشد، به گواه اینکه در آیه قبل «میثاق گیری» از بنی اسرائیل به وسیله موسی نیز بیان شده است؛ آنجا که می فرماید: (وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (مائده/۱۲).

ممکن است متعلق میثاق در هر دو آیه علاوه بر حفظ توحید، ایمان به پیامبران و فرمانبرداری از آنان در همه زمینه ها باشد. به گواه اینکه در همان آیه مربوط به بنی اسرائیل، مسأله اقامه نماز و ادای زکات و ایمان به پیامبران و یاری دادن به آنان را مطرح نموده و می فرماید:

(قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَرْتُمْ يُوَهُمُ وَ أَفْرَضْتُمُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا لَّا كُفْرًا عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ) (مائده/۱۲). «خدا به بنی اسرائیل گفت: من با شما هستم اگر نماز را بر پای داشته، زکات پردازید و به پیامبران من ایمان آورده آنان را یاری دهید و به خدا قرض نیکو دهید. در این صورت من لغزشهای شما را می بخشم».

در هر حال امت بنی اسرائیل _ چه در عصر حضرت موسی و چه در زمان

ص : ۳۸۲

۱- [۱] اغراء به معنای تشویق و ترغیب و وادار کردن کسی به کار ناپسند است و اغرای الهی در این آیه نتیجه اعمال آنهاست، یعنی کارهای ناشایست آنان منتهی به جنگ طلبی گردید، نه اینکه خدا آنان را به چنین کاری تشویق کرد.

حضرت مسیح _ پیمان شکنی کرده و میثاق الهی را نادیده گرفتند. و آیه مورد بحث و قبل آن حاکی از پیمان شکنی های آنان است.

آیه یاد شده حاکی از آن است که یهود و نصارا دست از آیین خود بر نخواهند داشت و تا روز قیامت بر آیین خود باقی خواهند بود و روشن می سازد که انقلاب حضرت مهدی _ عجل الله تعالی فرجه الشریف _ به معنی محو این مذاهب نیست، بلکه این گروه ناچارند در ظلّ قدرت مهدوی به همان شرایط لازم در مورد اهل ذمه عمل کنند.

همچنان که آیه حاکی از وجود عداوت و دشمنی در میان نصارا تا روز قیامت است. تاریخ مسیحیت و نبردهای فرقه ای در میان آنان گواه روشنی بر درستی این مطلب است و دو جنگ جهانی، که منجر به کشته شدن میلیونها انسان گردید، گواه دیگری بر آن می باشد و اگر هم این گروه روزی دست به اتحاد بزنند، حلقه مشترک میان آنان نژاد و جغرافیاست، نه مذهب. و چیزی نمی گذرد که این وحدت فرو می پاشد.

در سایه زشتکاریهای بنی اسرائیل، این گروه پیوسته از طرف پیامبران مورد لعن و نفرین قرار گرفته اند. آیه کریمه از لعن داود و مسیح یاد کرده و متذکر می شود که آنان به قدری به زشتی خو کرده بودند که هر موقع افراد صالح آنان را از زشتی بازمی داشتند هیچ اعتنایی نمی کردند؛ آنجا که می فرماید: (لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ* كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ).

سرانجام قرآن از پایه لجاجت و عناد آنان خبر می دهد که تصمیم گرفتند پیامبر الهی، یعنی حضرت مسیح را مورد آزار قرار دهند و یا نقشه قتل او را بکشند و به این اکتفا نکردند، بلکه دلایل و معجزات او را سحر آشکار خواندند؛ چنانکه می فرماید:

(... وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ

إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ).

از مجموع این آیات استفاده می شود که عکس العمل بنی اسرائیل در برابر حضرت مسیح (علیه السلام) جنبه منفی داشته است.

الف: میثاقهای الهی با مسیح را نادیده گرفتند.

ب: به گناه وزشتی آنچنان خو کرده بودند که تبلیغ دیگران در آنان اثر نمی بخشید.

ج: در صدد ایدای مسیح و یا قتل او بر آمدند.

د: نتیجه این مخالفتها این شد که مورد لعن مسیح (علیه السلام) قرار گرفته وزندگی آنان به جای صلح و صفا، دستخوش جنگ و عداوت گردید.

۶- عیسی (علیه السلام) و حواریون و نزول مائده

اشاره

قرآن مجید گروهی را به عنوان حواری حضرت مسیح مطرح کرده و در باره آنها آیاتی فرود آمده است که خود موضوع مستقلی در آیات مربوط به حضرت مسیح است. اینک مجموع آیات این بخش را یاد آور شده و به ترجمه و شرح آنها می پردازیم:

آیات مورد بحث

۱- (فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ).

۲- (رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ) (آل عمران/

ص : ۳۸۴

۳_ (وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ).

۴_ (إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ).

۵_ (قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ).

۶_ (قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

۷_ (قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ) (مائده/ ۱۱۱-۱۱۵).

۸_ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّا طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ) (صف/ ۱۴).

ترجمه آیات

۱_ آنگاه که عیسی از بنی اسرائیل احساس کفر و نپذیرفتن رسالت وی را کرد، گفت: یاران من از شما در راه خدا چه کسانی هستید. گروهی از آنان به نام حواریون گفتند: ما یاران خداییم، به خدا ایمان آوردیم. تو نیز گواه باش که ما مسلمانییم (تسلیم اوامر خدا هستیم).

۲_ پروردگارا! ما به آنچه فرو فرستادی ایمان آوردیم و از رسالت پیروی کردیم. ما را از جمله شاهدان قرار بده.

۳_ به یاد آر هنگامی که به حواریون الهام کردیم که به من و به رسول من

ایمان بیاورید، گفتند: ایمان آوردیم و شاهد باش که ما از تسلیم شدگانیم.

۴_ حواریون به عیسی بن مریم گفتند: آیا پروردگار تو می تواند از آسمان برای ما غذایی فرو فرستد؟ حضرت مسیح گفت: اگر مؤمن هستید از مخالفت خدا بپرهیزید.

۵_ حواریون در پاسخ گفتند: می خواهیم از آن غذا بخوریم و قلب ما مطمئن گردد و بدانیم که تو به ما راست گفتی و بر آن از شاهدان باشیم.

۶_ عیسی بن مریم از خدا درخواست کرد و گفت: خدایا! پروردگارا! مائده ای از آسمان فرو فرست تا برای آغاز و پایان ما عید باشد و آن نشانه ای از تو باشد. ما را روزی بده که تو بهترین روزی دهنده ای.

۷_ خدا گفت: من مائده را برای شما می فرستم. هر کدام از شما بعداً (به دین من کفر ورزید) او را آنچنان عذاب می کنم که احدی از جهانیان را به آن شکل عذاب نمی کنم.

۸_ ای افراد با ایمان! یاران خدا باشید، آنچنان که عیسی بن مریم به حواریون گفت: یاران من در راه خدا چه کسانی هستند؟ حواریون گفتند: ما یاران خداییم. گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کفر ورزیدند. من افراد با ایمان را بر دشمنان آنان یاری دادم و بر دشمنان خود غالب گشتم.

تفسیر آیات

اشاره

پیش از آنکه به تفسیر آیات پردازیم، برخی از لغات آن را توضیح می دهیم:

۱_ حواریون: جمع «حواری» منسوب به حور، به معنی شدت سفیدی است، ولی در اثر تطور لغت در مورد یاران خصوصی انسان به کار می رود و در قرآن جز بر یاران حضرت مسیح بر کسی اطلاق نشده است، حال کیفیت این تطور چگونه بوده است؟ طریحی در مجمع البحرین در باره حواریون تحقیقی دارد که

۲_ مائده: در لغت به معنی ظرف غذا است(خوان) و گاهی به خود غذا نیز گفته می شود.

در آیات یاد شده، محور بحث دو چیز بیش نیست:

۱_ حضرت مسیح پس از آنکه با دلایل و بینات به سوی قوم خود آمد و احساس کرد که آنها از در عناد وارد می شوند، خواست گروه مؤمن، هر چند اندک باشند، از گروه معاند جدا شوند. از این جهت رو به آنان کرد و گفت: یاران من در راه خدا کیست؟ و انصار من آمادگی خود را برای پیروی از آیین او اعلام بنمایند.

۲_ گویا در یکی از سفرهای تبلیغی که خواریون همراه مسیح بودند، غذای کافی نبود. آنان از مسیح درخواست مائده آسمانی کردند و مائده نیز فرود آمد. روی این دو محور آیات یاد شده را تفسیر می کنیم:

۱_ جدا سازی مؤمنان از کافران

حضرت مسیح تبلیغ لازم را برای هدایت بنی اسرائیل انجام داد و موقعیت خود را در این مورد اعلان کرد، ولی از بسیاری از آنان عناد و انکار احساس کرد. او خواست مؤمنان واقعی را از کافران جدا سازد. در این موقع خواریون اعلان متابعت کردند، نه تنها اعلان پیروی کردند، بلکه از عیسی خواستند که بر ایمان آنان گواهی دهد. چنانکه می فرماید:

(فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ* رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ).

ذیل آیه (فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ) به این معنی است که خدایا ما از گروهی

ص : ۳۸۷

هستیم که گواهی می دهیم که حضرت مسیح وظیفه خود را در امر تبلیغ انجام داد. بنابراین حواریون جز شاهدان بر تبلیغ مسیح می باشند.

در آیه دیگر می خوانیم که خدا روز قیامت از امت رسولان نیز سؤال می کند که آیا پیامبران آنان به وظیفه تبلیغ عمل کرده اند یا نه؟ (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) (اعراف/۶). طبعاً گروه مؤمن پاسخ مثبت خواهند گفت و شهادت بر تبلیغ خواهند داد. حواریون از همین گروهند که بر تبلیغ مسیح شهادت داده و از عیسی می خواهند که آنان را از شاهدان بدانند.

از برخی از آیات یاد شده استفاده می شود که هنگام درخواست حضرت مسیح _ که افراد با ایمان از کافران جدا شوند _ به قلب آنان افکند که ایمان خود را آشکار سازند و به صورت آشکار ایمان خود را به حضرت مسیح و آیین و تبلیغ او گواهی دهند؛ چنانکه می فرماید: (وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ).

و در واقع این آیه منطبق با آیه پیشین است که گفتند: (فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ). در حقیقت درخواست ایمان مربوط به آغاز زندگی آنان نیست، بلکه مربوط به پس از درخواست حضرت مسیح است که مؤمنان از کافران جدا شوند و ایمان خود را اظهار نمایند.

در آیه دیگر نیز درخواست مسیح تکرار شده و خداوند به پیامبر یاد آور می شود که او نیز مانند مسیح به مؤمنان بگوید: یاران من در راه خدا چه کسانی هستند؟ آنجا که می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ). (۱)

ص : ۳۸۸

۱- [۱] در تبیین تشبیه آیه لازم است یاد آور شویم که گاهی گفته می شود: ملاک تشبیه میان امر به یاران خدا بودن، به استفهام از بنی اسرائیل که چه کسی از یاران من است، چیست؟ و چگونه فرمان به ناصر بودن را به سؤال مسیح از حواریین که یاران من کیست تشبیه می کند، در حالی **cd** که تشبیه باید به صورت تشبیه امر به امر باشد. یعنی انصار خدا باشید، چنان که مسیح به آنان گفت: انصار خدا باشید. یا تشبیه استفهام به استفهام. در حالی که در آیه، مشبه امر و مشبه به استفهام است. راه حل آن این است که بگوییم مشبه به محذوف است و در حقیقت تشبیه امر به امر است. یعنی ای افراد با ایمان انصار خدا باشید، همچنان که مسیح به حواریین گفت: انصار خدا باشید. جمله (مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ) گواه بر این حذف است.

در این آیه خطاب به حواریون است، ولی نتیجه آن همه بنی اسرائیل را شامل است. به دلیل اینکه در ذیل آیه علاوه بر بیان وضع حواریون، وضع عموم بنی اسرائیل را روشن می سازد و آنان را به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم می کند و این گواه بر این است که نتیجه خطاب، اختصاص به حواریون نداشته است.

اما اینکه چرا خطاب را متوجه حواریون نموده است، شاید به خاطر این بود که آنان شایستگی بیشتر برای مخاطب شدن داشتند و حضرت مسیح می دانست که آنان به پرسش او پاسخ مثبت خواهند گفت. گذشته از این موقعیت ممتاز آنان موجب این بود که تصمیم گیری آنان برای دیگران الهام بخش باشد.

۲_ درخواست مائده آسمانی

حواریون نسبت به حضرت مسیح عقیده راسخی داشتند، ولی برای بالا بردن درجه ایمان خود از او درخواست کردند که از خدا بخواهد برای آنان خوانی از غذا از آسمان فرود آورد. این معجزه خواهی به آن معنا نیست که در نبوت مسیح شک و تردید داشتند، بلکه به خاطر کسب یقین بیشتر و تحصیل بالاترین مراتب ایمان بود زیرا انسان هر چه هم به مطلبی مؤمن باشد، باز مایل است آن را در قالب حس ببیند.

ابراهیم خلیل ایمان راسخ به معاد و امکان احیای مردگان داشت، مع الوصف از خدا خواست که این منظره را مشاهده کند. وقتی خدا به وی گفت: آیا به احیای مردگان ایمان نداری؟ او در پاسخ گفت: چرا ولی اطمینان بیشتری می خواهم:

درخواست حواریون نیز از همین مقوله بود. و در کلمات آنان جمله: (وَيُطَمِّئَنَّ قُلُوبُنَا) وارد شده است؛ چنانکه می فرماید: (إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ).

در گذشته این نوع جمله شرطیه (إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ) را تفسیر کردیم و یاد آور شدیم که هدف از آوردن آن ارشاد به تحکیم ایمان است. و مفاد آن این است که ایمان آورند و از عذاب خدا بپرهیزید. از آنجا که پاسخ حضرت مسیح حاکی از نوعی دو دلی حواریون بود، آنان در صدد توضیح درخواست خود بر آمده و هدف از درخواست مائده را در امور زیر یاد آور شدند:

۱_ گویا در نقطه دور دست از محیط زندگی بودند و در اثنای سفر نیاز به غذا داشتند و می خواستند سدّ جوع کنند؛ چنانکه گفتند: (نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا).

۲_ کسب ایمان بیشتر و اطمینان قلبی فزونتر: (وَ تَطْمِئِنَّ قُلُوبُنَا).

۳_ آگاهی دقیق از اینکه عیسی پیامبر الهی است و آنچه می گوید از جانب خدا می گوید: (وَ نَعْلَمُ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا).

۴_ ما با مشاهده این معجزه از افرادی خواهیم بود که بر نبوت و تبلیغ رسالت و معجزه تو شهادت خواهند داد.

آنان با اینکه معجزات بسیاری از مسیح دیده بودند، این معجزه دارای خصوصیتی بود. از این جهت شهادت را در چنین مرحله یاد آور می شوند.

از آیه بعدی استفاده می شود که آنان مائده آسمانی را از طریق دعای حضرت مسیح می خواستند تا خود دلیلی مستقل بر نبوت و رسالت او باشد و او نیز از این

ص : ۳۹۰

درخواست، همین را فهمید. لذا رو به درگاه الهی کرد و گفت: پروردگارا! برای ما خوانی از طعام از آسمان فرو فرست تا علاوه بر این غایات چهارگانه، دو نتیجه دیگر نیز داشته باشد:

الف: این روز برای حاضران و آیندگان روز مبارک و عید باشد. یعنی امت من در آینده چنین روزی را عید بگیرند.

ب: نشانه ای از تو باشد تا از این طریق قلوب به توحید تو و نبوت من جذب گردند.

سرانجام به یکی از صفات جمال الهی (خیر الرازقین) متوسل شده و این درخواست را مطرح می کند: (قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوْلَادِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

این دعا در میان دعاهای قرآن از ترکیب خاصی بر خوردار است. زیرا دعاهای دیگر با لفظ «رَبَّنَا» آغاز می شوند ولی این دعا با کلمه (اللَّهُمَّ رَبَّنَا) شروع شده است. تو گویی می خواهی رحمت بیشتر خدا را جلب کنی. و شاید علت آن این بوده که شاگردان مسیح قبلاً معجزات باهر و روشن او را دیده بودند. در چنین شرایط درخواست معجزه شاید مناسب با مقام ایمان و اخلاص نبوده و پیامدهای ناگواری داشته باشد. در این موقع او ناچار است با احتیاط کامل با آوردن کلماتی که بیشتر رحمت حق را جلب می کند، درخواست خود را مطرح کند.

از آیه نکته دیگری نیز استفاده می شود و آن اینکه اگر در شرایطی رحمت عظیمی شامل حال امتی بشود، می توان آن روز را عید رسمی اتخاذ کرد؛ همچنان که حضرت مسیح روز نزول مائده را برای امت خود روز عید معرفی کرد تا حاضران و آیندگان در هر سال آن روز را عید بگیرند.

بنابراین روز ولادت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یا بعثت او یا هر روزی که در آن مائده معنوی عظیمی به سوی امت فرود آمده باشد، می تواند روز عید باشد. زیرا ثمرات

حوادث این دو روز به مراتب بالاتر از نزول مائده آسمانی برای حواریون بود.

همان طور که یاد آور شدیم، انسان در درخواست هر موضوعی باید خدا را به نام خاص و متناسب آن موضوع بخواند. در اینجا بهترین اسم و صفت (حَيُّ الزَّاقِينَ) است نه «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» و «جَبَّارٌ» و «مُنْتَقِمٌ» و مانند آن. بالأخص که عارفان می گویند هر اسمی برای خود تجلی ویژه ای دارد و رابطه تجلی با آن اسم رابطه خاصی است.

دعای حضرت مسیح به هدف استجاب رسید و خدا وعده نزول مائده داد. اما یک نکته باریکتر از مو را یاد آور شد و آن اینکه پس از مشاهده این نوع از معجزه ها اگر کسی به آیین تو کفر ورزد، به شدیدترین عذاب محکوم می شود؛ عذابی که در جهان بی سابقه است. زیرا کفر پس از مشاهده این همه دلایل روشن نشانه پلیدی طینت و خبث باطن و سقوط اوست؛ چنان که می فرماید:

(قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ).

مفسران در نزول مائده اختلاف کرده اند که آیا مائده نازل شد یا اینکه حواریون پس از شنیدن گفتار خدا از درخواست خود منصرف شدند؟ ظاهر آیه حاکی از نزول آن است؛ آنجا که می فرماید: (إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ).

ملاحظه این آیه با آیه قبل گواهی می دهد که انزال با تنزیل معنی واحدی دارند، نه اینکه انزال در مورد نزول دفعی، و تنزیل در مورد امر تدریجی به کار می رود. زیرا حضرت مسیح درخواست خود را با جمله (أَنْزِلْ عَلَيْنَا) آغاز کرد، و خدا آن را با (مُنَزَّلُهَا) پاسخ داد.

در هر حال ضمیر در (أُعَذِّبُهُ) به اصطلاح منصوب به نزع خافض است و حرف جر محذوف است و مقصود این است که «لَّا أُعَذِّبُهُ» و مرجع ضمیر عذاب است که مقصود از آن اسم مصدر است؛ یعنی کسی را مانند این عذاب، کیفر

تا اینجا تجزیه و تحلیل آیات به پایان رسید. اینک نکاتی را یاد آور می شویم:

چند نکته

۱_ اسامی حواریون

حواریون مسیح شاگردان خاص آن حضرت بودند که به وی ایمان راسخ داشته و پس از غیبت مسیح آیین او را در جهان نشر دادند. اسامی آنان به قرار زیر است:

۱_ شمعون پطرس، ۲_ اندریاس، (برادر شمعون) ۳_ یعقوب، ۴_ یوحنا (برادر یعقوب) ۵_ فی_ لسیوس، ۶_ ب_رت_ونما، ۷_ ل_وقا، ۸_ متی، (که گاهی به اولوی می گویند) ۹_ شمعون غیور، ۱۰_ لیوس (یهودا)، ۱۱_ یعقوب صغیر، ۱۲_ یهودا اسخریوطی. (۱).

۲_ چهره حواریون در قرآن

چهره حواریون در قرآن کاملاً الهی است. اصولاً قرآن در سوره صف سرگذشت حواریون را برای این مطرح می کند که در میان یاران پیامبر جنب و جوشی ایجاد کند و آنان را الگو قرار دهند. چه چهره ای بالاتر از اینکه یاد آور می شود بر آنان وحی کردیم: (وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي...) (مائده / ۱۱۱). مسلماً این وحی به وسیله فرشته نبوده، بلکه به وسیله الهام در قلب و روح آنان بوده است و تا در انسان طهارت نفسانی و روح پاک نباشد، تجلیگاه معرفتهای الهی نخواهد بود. ملاحظه آیات دیگر نیز بر عظمت مقام آنان گواهی می دهد.

ولی به هنگام مراجعه به کتب عهدین یک نوع تناقض و اختلاف در این مورد به چشم می خورد. جمله های کوتاهی که مؤلف قاموس کتاب مقدس گرد آورده،

ص : ۳۹۳

۱- [۱] انجیل متی، باب ۱۰، چاپ لندن، ۱۸۳۷، زیر نظر بیبل سوسیتی کرت سیم، و قاموس کتاب مقدس، ص ۴۱۴، ماده رسول.

حاکی از عظمت مقام آنان است، لیکن از جمله ها و سرگذشتهایی که در عهد جدید آمده است خلاف آن استفاده می شود. اینک هر دو فراز را در اینجا نقل می کنیم.

دیدگاه کتاب مقدس در باره حواریون

مؤلف کتاب مقدس، فرازهای مختلفی را در باره شخصیت آن نقل کرده است که از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم:

حواریون شاگردان مخصوص حضرت مسیح هستند که بر جلال او شاهد می باشند و آنها را در نهایت اقتدار برگزیده و با روح خود مملو ساخت. تعالیم و خدمات مخصوص خود را به آنها سپرد. بدیهی است که منصب حواریون مسیح به انقضای حیات خودشان منتهی شده و به نمایندگان آنها داده نمی شد.

آنان اشخاص عامی و امی بودند که از میان مردم منتخب گشته، بعد از دعوت و اعطای دستور العمل کامل، آقای مقدس والهی خود را متابعت همی نمودند و همواره از مشاهده اعمال و افعال او از روح مقدس او شرمسار گشته، متدرجاً حقایق و تعالیم انجیل را درک می نمودند و پس از قیام خود، آنها را به تمام دنیا مأمور فرمود که اهل جهان را موعظه و اندرز نمایند و ایشان را بر اظهار معجزات و خوارق و غیره قدرت بخشید.

بدیهی است که حواریون در اقتدار و اظهار معجزات و خوارق عادات و غیره مساوی بودند و هیچ یک را برتری بر دیگری نبود و هرگز ایشان مدعی این معنی نبودند، لکن هیچ یک از ایشان همچو پولس مقتدر و توانا و کار پرداز نبود.

حواریون به طور تدریج در فهم و ادراک رسالت مسیح ترقی نمودند تا موقع افاضه روح بر تمام ایشان.

در کتاب اعمال حواریون وضع انکار لذات و زحمات این دوازده تن، که شباهت به مسیح داشتند و افعال ایشان که بر طبق اراده حضرت اقدس الهی بود

و محض محبتی که به خداوند ایشان داشتند، به طور تفصیل مذکور است و خودشان را تماماً با غیرت و محبتی که بر حسب میل و رضای مسیح بود وقف این کار کرده و همواره ما را تعلیم می دهند. (۱)

چهره دیگر حواریون در عهد جدید

این فرازها حاکی از صداقت و نزاهت حواریون است، ولی در برابر آنها فرازهایی در عهد جدید وجود دارد که درست نقطه مقابل آن همه ثنا و توصیف می باشد و انسان نمی داند کدام یک از اینها را باور کند. مثلاً انجیل متی که حواریون را صاحبان کرامت و شفا دهندگان بیماران معرفی می کند، در جای دیگر در باره یهودای اسخریوطی می گوید: وی دین خود را به دنیا فروخت. و مسیح را در مقابل سی درهم به یهود تسلیم نمود و سرانجام پشیمان شد و خود را خفه نمود و با این کیفیت درگذشت. اینک عین عبارت انجیل متی را ملاحظه نمایید:

«چون صبح گردید جمیع رؤسای کهنه و مشایخ آن قوم در باره عیسی مشورت کردند که او را به قتل برسانند. پس او را بسته بیرون کشیدند و به پنطیوس پیلاطس حاکم تسلیم نمودند. و چون «یهودا» سی پاره نقره را به رئیس کهنه و مشایخ رد نمود و گفت: خطا کرده ام زیرا که خون بی گناهی را تسلیم نموده ام، گفتند که ما را چه کار است، خود دانی. پس از آن پاره های نقره را در هیکل افکند، برگشت و خود را خفه نمود.» (۲)

ص : ۳۹۵

۱- [۱] قاموس کتاب مقدس، ص ۴۱۴، ۴۱۵. این فرازها را از انجلیهای: متی، لوقا، یوحنا و سایر کتب عهد جدید، مانند کتاب اعمال رسولان، کتاب اوّل قرنّیان و کتاب اوّل تسالونیکیان، با ذکر خصوصیات کتاب و فصل و شماره جمله ها، نقل کرده است چون این کتاب مورد اعتماد کلیساهای جهان است، دیگر لزومی ندارد مدرک هر یک از این فرازها را از کتابهای یاد شده تعیین نماییم.

۲- [۲] انجیل متی، باب ۲۷، جمله های ۵-۱ چاپ گذشته.

این حواری نه تنها در طول عمر فقط چنین دسته گلی به آب داده و عیسای بی گناه را تسلیم دستگاه دژخیمان یهود نموده است، گویا سابقه و پیشینه درستی نیز نداشته و گاهی دست به دزدی می زده است. انجیل یوحنا در باره وی چنین می نویسد:

«شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت «عنیه» به مکان «لفا در مروه» که از میان مردگان او را برخیزانیده بود، آمد. در آنجا برای او طعام آماده کردند و «مرثا» خدمت می کرد و «لعاذر» یکی از همنشینان بود. مریم رطل عطر سنبل خاصی گران قیمت را گرفته، به پاهای عیسی مالید و پایهای او را به مویهای خود خشک کرد و خانه به بوی آن عطر پر شد. آنگاه یکی از شاگردانش، یعنی یهودای اسخریوطی پسر شمعون که بعد به او خیانت کرد، گفت که این عطر چرا به سیصد دینار فروخته نشد که به فقیران داده شود و گفتن او این را نه از آنجا بود که برای فقیران می اندیشید. بلکه از این سبب بود که دزد بود و کیسه می داشت و آنچه را که در آن می افتاد می برد».^(۱)

گرفتاری مسیح و خواب شیرین حواریون

مسیح در شب گرفتاری خود به آنان دستور داد که بیدار بمانند، ولی آنان برخلاف دستور وی در خواب شیرین فرو رفتند. حتی مسیح مقداری نماز خواند و پیش آنان آمد. همه را در خواب دید و به پطرس گفت که نمی توانستید یک ساعت بامن بیدار باشید و دعا کنید. بار دیگر رفت مشغول نماز شد و برگشت. دوباره همه را در خواب دید. سپس در مرتبه سوم برگشت و به حواریون گفت: حالا بخوابید

ص : ۳۹۶

۱- [۱] انجیل یوحنا، باب ۱۲، جمله های ۶-۱.

نه تنها در شب گرفتاری عیسی به خواب رفتند، بلکه در لحظه گرفتاری وی او را رها نمودند و فرار کردند. (۲)

اکنون ما کدام از این دو ترسیم را بپذیریم: ترسیمی که آنان را در آستانه پیامبران قرار داده و صاحبان کرامت و خارق عادت معرفی می کند، یا ترسیم دیگری که حاکی از جبن و زبونی و ضعف ایمان آنان می باشد؛ تا آنجا که کارهایی انجام می دهند که هرگز یک مؤمن عادی حاضر به انجام آن نمی گردد. و پیشوای خود را در برابر سی درهم به دژخیمان یهود می فروشند و در موقع گرفتاری مسیح به خواب می روند و یا پا به فراموشی می گذارند. گویا عیسایی نبوده و نیامده است.

تبری جستن پیشوای مسیحیان از مسیح

پطرس، رئیس حواریون و خلیفه عیسی در اینکه مانند دیگران در شب گرفتاری خوابید و پس از گرفتاری پا به فرار گذارد، جای گفتگو نیست. ولی سپس اندک شهادتی از خود نشان داد و دورا دور از عقب سر وی به منزل رئیس کهنه رفت و داخل گشت و نزد ملازمان برای ملاحظه انجام کار نشست. تا آنجا که پطرس در ایوان بیرون نشسته بود و کنیزکی نزد وی آمد و گفت: که تو نیز با عیسای جلیل بودی. او در حضور همه انکار نمود و گفت: نمی دانم که چه می گویی؟ سپس کنیزک دیگری او را دید و به او گفت: این مرد هم با عیسای ناصری بوده. پطرس سوگند خورد که آن مرد را نمی شناسم و پس از مقداری از کسانی که ایستاده بودند، پیش پطرس آمدند و گفتند که تو هم از آنها می باشی. زیرا لهجه تو، مر تو را آشکار می سازد. در این موقع شروع به لعن و قسم خوردن نمود که هرگز مسیح را نمی شناسم. در این

ص : ۳۹۷

۱- [۱] تلخیص از انجیل متی، باب ۲۷، جمله های ۴۶-۳۶.

۲- [۲] انجیل متی، باب ۲۷، جمله ۵۷.

موقع خروسی بانگ زد، آنگاه پطرس سخن عیسی را که به وی گفته بود که سه مرتبه مرا پیش از بانگ خروس انکار خواهی کرد، به یاد آورد و بیرون شد و زارزار گریست. (۱)

پطرس، شیطان است

هنگامی که عیسی از سرنوشت خود به شاگردانش خبر می داد، آنگاه پطرس او را گرفت. در آغاز ملامت نمود و گفت: خداوندا! از تو دور باد، این بر تو واقع نخواهد گشت. مسیح در جواب وی گفت: شیطان! دور شو که موجب صدمه من هستی. زیرا اندیشه تو از الهیات نیست، بلکه از افسانیات است. (۲)

اینها نمونه هایی از داوریهای ضد و نقیض عهد جدید است که منعکس ساختیم. با این وصف چگونه می تواند این نوشته راهنمای ملل جهان و چراغی فرا راه مردم آن باشد.

در اینجا عظمت قرآن و اصالت آن برای اهل تحقیق روشن و هویدا می گردد و نیز روشن می شود که کتاب آسمانی دست نخورده جز قرآن نیست.

احادیث اسلامی در باره حواریون نیز یکنواخت است. همگی حاکی از عظمت و جانبازی آنان می باشد و محدث معروف شیعه روایات مربوط به آنان را در بحار الأنوار گرد آورده است. (۳)

حقیقت مائده چه بود؟

حقیقت مائده در قرآن وارد نشده است، ولی در روایات به صورتهای مختلف بیان شده است. در هر حال از ظواهر آیات به دست می آید که این خوان با برکت از

ص : ۳۹۸

۱- [۱] نقل از انجیل متی، باب ۲۶، جمله های ۷۵_۵۸.

۲- [۲] انجیل متی، باب ۱۶، جمله های ۲۷_۲۳.

۳- [۳] کتاب بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۲۸۲_۲۷۲.

عالم غیب فرود آمد. نویسنده کتاب قصص الأنبياء، عبد الوهاب نجار، نظر دیگری دارد و گویا در این نظر تحت تأثیر انجیل «متی» قرار گرفته و یاد آور شده است که خوراکی آنان در آن هنگام، پنج گرده نان و دو ماهی بود و مسلماً این مقدار از خوراک برای آنان کافی نبود. جریان را به حضرت مسیح گفتند. او نیز از خدا خواست که به آن غذا برکت دهد. آنگاه نانها را شکست و به هریک قطعه نانی داد، همگی خوردند و سیر شدند.^(۱)

مؤلف کتاب پس از نقل عبارت فوق می گوید: «نزول مائده سماوی حقیقتی جز این نداشت که خدا از طریق اعجاز به خوراک آنان برکت بخشید. آنگاه در مقام پاسخ از اعتراضی که از جانب لجنه ازهر بر این نظریه شده بود، یاد آور می شود که واژه های «انزل» و «نزل» در قرآن در مواردی به کار رفته که هیچ گونه ارتباطی با نزول از عالم غیب نداشته است و حاصل آنکه انزال در اصطلاح قرآن به معنی قضای الهی، آفریدن، آماده ساختن، بخشش و اعطای بدون سبب عادی و نمو است.

بنابر این ظاهر قرآن قابل انطباق با آنچه در انجیل متی آمده است می باشد.

در اینجا یاد آور می شویم که در آیات سه قرینه بر خلاف این نظریه گواهی می دهند:

۱_ کلمه «انزال» با کلمه «من السماء» همراه است. هم در سؤال حواریون وهم در درخواست حضرت مسیح از خدا: (أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ). و نیز: (أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ).

این دو جمله حاکی از آن است که این مائده کاملاً غیبی بوده است.

۲_ در اینجا متعلق نزول مائده است که معادل فارسی آن خوان است. یعنی خوانی بفرست که در آن غذا باشد و این با برکت دادن به چند گرده نان که در سفره

ص : ۳۹۹

آنان بوده است، تطبیق نمیکند.

۳_ خدا در پاسخ درخواست مسیح می گوید: حساب این معجزه از معجزات دیگر جداست. اگر کسی پس از رؤیت آن انکار ورزد، مستوجب شدیدترین عذاب خواهد بود. و لازمه خطاب این است که مائده کاملاً غیبی بوده و آنان در برابر خود سفره ای دیدند که در آن درخواستشان موجود است.

در پایان یاد آور می شویم اگر واقعاً مسأله، مسأله برکت بخشیدن بود، نیاز به این نوع گفتگوها نبود و کافی بود بگویید: اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي طَعَامِنَا هَذَا.

حق این است که نویسندگانی که تحت تأثیر علوم حسیّی روز قرار گرفته اند، نمی توانند مسائل غیبی را تحمل کنند. از یک طرف سائقه دینی آنان را به تصدیق قرآن رهبری می کند، و از طرف دیگر پدیده های علمی، زنجیری بر فکر و اندیشه های آنان زده است. سرانجام می خواهند راهی پیدا کنند که هر دو را به گونه ای جمع کنند.

۷- توطئه قتل مسیح (علیه السلام) و عروج او

اشاره

حضرت مسیح، مانند غالب پیامبران، پس از مدّتی تبلیغ، مورد بی مهری امت قرار گرفت و افراد لجوج از یهود بر آن شدند که او را به قتل رسانده، چراغ هدایت را خاموش کنند. در این باره آیاتی وارد شده است که از نظر می گذرانیم.

آیات مورد بحث

۱_ (وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ).

ص : ۴۰۰

۲_ (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْجُومَ كَفَرْتُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ).
وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهَّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ).

۳_ (فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

۴_ (وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ) (آل عمران/ ۵۴- ۵۷).

۵_ (وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ
مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا).

۶_ (بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا).

۷_ (وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا) (نساء/ ۱۵۷- ۱۵۹).

۸_ (وَ إِنَّهُ لَعَلَّمَ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) (زخرف/ ۶۱).

ترجمه آیات

۱_ مکر کردند و خدا نیز مکر ورزید (مکر آنان را بی اثر ساخت.) خدا بهترین مکرکنندگان است.

۲_ به یاد آر هنگامی که خدا به عیسی گفت: من تو را بر می گیرم و به سوی خود بالا- می برم و تو را از افراد کافر پاک می گردانم و آنان را که از تو پیروی کرده اند بر کافران تا روز قیامت برتری می بخشم. سپس به سوی من است بازگشت شما و میان شما در آنچه اختلاف می کنید،

ص : ۴۰۱

داوری می کنم.

۳_ آنان را که کفر ورزیده اند به سخت ترین وجه در دنیا و آخرت عذاب می کنم و برای آنان یاوری نیست.

۴_ و آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، پاداش آنها را کاملاً می دهم. خدا ستمگران را دوست نمی دارد.

۵_ به خاطر گفتارشان (یهود) که ما مسیح، عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم (در حالی که اشتباه می کنند). او را نکشتند و به دار نزدند. امر بر آنان مشتبه شده و آنان که درباره مسیح اختلاف می کنند، نسبت به آن شک دارند و هرگز یقین ندارند، فقط از گمان پیروی می کنند. (بدانند که) حتماً او را نکشتند.

۶_ بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خدا عزیز و حکیم است.

۷_ هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر اینکه پیش از مرگش به او ایمان می آورد و در روز رستاخیز علیه آنان شهادت می دهد.

۸_ (نزول) عیسی از علایم رستاخیز است. به وسیله آن نزدیک شدن قیامت معلوم می شود. درباره رستاخیز شک نکنید و از من پیروی کنید، این است راه مستقیم.

تفسیر آیات

اشاره

مجموع آیات یاد شده در باره توطئه یهود سخن می گوید آنان تصمیم گرفته بودند عیسی را به دار آویزند و بکشند، لکن خدا مسیح را از شرّ آنان نجات داد و آنان به جای به دار آویختن مسیح، فردی شبیه او را به دار زدند، و گمان کردند که عیسی (علیه السلام) را به دار آویخته اند. و چون مشیت خدا بر نجات او از چنگال یهود تعلق گرفته بود، او را نجات داد و به سوی خود بالا برد. حالا- این فرد چگونه شبیه عیسی بود، در آیات چیزی از آن نیامده است و در این مورد نقلهای تاریخی کاملاً مختلف و آشفته است.

ص : ۴۰۲

مسأله مهم این است که آیا حضرت مسیح به هنگام بالا رفتن زنده بوده است، یا اینکه شربت مرگ را نوشیده و سپس بالا رفته است؟ وانگهی بر فرض اینکه به صورت زنده بالا رفته، آیا هم اکنون نیز زنده است یا نه؟

در پاسخ یاد آور می شویم که آیات در این مورد بر دو نوع است: بخشی پاسخگوی مطلب نخست می باشد و اینکه خدا او را زنده بالا برد، در حالی که بخش دیگر حاکی از بقای او تا این لحظه است که ما در باره آنها بحث می کنیم. نخست آیات مربوط به بخش اول را مطرح می کنیم.

۱_ (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ...) (آل عمران/۵۵)

۲_ (وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَيَّلُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ) (نساء/۱۵۷-۱۵۸).

تفسیر آیه نخست

در تفسیر آیه نخست ناچاریم لفظ «متوفی» را که از ماده «توفی» اخذ شده است، توضیح دهیم. شکی نیست که امروزه این لفظ در محاورات روزانه به معنی مرگ و میر است و خدا را متوفی و به انسان مرده متوفی می گویند. در حالی که در لغت عرب «توفی» معنی جامع و گسترده ای دارد که یکی از مصادیق آن میراندن و مردن است. ابن منظور در لسان العرب می گوید: «تُوفِّي فُلَانٌ وَ تَوَفَاهُ اللَّهُ: إِذَا قَبِضَ نَفْسَهُ». و در صحاح اللغة آمده است: «تُوفِّي فُلَانٌ: إِذَا قُبِضَ رُوحَهُ».

در عین حال همین لفظ در معنی یا مصداق دیگر نیز به کار می رود. می گویند: تَوَفِّي الْمَيِّتُ، یعنی عمر خود را به پایان رسانید به عبارت دیگر اجل و مدت عمر خود را استیفا کرد. و آنجا که انسان مالی را از کسی می گیرد،

می گویند: توفیت المال منه واستوفيته. (۱)

بامراجعه به قرآن روشن می شود که معنی واقعی «توفی» اخذ واستیفا و گرفتن است، ولی این حقیقت به صورتهای مختلف واقع می شود و تحقق آن در مورد انسان به یکی از صورتهای زیر است:

الف: گرفتن روح از بدن به صورت کلی که ملازم با مرگ است.

ب: گرفتن روح از بدن نه به صورت کامل، که ملازم با خواب است.

ج: گرفتن انسان از اجتماع بشری و بردن او به عالم دیگر.

آیات قرآن گواهی بر هر سه صورت می دهد:

در مورد اول و دوم می فرماید: (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) (زمر/۴۲). «خدا جانها را به هنگام مرگ، و جان آنها را که در خوابگاه خود نمرده اند، می گیرد. در این موقع روح کسانی را که مرگ آنان قطعی گشته ننگه می دارد و دیگری را تا وقت معین رها می سازد.»

همان طور که ملاحظه می شود «توفی» در آیه دو کار برد دارد: در بخش نخست آیه، به معنی گرفتن روح انسان از طریق مرگ است: (يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا). و در بخش دوم گرفتن روح از طریق خواب است: (وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا). (۲)

در آیات دیگری نیز «توفی» به معنای اخذ روح از طریق خواب است؛ چنانکه می فرماید: (وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى) (انعام/۶۰). «اوست که شما را به هنگام شب می گیرد و از

ص: ۴۰۴

۱- [۱] لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۰، ماده وفی.

۲- [۲] باید توجه داشت که «والتی» عطف بر «الأنفس» است و عامل در انفس عامل آن هم هست و تقدیر آیه چنین است: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا».

آنچه روز به دست می آورید، آگاه است. سپس شما را از خواب بر می انگیزد تا اجل معین فرار سد.»

در این آیه به روشنی «توفی» در همان گرفتن روح در عالم خواب به کار رفته است.

گواه روشن بر اینکه توفی به معنی میراندن نیست، بلکه گرفتن است که دارای حالات مختلف می باشد، آیه ای است که در باره زنان بد کار سخن می گوید: (فَأَمْسِيَهُنَّ كُوْهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً) (نساء/۱۵) «آنان را در خانه باز داشت کنید تا مرگ آنان را بگیرد، یا خدا برای آنان راهی قرار دهد».

در این آیه فاعل «یتوفی» موت است و معنی (يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ) همان «يَأْخُذُهُنَّ الْمَوْتُ» است و اگر «توفی» به معنای میراندن باشد، نتیجه جمله این می شود که «یمیتهنّ الموت» که تعبیر نادرستی است.

اکنون که روشن شد «توفی» یک معنی جامع دارد، در تعیین یکی از دو معنی نیاز به قرینه خارجی داریم. در باره آیه نخست یعنی (متوفیک) و (وَ رَافِعُكَ إِلَى) یاد آور شویم که خدا حضرت عیسی را به مطالب سه گانه ای (۱) مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ فِي يَمِينِكَ وَ رَافِعُكَ إِلَى وَ مُطَهِّرُكَ...). خطابهای «متوفیک» و «رافعک» و «مطهرک» با حضرت عیسی است.

ناگفته پیداست که عیسی نام تنها روح و روان نیست، بلکه نام مجموع تن و روان است و باید حامل این سه ویژه، عیسی خارجی، یعنی تن و روان باشد. به عبارت دیگر، «عیسی» نام این موجود خارجی است و خطاب نیز به هموست.

ص: ۴۰۵

۱- [۱] ویژگی چهارم در ذیل آیه است، و به گونه ای مربوط به عیسی و به گونه ای مربوط به امت اوست. یعنی جاعل الذین اتبعوك فوق الذین كفروا. از این جهت در متن به سه ویژگی تکیه شده است.

هر گاه «متوفیک» به معنی قبض و نجات عیسی از چنگال یهود باشد، در این صورت هر سه ویژگی با عیسی خارجی قائم خواهد بود. یعنی خدا او را از دست مردم نجات داد و او را بالا برد و او را از اختلاط به کافران پاک گردانید. ولی اگر مقصود از آن «میراندن» باشد، قهراً پس از مرگ، جسد او بالا- نمی رود و تنها روح است که به پرواز در می آید. در این صورت ویژگی نخست عیسی قائم به تن و روان بوده و حامل ویژگی دوم تنها روح او خواهد بود. و معنی آیه چنین خواهد بود: ای مسیح تو را می میرانم و روح را بالا می برم. این تفسیر مستلزم تفکیک در موصوف است. زیرا مسمای به عیسی تنها روح نیست، هر چند واقعیت او همان روح اوست؛ بلکه مسمی به عیسی همان موجود مادی توأم با روح است، خطاب به اوست و باید این کارها با آن قائم باشد.

از میان مفسران، ابو جعفر طبری معنی نخست را برگزیده و مرحوم بلاغی در تفسیر آلاء الرّحمان به تحقیق آن پرداخته است. (۱)

اکنون که مفاد هر دو ویژگی روشن گردید، لازم است در باره ویژگی سوم و چهارم که مربوط به امت اوست، سخن بگوییم:

الف: (مُطَهَّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا): تو را از همزیستی با کافران پاک می سازم.

ب: پیروان تو را تا روز قیامت نسبت به کافران برتری خواهیم بخشید، چنانکه می فرماید: (وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ). و مقصود از اینکه پیروان مسیح بر مخالفان (یهود) غالب و پیروزند، یا خصوص مسیحیان است که پیوسته بر یهود غالب و پیروز بوده و هم اکنون نیز یهود تحت حمایت مسیحیان زندگی می کنند و یا ممکن است مقصود مطلق پیروان مسیح باشند که مسلمانان را نیز شامل است و هدف این است که پیروان و مؤمنان به مسیح پیوسته بر

ص : ۴۰۶

۱- [۱] تفسیر طبری: ۳/۲۰۳؛ آلاء الرّحمان: ۱/۳۵.

مخالفان(یهود)تفوق وبرتری دارند ومشیّت حکیمانه الهی بر این تفوق قرار گرفته است.

سرانجام خدا از بازگشت همگان به سوی خویش گزارش می دهد واینکه در روز معینی در باره آنان حکم وداوری خواهد کرد؛ آنجا که می فرماید:(ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ).

آنگاه خدا در دو آیه بعد به تفصیل آنچه که در جمله قبل آمده است، می پردازد ومی فرماید: گروه کافر را به شدیدترین عذاب در دنیا و آخرت معدّب می نماید و برای آنان یآوری نیست. طبعاً عذاب دنیوی آنان به وسیله همان گروه مؤمن خواهد بود وعذاب اخروی به وسیله آتش دوزخ؛ چنانکه می فرماید:(فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

سپس در باره مؤمنان که شق دیگر آن اجمال است، یاد آور می شود که خدا در مقابل ایمان وعمل صالح آنان پاداش خواهد داد:(وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَجِبُ الظَّالِمِينَ). (۱)

تفسیر آیه دوّم

تا اینجا با مفاد آیه نخست آشنا شدیم ونتیجه آن این است که خداوند عیسی را با همان هویت خارجی از دست کافران نجات داد وبالا برد، بدون آنکه وی را بکشند. اما این که هم اکنون زنده است، هرگز از آیه به دست نمی آید. فقط می رساند که او زنده بالا برده شد. اکنون در باره آیه دوّم سخن می گوئیم:

آیه دوم در مقام نقد عقیده یهود در باره مسیح است که می گفتند: ما مسیح را کشته وبه دار زدیم. خدا در مقابل این مدعا با شدت مطالبی را یاد آور می شود:

ص : ۴۰۷

۱- [۱] «یوفّیهم» یعنی پاداش کامل دادن به مؤمنان. واین می رساند که ماده «وفی» اگر از باب تفعیل باشد، به معنای اعطای کامل است واگراز باب تفعّل باشد، به معنی اخذ کامل است.

۱_ هرگز او را نکشته و به دار زده اند: (وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ).

۲_ مسأله بر آنها مشتبه شده و غیر او را به دار زده اند: (وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ).

۳_ آنان به آنچه می گویند اعتقاد جازم ندارند، بلکه از روی شک و تردید سخن می گویند: (وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ).

۴_ خداوند دوباره با لحن قاطع کشتن او را نفی می کند: (وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا).

۵_ در مرتبه پنجم به بیان واقع جریان پرداخته و می گوید: مسأله، مسأله قتل نبود، بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد: (بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا).

با توجه به فقره های مختلف این آیه یاد آور می شویم که مفاد این آیه با مفاد آیه نخست یکی است و می رساند که خداوند او را زنده بالا برده است، با این تفاوت که در آیه نخست دو واژه وارد شده است: (مَتَوَفَّيْكَ) و (وَأَرْفَعُكَ)، ولی در این آیه فقط مسأله رفع مطرح شده است. گواه بر اینکه آیه در مقام بیان این است که او را زنده به سوی خود برده، این است که ضمائر دو گانه در (مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ) به عیسی بن مریم بر می گردد؛ همچنان که ضمیر (بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ) نیز به او بر می گردد و موضوع در هر سه، عیسی خارجی است که یهود در باره او می گفتند: قتلناه، صلیبناه. اما قرآن می گوید: (مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ). در این صورت نتیجه این می شود که مدعای یهود در باره عیسی باطل و حقیقت امر بالا بردن مسیح است، نه صلب یا قتل او.

آری آیه بیش از این دلالت ندارد که او را زنده بالا برده است، اما اینکه هم اکنون نیز زنده است، آیه بر آن دلالت ندارد.

از این بیان روشن می شود که دو تفسیر ذیل در باره آیه صحیح نیست:

الف: آنچه برخی گفته اند که خداوند مسیح را اول میراند و سپس بالا

برد: «أَمَاتَ الْمَسِيحَ أَوْلَاَ ثُمَّ رَفَعَهُ» (۱).

علت نادرستی این تفسیر این است که جمله (بل رفعه الله) به عنوان ردّ قول یهود است که می گفتند: ما بر مسیح مسلط شده، او را کشتیم و به دار آویختیم. خدا در مقام رد می گوید: چنین نیست، ما او را نجات دادیم و بالا بردیم. در چنین شرایط گفتن اینکه او را میراندیم و به نقطه دیگر منتقل کردیم، حالت ردّ نخواهد داشت.

ب: اینکه می گویند: مقصود رفع درجه اوست. (۲) این تفسیر نیز با سیاق آیه سازگار نیست. موضوع آیه تسلط و عدم تسلط یهود بر مسیح است و در مقام ابطال قول یهود فقط این می تواند صحیح باشد که بگوییم: او را از دست شما گرفته بالا بردیم. اما اینکه ما بر درجات او افزودیم، ردّ قول یهود نیست و ادعای آنان را ابطال نمی کند.

آیه سَوْم

در آیه سَوْم که پس از آیه دَوْم آمده است، مسأله جدیدی مطرح شده است و آن این است که: روزی اهل کتاب ایمان می آورند که عیسی را نکشته و به دار نیاویخته اند و او از دست یهود جان به سلامت برد؛ چنانکه می فرماید: (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا) (نساء/۱۵۹).

قبل از تفسیر آیه دو مطلب را یاد آور می شویم:

الف: لفظ «إِنْ» در جمله (وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) نافی است و جایگزین کلمه «ما» نافی است. لفظ «أَحَدٌ» در تقدیر است و تقدیر آیه چنین است: «وَإِنْ أَحَدٌ»

ص : ۴۰۹

۱- [۱] این تفسیر درست مطابق اناجیل کنونی است که می گویند: عیسی مرد، سپس خدا او را پس از یک هفته یا چند روز بالا برد.

۲- [۲] مؤلف کتاب موقف العقل والعلم والعالم، در ص ۱۵ این نظریه را به مراغی نسبت داده است.

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ».

ب: جمله (لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ) مشتمل بر دو ضمیر ظاهر است. ضمیر نخست، «به» است که به حضرت مسیح بر می گردد. سخن در ضمیر دوّم «موت» است که در آن دو نظر است:

۱_ این ضمیر نیز مانند ضمیر قبل به حضرت مسیح بر می گردد. زیرا اصولاً موضوع بحث در آیه قبل و این آیه حضرت مسیح است و چنانکه یاد آور شدیم این آیه پس از آیه دوّم قرار گرفته است و اگر جمله های دو آیه را پشت سر هم قرار دهیم بدون تردید اذعان خواهیم کرد که مرجع ضمیر همان حضرت مسیح است. اینک برای روشن شدن وضع، جمله ها را جدا کرده و پشت سر هم قرار می دهیم:

(قتلنا المسيح عيسى ابن مريم).

(وما قتلوه وما صلبوه).

(وما قتلوه يقيناً).

(بل رفعه الله إليه).

(وإن من أهل الكتاب إلا ليؤمننَّ به قبل موته).

(ويوم القيامة يكون عليهم شهيداً).

مجموع این فرازها حاکی است که محور بحث در مجموع آیات، حضرت مسیح است. نتیجه این می شود که خدا گزارش می دهد که روزی می رسد که اهل کتاب که امروز عقیده باطل در باره مسیح دارند، جریان بر آنان روشن می گردد و می فهمند که او کشته نشده است. اما این کدام روز است؟ روایات در این مورد می گویند: روز نزول عیسی است در آخر الزمان. در آن موقع است که اهل کتاب بدون استثنا، به تمام جریان واقف شده و از شک و تردید در مورد حیات او بیرون می آیند.

یاد آور شدیم آنچه این نظریه را روشن می سازد، این است که محور سخن

حضرت مسیح است و خدا می خواهد شاهد دیگری بر گفتار خود بیاورد. گفتار او این بود که عیسی را نکشته اند و خدا او را بالا برده است. برای تأیید این گفتار یاد آور می شود: روزگاری فرا می رسد که اهل کتاب به آنچه ما گفتیم ایمان می آورند. آن موقعی است که عیسی قبل از مرگش بر آنان ظاهر می شود و همگی از حقیقت آگاه می گردند.

بنابراین، تفسیر این آیه نه تنها گواه بر این است که از توطئه قتل نجات یافته، بلکه دلالت بر زنده بودن او نیز دارد و حقیقت قبل از مرگش بر اهل کتاب روشن خواهد شد و مرگ مسیح طبق روایات، پس از نزول از آسمان و کشتن دجال و غیره است.

۲_ تفسیر دیگر اینکه بگوییم: ضمیر نخست به مسیح و ضمیر دوّم به اهل کتاب بر می گردد و معنای آیه این است که هیچ کس اهل کتاب نیست، مگر اینکه قبل از مرگش به حضرت مسیح ایمان می آورد. یعنی به هنگام قبض روح، از جریان واقف می شود و ایمان به او آورده و اذعان پیدا می کند که او رانکشته اند.

ولی این تفسیر چندان پایه صحیحی ندارد. زیرا ایمان اهل کتاب آیا برای حاضران در مجلس احتضار محسوس است یا نه؟ احتمال نخست باطل است. زیرا هرگز اهل کتاب به هنگام مردن چنین ایمانی را اظهار نمی کنند. دوّمی نیز مثل اولی است. زیرا به هنگام مرگ پرده ها بالا می رود و همه حقایق بر کافر روشن می شود؛ خواه جریان مسیح باشد خواه غیر مسیح. دیگر جهت ندارد که تنها روشن شدن وضع مسیح مطرح شود؛ چنانکه می فرماید: (حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ) (مؤمنون/ ۹۹- ۱۰۰). «آنگاه که مرگ یکی فرا رسد، می گوید: مرا برگردانید تا عمل صالح انجام دهم!».

این مطلب با توجه به روایات فراوانی که نزول عیسی را از «اشراط الساعة» قلمداد کرده و فریقین آنها را نقل کرده اند، روشنتر می گردد. ابن کثیر می گوید:

روایات متواتری از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد شده که گواهی بر نزول عیسی پیش از قیامت می دهد. (۱)

آیه چهارم

آیه چهارم وجود مسیح را از نشانه های رستاخیز می شمارد و یاد آور می شود که در باره رستاخیز شک و تردید نکنید و نیز عیسی را خدای خود نیندیشید. او بنده ای از بندگان خداست و از ویژگیهای او این است که نزول او از علایم رستاخیز است؛ چنانکه می فرماید: (وَ إِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ).

توضیح این آیه بستگی دارد که آیات پیش از آن نیز تفسیر شوند، در آیات قبل چنین آمده است: (وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ * وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا عَجِدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ) (زخرف/ ۵۷-۵۹). «آنگاه که فرزند مریم از طرف مشرکان مطرح شد، در این موقع قوم تو (قریش) به مناظره برخاستند. وگفتند. خدایان ما بهتر است یا مسیح؟ این سخن را جز از روی جدل نگفتند: آنان گروه مجادله کردند. (قریش بدانند که) او (مسیح) نبود مگر بنده ای که به او نعمت داده او را آیتی برای بنی اسرائیل قرار دادیم».

مفسران می گویند آنگاه که آیه (إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) (۲) (انبیاء/ ۹۸) نازل شد، مشرکان قریش به مجادله برخاستند و گفتند: عیسی نیز معبود مسیحیان است. اگر بناست همه معبودهای جز خدا، حتی مسیح، در آتش بسوزند، اشکالی ندارد که خدایان مانیز طعمه آتش شوند.

ص: ۴۱۲

۱- [۱] تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۳.

۲- [۲] شما و آنچه پرستش می کنید آتشگیره دوزخ هستید.

هرگز آنها شریفتر از مسیح نیستند و اگر او به چنین سرنوشتی دچار است، خدایان ما هم دچار باشند. قرآن در پاسخ آنان می‌فرماید: شما اشتباه می‌کنید. سخن در بت‌های مصنوعی شماست و مسیح معبود نبوده، او بنده ماست که به او نعمت دادیم و برای بنی اسرائیل نشانه‌ای از قدرت خود قرار دادیم. وجود او نشانه رستاخیز است، در باره رستاخیز شک و تردید به خود راه ندهید و از من پیروی کنید».

به تعبیر دیگر، اینکه ما گفتیم: معبودان شما طعمه آتش می‌شوند، مقصود معبودان غیر عاقل و غیر ذی روح است؛ به گواه اینکه لفظ «ما» به کار رفته است: (وما تعبدون) اما موجودات شریف و ذی روح و عالی مقامی که دیگران در باره آنها پندار باطلی دارند، سبب نمی‌شود که آنها نیز به آتش دوزخ بسوزند. سوزاندن بت‌های چوبین به عنوان تحقیر و ابطال معبود بودن آنهاست، و این معنا در معبودهای ذی عقل و ذی روح موضوعیت ندارد. زیرا خود آنها پیوسته به بندگی خود معترفند.

در هر حال این آیه می‌گوید: یکی از ویژگی‌های مسیح این است که نشانه رستاخیز است. مسلماً ولادت مسیح نشانه رستاخیز نبوده، و گرنه خود پیامبر شایسته‌تر به این مقام است که پس از او به دنیا آمده‌اند، بلکه در زمانی از زمانها ظهور مسیح در میان مردم نشانه نزدیکی رستاخیز است و روایات نیز این مطالب را تأیید می‌کند و می‌گوید: روزی مسیح – پیش از رستاخیز – به عنوان پیشوای عادل و داور دادگر فرود می‌آید. (۱)

زمخشری در تفسیر آیه (إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) نقل کرده که وقتی این آیه نازل شد، عبد الله بن زبیری با پیامبر به مجادله برخاست و گفت: ای محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)! این آیه به ما و خدایانمان اختصاص دارد و یا خدایان همه امتها را شامل است؟ پیامبر فرمود: دومی است. گفت: سوگند به خدای کعبه من بر تو پیروز شدم. زیرا تو می‌گویی عیسی بن مریم پیامبر است و بر او سلام می‌فرستی

ص: ۴۱۳

۱- [۱] تفسیر ابن کثیر در تفسیر آیه و دیگر منابع.

در حالی که نصارا او و مادرش را می پرستند و «عزیر» نیز معبود بنی اسرائیل بود و ملائکه نیز معبود گروهی می باشند. آیا همگی در آتش دوزخند؟ در این صورت ما راضی هستیم که خدایانمان و خودمان در آتش باشیم. در پاسخ او این آیه فرود آمد: (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ) (انبیاء/۱۰۱): «آنان که از پیش مورد ستایش ما قرار گرفته اند، از دوزخ دورند». (۱)

از این بیان گسترده روشن شد که دو آیه اخیر بر حیات مسیح در شرایط کنونی گواهی می دهند. در این مورد روایات فراوان است. علاقه مندان می توانند به صحاح و مسانید، بالأخص کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۳۲، روایات: ۳۴۲_۳۸۸ مراجعه کنند.

۸- تعریف انجیل و آئین مسیح

اشاره

موضعگیری مسیحیان در برابر کتاب خود و قرآن نرمتر از موضعگیری یهود در برابر تورات و کتاب آسمانی ماست؛ ولی در عین حال هر دو گروه از نظر قرآن متهم هستند به ترک عمل به آنچه از جانب خدا بر آنان فرود آمده است. البته لحن قرآن در نكوهش دو گروه فرق دارد. هر چند در آیه‌ای که در اینجا وارد بحث می کنیم یکسان است. اینک آیات مورد بحث:

آیات مورد بحث

۱- (وَلِيُحْكَمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ). (مائده/۴۷)

ص: ۴۱۴

۱- [۱] کشف: ج ۳، ص ۱۰۰، چاپ مصر.

۲_ (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكُلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ) (مائده/۶۶).

۳_ (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِيُزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ) (مائده/۶۸).

ترجمه آیات

۱_ بر اهل انجیل (نصارا) است که مطابق آنچه خدا فرو فرستاده است حکم کنند و هر کس مطابق آنچه خدا نازل نموده حکم نکند، فاسق است.

۲_ اگر اهل کتاب (یهود و نصارا) تورات و انجیل و آنچه را از پروردگارشان بر آنان نازل می شود بر پا می داشتند (مطابق آن عمل می کردند) از بالای سر و از پایین پاهایشان (از نعمتهای الهی) بهره مند می شدند. برخی از آنان افراد میانه رو می باشند و کردار اکثر آنها زشت است.

۳_ به اهل کتاب بگو: شما بر چیزی (طریقه ای استوار) نیستید تا اینکه تورات و انجیل و آنچه را پروردگارتان بر شما نازل کرده به پا دارید. و آنچه بر تو نازل می گردد (آیات قرآن) در بسیاری جز طغیان و کفر نمی افزاید و تو بر گروه کافر اندوهگین مباش.

تفسیر آیات

شرایع آسمانی در هر عصر و زمانی تضمین کننده سعادت و نیکبختی مردمی است که برای آنان فرود آمده است. در این مورد بین شریعتی و شریعت دیگری تفاوتی نیست. از این جهت می بینیم خدا یهود را نکوهش می کند که آنان به جای داوری به حکم الهی به غیر آن داوری می کردند: (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ

فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (مائده/۴۵): «هر کس به غیر آنچه خدا فرو فرستاده داوری کند، آنان گروه ستمگرند. روی این اساس مسیحیان رانیز نکوهش می کند که از روی انجیل داوری نمی کنند و داوری به غیر این طریق مایه خروج از اطاعت خداست، چنانکه می فرماید: (وَلِيُحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

از آنجا که احتمال تحریف در این دو کتاب (تورات و انجیل) وجود دارد، قرآن در آیه بعدی یاد آور می شود که کتابی که بر پیامبر گرامی فرو فرستاده شده است، در حالی که تصدیق کننده کتابهای پیشین است، حالت نظارت بر آنها دارد: (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ) (مائده/۴۸).

قرآن در آیات بعدی این نوع سعادت را بیشتر تشریح می کند و آن اینکه اگر اهل کتاب به راستی به همان تورات و انجیل واقعی عمل کنند، نعمتهای الهی تمام زندگی آنان را فرا می گیرد، ولی متأسفانه فقط برخی از آنان راه عدالت را پیش گرفته و به قوانین کتاب خود احترام می گذارند و بسیاری از آنان از این راه منحرفند و بر خلاف آن عمل می کنند؛ چنان که می فرماید: (وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ).

از آن جا که بشارت پیامبر گرامی در تورات و انجیل وارد شده، قرآن یاد آور می شود که اهل کتاب واقعی کسانی هستند که تورات و انجیل را می خوانند و به آن عمل می کنند و طبعاً آنچه بر آنان از پروردگارش نازل شده است، احترام می گذارند و از این جمله بشارتی است که در این دو کتاب در باره پیامبر خاتم وارد شده است. ولی برخلاف این انتظار، هر موقع آنان چیزهایی از قرآن می شنوند به جای هدایت بر کفر و طغیان خود می افزایند؛ چنانکه می فرماید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ).

جمله (فلا تأس) به معنی «فلا تحزن» است و خطاب به پیامبر است که از کفر و تجاوز و تکذیب آنان غمگین نگردد. زیرا این شیوه دیرینه امت بنی اسرائیل است.

از مجموع آیات نتیجه می گیریم که سعادت ملتها در عمل به شرایع سماوی است و همچنین تکمیل این سعادت‌ها در گرو این است که در آخرین حلقه از شرایع سماوی به آن عمل شود و در عمل به کتاب تبعیض قائل نگردند.

۹- اندیشه الوهیت در مورد مسیح (علیه السلام)

اشاره

حضرت مسیح از نظر قرآن، پیامبر و رسول الهی است که برای خود تکالیف و وظایفی داشته است. ولی مسیحیان در باره او عقیده دیگری دارند که قرآن در این آیات عقیده آنان را مطرح کرده و به نقد آنها پرداخته است. آنان گاهی او را خدا و گاهی فرزند خدا و احیاناً تشکیل دهنده ضلع سوم از شرکت سهامی خدایی می دانند و روشنگران از آنان مسیح را رب و کارگردان جهان می اندیشند. در این آیات این عقاید پنجگانه کاملاً مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

آیات مورد بحث

۱- (إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (آل عمران/۵۹).

ص: ۴۱۷

٢_ (ما كان ليشر أن يؤتيه الله الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عباداً لي من دون الله ولكن كونوا ربّاتين بما كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم تدرسون).

٣_ (ولا يأمرُكم أن تتخذوا الملائكة والنبيين أرباباً أياً أمرُكم بالكفر بعد إذ أنتم مسلمون) (آل عمران/٧٩-٨٠).

٤_ (قل يا أهل الكتاب تعالوا إلى كلمه سواء بيننا وبينكم ألا نعبد إلا الله ولأنشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً أرباباً من دون الله فإن تولوا فقولوا أشهدوا بأننا مسلمون) (آل عمران/٦٤).

٥_ (يا أهل الكتاب لا تغلوا في دينكم ولا تقولوا على الله إلا الحق إنما المسيح عيسى ابن مريم رسول الله وكلمته ألقيا إلى مريم وروح منه فآمنوا بالله ورسوله ولا تقولوا ثلاثة انتهوا خيراً لكم إنما الله إله واحد سبحانه أن يكون له ولد له ما في السموات وما في الأرض وكفى بالله كيلاً).

٦_ (لن يستنكف المسيح أن يكون عبداً لله ولا الملائكة المقربون ومن يستنكف عن عبادته ويستكبر فسيحشرهم إليه جميعاً) (نساء/١٧١-١٧٢).

٧_ (لقد كفر الذين قالوا إن الله هو المسيح ابن مريم قل فمن يملك من الله شيئاً إن أراد أن يهلك المسيح ابن مريم وأمه ومن في الأرض جميعاً والله ملك السموات والأرض وما بينهما يخلق ما يشاء والله على كل شيء قدير) (مائده/١٧).

٨_ (لقد كفر الذين قالوا إن الله هو المسيح ابن مريم وقال المسيح يا بني إسرائيل اعبدوا الله ربي وربكم إنه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة وما يؤيه النار وما للظالمين من أنصار).

٩_ (لقد كفر الذين قالوا إن الله ثالث ثلاثة وما من إله إلا إله واحد وإن لم

يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لِيَمْسَسَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (مائده/۷۲-۷۳).

۱۰- (مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمَ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ) (مائده/۷۵).

۱۱- (وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزَّى ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ).

۱۲- (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ) (توبه/۳۰-۳۱).

۱۳- (ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ).

۱۴- (مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

۱۵- (وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) (مريم/۳۴-۳۶).

۱۶- (الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا) (فرقان/۲).

ترجمه آیات

۱- جریان آفرینش عیسی مانند آدم است که او را از خاک آفرید، آنگاه به او گفت: باش. او نیز وجود پذیرفت.

۲- بر هیچ انسانی (که خداوند به او کتاب و حکم و نبوت بدهد، سزاوار نیست که به مردم بگوید: به جای خدا، بندگان من باشید) مرا

ص: ۴۱۹

بپرستید)، بلکه سزاوار مقام او این است که بگوید: مردم الهی باشید. به دین او پایبند باشید. در سایه آنچه از کتاب می آموزید و آن را مذاکره می کنید.

۳_ و (نیز بر پیامبر الهی روا نیست که) به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را ارباب خود برگزیند. آیا او شما را پس از آنکه تسلیم حق شدید، به کفر دستور می دهد؟!

۴_ بگو: ای اهل کتاب بیایید به کلمه مشترکی میان خود چنگ بزنیم و آن اینکه جز خدا را نپرستیم. برای او چیزی شریک قرار ندهیم و برخی از ما برخی دیگر را خدای خود اتخاذ نکنیم. پس از این دعوت اگر روی برتافتند، به آنان بگو: گواه باشید که ما تسلیم خدا هستیم.

۵_ ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید و در باره خدا جز بحق، سخن نگوئید. مسیح فرزند مریم، جز رسول خدا و کلمه او که بر مریم القاء نمود و روحی از او نیست. پس به خدا و پیامبرش ایمان آورید و قائل به تثلیث (سه خدا) نباشید. از این اندیشه خود را باز دارید که به خیر شماست. خدا فقط خدای یکتاست. او منزّه است از اینکه فرزندی داشته باشد. همه آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست و کافی است که خدا وکیل (عهد دار امور انسان) باشد.

۶_ مسیح از اینکه بنده خدا باشد امتناع نورزید و نه فرشتگان مقربان خدا (از بندگی خدا امتناع ورزیدند). هر کس از بندگی و پرستش او امتناع و استکبار ورزد، پس همگی را به سوی خود محشور می سازد.

۷_ آنان که گفتند: مسیح، فرزند مریم، خداست، کافر شدند. به آنان بگو: اگر خدا بخواهد که مسیح و مادرش و همه اهل زمین را هلاک سازد، چه کسی نسبت به این مشیت الهی مانع می شود و حال آنکه مالکیت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دوست از آن خداست. هر چه بخواهد می آفریند و خدا بر هر چیزی (که بخواهد) تواناست.

۸_ آنان که گفتند: مسیح فرزند مریم، خداست، کافر شدند. با آنکه مسیح به بنی اسرائیل گفت: خدا را که پروردگار من و شماست

بپرستید. زیرا خدا بهشت را بر هر کس که به او شرک ورزد حرام کرده است و جایگاه او دوزخ است و ظالمان را یاوری نیست.

۹_ آنان که گفتند: خدا سوّمی از سه تاست (قائل به تثلیث شدند) کافر شدند. جز خدای یکتا خدایی نیست و اگر از آنچه می گویند دست بردارند، بر کافران از آنان (نصارا) عذاب دردناکی در کمین است.

۱۰_ مسیح، فرزند مریم پیامبری بیش نیست و قبل از او پیامبرانی آمدند، و مادرش زنی راستگو است و آن دو غذا می خوردند (پس خدا نبودند). بنگر که چگونه نشانه های حق را بر آنان آشکار می سازیم؟ سپس بنگر چگونه از حق روی بر می گردانند؟!

۱۱_ یهود گفتند: عزیز فرزند خداست و نصارا گفتند: مسیح فرزند خداست. این گفتار آنان شبیه سخن کافران پیشین است. مرگ بر آنان باد. چگونه از حق روی بر می گردانند؟!

۱۲_ احبار و رهبان خود و مسیح، فرزند مریم را به جای خدا، ارباب برگزیدند و جز به پرستش خدای یکتا امر نشده اند. خدایی که جز او خدایی نیست و از آنچه آنان شریک او قرار دادند، منزّه است.

۱۳_ این است عیسی، فرزند مریم سخن حق که در آن تردید می کنند.

۱۴_ (از نظر خرد) برای خدا روا نیست که فرزندی برگزیند. او منزّه است. هر گاه چیزی را اراده کند، کافی است به او بگوید باش، پس می باشد.

۱۵_ خداوند، پروردگار من و پروردگار شماست. پس او را بپرستید، این است راه راست (بندگی).

۱۶_ خدایی برای اوست، مالکیت آسمانها و زمین، فرزندی اتخاذ نکرده و برای او شریکی در اداره ملک جهان نیست و همه چیز آن را اندازه گیری کرده است.

تفسیر آیات

اشاره

قرآن در بین آیات، عقاید گوناگون مسیحیان را در مورد حضرت مسیح مطرح

کرده و از هریک نتیجه گیری می کند. عقاید آنان در مورد مسیح به صورت یاد شده در زیر مطرح بوده است:

۱_ پیامبر خداست، ۲_ فرزند خداست، ۳_ خداست، ۴_ ربّ و کارگردان جهان آفرینش است، ۵_ یکی از ارکان تثلیث است. اینک دیدگاه قرآن را در باره هر یک منعکس می کنیم:

الف: مسیح، پیامبر خداست

اینکه حضرت مسیح پیامبری از پیامبران الهی بود، مورد پذیرش قرآن است و قرآن برای او در این قلمرو جز این مقام، مقام دیگری قائل نیست و آشکارا در باره او می گوید: (إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقِيهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ).

ولی در نخستین آیات مورد بحث، یاد آور می شود اگر واقعاً مسیح را به عنوان پیامبر می پذیرید، دیگر نباید به او نسبت دهید که او مردم را به پرستش خود دعوت کرده است. زیرا شایسته انسانی که خدا به او کتاب و حکمت و نبوت داده است، این نیست که به جای دعوت به خدا پرستی، به بشر پرستی دعوت کند. شایسته پیامبر خدا این است که مردم را به صورت انسانهای ربّانی تربیت کند و به آنان بگوید در سایه همین کتاب که آن را می آموزید و مذاکره می کنید، از جاده توحید بیرون نروید و خدای یکتا را پرستید؛ چنانکه می فرماید: (مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَاداً لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِنِينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ).

شأن این پیامبر این نیست که به مردم بگوید فرشتگان و پیامبران را پروردگاران خود برگزینید. فرض این است که او پیامبر است و هرگز مردم را به کفر دعوت نمی کند و آنان را از اسلام بیرون نکرده و وارد جرگه کافران نمی سازد؛ چنانکه

می فرماید: (وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

خلاصه سخن اینکه اگر مسیح را پیامبر الهی می دانید، نباید چنین نسبتها را به او بدهید، مگر اینکه او را نبی نیندیشید. در این موقع به فرضیه های دیگر می رسد که هم اکنون مطرح می کنیم:

ب: فرضیه فرزندى مسیح برای خدا

در این فرضیه مسیح به عنوان فرزند خدا معرفی شده و آنان هیچ دلیلی بر فرزندى او ندارند؛ جز اینکه در ظاهر برای او پدرى نبوده است و همین سبب شده است که او را فرزند واقعی خدا بپذیرند. قرآن در نقد این فرضیه مطالبی دارد که به آن اشاره می کنیم:

۱_ قرآن یاد آور می شود اندیشه فرزندى مسیح، تقلید از دو اندیشه پیش از آنهاست:

اولاً پیش از مسیحیان، یهودیان چنین اندیشه ای را در باره عزیر داشتند و او را فرزند خدا می دانستند. این عقیده در زمان خود پیامبر در میان یهود رایج بود؛ هر چند یهودیان کنونی چنین عقیده را از خود نفی می کنند و می گویند فرزندى او جنبه تشریفاتی داشت نه واقعی، ولی نبودن چنین عقیده ای در میان یهود امروز، دلیل بر نبودن آن در عصر نزول قرآن نیست و اگر یهود فاقد چنین عقیده بودند، فوراً به انتقاد از قرآن می پرداختند و می گفتند: ما چنین عقیده ای نداریم. اما در کتب تاریخ و حدیث هیچ نوع نقدی از آنان نقل نشده است؛ چنانکه می فرماید: (وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ).

ثانیاً آنان در این اندیشه از کافران پیشین تقلید کرده و به اصطلاح ادای آنها را در می آورند. زیرا در میان مشرکان عرب، دختر داشتن خدا ریشه دیرینه دارد

و فرشتگان را دختران خدا می دانستند و مسیحیان، که مسیح را فرزند خدا می دانند، نوعی تقلید از مشرکان عرب است.

در اینجا احتمال دیگری نیز هست و آن اینکه آیه ناظر به این است که اعتقاد به فرزندى مسیح، که ملازم با تثلیث است، در میان برهمنیان ها و بوداییان ریشه دیرینه دارد و هم اکنون مجسمه های سه سر در میان آنان رواج کامل دارد که به گونه ای حاکی از عقیده به تثلیث است.

مسیحیان، تولّد مسیح (علیه السلام) را از مادری مجرد، نشانه فرزندى او برای خدا می گیرند. خدا در نقد این عقیده یاد آور می شود که اولاً اگر مسیح از مادری مجرد آفریده شده، آدم ابو البشر بدون هیچ وسیله طبیعی خلق شده است. اگر بناست این نوع آفرینش نشانه فرزندى او باشد، باید در باره آدم و حواء نیز چنین باشد. ثانیاً قدرت خدا گسترده است. چه بسا به خاطر مصالحی موجودی را بدون وسیله طبیعی بیافریند. قرآن در این آیه به هر دو دلیل اشاره کرده و می فرماید: (إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (آل عمران/۵۹).

۲_ همگی می دانیم که کیفیت فرزندداری این است که جزئی از نر و ماده در رحم، به هم می پیوندند و به مرور زمان فرزندى از نوع آنان پدید می آید. در حالی که جریان در مورد خدا به گونه دیگری است. مشیت حکیمانه او به آفرینش هر چیز تعلق گیرد، در همان لحظه تحقق می یابد. بنابراین چگونه می تواند او دارای فرزند باشد؟ چنانکه می فرماید: (مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

قرآن از قول پیامبر گرامی نتیجه می گیرد. اکنون که واقعیت مسیح و مقام منزّه خدا برای شما روشن شد، بدانید که پروردگار من و شما خداست. او را پرستید، این است راه راست. (وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ).

۳_ قرآن در آیه دیگر برهان سومی بر نفی داشتن فرزند اقامه می کند و می فرماید: جهان مملوک خداست و او مالک جهان است و کسی که چنین بی نیاز است و جهان تحت سلطه اوست، چه نیازی به فرزند دارد که از او رفع نیاز کند؟ (إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا). و نیز در جای دیگر می فرماید: (الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ).

ج: فرضیه الوهیت برای مسیح

در میان فرضیه های پنجگانه، سومین فرضیه این است که مسیح خدای جهان باشد. متأسفانه برخی از مسیحیان از تظاهر به این عقیده خود داری نمی کنند و قرآن نیز از آنان نقل می کند و می فرماید: (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ).

قرآن در ابطال این نظریه براهینی می آورد که متذکر می شویم:

۱_ مسیح و فرشتگان مقرب، ابا ندارند که به بندگی خویش نسبت به خدا اعتراف کنند. و این خود گواه بر این است که آنها خدا نیستند. زیرا چگونه ممکن است که موجودی خدای جهان باشد، ولی اعتراف به بندگی برای دیگری کند و زندگی سراسر افتخار مسیح حاکی از عبادت و پرستش او نسبت به خدای جهان است. با وجود این، چگونه می گویند: او خداست؟ چنانکه می فرماید: (لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا).

اتفاقاً در مناظره ای که حضرت رضا (علیه السلام) با «جاثلیق»، یکی از سران مسیحیان در عصر خود انجام داد، روی همین برهان قرآنی تکیه کرد و سخن خود را چنین آغاز کرد: به خدا سوگند ما به عیسی که به محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) ایمان دارد، مؤمن

هستیم. فقط یک انتقاد بر عیسای شما داریم و آن این که کمتر روزه می گرفت و نماز می گزارد.

جاثلیق در پاسخ گفت: دانش خود را تباه نمودی و خود را ناتوان ساختی و من تصوّر می کردم که تو داناترین مسلمانانی!

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: مقصود شما چیست؟ گفت: این که می گویی: «عیسی کمتر روزه می گرفت و کمتر نماز می خواند»، سخنی بر خلاف واقع است. زیرا حضرت مسیح روزی را افطار نکرد و شبی را به خواب نرفت و همه روزها را روزه می گرفت و همه شب را به عبادت می پرداخت.

امام (علیه السلام) در این هنگام فرمود: جناب جاثلیق! حضرت مسیح برای چه کسی روزه می گرفت و عبادت می کرد؟ وقتی جاثلیق در برابر منطق استوار امام (علیه السلام) قرار گرفت، چاره ای جز سکوت نیافت. (۱)

آیا از اینکه زندگانی مسیح سراسر عبادت و پرستش خدا بود، می توان او را خدا دانست؟ زیرا معنا ندارد که خدا خود را پرستش کند.

۲- حضرت مسیح و مادرش دو موجود طبیعی بودند که در روی زمین زندگی می کردند. او و مادرش به حکم موجود طبیعی بودن، فنا و هلاک بر پیشانی آنان نوشته شده بود. در این صورت چگونه می توان آنان را خدا دانست؟ زیرا خدا حقیقت مطلق است که عدم و روال در او راه ندارد؛ در حالی که مسیح و مادرش نقطه مقابل این جریان قرار داشتند و اگر مشیت الهی تعلق می گرفت که هر دو را بمیراند، هر دو مرگ را پذیرا می شدند؛ چنانکه می فرماید:

قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا).

ص: ۴۲۶

۳_ آسمانها وزمین و آنچه که در میان آن دو قرار دارند، ملک خداست و مسلماً مملوک خدا مخلوق خداست. مسیح نیز به حکم اینکه در میان این دو قرار گرفته، مملوک و مخلوق خدا خواهد بود و چنین موجودی نمی تواند خدا باشد.

به دیگر سخن، مالکیت خدا مالکیت اعتباری و قرار دادی میان مالک و مملوک نیست. مالکیت او از خالقیت او سرچشمه می گیرد. بنابر این او خالق آسمانها وزمین و آنچه در میان آن دو قرار دارند، می باشد. طبعاً مسیح نیز از این حکم مستثنی نبوده، مخلوق و بنده او خواهد بود؛ چنانکه می فرماید: (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا).

مسیحیان تولد مسیح را بدون پدر نشانه الوهیت او می گیرند. قرآن به این مطلب پاسخهای مختلفی گفته است و یکی از آنها این است که قدرت خدا بر آفرینش، محدود به مجاری طبیعی نیست و اگر او انسانی را از طریق آمیزش پدر و مادر می آفریند، دلیل بر انحصار قدرت او نیست؛ بلکه او می تواند با به هم زدن این قانون، آفرینش اعجاز آمیزی داشته باشد. جریان در مورد مسیح چنین است، به حکم این که او آیت و معجزه خدا بود، او را از مادری مجرد پدید آورد؛ چنانکه می فرماید: (يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

۴_ زندگی مسیح و مادرش صد در صد زندگی طبیعی بود. آنان غذا می خوردند و طبعاً گرسنه می شدند. در این صورت چگونه انسان محتاج به غذا می تواند خدا باشد. بنابراین باید بگوییم. مسیح پیامبری، مانند دیگر پیامبران بود. چنانکه می فرماید: (مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ).

پس از این براهین روشن، رویگردانی از حق و گرایش به باطل نشانه عناد در دل است. از این جهت قرآن پس از براهین یاد شده به نکوهش نصارا پرداخته و می فرماید: بنگر ما چگونه دلایل و نشانه های خود را بیان می کنیم. آنگاه بنگر

چگونه این جمعیت از حق روی بر می گردانند: (أَنْظُرْ كَيْفَ بُيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ). (۱)

د: فرضیه تثلیث

توحید ابراهیمی اساس دعوت تمام پیامبرانی است که پس از او آمدند. خدا پرستان اتفاق دارند که ابراهیم به عبادت خدای یگانه دعوت کرده و با هر نوع بت پرستی و غیر خدا پرستی مبارزه کرده است. حضرت مسیح نیز در مسیر همین توحید ابراهیمی بوده و مردم را به خدای یگانه دعوت نموده است. ولی مسیحیان از طرفی خود را پیرو آیین ابراهیمی دانسته و ناچارند به خدای یگانه معترف شوند، اما از آنجا که بر اثر افکار وارداتی و تحریف پیشینیان مسأله تثلیث را برگزیده اند، ناچار شده اند در میان عقاید خود یک تناقض پدید آورند و در عین اعتقاد به وحدت، به تثلیث نیز معتقد شوند. این خود مشکلی را پدید آورده است که تا کنون گره آن گشوده نشده است و به خاطر همین سر در گمی، کلیساهای امروز و دیروز عقیده به تثلیث را رمزی دانسته که از آن سر در نمی آورند و به اصطلاح جنبه تعبدی دارد نه تعقلی. و از همین جا حساب عقل را از دین جدا کردند. عقل ما را به خدای واحد دعوت می کند، در حالی که دین، به تثلیث! تو گویی الوهیت یک نوع شرکت سهامی است و هر بخشی از آن را یکی مالک است: بخشی را خدای پدر و بخش دیگر را خدای پسر و بخش سوم را خدای روح القدس.

در اینجا مسیحیان و محققان آنان چه فکر می کنند؟ آیا هر یک از این سه، مالک تمام الوهیت است، یا مالک بخشی از آن؟ اگر مالک تمام الوهیت است، ثنویت به صورت روشن تجلی کرده و به سه خدای مستقل و مجزا و واجب

ص : ۴۲۸

۱- [۱] «افک» در لغت به معنی انصراف و رویگردانی است و اگر به دروغ و تهمت «افک» می گویند، از آن روست که انصراف از حق قلمداد می شود.

الوجود معتقد شده اند. و اگر هر یک مالک بخشی از الوهیت است که مجموعاً خدای واحدی را تشکیل می دهند، در این صورت قائل به ترکیب شده که مرکب نیاز به اجزای خود دارد و هر نیازمندی، ممکن بوده و واجب الوجود بالذات نخواهد بود. ولی در مقابل این براهین روشن آنان بر تثلیث اصرار دارند. قرآن به روشنی از آن انتقاد می کند و می فرماید: (إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقِيهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ).

در این آیه، برهان ابطال تثلیث به روشنی آمده است و آن اینکه او از مادری به نام مریم متولد شده است و چگونه می تواند مقام الوهیت را به یکی از دو کیفیت یاد شده، داشته باشد؟ چیزی که هست، مسیح کلمه خداست، همچنان که همه جهان کلمه خداست و برای روح و جان او مقام منیعی معتقد شد. تا آنجا که خدا آن را به خود نسبت داده و می گوید: (وَ رُوحٌ مِنْهُ) این نوع اضافه و انتساب، انتساب تشریفی و احترامی است؛ چنانکه می گویند: «بیت الله» بنابراین جمله (وَ كَلِمَتُهُ أَلْقِيهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ) و کلمه خدا، مخلوق اوست به عنوان مبدأ برهان نسبت به مسأله تثلیث که بعداً خواهد آمده، می باشد.

در آیه دیگر باز مسأله تثلیث را مطرح کرده و می فرماید: «آنان که خدا را یکی از سه نفر می دانند، خدا را نشناخته و چهره حق را پوشانیده اند، خدای جهان، جز خدا کسی نیست و آنان بدانند اگر از این عقیده برنگردند، عذاب دردناکی در کمین آنهاست»: (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

هـ: فرضیه ربوبیت مسیح

گروهی از روشنفکران مسیحی برای مسیح مقام دیگری معتقد شده اند و آن این که وی در عین مخلوق بودن، رب و کارگردان جهان آفرینش است. همگی می دانیم

که یکی از مراتب توحید، علاوه بر توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت است؛ یعنی علاوه بر اینکه آفریدگار جهان یکی است، رب و کارگردان اصیل جهان نیز یکی است و همان خدای آفریننده، خدای کارگردان هم هست، و اگر در جهان علل و اسبابی مشغول کارند، همگی به عنوان ابزار و ادوات، یا به تعبیر صحیحتر به عنوان علل تبعی و اسباب ظلی انجام وظیفه می کنند. بنا بر این مسیح نیز «رب» نبوده و کارگردان جهان آفرینش نیست. بلکه او مانند دیگر موجودات از همین جهان تغذیه کرده و رفع نیاز می نمود.

گاهی ممکن است مقام ربوبیت مسیح را به نحو دیگر تفسیر کنند و آن اینکه بخشی از سرنوشت انسانها از نظر مغفرت و یا بخشودن گناه در اختیار او است، و به اصطلاح بگویند: گناهان مسیحیان را می بخشد و سعادت اخروی آنها را تضمین می کند.

قرآن این نوع ربوبیت را نیز منکر شده و مغفرت و شفاعت بشر را در اختیار خدا می داند و می فرماید: (وَمَنْ يَغْفِرَ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ) (آل عمران/۱۳۵). و در آیه دیگر می فرماید: (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا). (زمر/۴۴)

بنابراین هر نوع ربوبیت برای غیر خدا باطل است و قرآن نیز در ابطال اعتقاد به ربوبیت مسیح، اهل کتاب را دعوت به یک اصل مشترک میان تمام شرایع ابراهیمی می کند و آن اینکه همگان جز خدا را نپرستند و به او شرک نورزند. برخی دیگر را رب و کارگردان جهان و یا صاحب سرنوشت انسان نیندیشند: (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ).

شگفت اینجاست که مسیحیان مقام ربوبیت را از خدا گرفته و نه تنها به مسیح بخشیده اند، بلکه علما و دانشمندان و راهبان خود را نیز رب خود اندیشیده و در قلمرو تشریح و تحریم و تحلیل، آنان را صاحب اختیار می دانند. اگر آنان چیزی را حرام

کردند، در حالی که در کتاب حلال باشد، یا بالعکس، گفتار آنان را بر کتاب آسمانی مقدم می‌دارند. قرآن در مقام انتقاد از این عقیده چنین می‌فرماید: (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ).

عدی بن حاتم می‌گوید: من ویژگیهای اسلام را از خواهرم شنیدم. تصمیم گرفتم که دیداری از پیامبر اسلام داشته باشم. وقتی نزد او رفتم، این آیه را تلاوت می‌کرد که مضمون آن این است: ما دانشمندان و راهبان را پروردگار خود ساخته ایم. من به رسول گرامی گفتم: این نسبت صحیح نیست و ما هرگز آنها را عبادت نمی‌کنیم. پیامبر فرمود: آیا آنها که حلال خدا را حرام می‌کنند و حرام خدا را حلال می‌کنند، شما از آنها پیروی نمی‌کنید؟ گفتم چرا؟ گفت: همین پرستش آنهاست. (۱)

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه می‌فرماید: به خدا سوگند! عبادت مسیحیان این نبود که برای آنان روزه بگیرند و نماز بگذارند، بلکه آنان کورکورانه از عالمان خود پیروی کرده و اگر حلالی را حرام، یا حرامی را حلال می‌کردند، گوش به فرمان آنها بودند و در حقیقت ندانسته آنها را پرستش کردند. (۲)

سرانجام قرآن می‌فرماید: (وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَإِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

ص : ۴۳۱

۱- [۱] مجمع البیان: ۳/۲۴.

۲- [۲] مجمع البیان: ۳/۲۴.

اشاره

آخرین سخن در باره حضرت مسیح گفتگوی خدا با او در روز رستاخیز است. زیرا مسیحیان به وی نسبت می دهند که وی آنان را به پرستش دعوت کرده است و اگر آنان به الوهیت او گرویده اند، به خاطر گفتارهای خود اوست. در این مورد خدا در روز قیامت با حضرت مسیح گفتگویی دارد که قرآن آن را نقل می کند:

آیات مورد بحث

۱- (وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ).

۲- (مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

۳- (إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

۴- (قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (مائده/ ۱۱۶ - ۱۱۹).

ترجمه آیات

۱- به یاد آر آنگاه که خدا به عیسی بن مریم گفت: آیا تو به مردم گفتی من

ومادرم را به عنوان شریک خدا بپذیرند؟ عیسی گفت: منزهی تو، برای من شایسته نیست چیزی را بگویم که حق نیست. اگر گفته باشم تو از آن آگاهی، می دانی آنچه در روح و روان من است و من نمی دانم آنچه در ذات توست. تو آگاه از غیبه‌ها هستی.

۲_ نگفتم به آنان جز آنچه مرا به آن امر کردی. به آنان گفته ام: خدا را که پروردگار من و پروردگار شماست، پرستید و من تا میان آنان بودم، شاهد و ناظر بر آنها بودم. آنگاه که مرا گرفتی، تو مراقب آنان بودی و تو بر همه چیز شاهد و ناظر هستی.

۳_ اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تو هستند و اگر ببخشی تو مقتدر و حکیم هستی.

۴_ خدا گفت: امروز روزی است که راستگویی راستگویان به آنان سود می دهد. پاداش آنها باغهایی است که از زیر درختهای آن آب جاری می شود. جاودانه در آنجا هستند. خدا از آنان راضی شده و آنها نیز از خدا راضی گشته اند. این است پیروزی بزرگ.

تفسیر موضوعی آیات

قرآن با دلایل روشن پندار الوهیت مسیح را ابطال نمود و مانیز به شرح آن آیات پرداختیم. اکنون برای تکمیل موضوع، مذاکره خدا را با مسیح در روز رستاخیز مطرح می کنیم. با اینکه هنوز چنین روزی محقق نشده است؛ ولی به خاطر قطعی بودن موضوع، فعل ماضی به کار می برد و می گوید: (وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ...) و در واقع می گوید: «إِذْ يَقُولُ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ». گواه بر اینکه زمان این مذاکره روز رستاخیز است، آیه (قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ...) است که در آخر آیه ها (۱) آمده و مقصود از آن روز، روز رستاخیز است. از آنجا که مسیحیان پرستش مسیح و مادرش را به فرمان خود او نسبت می دادند، خدا این مذاکره را ترتیب

ص : ۴۳۳

می دهد تا همه فریب خوردگان و گمراهان از زبان خود آن حضرت بشنوند که وی هرگز مردم را به پرستش غیر خدا دعوت نکرده و شیوه دعوت او با دعوت دیگر پیامبران یکسان بوده است و همگی به پرستش خدای یگانه دعوت کرده اند. چنانکه می فرماید: (أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

لفظ «دون» در قرآن گاهی به معنی غیر به کار می رود؛ چنانکه می فرماید: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ) (آل عمران/۱۱۸): «ای افراد با ایمان غیر خود کسی را راز دار مگیرید.» و گاهی به معنی اقل و کمتر به کار می رود؛ چنانکه می فرماید: (وَ يَعْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) (نساء/۱۱۶). «کمتر از شرک را در باره هر کس بخواهد»، می بخشد.

ولی هر موقع به کلمه «الله» اضافه گردد و گفته شود «دون الله»، به معنی شرک قرار دادن به کار می رود. از این جهت مقصود از جمله (إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ) همین است. یعنی در حالی که به الوهیت خدا عقیده مندند، تو و مریم را نیز شریک او در الوهیت قرار دهند؛ نه این که خدا را نادیده گرفته و تنها به الوهیت مسیح و مریم معتقد شوند، زیرا در هیچ گروهی از مشرکان، چنین باوری وجود نداشته است.

در اینجا سؤالی نیز مطرح است و آن اینکه مسیحیان تنها به الوهیت مسیح اعتقاد دارند، نه به الوهیت مادرش مریم. در این صورت چگونه در این آیه از گروهی نام می برد که به الوهیت هر دو اعتقاد داشتند؟

در اینجا دو پاسخ وجود دارد که می تواند رفع ابهام کند:

۱- چه بسا ممکن است در عصر نزول قرآن و قبل از آن، گروهی بودند که به الوهیت مریم نیز عقیده داشتند. طبری از ابو جعفر نقل می کند که برخی از نصارا می گفتند: در گذشته فرقه ای از مسیحیان بودند که به آنان «مریمیه» می گفتند و آنان به الوهیت مریم اعتقاد داشتند. نظیر این سخن را نیز در باره فرزند بودن عزیر یاد آور شدیم. اگر مسیحیان امروز الوهیت مریم را منکر هستند، دلیل بر نبودن چنین

عقیده ای در گذشته نمی شود.

۲_ مسیحیان اگر چه به الوهیت او معتقد نیستند، ولی کارهای آنان در برابر مجسمه او و حضرت مسیح یکسان است و کیفیت درخواستها حاکی است که سرنوشت خود را در دست فرزند و مادر می دانند. مسلماً چنین درخواستهایی ملازم با اعتقاد به الوهیت است؛ هر چند به زبان نیاورند. و شاید به خاطر همین نکته قرآن به جای لفظ «تسمیه»، لفظ «اتخاذ» را به کار می برد. یعنی عملاً مریم را خدای خود می اندیشند، هر چند نام خدا را بر او نمی گذارند.

نظیر این تعبیر در باره احبار و رهبان نیز به کار رفته است؛ چنانکه می فرماید: (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ) (توبه/۳۱). «دانشمندان و راهبان خود را (عملاً) رب گرفته اند.» (و در گذشته به تفسیر آیه پرداختیم).

حضرت مسیح پرسش حضرت حق را به چند نوع پاسخ می گوید:

۱_ ذات تو پیراسته از هر نوع شرک است و هرگز برای من سزاوار نیست چیزی را که من حق گفتن آن را ندارم بگویم: (سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ).

یعنی نه تنها نگفته ام، بلکه حق گفتن آن را ندارم. زیرا من بنده تو هستم و چنین حقی به من داده نشده است.

۲_ اگر گفته بودم، تو از آن آگاه بودی. زیرا تو از تمام زوایای روح و روان ما آگاه هستی. چگونه آگاه نباشی در حالی که تو علام الغیوب هستی، ولی من از آنچه در ذات مقدس توست آگاه نیستم:

(إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ)

۳_ در مرحله سوم آنچه را به آنان گفته یاد آور می شود و می گوید: من به آنان جز این دستور ندادم که خدا را، که پروردگار من و شماست بپرستید: (مَا قُلْتُ لَهُمْ

إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ). واگر هم از این مسیر منحرف شده اند، مربوط به خود آنهاست و من کاملاً بی گناهم.

۴- من تا مدتی که در میان آنان بودم وظیفه داشتم رسالت خود را ابلاغ و بر اعمال آنان شاهد باشم و پس از اینکه مرا از آنها گرفتی، شهادت بر اعمال بر عهده توست و تو بر اعمال این گروه شاهد و ناظر بودی، بلکه بر همه چیز شاهد و ناظر هستی:

(و كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ).

۵- سرانجام حضرت مسیح به منظور سلب هر نوع مسئولیت از خود، امر بندگان را به خود خدا تفویض می کند و می گوید: آنان بندگان تو هستند. می توانی آنان را به سبب انحراف از وظیفه بندگی عذاب کنی و می توانی ببخشی. زیرا تو توانا و حکیم هستی: (إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

اکنون که با سخنان حضرت مسیح در پاسخ پرسش حضرت حق آشنا شدیم، قرآن یاد آور می شود که خدا، پس از استماع سخنان وی، بر راستگویی مسیح صَحَّه می گذارد و می گوید: در چنین روز (روز رستاخیز) نه تنها تو، بلکه تمام راستگویان از صدق گفتارشان بهره مند می گردند و پاداش راستگویی آنها بهشتی است که آب از زیر درختان آنها جریان دارد و خدا از آنان راضی بوده و آنان نیز از خدا راضی می باشند و بزرگترین پیروزی و رستگاری نصیب آنان می گردد:

(قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

(الحمد لله رب العالمين)

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

